



مهدویت و دنیای امروز

گفتارهای موضوعی (۱۳)

مباحث مهدویت - جلد چهارم

سید محمد مهدی میرباقری

گفتارهای موضوعی (۱۳)

نام کتاب: مهدویت و دنیای امروز

آیت الله سید محمد مهدی میر باقری

تعداد جلسات: ۱۰ گفتار

تدوین: کارگروه تدوین حکمت



فهرست

- گفتار ۱: مهدویت و آخرالزمان از منظر فلسفه تاریخ ۱۱
۱. مروی بر فلسفه تاریخ غرب و نظریات پایان تاریخ ۱۳
- نظریه فوکویاما و هانتینگتون درباره پایان تاریخ..... ۱۷
- ارکان و خصوصیات فلسفه تاریخ مادی..... ۲۱
۲. ارکان و خصوصیات فلسفه تاریخ دینی ۲۶
۳. آخرالزمان از منظر فلسفه تاریخ دینی ۴۰
- مقدمه: عصر ظهور، دوره جریان نور و حیات بر محور ولایت امام. ۴۲
- مرحله اول آخرالزمان: امتلاء عالم از جور، بر محور استکبار..... ۵۷
- مرحله دوم آخرالزمان: جریان حیات بر محور ولایت حق و به دنبال بلوغ اراده‌های انسانی..... ۶۰
- امتلاء عالم از جور، نقطه آغاز فروپاشی تمدن مادی (آخرالزمان اول، مقدمه آخرالزمان دوم)..... ۶۳
۴. مقایسه فلسفه تاریخ مادی با فلسفه تاریخ دینی در موضوع پایان تاریخ ۷۱
- پرسش و پاسخ ۷۹

گفتار ۲: نقش جامعه مؤمنین در تحقق ظهور ۱۲۸

۱. نقش اراده‌های انسانی در تحولات تاریخی (از منظر فلسفه تاریخ) ۱۲۹

- تحلیل‌های جبری از تحولات تاریخی..... ۱۳۰

- نقش آفرینی نظام‌مند اراده‌های انسان در تحولات تاریخی..... ۱۳۳

- تحقق نظام اراده‌ها در قالب دو جریان حق و باطل..... ۱۳۷

۲. نقش و مأموریت اراده‌های انسانی در تحقق عصر ظهور ۱۴۶

- تحلیل سکولاریستی از نقش اراده انسانی در تحقق ظهور..... ۱۴۷

- محوریت امام زمان^ع در تحقق عصر ظهور..... ۱۴۸

- تکامل تحمل ولایت و ارتقاء انتظارات انسانی، مبدأ تحقق عصر

ظهور..... ۱۵۹

- مأموریت جامعه منتظر، ایجاد بستر برای ارتقاء انتظارات و مطالبات

انسانی..... ۱۶۴

۳. دستگاه فقاقت، طریق سرپرستی امام در عصر غیبت ۱۷۲

- استناد حجیت و تکامل دستگاه فقاقت به رهبری امام زمان^ع..... ۱۷۳

- ارتقاء مطالبات انسانی در مقیاس جهانی با محوریت دستگاه فقاقت ۱۷۸

گفتار ۳: مأموریت‌ها و مسئولیت‌های بانوان منتظر ۱۹۲

۱. تحول عظیم و همه‌جانبه عصر ظهور و ضرورت حرکت متناسب با آن ۱۹۳

۲. تحول همه‌جانبه غربی از طریق بازسازی ارزش‌های مادی در سبک

زندگی و ساختارهای اجتماعی ۱۹۶

۳. ضرورت بازسازی مفهوم انتظار در همه ساحت‌های زندگی ۲۰۵
۴. پژوهش عمیق و برنامه‌ریزی کلان برای بازتولید حقیقت انتظار ۲۰۷
- گفتار ۴: الزامات انتظار به عنوان وعده انبیاء و ائمه ۲۱۵
۱. مهدویت افق روشن همه انبیاء و ادیان آسمانی ۲۱۶
- بعثت انبیاء^{علیهم‌السلام}، مقدمه عصر ظهور..... ۲۱۷
- سایر ویژگی‌های عصر ظهور در قرآن..... ۲۱۹
- جمع‌بندی..... ۲۲۹
۲. علل تأکید انبیاء و ائمه به انتظار ظهور ۲۳۵
- تعریف انتظار..... ۲۳۷
- ارکان سه‌گانه انتظار..... ۲۴۰
۳. الزامات انتظار و آسیب‌های رویکردهای نادرست به آن ۲۴۷
- الزامات انتظار..... ۲۴۷
- آسیب‌های رویکردهای نادرست به انتظار..... ۲۵۴
۴. رسالت هیئات در ساخت جامعه منتظر ۲۵۹
- پرسش و پاسخ ۲۶۳
- گفتار ۵: الزامات مهدویت و انحرافات آن در دوران کنونی ۲۶۷
۱. سیمای ظهور در آیات قرآن کریم ۲۷۱
- مروری بر برخی آیات پیرامون مهدویت..... ۲۷۳
- عصر ظهور، عصر تجلی امام زمان^{علیه‌السلام}..... ۲۷۶

- ۲۸۲..... امام زمان علیه السلام ، محور تحولات و برکات عصر ظهور
- ۲۸۶..... ۲. الزامات مهدویت در دوران ما
- ۲۸۹..... - محوریت فقاہت در تکامل اجتماعی جامعہ تشیع
- ۲۹۳..... - الزامات تکامل جامعہ شیعه در آینده
- ۲۹۸..... ۳. آسیب‌ها و انحرافات مسیر انتظار
- ۲۹۸..... - انحراف اول: سکولاریسم
- - انحراف دوم: برنامه‌ریزی و ساختارسازی اجتماعی خارج از
- ۳۱۱..... چارچوب تفقه دینی
- ۳۱۸..... - انحراف سوم: انتظار فردی و حداقلی
- ۳۲۷..... گفتار ۶: ضرورت برنامه‌ریزی اجتماعی بر محور ظهور
- ۳۲۸..... ۱. تحول عظیم عالم در عصر ظهور (در قرآن و روایات)
- ۳۳۰..... - آیه اول (سوره قصص، آیه ۵)
- ۳۳۱..... - آیه دوم (سوره نور، آیه ۵۵)
- ۳۳۴..... - آیه سوم (سوره صف، آیه ۸ و ۹)
- ۳۴۱..... - آیه چهارم (زمر، آیه ۶۹)
- ۳۴۴..... - آیه پنجم (جریان حیات در عالم انسانی) و ششم
- ۳۵۳..... - حدیث عقل و جهل (تجلی عقل و غلبه بر جهل و جنودش)
- آیه هفتم (سوره انعام، آیه ۱۱۵؛ تحقق عدل حقیقی در پرتو امام به
- ۳۵۷..... عنوان کلمه عدل الهی)

۲. وجود مقدس امام، منشأ خیرات عصر ظهور ۳۶۲

۴. عظمت جسم ظاهری امام ۳۶۴

۳. لزوم توجه به مقام باطنی و نورانی امام در ورای جسم ظاهری او ۳۶۸

۴. معنا شدن معارف باطنی قرآن با توجه به مقام باطنی امام ۳۷۱

۴. ظهور خیرات عصر ظهور با تجلی مقام باطنی امام در عالم ۳۷۴

۴. دعای امام، عامل اصلی وقوع ظهور ۳۸۱

۳. تدبیر امور فردی و اجتماعی بر محور عصر ظهور (سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی معطوف به ظهور) ۳۹۳

۴. آسیب‌های انتظار و موانع تحقق ظهور ۳۹۹

گفتار ۷: راهبرد انتظار در دوران غیبت؛ ارکان و گستره

تاریخی آن ۴۰۳

۴. مرور مباحث گذشته ۴۰۴

۴. پاسخ به یک شبهه و برخی لوازم آن ۴۰۶

شبهه آمدن دین جدید در دوران ظهور ۴۰۶

شریعت در عصر ظهور ۴۰۹

شریعت دشوار ۴۱۲

تحریف اسلام ۴۱۳

۱. انتظار، رویکردی برای همه زندگی (نه عملی در عرض بقیه اعمال) ۴۲۰

۴. تعریف انتظار ۴۲۰

- ۴۲۲..... انسان منتظر و جامعه منتظر
- ۴۲۳..... ۲. ارکان سه‌گانه انتظار
- ۴۲۵..... - رکن اول: احتراز
- ۴۲۸..... - رکن دوم: اعتراض
- ۴۲۹..... - رکن سوم: سازندگی
- ۴۳۱..... ۳. انتظار، رویکرد همیشگی تاریخ تشیع
- ۴۳۴..... - انقلاب اسلامی، امتداد رویکرد انتظار در مقابل فتنه تجدد
- ۴۳۸..... - تقصیر تاریخی شیعیان در عمل به انتظار
- ۴۴۵..... ۴. دستگاه فقاہت، محور رویکرد انتظار

گفتار ۸: عدالت مهدوی؛ تفسیر انتظار به «اجتماع قلوب» و

- ۴۴۹..... بررسی آن
- ۴۵۱..... ۱. عدالت در عصر ظهور
- ۴۵۳..... - عدالت فردی و عدالت اجتماعی
- ۴۵۴..... - امام، محور عدالت
- ۴۶۲..... - تحریف عدالت سکولاریستی
- ۴۶۸..... ۲. «اعتراض» به عنوان رکن دوم انتظار
- ۴۷۳..... ۳. تفسیر «انتظار» به «اجتماع قلوب» و بررسی آن
- ۴۷۳..... - تفسیر انتظار به اجتماع قلوب
- ۴۷۶..... - چیستی اجتماع قلوب و شروط تحقق آن

- ۴۸۲..... فرآیند تحقق اجتماع قلوب و نسبت آن با راهبرد انتظار
- ۴۹۸ ۴. جایگاه دستگاه فقاہت در راهبری شیعه تا دوران ظهور
- ۵۰۵ گفتار ۹: بسترهای حرکت جامعہ به سمت ظهور
- ۵۱۴ ۱. نقش ابتلائات الهی در رشد مؤمنین و زمینه‌سازی ظهور
- ۵۱۴ - بلاء، عامل جدایی مؤمن از تعلقات غیرخدایی.....
- ۵۲۴ - بلاء اولیاء الهی، محور عبور جامعہ از تعلقات دنیایی.....
- ۵۳۰ ۲. دعا و التجاء، معبر جامعہ به سمت ظهور
- ۵۳۱ - ادعیه صادره از معصومین علیهم‌السلام، دستگاه تربیتی مؤمنین.....
- ۵۳۴ - نقش سازنده ادعیه دوران غیبت در ایجاد ظرفیت برای تحقق ظهور
- تبلور «توحید فعلی» در تعبیر مربوط به اقدامات امام علیه‌السلام در ادعیه عصر غیبت.....
- ۵۳۸ ۳. نقش دستگاه فقاہت در حرکت به سمت عصر ظهور
- ۵۴۸ - محوریت امام زمان علیه‌السلام در عصر غیبت.....
- ۵۴۸ - معارف اهل بیت علیهم‌السلام و دستگاه تفقه در معارف، بستر سرپرستی امام علیه‌السلام به سمت ظهور.....
- ۵۵۴ ۴. حجاب مدرنیته، مهمترین حجاب ظهور در دوران ما
- ۵۵۸ گفتار ۱۰: مدرنیته؛ بزرگترین حجاب ظهور در دوران ما
- ۵۶۱ ۱. اصالت رویکرد توحیدی و ولایی به انتظار
- ۵۶۳ ۲. رویکرد اجتماعی و تاریخی به انتظار و لوازم آن
- ۵۶۷

- ۵۶۷..... عبادت اجتماعی -
- ۵۷۰..... عبادت تاریخی -
- مشارکت جمعی مؤمنین در زمینه‌سازی ظهور، راه شریک شدن آنان
- ۵۷۴..... در عبادت معصوم -
- ۵۸۰..... ۳. موانع و حجاب‌های ظهور
- ۵۸۰..... - وسعت و پیچیدگی موانع ظهور
- ۵۸۸..... - حقارت و ضعف موانع ظهور در مقابل اهل‌بیت
- ۵۹۷..... ۴. سبک زندگی مدرن، بزرگترین حجاب ظهور در عصر ما
- ۶۰۴..... - دنیاپرستی پیچیده و نظام‌مند تحت عنوان «الگوی توسعه»
- ۶۰۹..... - سکولاریزم، خروج از بندگی خدا و ورود به بندگی نفس و طاغوت
- سکولاریست‌های مسلمان، پرچمداران مدرنیته در درون
- ۶۱۴..... جامعه اسلامی -

گفتار ۱

مهدویت و آخر الزمان

از منظر فلسفه تاریخ

دانشگاه زنجان، ۱۳۸۲/۷/۱۶

[یکی از مباحث مهم موضوع مهدویت، تحلیل مسئله از منظر فلسفه] تاریخ است، [یعنی ببینیم] که اندیشه آخرالزمان در ادیان توحیدی و ابراهیمی و به ویژه اسلام و مکتب تشیع، چه نسبتی با تفکر پایان تاریخ در فلسفه های تاریخ نوین و مدرن دارد.

من مقدمه ای را عرض کنم: مواجهه ما با تاریخ، دو گونه است. گاهی تاریخ را حوادث منفصل از همدیگر می بینیم و درواقع حوادث تاریخی را به صورت جداگانه شناسایی می کنیم؛ مثلاً حمله مغول، جنگ جهانی اول یا جنگ جهانی دوم، هر کدام از این حوادث را جداگانه بررسی می کنیم. گاهی تاریخ را به صورت پدیده ای در حال حرکت که یک آغازی دارد و یک انجامی، مراحل را طی می کند و عواملی

بر این حرکت‌ها حاکم است، مورد دقت قرار می‌دهیم و می‌خواهیم مکانیزم حرکتش، مراحل حرکتش، عوامل حاکم بر حرکتش و آغاز و فرجامش را شناسایی کنیم. این نگاه، نگاه فلسفه تاریخی است؛ یعنی می‌خواهیم تاریخ را به صورت یک جریان در حال حرکت تعلیل و تحلیل کنیم و عواملش را شناسایی کنیم.

۱. مروی بر فلسفه تاریخ غرب و نظریات پایان تاریخ

اندیشه فلسفه تاریخی به‌ویژه در غرب گرچه سابقه‌دار است ولی عمدتاً بعد از رنسانس و به‌خصوص بعد از عهد - حالا این تعبیر را بپسندیم یا نپسندیم - شکوفایی علم و صنعت پیدا شده و از آن نظر که بشر توانست با دستیابی به صنعت، قدرت ساخت و ساز طبیعت را پیدا کند، اندیشه آرمان‌شهرها، اتوپیاها و جامعه‌های آرمانی در غرب رشد کرد و مکتب‌هایی که بشر را به یک جامعه آرمانی نوید می‌دهند، پیدا شد. اولین نمونه‌هایش مثل اندیشه اگوست کنت و امثال اینهاست که دوره قرون وسطی را دوره

تاریکی و عصر خودشان را عصر روشنگری و روشنفکری می‌دانند و به آینده روشنی وعده می‌دهند و فرجام تاریخ را یک فرجام روشن و شکوفا می‌بینند.

این اندیشه‌های فلسفه تاریخی در غرب معمولاً مشخصه‌هایی دارد که حالا بیشتر به آنها می‌پردازیم و بعضی از آنها را اینجا اشاره می‌کنم. مثلاً این اندیشه‌ها معمولاً انسانی هستند، یعنی تاریخ را فرانسائی تعریف نمی‌کنند؛ تاریخ را فقط به خود انسان تعریف می‌کنند و در پیدایش تاریخ و تحلیل آن، عمدتاً عوامل طبیعی و انسانی را می‌بینند. عمدتاً نظریه‌هایی هستند که ناظر به نظریه خلقت و نظریه معاد نیستند. یعنی این‌طور نیست که وقتی تاریخ را تحلیل می‌کنند، آغاز تاریخ را با خلقت الهی آغاز کنند و خلقت انسان را از منظر ادیان الهی بپذیرند؛ نه، این‌طور نیست؛ بلکه معمولاً از میانه راه شروع می‌کنند. حالا آن فلسفه‌هایی که جامع‌تر و جامع‌نگرتر بودند، مثل ماتریالیزم تاریخی، اینها به نظریه پیدایش جهان هم توجه داشتند و پیدایش جهان و اصل ماده را خودکفا می‌دانستند و تاریخ را هم ناشی از

حرکت درون جوش و تکاملی ماده تعریف می کردند. ولی علی‌ای حال شما نظریه خلقت و بعد غایت خلقت را اصلاً در آن اندیشه‌ها نمی‌بینید، بلکه معمولاً یا از میانه راه شروع می‌کنند یا به استغنا و استقرارِ ماده تکیه دارند و تاریخ و حیات بشری و تکامل حیات را هم یک پدیدهٔ مادی می‌دانند. یعنی شما در آن اندیشه‌ها هرگز خصوصیاتِی را نمی‌بینید که در اندیشه فلسفهٔ تاریخِ ادیانِ الهی است؛ مثلاً خدای متعال را خالقِ عالم نمی‌دانند و ربوبیت حق را مبدأ تکامل علم نمی‌دانند. آنها معمولاً به صورت مستقل از این اندیشه‌ها و با نگاهی - حالا این تعبیر را خیلی نمی‌خواهم به کار ببرم - مادی‌گرایانه، تاریخ را تحلیل می‌کنند.

این اندیشه‌های فلسفهٔ تاریخی به خصوص در دهه‌های اخیر جدی شده است. بعد از طرح توسعه پایدار و به - خصوص بعد از مسئله جهانی شدن - که ناظر به یک دهکده واحد جهانی است و می‌خواهد برای توسعه جامعه جهانی در همه ابعاد برنامه‌ریزی کند - این اندیشه‌ها در غرب رشد کرده و بیشتر معطوف به جنبه‌های عملی شده است، یعنی

عمل‌گرایانه شده است؛ چون وقتی شما می‌خواهید برای آینده یک جامعه برنامه‌ریزی کنید، قاعدتاً باید بتوانید آینده را پیش‌بینی و وضعیت موجود را شناسایی کنید و فاصله بین این دو مرحله را بشناسید تا با یک برنامه‌ریزی بتوانید جامعه را به سمت آن شکل مطلوب و آرمانی خودتان هدایت کنید. بنابراین اگر ما در مسئله جهانی‌سازی، دنبال این باشیم که کل جامعه جهانی را به سمت غایتی حرکت بدهیم و مرزها را برداریم و تعریف جغرافیایی عالم را عوض کنیم، قاعدتاً باید وضعیت مطلوبی را برای کل جامعه جهانی ترسیم کنیم و بعد دنبال برنامه‌ای باشیم که همه جامعه جهانی را به سمت آن وضعیت مطلوب هدایت کنیم.

اندیشه‌های پایان تاریخ، ازیک‌سو اندیشه‌های فلسفه تاریخی هستند و ازیک‌سو عمدتاً اندیشه‌هایی هستند که معطوف به عمل و برای برنامه‌ریزی در جهت کنترل و هدایت جامعه جهانی تبیین شده‌اند، مثل نظریه پایان تاریخ فوکویاماها یا پایان تاریخی که به شکل دیگری در اندیشه

هانتینگتون دیده می‌شود و یا اندیشه‌های پایان تاریخی که در آثار سایر نویسندگان غرب وجود دارد.

- نظریه فوکویاما و هانتینگتون درباره پایان تاریخ

به عنوان نمونه عرض می‌کنم بعد از فروپاشی شوروی، دو اندیشه در غرب پیدا شد که تقریباً هم‌زمان و به تعبیر من به صورت دو نظریه تاریخی بودند.

یکی نظریه فوکویاماها است که رساله پایان تاریخش معروف است. او مدعی است که جامعه بشری به مرحله پایانی خودش رسیده است. مقصود از مرحله پایانی این است که آرمانی‌ترین شکل زندگی بشر و مطلوب‌ترین آن، شکل لیبرال دموکراسی است که بشر به آن دست یافته و جنگ‌هایی هم که بوده، دیگر به پایان رسیده و الآن به یک جامعه جهانی رسیده‌ایم که کم‌کم لیبرال دموکراسی بدون رقیب بر همه آن جامعه سایه می‌افکند. این، مرحله پایانی تاریخ است؛ یعنی کامل‌ترین نوع زیست بشر بر روی زمین، زیست در سایه همین نظام لیبرال دموکراسی است و این نظام دارد جهانی می‌شود. به‌ویژه بعد از - به قول خودشان - پایان

جنگ سرد و اتمام دورهٔ درگیری بین سوسیالیزم و کمونیزم با لیبرال دموکراسی و شکست سوسیالیزم و کمونیزم، لیبرال دموکراسی به عنوان یک تمدن و الگوی بدون رقیب در جامعه جهانی مطرح شده و همه جامعه جهانی به سمت جامعه لیبرال حرکت می کنند. این یک اندیشه پایان تاریخی است.

باز در مقابل آن من فکر می کنم نظریه برخورد تمدن های هانتینگتون هم یک اندیشه پایان تاریخی دیگر با همین نگاه است. اما تفاوت نظریه او با نظریه قبل این است که او به این نکته توجه کرده است که گرچه جنگی که در درون اردوگاه مدرنیته بین شرق و غرب فرهنگی، یعنی سوسیالیزم و کمونیزم از یک طرف و لیبرال دموکراسی از طرف دیگر، تمام شده ولی این به معنای پایان تاریخ و اتمام جنگ ها و درگیری ها نیست بلکه هویت های تمدنی دارند سر برمی دارند و فرهنگ ها و تمدن های فرهنگی دارند شکل می گیرند و این سرآغاز یک درگیری دیگر است، درگیری بین تمدن ها. او هشت تمدن را نام می برد که عمده ترین آنها

همین تمدن غرب بر مبنای لیبرالدموکراسی از یک طرف و تمدن اسلامی از سوی دیگر است.

بنابراین او معتقد است که الآن هویت‌های تمدنی دارند شکل می‌گیرند و این جنگ، جدی می‌شود. بین این دو تمدن هم تفاهم و صلح و گفتگوی ابتدایی نیست. حتماً مؤلفه‌هایی که این دو تمدن دارند، اینها را به نقطه درگیری می‌کشاند. اتفاقاً حرف او در آن نظریه‌اش این است که آغاز قرن ۲۱ آغاز درگیری تمدن‌هاست. [البته این] کاملاً مشهود است و فقط یک نظریه‌پردازی نیست؛ این، بیان سیاست‌های غرب در مقابل دنیای اسلام است. ولی با این حال معتقد است که این جنگ، فرجامش پیروزی لیبرالدموکراسی و شکست تمدن اسلامی است و باز فرجام جامعه جهانی، حاکمیت لیبرالدموکراسی بعد از یک دوره جنگ تمدنی است. این جنگ را هم امروزه خودشان جنگ چهارم می‌نامند، جنگی که تمدن غربی (لیبرالدموکراسی) با اسلام بنیادگرا به تعبیر آنها و اسلام انقلابی به نظر ما دارد، اسلامی که دنبال حاکمیت سیاسی بر جهان است.

البته نمی‌خواهم به این موضوع پردازم که تعبیر جنگ چهارم درست است یا غلط. علی‌ای حال یک جنگ چهارمی را مطرح کرده‌اند. به دنبال جنگ اول و دوم جهانی که دو جنگ شناخته شده است، درگیری بین لیبرال‌دموکراسی و سوسیالیزم را جنگ سوم معرفی کرده‌اند و بعد هم جنگ چهارم را درگیری بین لیبرال‌دموکراسی و تمدن اسلامی نامیده‌اند که در آن، ۲۲ کشوری که در این جنگ با آنها درگیرند، نام برده‌اند. منهای کره شمالی، بقیه جزو کشورهای اسلامی هستند. آنها با این جنگ، به دنبال تغییر جغرافیای سیاسی عالم هستند و می‌خواهند مرزها را تغییر دهند. حتی بعضی از نقشه‌های‌شان را هم منتشر کرده‌اند که چگونه می‌خواهند این کشورهای اسلامی را آرایش بدهند.

البته این را هم باز اینجا اشاره کنم: به گمان من این یک مغالطه‌ای است برای منحرف کردن اذهان از آن مسئله‌ای که در فرهنگ ماست. ما به جنگ سوم معتقد هستیم و این جنگ سوم را پایان دوره تمدن مادی و سرآغاز عصر ظهور حضرت بقیت‌الله^ع می‌دانیم. اینها می‌خواهند این تلقی را

تغییر بدهند. می گویند جنگ سوم هم تمام شد و عصر ظهور واقع نشد. درحالی که حقیقت این است که این جنگ وقتی به نقطه اوج خودش می رسد، ان شاء الله به عصر ظهور منتهی می شود. حالا اگر مجالی بود، ان شاء الله این را تقدیم می کنم.

- ارکان و خصوصیات فلسفه تاریخ مادی

بنابراین نکته ای که عرض کردم این بود: در غرب، اندیشه های پایان تاریخ، ازیک سو به نوعی اندیشه های فلسفه تاریخی هستند، یعنی اندیشه هایی هستند که بخصوص در دهه های اخیر کاملاً معطوف به عمل هستند و خط مشی عملی غرب را در حل و فصل مسائل و معادلات جهانی ترسیم می کنند و ازسوی دیگر اندیشه های مبتنی بر انسان گرایی (اومانیزم) هستند.

من اومانیزم را در یکی دو جمله معنا کنم. پشت سر اومانیزم، فلسفه های طولانی است که بررسی آنها نه ضرورت دارد و نه گاهی مفید است. ولی از نظر ادبیات ما حاصل آنها چیزی جز این نیست که انسان خودش را محور

ارزش‌ها بداند. انسان همیشه به سمت ارزش‌هایی حرکت می‌کند و برای خودش بایدهایی دارد. گاهی شما می‌گویید این ارزش‌ها به بیرون انسان برمی‌گردد و انسان در مقابل آن ارزش‌ها باید خضوع و خشوع کند. گاهی هم شما ارزش را به درون انسان برمی‌گردانید و می‌گویید در بیرون انسان هیچ خبری نیست؛ این، همان اندیشه انسان‌گرایانه‌ای است که انسان را محور همه حقایق عالم می‌کند و حق و باطل را به انسان تعریف می‌کند. بر اساس ادبیات ما این همان روح استکبار بر خدای متعال است. ما یا در مقابل خدای متعال خشوع و خضوع و تذلل می‌کنیم و انسان را در عالی‌ترین مرحله رشد، عبدی می‌دانیم که رسالتش هم فرع بر عبودیتش است «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»^۱ یا اینکه

۱. «عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ، قَالَ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام لَعَنَ اللَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَيْنَا، إِنِّي ذَكَرْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ سَبَّاقَةَ كُلُّ شَعْرَةٍ فِي جَسَدِي، لَقَدْ ادَّعَى أَمْرًا عَظِيمًا مَا لَهُ لَعَنَهُ اللَّهُ، كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام وَاللَّهُ عَبْدًا لِلَّهِ صَالِحًا، أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَا نَالَ الْكَرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، وَمَا نَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْكَرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ؛ رجال الكشي، ص ۱۰۸.

نه، به هر دلیل و با هر توجیهی خود را در مقابل خدای متعال می‌بینیم و برای خودمان شأنی قائل می‌شویم که این، سرآغاز استکبار انسان است. این نظریه‌های فلسفه تاریخی، نظریه‌هایی انسان‌مدارانه و مبتنی بر اومانیزم هستند که انسان را محور ارزش‌ها می‌دانند، طبیعتاً تاریخی هم که تعریف می‌کنند دقیقاً تاریخی انسان‌گرایانه است و فرجامی هم که برای تاریخ تعریف می‌کنند، چنین فرجامی است.

خصوصیت دیگری که در این اندیشه‌های پایان تاریخی مبتنی بر همین انسان‌گرایی وجود دارد، این است که معمولاً پایان تاریخ و جامعه‌های آرمانی و مطلوبی که ارائه می‌کنند، عاری از آن دین و معنویت و حیات معنوی است که انبیا و ادیان به آن دعوت می‌کرده‌اند. در واقع سکولاریزم، عرفی کردن، نفی قدسیت و نفی گرایش به غیب و حیات معنوی، از ارکان این اندیشه‌هاست. جامعه‌هایی که آنها تعریف



همچنین در زیارت امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ أَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ فَحَبَّاهُ بِأَنْوَاعِ الْكَرَامَاتِ»؛ المزار الکبیر، ص ۳۰۶.

می‌کنند، جامعه‌هایی بر محور دنیا و به تعبیری حس‌گرایانه است و پایان تاریخی هم که تعریف می‌کنند، چنین پایان تاریخی است.

به عنوان مثال - جدا از این که ما این نظریه را یک نظریه پایان تاریخی بدانیم یا نه - شما نظریهٔ پایان تاریخ را در ماتریالیزم تاریخی ببینید. می‌گوید بشریت بعد از جنگ‌های طولانی به دوره‌ای می‌رسد که در فرجام تاریخ بشری، نه مذهب است، نه دولت و نه مالکیت. دین را در کنار دولت و مالکیت به‌طور کلی نفی می‌کند و می‌گوید در آن جامعه، بشر به صورت اشتراکی دارای کار و مسکن و غذاست. این، جامعه آرمانی آنهاست.

یا مثلاً اگر موج سوم تافلر و سایر نظریه‌هایی که در این زمینه هست را دیده باشید، می‌بینید حداکثر آرمان‌های اینها جامعه الکترونیکی است که در دوره فراصنعت تصویر می‌کنند. شما در آنجا اثری از معنویت و عبودیت و رشد حیات معنوی و عقلانی بشر و رسیدن به یک حیات طیبه

نمی‌بینید. تماماً بحث از تمتعات، تلذذات و کام‌جویی‌های مادی است.

جامعهٔ آرمانی بشر و آرمان‌شهری هم که تصویر می‌کنند، به شکلی است که در آن - به قول خودشان - رفاه مادی، به - نحو آرمانی و مطلوب حاصل می‌شود؛ فراتر از این، هیچ دعوتی در جامعه‌های آرمانی و نظریه‌های پایان تاریخ جدید غرب و به تعبیردیگر در فلسفهٔ تاریخ‌های مدرن غربی نمی‌بینید. معمولاً همین‌ها هستند.

اجمالاً اینها اندیشه‌های پایان تاریخ بود که اشاره کردم. بحث تفصیلی‌اش به گفتگوهای طولانی نیاز دارد. یک نمونه‌اش نظریه پایان تاریخ فوکویاماها است که می‌گوید لیبرال‌دموکراسی، آرمانی‌ترین شکل حیات بشر است و بشریت به این عصر رسیده است. دیگر فراتر از این، در نوع حیات اجتماعی بشر ظرفیتی برای تکامل وجود ندارد. مطلوب‌تر از این قابل تصور نیست.

۲. ارکان و خصوصیات فلسفه تاریخ دینی

در مقابل این اندیشه‌ها اندیشه‌های آخرالزمانی در ادیان ابراهیمی است. این اندیشه‌های آخرالزمانی را هم گاهی بدون یک اندیشه فلسفه تاریخی تحلیل می‌کنید و بدون اینکه حرکت تاریخ و تکامل آن را تحلیل کنید، اندیشه‌های پایان تاریخ را می‌بینید و بدون اینکه سابقه‌اش را بر مبنای یک اندیشه فلسفه تاریخی تحلیل کنید می‌گویید حرکت عالم، در یک نقطه و با یک درگیری عظیم بین حق و باطل دفعتاً به سمت رشدِ معنویت و ظهورِ کلمهٔ توحید پیش می‌رود؛ یعنی پایان تاریخ را یک امر دفعی و گاهی حتی فراانسانی تحلیل می‌کنید که انسان‌ها در آن هیچ دخالتی ندارند.

ولی می‌شود اندیشهٔ آخرالزمان در ادیان را به یک اندیشهٔ فلسفه تاریخی برگرداند که برای تاریخ، آغاز و فرجام و مراحل معتقد است و می‌تواند اینها را ردیابی کند و مکانیزم حرکت تاریخ را تحلیل کند. من از این زاویه، یک مقدار آخرالزمان را توضیح می‌دهم تا بعد از آن، مقایسهٔ بین

آخرالزمان براساس یک اندیشه فلسفه تاریخی و بین نظریه‌های پایان تاریخ مقدور شود.

این اندیشه فلسفه تاریخ که خدمتتان عرض می‌کنم، اندیشه‌ای است که اگر بخواهیم آن را بسط بدهیم، واقعاً به یک دوره طولانی از بحث و گفتگو لازم دارد تا پیش‌فرض‌ها و پیش‌نیازهایی که در این پارادایم است، مورد بررسی قرار گیرند. من به‌طور کلی به [آن دسته از] خصوصیت‌های این نظریه که به آخرالزمان ختم می‌شود، اشاره می‌کنم. البته چیزی که ما به اسلام نسبت می‌دهیم حتماً تغییر‌پذیر، تکامل‌پذیر، تحول‌پذیر و صحت‌پذیر است و برابر با خود اسلام نیست؛ لذا چنین ادعایی هم نداریم.

این اندیشه‌ای که به‌نظر ما اندیشه اسلامی است، اولین خصوصیتش این است که در آن، نظریه خلقت و نظریه معاد مورد توجه قرار گرفته است؛ یعنی ما تاریخ بشر را جدای از خلقت الهی و جدای از فرجامی که کل حیات بشری در ادیان آسمانی دارد، تعریف نمی‌کنیم. این [تاریخ]، یک حلقه گسسته از آغاز و انجام خلقت نیست. تاریخ بشر در عالم دنیا

بخشی از جریان ربوبیت الهی است که خلقت انسان، آغاز آن است و بعد هم مسئله معاد و جهان بعدی مطرح است که انسان پس از تکامل خودش وارد یک فضای دیگری از هستی می‌شود. این اندیشه، اندیشه‌ای است وابسته. بنابراین براساس این اندیشه فلسفه تاریخی، عالم، مخلوق خدای متعال است. اصل عالم حسّی (عالمی که ما با آن مواجه هستیم) مخلوق خدای متعال است، خودکفا نیست، قائم- بالذات نیست. این یک اصل بسیار مهم است که در تفسیر از جهان و تاریخ مؤثر است. تاریخ بشری و خلقت انسان هم مستند به خلقت خدای متعال است. خدای متعال عالم را آفریده و در متن عالم، انسان را آفریده است؛ اندیشه‌های مفصلی در اینجا وجود دارد که آغاز خلقت انسان، غایت خلقت انسان، کمال انسان و نسبت انسان با عالم را تحلیل می‌کنند. این یک اصل مسلم است.

اصل دومی که در اندیشه فلسفه تاریخ ادیان الهی وجود دارد این است: همین‌طور که اصل عالم مستند به خدای متعال است، تکامل عالم هم ناشی از ربوبیت خدای متعال

است؛ اوست که ربّ العالمین است. ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾. این جمله‌ای است که قرآن از زبان موسی کلیم^{علیه السلام} در جواب فرعون نقل می‌کند. وقتی فرعون سؤال می‌کند که خدای تو کیست، حضرت می‌فرماید: پروردگار ما آن کسی است که هم خلقت عالم از اوست و هم هدایت عالم به سمت کمال به دست اوست؛ ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾.^۱

بنابراین ما نه اصل ماده را خودکفا می‌دانیم و نه تکامل ماده را ناشی از تضاد درونی و حرکت درون‌جوش و درون‌زای کوری که از متن ماده برمی‌خیزد؛ بلکه عالم، مخلوقِ ارادهٔ حکیمانه خدای متعال است و حرکت آن هم ناشی از ربوبیت حکیمانه اوست. هدایت حکیمانه اوست که عالم را به سمت یک غایت حکیمانه هدایت می‌کند. قائمهٔ اصلی تکامل تاریخ و انسان هم ربوبیت خدای متعال است. او ربّ العالمین است و عالم را هدایت می‌کند. بنابراین

۱. ﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى * قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛ سوره طه، آیات ۴۹-۵۰.

جدای از ربوبیت خدای متعال و سیر و حرکت کلی که خدای متعال برای حرکت عالم و تکامل عالم تعریف می‌کند، فلسفهٔ تاریخ قابل تصویر نیست. البته اینها اصولی جدی است که باید مورد بررسی قرار بگیرد.

سوم اینکه نگاه ما در این فلسفهٔ تاریخ نگاه علیتی و جبرگرایانه نیست که به نحوی جبر را بر سرنوشت انسان حاکم کنیم. حالا تفاوتی ندارد که کسی در اندیشه‌های فلسفهٔ تاریخی مادی، جبر ماده را بر رفتار انسان حاکم کند - یعنی بگوید ماده بر اساس علیت و براساس مثلاً یک تضاد درونی ضرورتاً تظاهراتی دارد و جلوه‌هایی پیدا می‌کند - یا در فلسفهٔ ادیان و فلسفهٔ تاریخ الهی بیاید اراده الهی را به - گونه‌ای تعریف کند که جایی برای ارادهٔ انسان‌ها باقی نگذارد؛ یعنی این هم قطعاً غلط است که ارادهٔ الهی را به - نحوی بیان کنید که تاریخ اصلاً ناشی از انسان و ارادهٔ انسانی نشود و سهمی برای تأثیر اراده‌های انسانی در تاریخ تصور نشود. ارادهٔ ربوبی، محور تکامل تاریخ است اما خدای متعال، انسان را صاحب ارادهٔ آفریده است. بنابراین اراده‌های

انسانی، در شکل‌گیری تاریخ سهیم هستند؛ گرچه نمی‌توانند بر اراده ربوبی فائق شوند و آن مسیر کلی که خدای متعال برای عالم تصویر کرده را به هم بزنند ولی در سیر به طرف آن حرکت، اراده‌های انسانی حضور و نقش دارد. بنابراین فلسفه تاریخی که ما ارائه می‌کنیم، حتماً باید فلسفه تاریخی باشد که در آن، اندیشه‌ها و اراده‌های انسانی حضور و ظهور داشته باشند و دخالت کنند. این هم نکته دیگر است.

نکته دیگری که در این اندیشه هست این است که در حرکت تاریخ، جریان حق و باطل حضور دارند؛ یعنی این اندیشه، تاریخ را براساس درگیری حق و باطل تعریف می‌کند. شما از اول تا آخر قرآن را ببینید، حرکت کلی خلقت، آغاز خلقت و جریان تاریخ پر از درگیری است. یعنی شما از ابتدا تا انتهای تاریخ، یک خط درگیری را می‌بینید: بین انبیا و جبهه مقابلشان. براساس اندیشه اسلامی، جریان درگیری حق و باطل از جریان‌های اصلی تاریخ است.

ریشه این درگیری هم به اینجا برمی گردد که وقتی خدای متعال انسان را صاحب اراده قرار داد، جریان استکبار و طاعت در تاریخ شکل گرفت. چون به انسان اراده‌ای داد که هم می‌توانست براساس اراده خودش هماهنگ با مشیت حق و فرمان او عمل کند و هم می‌توانست فرمان حق را زیر پا بگذارد؛ به تعبیر دیگر هم می‌توانست در عمل خودش خضوع داشته باشد و هر کجا اراده‌اش عمل می‌کرد، خاضعانه و متواضعانه درمقابل مشیت الهی عمل کند و هم می‌توانست بر خدای متعال استکبار کند.

این دو جریان، دو جریان اصلی تاریخ‌اند که بر محور آنها جامعه شکل گرفته و تمدن ساخته شده است، تمدنی که روحش توسعه پرستش دنیا، توسعه طغیان بر خدا، توسعه نفس‌مداری و خودگرایی است و تمدنی که جان‌مایه و روحش، خضوع و خشوع و تعبد در مقابل خدای متعال است.

شما در فلسفه‌های تاریخ، جریان‌های درگیر در تاریخ را تحلیل می‌کنید، اما گاهی روح درگیری را به اختلافات مادی

برمی گردانید. مثلاً در اندیشه ماتریالیزم تاریخی که فلسفه تاریخی‌شان برآمده از فلسفه هگل و مستند به ماتریالیزم فلسفی است، می‌گویید در جامعه همیشه دو طبقه وجود دارد: طبقه پیش‌رو و واپس‌گرا. این دو طبقه، دو طبقه وابسته به دو نحوه روابط و مناسبات تولیدی هستند؛ اختلاف در تعلق به مناسبات و روابط تولیدی است که دو طبقه را ایجاد می‌کند و جنگ به وجود می‌آورد. مثلاً طبقه دهقان و طبقه مالکان، دو طبقه‌ای هستند که در کنار مناسبات و روابط تولیدی و در کنار ابزار تولید شکل می‌گیرند. وقتی ابزار تولید تغییر می‌کند، مناسبات تولیدی در جامعه تغییر می‌کند، بقیه مناسبات هم بر محور آن به هم می‌خورد و جامعه، طبقاتی می‌شود. بنابراین جنگی که در تاریخ تعریف می‌کنید و حق و باطلی هم که آنجا تعریف می‌شود، به لحاظ طبقه است. آن کسی که به شرایط جدید و مناسبات جدید وابسته است، می‌شود حق و آن کسی که به مناسبات قدیم وابسته است، می‌شود باطل؛ یعنی همه حق و باطل، به وابستگی به مناسبات و روابط تولیدی گذشته و آینده و به شکلی به

وابستگی به ابزار تعریف می‌شود. البته من نمی‌خواهم بگویم [حرف آنها] فقط همین است، می‌خواهم در شکل کاملاً حسی آن، توضیحش دهم؛ حرف [شان] از این دقیق‌تر است. من فقط اشاره کردم که دو طبقه وابسته به روابط تولیدی، متفاوت هستند. مقصود از روابط تولیدی، فقط ابزار نیست ولی به عنوان مثال، معیار حق و باطل، وابستگی به بیل و گاواهن می‌شود؛ آن طبقه‌ای که طرفدار بیل و مناسبات اقتصادی و روابط اجتماعی برآمده از این سطح از ابزار تولید است، می‌شود باطل و آنها که وابسته به شرایط جدید و مناسبات و اقتضائات متناسب با گاواهن هستند، می‌شوند حق. جریان حق و باطل در تاریخ، همین‌طور است.

باز دوباره یک پله جلوتر بیاوید. در این نگاه، تاریخ یک جریان جبری برآمده از ماده است که درگیری و تنازع در آن بین طبقات اقتصادی است و حق و باطل را هم به پیشرو بودن و عقب‌گرا بودن در تعاملات اقتصادی تعریف می‌کند. ولی در اندیشه فلسفه تاریخ اسلامی، این‌طور نیست. انسان، دارای اراده آفریده شده است و نسبت به ربوبیت الهی

و کمالی که حضرت حق برای عالم در نظر گرفته، یا خضوع و خشوع و تذلل دارد و یا استکبار؛ یعنی جریان ایمان و بندگی و جریان استکبار و طغیان هستند که دو قطب را در تاریخ می‌سازند و اصلی‌ترین درگیری و جنگ تاریخ را شکل می‌دهند. جریان کفر، جریانی است که می‌خواهد بر خدا طغیان کند، می‌خواهد این طغیان را تسری بدهد و می‌خواهد حول ارادهٔ خودش نظام بسازد؛ تفرعن دارد و می‌خواهد بر پایه اراده استکباری خودش تمدن‌سازی کند، حتی طبیعت را تسخیر کند و روابط اجتماعی خاصی ایجاد کند. در نقطه مقابل، حرکت انبیاست که کمال خضوع و خشوع را در مقابل خدای متعال دارند و می‌خواهند حرکت عالم، به سمت عبودیت باشد؛ می‌خواهند همه عالم در مقابل خدای متعال سجده کند، می‌خواهند همه حیات بشری یک سجده تمام در مقابل خدای متعال باشد و می‌خواهند همه عالم مَعبد شود و در همهٔ عالم، بندگی خدا جاری شود. نقطه مقابل، جریانی است که می‌خواهد استکبار، پرستش

نفس، پرستش دنیا و بت‌ها را حاکم کند. این دو، [دو] جریانی هستند که شما در فلسفه تاریخ ادیان الهی می‌بینید. محور این درگیری بین ایمان و کفر، انبیا و فراعنه تاریخ‌اند. اگر محور کل خلقت را هم بخواهیم براساس فلسفه تاریخ خودمان تصویر کنیم، یک طرف، نبی اکرم^ص است که محور عبودیت هستند و همه عالم به تبع سجود او درمقابل خدا سجود می‌کنند، حتی ملکوت عالم. در روایات آمده است که حضرت فرمودند: انوار ما بود که درمقابل خدا سجده کرد و ملائکه به تبع ما تسبیح و تکبیر و تحلیل را آموختند.^۱ حالا آن بحث بماند. پس یک طرف وجود مقدس

۱. برای نمونه: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ... فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَقَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبِّنَا وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَقْدِيسِهِ لَأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا فَأَنْطَقْنَا بِتَوْحِيدِهِ وَ تَحْمِيدِهِ ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا اسْتَغْضَمُوا أَمْرَنَا فَسَبَّحْنَا لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّا خَلَقُ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ مُنَزَّهٌ عَنْ صِفَاتِنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا وَ نَزَّهَتْهُ عَنْ صِفَاتِنَا فَلَمَّا شَاهَدُوا عَظَمَ شَأْنِنَا هَلَّلْنَا لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّا عَبِيدٌ وَ لَسْنَا بِالْهَةِ يَجِبُ أَنْ نُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ فَقَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَمَّا شَاهَدُوا كِبَرَ مَحَلَّتِنَا كَبَّرْنَا لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ

نبی اکرم ﷺ هست که یک حقیقت گسترده‌ای دارد از مقام عندالرب تا تنزل در دار دنیا که محور سجود درمقابل خدای متعال است، «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» و همه عالم به تبع او بندگی می‌کنند و او دنبال این است که عبودیت خدای متعال را در همه هستی جاری کند، همه خلقت را به طرف خدای متعال ببرد، دائماً عالم در حال سجود درمقابل خدای متعال باشند و زندگی و معاششان [بر محور عبودیت باشد]، ابتهاجشان ابتهاج به عبودیت و قرب باشد، راحتیشان راحتی به انس با حق باشد.

←

اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُنَالَ عِظْمُ الْمَحَلِّ إِلَّا بِهِ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا مِنَ الْعِزَّةِ وَالْقُوَّةِ قُلْنَا لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا حَوْلَ لَنَا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَ أَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرَضِ الطَّاعَةِ قُلْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ مَا يَحِقُّ لِلَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَيْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَى نِعْمَتِهِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَبَنَّا اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ وَ تَمْجِيدِهِ؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۵.

نقطه مقابل هم جریان ابلیس است که درمقابلِ این راه ایستاده، نه تنها خودش خضوع نکرده، که تهدید به سدّ سبیل هم کرده است.^۱ این دو جریان هستند که در عالم درگیرند. جریانِ بر محور ابلیس که جریان استکبار درمقابل خدای متعال است، درمقابل ولایت الهی و درمقابل جریان خضوع و خشوع است. این دو جریان، دو خط تاریخی پیش‌رو درحال توسعه هستند که دائماً هم با هم درگیرند. اساس درگیری هم بین ایمان و کفر است.

البته گاهی اوقات سازماندهی به گونه‌ای است که اخلاق استکباری ایجاد می‌کند. شما ارتش‌های عالم را ببینید. براساس تحقیر و تجلیل مادی و جمال و جلال مادی، تبعیت ایجاد می‌کنند؛ اختلاف طبقاتی ایجاد می‌کنند، طبقات پایین را تحقیر می‌کنند، [در آنها] عقده حقارت ایجاد می‌کنند، حسد و حرص درست می‌کنند، برای اینکه تبعیتشان کنند.

۱. ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۶.

یک نوع تبعیت دیگر هم هست. مثلاً در جنگ هشت ساله ما، به خصوص در سال‌های آغازینش، فرمانده یک جمعیت بسیجی، واقعاً متواضع‌ترین، بی‌نشان‌ترین، کم-مصرف‌ترین، کم‌ادع‌ترین و پرکارترین بود و بهترین فدائیت و فرمانبری هم واقع می‌شد؛ اما این فرمانبری براساس احساس حقارت نبود، براساس احساس حب و احساس وظیفه بود.

گاهی سازماندهی به گونه‌ای است که حرص و حسد ایجاد می‌کند و حرص و حسد را ابزار تبعیت قرار می‌دهد. در نظام سرمایه‌داری، این‌طور است. اختلاف طبقاتی ایجاد می‌کنند و طبقات مصرفی همراه با تحریص به دنیا درست می‌کنند و حقارت طبقاتی به وجود می‌آورند و همین، انگیزه فرمانبری و فرماندهی می‌شود. حالا این [بحث] بماند.

بنابراین گاهی پرستش خدای متعال، در همه مناسبات جاری می‌شود تا به محصول، نرم‌افزار و سخت‌افزار می‌رسد؛ این، می‌شود تمدن الهی. گاهی مناسبات پرستش دنیا، نفس و شیطنت جاری می‌شود؛ روح حاکم و گوهر

تمدن مدرنی که بعد از رنسانس پیدا شده است، یک تمدن ظلمانی و تاریک است که جریان طغیان و انسان‌مداری، در همه زوایا و ابعادش جاری است. این دو جریان در تاریخ با هم درگیرند.

۳. آخر الزمان از منظر فلسفه تاریخ دینی

از نظر ادیان توحیدی، دو مرحله آخرالزمان هست. یک مرحله، مرحله امتلاء از جور است،^۱ مرحله‌ای است که تمدن مادی بر ابعاد مختلف حیات بشر در مقیاس جهانی

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَنْزِلُ بِأُمَّتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ بَلَاءٌ شَدِيدٌ مِنْ سُلْطَانِهِمْ لَمْ يَسْمَعْ النَّاسُ بَبَلَاءٍ أَشَدَّ مِنْهُ حَتَّى تَضِيقَ عَلَيْهِمُ الرَّحْبَةُ وَحَتَّى تَمْلَأَ الْأَرْضُ جَوْرًا وَظُلْمًا ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ رَجُلًا يَمْلَأُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَسَاكِنُ الْأَرْضِ لَا تَدْخُرُ الْأَرْضُ مِنْ بَذْرِهَا شَيْئًا إِلَّا أَخْرَجَتْهُ وَالسَّمَاءُ مِنْ قَطْرِهَا شَيْئًا إِلَّا صَبَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا يَعِيشُ فِيهِمْ سَبْعَ سِنِينَ أَوْ ثَمَانًا أَوْ تِسْعًا يَتَمَنَّى الْأَحْيَاءُ الْأَمْوَاتَ مِمَّا صَنَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْخَيْرِ»؛ بشاره المصطفی، ص ۲۵۰.

سایه می‌افکند، همان چیزی که الآن شما می‌بینید تقریباً در جامعه جهانی واقع شده است؛ یعنی همه مناسباتی که الآن بر جهان حاکم است، به‌شدت تحت تاثیر مفاهیم مدرن، آموزه‌های مدرن و آموزه‌های انسان‌گرایانه است، آموزه‌هایی که به‌شدت معنویت را، خضوع را، خشوع در مقابل خدای متعال را می‌خواهد از عرصه حیات اجتماعی بشر حذف کند. در این مرحله که مرحله امتلاء از جور است - یعنی همه روابط و مناسبات، جائزانه است - یک درگیری جدی بین حق و باطل اتفاق می‌افتد؛ یعنی فطرت انسان و فطرت عالم با جریان ابلیس درگیر می‌شود و در این درگیری، جریان حق غالب می‌شود. این، یک مرحله از آخرالزمان است.

مرحله دوم آخرالزمان مرحله ظهور حکومت توحیدی، جریان بندگی و پرستش خدا و ظهور ولایت الهیه در عالم است،^۱ با خصوصیاتى که عرض می‌کنم.

- مقدمه: عصر ظهور، دوره جریان نور و حیات بر محور ولایت امام

من یک مقدار این دو مرحله را توضیح بدهم. مرحله اول آخرالزمان، مرحله امتلاء جور است. جور اصلاً چیست؟ ما خصوصیاتى برای دوره ظهور تعریف می‌کنیم: در آنجا عدالت هست،^۲ امنیت انسانی هست،^۳ گسترش علم

۱. برای نمونه: «عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ دَوْلَةَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَ لَهَا أُمَارَاتٌ فَإِذَا رَأَيْتُمْ فَالْزَمُوا الْأَرْضَ وَ كَفُّوا حَتَّى تَجِيَّءَ أُمَارَاتُهَا»؛ الغيبة (للطوسی)، ص ۴۶۳.

۲. برای نمونه: «مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ الْقَائِمِ عَجَلَ اللَّهُ فَرَجَهُ إِذَا قَامَ بِأَيِّ سِيرَةٍ يَسِيرُ فِي النَّاسِ فَقَالَ بِسِيرَةٍ مَا سَارَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى يُظْهَرَ الْإِسْلَامَ. قُلْتُ: وَ مَا كَانَتْ سِيرَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص؟ قَالَ أَبْطَلَ مَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ اسْتَقْبَلَ النَّاسَ بِالْعَدْلِ وَ كَذَلِكَ الْقَائِمُ ص إِذَا قَامَ يُبْطِلُ مَا كَانَ فِي الْهُدْنَةِ مِمَّا كَانَ فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ يَسْتَقْبِلُ بِهِمُ الْعَدْلَ»؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۱۵۴.

هست،^۱ گسترش عقلانیت هست.^۲ محوری‌ترین خصوصیت در آن عصر است، توسعه معنویت است؛ [عصر ظهور،] عصر ظهور معنویت و عصر ظهور حیات

←

۳. برای نمونه، در روایت ابوبکر حضرمی از محاجه امام صادق علیه السلام با ابوحنیفه آمده: «فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الْحَضْرَمِيُّ: جُعِلْتُ فِدَاكَ الْجَوَابُ فِي الْمَسْأَلَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ؟ فَقَالَ علیه السلام: يَا أَبَا بَكْرٍ ﴿سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ﴾ فَقَالَ مَعَ قَائِمِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ ﴿وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾ فَمَنْ بَايَعَهُ وَ دَخَلَ مَعَهُ وَ مَسَحَ عَلَى يَدِهِ وَ دَخَلَ فِي عَقْدِ أَصْحَابِهِ كَانَ آمِنًا؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۰-۹۱.

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عَشْرُونَ جُزْءاً فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ جُزْءَانِ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْجُزْءَيْنِ فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَ الْعَشْرِينَ جُزْءاً فَبَثَّهَا فِي النَّاسِ وَ ضَمَّ إِلَيْهَا الْجُزْءَيْنِ حَتَّى يَبْثُهَا سَبْعَةٌ وَ عَشْرِينَ جُزْءاً؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۶۱.

۲. برای نمونه: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامُهُمْ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۵.

طیبه است.^۱ در اثر ظهور ولایت ولی الله و ظهور ولایت الهیه و جاری شدن ولایت الهیه در حیات بشر، همه بشر به نقطه اوج معنویت و به حیات طیبه و احساس جدید می‌رسند. همه آن چیزی که در عصر ظهور محقق می‌شود - مثلاً اگر شکوفایی بهره‌وری و تنعم از امکانات مادی است،^۲ اگر شکوفایی عدالت است، اگر امنیت است، اگر

۱. ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ سوره حدید، آیه ۱۷. «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﴿فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ﴾ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ قَالَ يُحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالْقَائِمِ ﴿بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ [يَعْنِي] بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرُ مَيِّتٌ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸.

۲. برای نمونه: «تُخْرِجُ الْأَرْضُ نَبْتَهَا وَ تُنْزِلُ السَّمَاءُ بَرَكَتَهَا وَ تَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ يَمْلِكُ مَا بَيْنَ الْخَافِقَيْنِ أَرْبَعِينَ عَامًا فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ أَيَّامَهُ وَ سَمِعَ كَلَامَهُ...»؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۱. «ذَكَرَ السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُسٍ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي كِتَابِ سَعْدِ السُّعُودِ... وَ أُلْقِيَ فِي تِلْكَ الزَّمَانِ الْأَمَانَةُ عَلَى الْأَرْضِ فَلَا يَضُرُّ شَيْءٌ شَيْئًا وَ لَا يَخَافُ شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ تَكُونُ الْهَوَامُّ وَ الْمَوَاشِي بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يُؤْذِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ أَنْزِعَ حُمَةً كُلِّ ذِي حُمَةٍ مِنَ الْهَوَامِّ وَ غَيْرِهَا وَ أَذْهَبَ سَمَّ كُلِّ مَا يَلْدَغُ وَ أَنْزَلَ بَرَكَاتٍ مِنْ

آزادی به شکل صحیح است، اگر رشد عقلانیت است، اگر شکوفایی معارف است و این چیزهایی که در جامعه آرمانی امام زمان ع آمده که تک تک اینها در روایات ما ذکر شده - محور حقیقی همه اینها یک چیز بیشتر نیست و آن این است که جریان ولایت الهیه واقع می شود؛ یعنی بشر به ظرفیتی از استعداد می رسد که در همه شئون حیات خودش ولایت الهی را می پذیرد، استکبار از او برداشته می شود و روح خضوع و خشوع در او پیدا می شود. ولایت الهیه، مبدأ حیات، مبدأ علم، مبدأ نورانیت و مبدأ همه حقایق دیگر است.



السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَ تَزْهَرُ الْأَرْضُ بِحُسْنِ نَبَاتِهَا وَ تُخْرِجُ كُلَّ ثَمَارِهَا وَ أَنْوَاعَ طَيْبِهَا وَ أَلْقَى الرَّأْفَةَ وَ الرَّحْمَةَ بَيْنَهُمْ فَيَتَوَاسَوْنَ وَ يَفْتَسِمُونَ بِالسَّوِيَّةِ فَيَسْتَعْنِي الْفَقِيرُ وَ لَا يَعْلُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ يَرْحَمُ الْكَبِيرُ الصَّغِيرَ وَ يُوقِرُ الصَّغِيرُ الْكَبِيرَ وَ يَدِينُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ وَ يَحْكُمُونَ؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۴-۳۸۵.

اگر من بخواهم به این بحث پردازم، خودش یک مجال گسترده‌ای می‌خواهد. باینکه در قرآن آیات فراوانی در این زمینه وجود دارد ولی من دو آیه از این آیات فراوان را با روایاتش تقدیم می‌کنم تا دورنمایی از عصر ظهور را ارائه کرده باشم. خدای متعال در سوره جن می‌فرماید: ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾؛ 'اگر جن و انس بر آن طریقه‌ای که ما قرار داده‌ایم استقامت می‌کردند، ما با آب گوارا آنها را سیراب می‌کردیم. یعنی یک عطشی در فطرت انسان هست، در قبال این عطش یک سرچشمه‌های جوشانی است. آنچه مانع بهره‌وری انسان از آن چشمه‌های جوشان و آن چشمه‌های هدایتی است که فطرت بشر را سیراب و هدایت می‌کند، طغیان و خروج او از طریقه‌ای است که خدا مقرر کرده است. اگر بر این طریقه استقامت می‌کردند، ما آنها را سیراب می‌کردیم.

من دو روایت از روایات ذیل این آیه را بخوانم. اولین روایت در کافی شریف است، از معتبرترین کتب ماست. در

«کتاب الحجّه» کافی است که حضرت فرمودند: «يَعْنِي لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهِ»؛^۱ طریقه یعنی ولایت. اگر ولایت خدا را قبول می‌کردند، استقامت می‌کردند، ما آن را سیراب می‌کردیم.

من اینجا نکته‌ای را توضیح بدهم. ما در عرض ولایت خدا هیچ ولایتی نداریم که ادیان به آن، دعوت کرده باشند. این، دعوت به شرک است. ادیان توحیدی فقط به پذیرش ولایت خدا دعوت می‌کنند. ولایت اولیاء الهی، مجرای ولایت خدا و ادامه ولایت خداست. در بصائر الدرجات، این

۱. [بندهای پیش رو، مرور و شرحی بر این روایت شریف است که استاد در ضمنش به آیات و روایات دیگری نیز اشاره می‌کنند:] «عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ قَالَ يَعْنِي لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهِ عليه السلام وَ قَبِلُوا طَاعَتَهُمْ فِي أَمْرِهِمْ وَ نَهْيِهِمْ ﴿لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ يَقُولُ لَأَشْرَبْنَا قُلُوبَهُمُ الْإِيمَانَ وَ الطَّرِيقَةُ هِيَ الْإِيمَانُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ الْأَوْصِيَاءِ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۲۰.

روایت را دارد؛ حضرت فرمودند: «وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»؛^۱ ولایت ما همان ولایت خداست، ولایتی که هیچ پیامبری نیست الا اینکه به این ولایت مبعوث شده است. حالا این جمله باید توضیح داده شود. یک معنایش این است که حاصل دعوت همه انبیاء^{علیهم السلام} دعوت به ولایت خداست. اگر ولایت خدا را قبول کردند، خدا هم آنها را سرپرستی می کند، ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾.^۲ ربوبیت خدا، عام است، کافر را هم می گیرد؛ ولی ولایت خدا که هدایت به نور است، مخصوص مؤمن است، مخصوص کسانی است که ولایت خدا را قبول می کنند. اما ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ

۱. این تعبیر با اسناد گوناگون در کتب معتبر کافی و بصائر الدرجات نقل شده است، از جمله: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ^{علیه السلام} قَالَ: وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۷. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۷۵، ح ۹۶.

۲. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۷.

يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ». این همان جریان فلسفه تاریخ است که جریان ولایت خدا و ولایت اولیاء طاغوت است. یکی جریان نور است، یکی جریان ظلمت.

پس دو ولایت نیست. لذا در روایات ذیل آیه فطرت^۱ می فرماید: این فطرت همان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرٍ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللَّهِ» است؛ بعد می فرماید: «إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيدُ»^۲ توحید تا اینجا است؛ نه اینکه توحید است و نبوت و امامت. نبوت و امامت، ادامه توحید است. حالا این بحث بماند.

۱. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ سوره روم، آیه ۳۰.

۲. «الْهَيْئَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرُّمَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» قَالَ: هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرٍ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيِّ اللَّهِ إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيدُ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۵۵.

فرمود طریقه‌ای که خدا می‌فرماید «اگر استقامت می‌کردند، ما سرچشمه‌های حیات را بر آنها جاری می‌کردیم، آنها را سیراب می‌کردیم، فطرت‌ها را پرورش می‌دادیم، می‌رویاندیم و شکوفا می‌کردیم»، همین طریقه ولایت الهیه است. ﴿لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ یعنی چه؟ این آب گوارا چیست؟ [فرمودند:] «لَأَشْرَبْنَا قُلُوبَهُمُ الْإِيمَانَ»؛ گروهی که تشنه ایمان و معرفت حق هستند، از این معرفت سیراب می‌گردند.

در روایت دیگری [ذیل این آیه] می‌فرماید: «لَأَمْدَدْنَاهُمْ عِلْمًا كَيَّ يَتَعَلَّمُونَهُ مِنَ الْأُئِمَّةِ»؛^۱ سرچشمه علوم و معارف اهل بیت^{علیهم‌السلام} را که مبدأ حیات است، به روی قلوب آنها باز می‌کردیم و آنها را از معارف حقیقی سیراب می‌کردیم. این، همان چیزی است که در عصر ظهور اتفاق می‌افتد. فرمود: «معارف، ۲۷ حرف است؛ ۲ حرف آن، ظاهر شده،

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ قَالَ يَعْنِي لَأَمْدَدْنَاهُمْ عِلْمًا كَيَّ يَتَعَلَّمُونَهُ مِنَ الْأُئِمَّةِ علیهم‌السلام»؛ تأویل الآیات، ص ۷۰۳.

۲۵ حرفش در عصر ظهور ظاهر می شود.^۱ مردم ولایت ولی الله را می پذیرند و معارف جاری می شود. این معارف، سرچشمه حیات و سرچشمه نور است.

یک آیه دیگر بخوانم. خدای متعال در این آیه بین دو انسان مقایسه ای می کند. می فرماید: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ...﴾.^۲ [انسان اول،] آن انسانی [است] که مرده بود - ﴿مَنْ كَانَ مِيتًا﴾ - و ما او را زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که مشی و حرکتش، حرکت در شعاع نور است، [انسانی که] در حیرت و تاریکی و سردرگمی و جهالت حرکت نمی کند، [انسانی

۱. «عَنْ أَبَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعَشْرُونَ حَرْفًا، فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حُرَفَانِ، فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ، فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ ﷺ أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا فَبَثَّهَا فِي النَّاسِ، وَضَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يَبْثُهَا سَبْعَةٌ وَعِشْرِينَ حَرْفًا؛ مختصر البصائر، ص ۳۲۰. [در نقل دیگری که پیشتر به مناسبت گذشت، تعبیر «جزء» آمده است؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱]

۲. ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۲۲.

که] اول و آخرِ راه خودش را می‌بیند، تمام حرکتش متناسب با سرمایه‌ها و غایاتش است، با نور حرکت می‌کند. [می‌فرماید:] آیا چنین فردی مثل آن کسی است که غرق در ظلمات است؟ ﴿كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾؟ از حیرت‌ها هم بیرون نمی‌آید و تمام سیر و حرکتش در تاریکی است. حالا این ظلمات و نور را باید بسط بدهید. من فکر می‌کنم جریان ظلمات، همین جریان ولایت ابلیس است که نمونه‌اش همین امری است که بر عالم مادی سایه افکن است، حرکت در تاریکی است؛ اگر انسان در ظلمت حرکت نکند، خودش را در حد دست و دهان نمی‌بیند.

یکی دو روایت ذیل این آیه را می‌خوانم. می‌فرماید: ﴿أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأُحْيِيْنَاهُ﴾ قَالَ: جَاهِلًا عَنِ الْحَقِّ وَالْوَلَايَةِ فَهَدَيْنَاهُ إِلَيْهَا؛ 'انسان مرده کسی است که حیات ولایت

۱. « ﴿أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأُحْيِيْنَاهُ﴾ قَالَ جَاهِلًا عَنِ الْحَقِّ وَالْوَلَايَةِ فَهَدَيْنَاهُ إِلَيْهَا ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ قَالَ النُّورُ الْوَلَايَةُ ﴿كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾ يَعْنِي فِي وَلَايَةِ غَيْرِ

ولی الله در او ایجاد نشده و به معرفت ولایت، هدایت نشده است. خدای متعال با هدایت به ولایت، آنها را به حیات می‌رساند. لذا اگر شما شنیدید: «یک سرچشمه حیاتی در عالم است که اگر کسی بخورد نمی‌میرد (آب حیات)»، حقیقتش همین چشمه ولایت الهیه است؛ لذا در زیارت امام زمان علیه السلام در روز جمعه این تعبیر آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ».^۱ ولی خدا سرچشمه حیات است. اگر کسی به آنجا رسید و سیراب شد، آن وقت آن حیات در او پیدا می‌شود؛ لذا در روایات ما آمده است که مؤمن، چهار روح دارد؛ سه روح از آن چهار روح، مختص به مؤمن است، یک

←

الأئمة علیهم السلام ﴿كَذَلِكَ زَيْنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۱۶.

۱. «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُهَذَّبُ الْخَائِفُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ النَّاصِحُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ النِّجَاةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ عَجَلَّ اللَّهُ لَكَ مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَ ظُهُورِ الْأَمْرِ»؛ جمال الأسبوع، ص ۳۷؛ مفاتيح الجنان، باب اول، زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام در روز جمعه.

روح مشترک است و در غیر مؤمن هم هست.^۱ یکی از بزرگان می فرمود: «این که خیال می کنند همه روح دارند،

۱. برای نمونه: «عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾ * فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ * فَالسَّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللَّهِ عليه السلام وَخَاصَّةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ أَيْدَهُمْ بَرُوحُ الْقُدُسِ فِيهِ عَرَفُوا الْأَشْيَاءَ وَ أَيْدَهُمْ بَرُوحُ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَيْدَهُمْ بَرُوحُ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ أَيْدَهُمْ بَرُوحُ الشَّهْوَةِ فِيهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ كَرِهُوا مَعْصِيَتَهُ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِيئُونَ وَ جَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ رُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِيئُونَ»؛ *الكافي*، ج ۱، ص ۲۷۱؛ *بصائر الدرجات*، ص ۴۴۶. رجوع شود به: *الكافي*، ج ۱، ص ۲۷۱، «باب فيه ذكرُ الأرواح التي في الأئمة عليهم السلام»؛ *بصائر الدرجات*، ص ۴۴۵، «باب ما جعل الله في الأنبياء والأوصياء والمؤمنين وسائر الناس من الأرواح وأنه فضل الأنبياء والأئمة من آل محمد بروح القدس وذكر الأرواح

درست نیست. آن که در همه هست، نفس است. روح، مخصوص مؤمن است. آنچه همه دارند حیات نفسانی است». حالا بگذریم. بنابراین از ناحیه ولایت امام^ع حیات طیبه‌ای بر انسان جاری است.

[در روایت دیگر، همین مضمون را فرمودند و بعد در معنای] ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ فرمودند: «إِمَامًا يَأْتُمُّ بِهِ»^۱ ولی خدا، همان جریان نوری است که بین عالم بالا و پایین است؛ در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم:

←

الخمس»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۷، «باب الأرواح التي فيهم و أنهم مؤيدون بروح القدس».

۱. «عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^ع قَالَ قَالَ: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ قَالَ الْمَيِّتُ الَّذِي لَا يَعْرِفُ هَذَا الشَّأْنَ. قَالَ أَ تَدْرِي مَا يَعْنِي مَيِّتًا قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا قَالَ الْمَيِّتُ الَّذِي لَا يَعْرِفُ شَيْئًا ﴿فَأَحْيَيْنَاهُ﴾ بِهَذَا الْأَمْرِ ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ قَالَ إِمَامًا يَأْتُمُّ بِهِ قَالَ ﴿كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾ قَالَ كَمَثَلِ هَذَا الْخَلْقِ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ الْإِمَامَ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۷۵.

«خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشَهُ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾^۱...»؛^۲ حقایق شما انواری بر گرد عرش خدا بودند - که اینها باید معنا بشود - خدا این نور را تنزل داده در دار دنیا تا ما هدایت شویم.

۱. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾؛ سوره نور، آیات ۳۵-۳۷.

۲. «أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٌ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ وَ أَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طَيِّبَتَكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ ﴿بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾ خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشَهُ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾ وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طِيباً لَخَلَقْنَا وَ طَهَّرْنَا لِنَفْسِنَا وَ تَزَكِيَّةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا».

خصلت اصلی دوره ظهور همین است. چون بشریت به بلوغ می‌رسد، تعامل بین اراده انسان و ولایت الهی برقرار می‌شود. بشریت می‌فهمد که باید استکبار درمقابل خدا را کنار بگذارد. طعم استکبار و تعزز خودش را می‌چشد، طعم ولایت ابلیس را می‌چشد. چون بشریت به این نقطه می‌رسد، به معنویت اقبال می‌کند، به ولایت الهی اقبال می‌کند، به خضوع و خشوع می‌رسد. وقتی ولایت الهی را پذیرفت، جریان ولایت واقع می‌شود. عصر ظهور ولایت است؛ ولایت الهیه وقتی واقع شد، ثمره‌اش حیات طیبه، عدالت، امنیت و تنعم است که البته اینها باید توضیح داده شود.^۱

- مرحله اول آخرالزمان: امتلاء عالم از جور، بر محور استکبار
 من گمان می‌کنم نقطه مقابل همه این [گشایش‌ها]، یعنی ناامنی و عدم ابتهاج و لذت‌جویی حتی از نعم مادی عالم و تنگی معیشت و بسیاری از بحران‌هایی که شما می‌بینید، ریشه‌اش یک چیز بیشتر نیست: استکبار و روگردانی انسان

۱. [نمونه‌هایی از استناد این تعابیر، پیشتر گذشت.]

از ولایت خدا. وقتی انسان از خدا اعراض می‌کند، نتیجه اعراض از حق، چنین چیزی است. حالا من این را در مباحث دیگرم مفصل توضیح داده‌ام. آنچه شما در تمدن مادی در طول تاریخ می‌بینید - که نقطه اوجش تجدد است - چیزی جز بحران امنیت، بحران کرامت انسان، بحران آزادی انسان و بحران رفاه نیست. حتی جریان تجدد در این چند قرن اخیر که مدعی ایجاد رفاه و امنیت و آزادی و کرامت انسانی بوده، جز توسعه ناامنی و اضطراب و بی‌عدالتی و نهادینه کردن اینها در شکل یک نظام قانونی بین‌المللی، کار دیگری نکرده است. حالا این در جای خودش باید توضیح داده شود.

روح عدالت، حیات، معنویت، آزادی، رفاه و تنعم، همه، فرع بر پذیرش ولایت خداست؛ لذا انسان‌هایی وارد بهشت می‌شوند که خدا را پذیرفته‌اند و مؤمن هستند و همه این [تنعم‌ها و گشایش‌ها] به حد کمال و وفور در آن فضا وجود دارد. عصر ظهور، جلوه‌ای از ظهور ولایت الهیه در بهشت است؛ چون جامعه به مرزی از بلوغ می‌رسد که ولایت خدا

را قبول می‌کند. پذیرش ولایت الهی، بستر جریان و ظهور ولایت است. وقتی ظهور حاصل شد، آن وقت همه این آثار بار می‌شود.

پس آخرالزمان دو مرحله است. یک مرحله، مرحله امتلاء از جور است. ریشه همه جورها، استکبار بر خداست. مناسبات استکبار در هر کجا جاری شد، جور است، ولو اسم عدل بر آن بگذارند. مناسبات نظام سرمایه‌داری، جائزانه است، تبعیض است، ولو اسم قانون روی آن بگذارند. حتی اگر این قانون را جهانی هم کنند، باز هم عدالت نمی‌آورد. نظامی که به شکاف طبقاتی ختم می‌شود و دائماً این دره عمیق بین طبقه‌های مرفه و محروم را عمیق‌تر می‌کند، این نظام که نمی‌تواند عادلانه باشد، ولو اسم قانون روی آن بگذارند، ولو نظام قانونی و مصوب جهانی بشود. جریان استکبار بر خدا، اساس همه ستم‌ها و ظلم‌ها و ناامنی‌ها و بی‌عدالتی‌ها است.

- مرحله دوم آخرالزمان: جریان حیات بر محور ولایت حق و به دنبال بلوغ اراده‌های انسانی

[از آن طرف،] جریان خضوع درمقابل حق، اساس همه راحتی‌ها و خوشی‌ها و تنعم‌هاست و مبدأ یک حیات دیگری است. وقتی انسان به حیات دیگری رسید، معادلاتش تغییر می‌کند، جریان تکامل نیاز و ارضائش و حتی احساس نیاز و ارضائش تغییر می‌کند. عصر ظهور، عصر تحول نیاز و ارضاست. شما نمونه‌هایی از انسان‌هایی که به حیات طیبیه رسیده‌اند، در همین دنیای امروز می‌بینید. در اوج امکان برای بهره‌وری و تمتع، به‌طرف دنیا دست دراز نمی‌کنند. به حیات طیبیه دیگری رسیده، نوع دیگری از جریان نیاز و ارضا برایش مطرح است. حالا آن باید در جای خودش بسط داده بشود که اصولاً جریان نیاز و ارضاء انسان هم تابع این دو جریان، تغییر می‌کند. انسان‌هایی که در جریان استکبار در تاریخ واقع می‌شوند، در قطب استکبار واقع می‌شوند، نوع احساس نیازشان متفاوت است با آنهایی که در جریان انبیا^{علیهم‌السلام} حرکت می‌کنند. در جامعه آرمانی و موعود، حقیقت ولایت الهیه

ظهور می‌کند. در یک کلمه، عصر ظهور، عصر ظهور امر الهی و ولایت الهیه است که این، مبدأ همه خیرات است. این ظهور، بی‌ارتباط با اراده‌های انسانی هم نیست؛ یعنی اراده‌های انسانی در یک حرکت، به مرز بلوغ خودشان می‌رسند، در نقطه امتلاء عالم از جور، در آنجا که مناسبات طغیان همه دنیا را پر کرده و بشر طعم این طغیان را چشیده. اگر این جریانی که در عالم دارد پیش می‌رود، یک مقدار دیگر جلو برود، آن وقت خواهید دید فاجعه‌ای درست می‌شود که هیچ انسانی دیگر نمی‌تواند آن را تحمل کند. الآن همه عقلای قوم حتی در خود غرب، نگران آینده بشریت هستند، [چون] این تمدن چند قرنه، بشریت را با بحران‌هایی جدی روبه‌رو کرده. به عنوان نمونه یکی از آنها بحران زیست‌محیطی است. قرن‌ها بشریت همراه با فطرتِ عالم زندگی می‌کرده است. [اما] چند قرن است که به خودش اجازه تعرض داده و جریان توسعه نیاز و ارضا را دور از تعالیم انبیا^{علیهم‌السلام} هدایت کرده و خواسته عالم را از این جریان پر کند. فاجعه‌ای ایجاد کرده که اگر به این کیفیت پیش برود،

بیش از یکی دو قرن امکان زیست برای بشریت در این کره زمین نمی ماند. فضای تنفس را هم بر خودش تنگ کرده است. این یکی از فاجعه هاست. ناامنی و بی عدالتی و جوری به وجود آورده است که امروز قانون جنگل بر دنیا حاکم شده، آن هم در شرایطی که مدعیان قدرت به زرادخانه های اتمی مسلح اند؛ این که امنیت در عالم نمی آورد، این که عدالت نمی آورد. اینکه این قدرت ها به خودشان اجازه بدهند همه امکانات را در هر مسیری که می خواهند به کار بگیرند ولی آنجا که با منافع آنها درگیر است، اجازه کمترین بهره وری را به ملت های دیگر ندهند، این که عدالت نمی آورد. این جریانی که الآن دارد در دنیا اتفاق می افتد و می خواهند ما را به پذیرش یک زور وادار کنند و ما را محروم کنند از کمترین تمتع از آن چیزی که بالاترین بهره اش را خودشان می برند، شما نمی توانید اسمش را عدالت بگذارید. این همان جریان زور و قانون جنگل است، جریان قدرت است، نه جریان منطق و عقلانیت. این، ظهور ولایت ابلیس است.

- امتلاء عالم از جور، نقطه آغاز فروپاشی تمدن مادی (آخرالزمان اول، مقدمه آخرالزمان دوم)

از نظر اندیشه فلسفه تاریخی عرض می‌کنم: آخرالزمان اول، مقدمه آخرالزمان دوم است؛ یعنی نقطه ظهور تمدن مادی که همان نقطه ظهور تمدن ابلیسی و نقطه اوج ظهور وعده‌های ابلیس است، در حقیقت نقطه فروپاشی آن است. به تعبیردیگر، ابلیس که وعده به فطرت نمی‌دهد. وعده به فطرت را انبیا علیهم‌السلام می‌دهند. انبیا علیهم‌السلام به مناسبات فطرت ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^۱ دعوت می‌کنند. [اما] او بشر را با وعده،^۲ با اُمنیه و آرزو ﴿لَأَمْنِيَّهِمْ﴾^۳ با تزیین

۱. ﴿فَأَقْمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛
سوره روم، آیه ۳۰.

۲. ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۶۸.

۳. ﴿وَ لَا أَضِلَّهُمْ وَ لَا أَمْنِيَّهُمْ وَ لَا أَمْرُهُمْ فَلْيَتَّبِعْنَ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَا أَمْرَهُمْ فَلْيَغْيِرْنَ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَاناً مُبِيناً﴾؛ سوره نساء، آیه ۱۱۹.

﴿لَا زَيْنَ لَهُمْ﴾ و با اغوا ﴿لَا غَوِيَنَّهُمْ﴾^۱ نگه می دارد. خدا هم این اذن را تا ﴿يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ به او داده است. ماجرای ابلیس را می دانید. وقتی استکبار کرد، رجم شد. مهلت خواست، به او مهلت دادند. مهلتی که به ابلیس دادند ﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾^۲ است که این در بعض روایات ما به عصر ظهور تفسیر شده است؛ حضرت، ابلیس را ازبین می برند و این، واقعاً حادثه عظیمی است.^۳ خیلی حادثه عظیمی است.

۱. ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛ سوره حجر، آیه ۳۹.

۲. ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾؛ سوره ص، آیات ۷۹-۸۱؛ سوره حجر، آیات ۳۶-۳۸.

۳. «عَنْ وَهْبِ بْنِ جُمَيْعٍ مَوْلَى إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ * عَنْ قَوْلِ إِبْلِيسَ ﴿رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾؛ قَالَ لَهُ وَهْبٌ: جَعَلْتُ فِدَاكَ أَيُّ يَوْمٍ هُوَ؟ قَالَ: يَا وَهْبُ أَ تَحْسَبُ أَنَّهُ يَوْمٌ يَبْعَثُ اللَّهُ فِيهِ النَّاسَ؟! إِنَّ اللَّهَ أَنْظَرَهُ إِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُ فِيهِ قَائِمًا فَإِذَا بَعَثَ اللَّهُ قَائِمًا كَانَ فِي مَسْجِدٍ

او اغوا می‌کند و دور خودش هم جنودِ جنّی و انسی تعبیه می‌کند که یک نوعش، همین جریان تمدن مادی است. اینها جنود ابلیس هستند. این تمدن و مدنیّت که ایجاد می‌کند، جز یک وعده نیست. وعده می‌دهد، بشر به آن وعده می‌رسد ولی ارضا نمی‌شود، باز وعده جدید می‌دهد. با تلون، بشر را سرگرم می‌کند. اگر به نقطه‌ای رسید که ظرفیت وعده‌دادن و تلوتش تمام شد، این نقطه پایانی اوست، نقطه‌ای که دیگر به همه‌جا دست گذاشته و همه زوایای زندگی بشر را پوشانده است.

اگر شما الآن بخواهید در یک روستای ایران خرید کنید، پولی که می‌دهید و خریدی که می‌کنید، در بالارفتن قیمت دلار آمریکا دخالت دارد؛ یعنی پول که شما می‌دهید، در ربایی که در غرب خورده می‌شود و در تأکیدی که او بر

←

الْكُوفَةُ وَ جَاءَ ابْلِسُ حَتَّى يَجُتَوَّ بَيْنَ يَدَيْهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَيَقُولُ يَا وَيْلَهُ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ فَيَأْخُذُ بِنَاصِيَتِهِ فَيَضْرِبُ عُنُقَهُ فَذَلِكَ الْيَوْمَ هُوَ الْوَقْتُ الْمَعْلُومُ؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲.

نظام ربوی خود می‌کند، دخالت دارد. یک نظام ربوی که اساس اختلاف طبقاتی اقتصادی آن در عالم زیاد شده، طوری سایه افکنده است که اگر شما پول خودتان را در جیب خودتان هم بگذارید، با مناسبات او ارتباط دارد. شما فرض کنید یک خانمی در یک روستای دورافتاده، یک ذخیره مالی دارد؛ این ذخیره مالی‌اش با جابه‌جایی قیمت دلار مرتبط است. این، همان جریان جور در همه مناسبات اقتصادی عالم است. دقیقاً در فرهنگ هم مطلب همین‌طور است، در سیاست هم همین‌طور است.

یادم هست که یکی از بزرگان می‌گفت: ما دوره دکترایمان را فلان‌جا می‌گذرانیدیم. وقتی استاد ما می‌خواست ما را امتحان کند، یک دلار را آتش زد، بعد گفت: «بگویید تأثیر این، روی قیمت دلار آمریکا چیست!» خدا رحمت کند استاد ما را! درمقابلش برگشت گفت: «بگو این دلار، قاچاق بوده یا دلار رسمی بوده، تا بگویم تأثیرش چقدر است»؛ یعنی اگر دلار قاچاق آتش بزنی، تأثیرش است. تقویت پول آمریکا فرق می‌کند با دلاری که مال است؛ یعنی قدرت

خرید، کم شده است و طبیعتاً قیمت پول بالا رفته است. بین کمترین تحرک اقتصادی شما و نظام جائزانه عالم ارتباط برقرار است. این، همان امتلاء جور است.

این فقط در اقتصاد نیست، در فرهنگ هم همین طوری است. هالیوود، دورترین جامعه‌ها را دارد تغذیه می‌کند و در آنها اندیشه پرستش دنیا را جاری می‌کند. این فقط هالیوود نیست. حالا من دیگر نمی‌خواهم بقیه ابعادش را توضیح بدهم. نظام علمی تعریف‌شده بر عالم که یک علم سکولار است، همه عالم را فراگرفته است. صنعت سکولار، همه عالم را فراگرفته است. معادلات قدرتی که مبتنی بر دین نیست بلکه مبتنی بر انانیت نفس است، همه عالم را فراگرفته است.

این دوره، دوره‌ای است که شیطان به نقطه اوج وعده خودش رسیده است. وقتی به نقطه اوج رسید، دیگر قدرت تلون بالاتر ندارد. من گمان می‌کنم این همان ﴿يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ ابلیس است که دیگر مهلتش تمام شده است. بیشتر از این، قدرت تلون ندارد. بشریت هم طعم تلخ ولایت

ابلیسی و طعم تلخ انانیت نفس را [دارد] می‌چشد. الآن به نظر شما این تلخی‌هایی که در وجدان بشر هست، این جنگ اول و دوم جهانی که اتفاق افتاده و بیش از چهل میلیون فقط در این دو جنگ کشته شده‌اند، مربوط به کدام تمدن است؟ آیا انبیا این جنگ را به‌راه انداختند؟! یا این جنگ، جنگ ابلیسی است؟ تردیدی نیست که این جنگ، مربوط به دو قطب تمدن مادی است. آثارش هم آثاری است که برمی‌گردد به تمدن مادی. ﴿يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ ابلیس، آن پایان و فرجام مهلت ابلیس است که با اتمامش ولایت ابلیس و تمدن مادی به‌پایان می‌رسد. جریان درگیری ایمان و کفر، به فروپاشی کلی کفر ختم می‌شود. دوره‌ای است که تمدن مادی به نقطه اوج بهره‌های خودش می‌رسد و بشر در متن بهره‌وری از همان وعده‌ها، به تلخی‌هایش می‌رسد.

آن چیزی که شما الآن با عنوان شکوفایی معنویت در غرب می‌بینید، اصلی‌ترین بحرانی است که غرب را تهدید می‌کند و عامل اصلی فروپاشی خود غرب از درون است؛ این یعنی در دوره شکوفایی تمدن مادی که به دین‌زدایی و

سکولاریزم دعوت می‌کرد، در نقطه اوجش شما شکوفایی معنویت را از درون جامعه غرب می‌بینید. برژنسکی در آن نظریه‌اش درمقابل نظریهٔ پایان تاریخ، یک نکته را اضافه می‌کند؛ می‌گوید آنچه جامعه آمریکا را تهدید می‌کند، بیش از تمدن‌های بیرونی، فروپاشی دورنی است، بحران معنویتی است که از درون جامعه ما سربرداشته است، آن سکولاریزم افسارگسیخته است. این حرف من نیست، حرف برژنسکی است.

بحران امروز غرب، جریان دین‌زدایی افسار گسیخته‌ای است که امام (ره) در نامه به گورباچف یادآور شدند؛ فرمودند: «مشکل شما، مشکل مالکیت نیست؛ مشکل شما مبارزه بی‌دلیل با خداست».^۱ سکولاریزاسیون، که یک مبارزه

۱. «جناب آقای گورباچف، باید به حقیقت رو آورد. مشکل اصلی کشور شما مسئلهٔ مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست. همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن بست کشیده و یا خواهد کشید. مشکل اصلی شما مبارزهٔ طولانی

جدی با خداپرستی و تلاش جدی غرب برای مادی کردن و غیرقدسی کردن حیات بشر و دور کردن انسان از تعالیم قدسی انبیا^{علیهم السلام} و نفی معنویت و قدسیت از همه شئون حیات بشر بوده است، تلاش نافرجامی است که پایانش فروپاشی از درون است؛ یعنی نقطه اوج وعده ابلیس، با شدیدترین بحران‌ها برای حیات بشر همراه است و این همان چیزی است که به وجدان بشری منتقل می‌شود و او را به پذیرش دعوت انبیا^{علیهم السلام} هدایت آنها دعوت می‌کند، آن هم بعد از آنکه همه تجربه‌های تلخ دنیاپرستی را از سر گذرانده است. دیگر برای بشریتی که این تجربه‌ها را دارد، امکان رجوع به گذشته‌ها نیست؛ عصر قبول ولایت ولی‌الله می‌شود عصر دوم آخرالزمان.



۴. مقایسه فلسفه تاریخ مادی با فلسفه تاریخ دینی در موضوع پایان تاریخ

حالا بعد از اینکه اجمالاً نظریه آخرالزمان و پایان تاریخ روشن شد، مقایسه کوتاهی بکنم و عرضم را جمع کنم. من گمان می‌کنم نظریه‌های پایان تاریخی که در غرب ظهور کرده، همه ناظر به دوره اول آخرالزمان است. یعنی دوره اول آخرالزمان در فرهنگ ما، همان نظریه‌های پایان تاریخ است. یعنی به گمان من نظریه پایان تاریخ فوکویاماها، برای ما یک نظریه امیدوارکننده است. معنایش این است که تمدن مادی، وعده‌ای فراتر از لیبرال‌دموکراسی ندارد. وقتی بشریت طعم تلخ لیبرال‌دموکراسی را هم چشید، می‌فهمد که این هم چیز مطلوبی نیست که الآن دارد کم‌کم آن را می‌چشد و معلوم می‌شود که حقوق بشر و دفاع از انسانیت و آزادی، همه یک دروغ بیشتر نیست. همه عالم دارند می‌فهمند که یک جریان اختاپوسی و پنهان، در عالم دنبال قدرت هستند؛ خود ملت غرب هم دارند به راحتی این را می‌فهمند. این

نظامی‌گری آمریکا در عالم، که دارد همه اصول را زیر پا می‌گذارد، درحقیقت بشریت را به این نقطه می‌رساند که این لیبرال‌دموکراسی هم چیز مطلوبی نیست؛ یعنی این بت ابلیس که پایانی‌ترین بت تاریخ است، می‌شکند. فروپاشی لیبرال‌دموکراسی براساس نظریه پایان تاریخ، یعنی فروریختن دیواره همه تمدن مادی در طول تاریخ. معنایی غیر از این ندارد. این، مرحله پایانی تاریخ تمدن است اما برای تمدن مادی، برای ولایت ابلیسی در عالم، مرحله پایانی و آرمانی‌ترین شکل تمدن که بر مبنای انانیت نفس و انسان‌مداری شکل می‌گیرد.

این، عصر اول آخرالزمان در ادیان توحیدی است که آغاز رسیدن به مرحله دوم آخرالزمان است. [آخرالزمان دوم]، عصر ظهور ولایت الهیه و ولایت ولی‌الله بر روی زمین است، عصر ظهور انسان موعودی است که خدا به همه انبیا و اولیا^{علیهم‌السلام} وعده او را داده است^۱ و میثاق ولایت او را -

۱. در خطبه غدیر، در تعبیری در وصف حضرت ولی عصر^{علیه‌السلام} آمده است: «...أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةً وَ لَا

براساس روایات ما - حتی از انبیا اولوالعزم علیهم السلام گرفته است.^۱
همه انبیا علیهم السلام مکلف بوده‌اند تا ارواح امت خودشان را زیر

←

حُجَّةَ بَعْدَهُ وَ لَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَ لَا تُورَ إِلَّا عِنْدَهُ...؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۴. در نقل سید ابن طاووس این گونه آمده: «أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ كُلُّ نَبِيٍّ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ التحصين، ص ۵۸۹. همچنین در زیارتی که آغازش با «السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ» است آمده: «السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ تَعَالَى الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلْمَ بِهِ الشَّعَثَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»؛ المزار، ص ۲۰۹؛ مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل دهم، اعمال سرداب مطهر.

۱. «عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى... أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى أَوْلَى الْعِزْمِ أَنَّنِي رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْصِيَائِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَلَاءُهُ أَمْرِي وَ خِزَانُ عِلْمِي علیه السلام وَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ أَتَتْصِرُ بِهِ لِدِينِي وَ أَظْهَرُ بِهِ دَوْلَتِي وَ أَنتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَ أَعْبُدُ بِهِ طَوْعًا وَ كَرْهًا قَالُوا أَقَرَرْنَا يَا رَبُّ وَ شَهِدْنَا وَ لَمْ يَجْحَدْ آدَمُ وَ لَمْ يُقِرَّ فَتَبَتَّ الْعَزِيمَةُ لَهُوَلَاءِ الْخَمْسَةِ فِي الْمَهْدِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ لِآدَمَ عَزْمٌ عَلَى الْإِفْرَارِ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾»؛ الكافي، ج ۲، ص ۸. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۷۰، «باب ما خص الله به الأئمة من آل محمد علیهم السلام من

پرچم امام زمان ع حاضر کنند و این کار را هم کرده‌اند. همه هم به امام زمان ع وعده داده‌اند. انسان موعود انبیا ع همین انسان کامل است.

برخلاف تصور بعضی‌ها این اندیشه آخرالزمان بر مبنای یک اندیشه فلسفه تاریخی است. این، اندیشه‌ای است که نه نظریه خلقت در آن نادیده گرفته می‌شود - چوه عالم را مخلوق خدا می‌داند و معتقد است ربوبیت خداست که انسان را به سمت کمال می‌برد - و نه اراده‌های انسانی در آن نادیده گرفته می‌شود و نه از ما سلب مسئولیت می‌کند.

اگر تاریخ [قطع صوت] شما این موعود را حذف کنید، بگوییم این یک به اصطلاح اسطوره است. انسانی است حقیقی، استثنائی؛



ولایه اولی العزم لهم فی الميثاق و غیره؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۶۷، «باب تفضيلهم ع علی الأنبياء و علی جميع الخلق و أخذ ميثاقهم عنهم و عن الملائكة و عن سائر الخلق و أن أولى العزم إنما صاروا أولى العزم بحبهم صلوات الله عليهم».

جریان ولایت او در عالم، مبدأ پیدایش حیات طیبه و جامعه موعود بشری است. بشر به بلوغی می‌رسد که می‌تواند ولایت او را اصغا کند و بچشد. لذا معارف و حیات، از دست او و از سرچشمه او جاری می‌شود. در عالم، علوم را ظاهر می‌کند، تنعمات را ظاهر می‌کند، عدالت را ظاهر می‌کند و همه اینها تناسبات آن حیات طیبه و ولایتی است که در عالم جاری می‌شود. بنابراین نقش آن انسان موعود را هم انکار نمی‌کنیم. نمی‌گوییم جامعه موعود، جامعه‌ای است که تاریخ بشری براساس عقلانیت مستقل بشر به آنجا می‌رسد، نه! این انسان موعود است که قدرت جریان ولایت الهیه را در عالم دارد و بشریت به مرزی می‌رسد که می‌تواند این ولایت را اصغا کند و بچشد. لذا تلقی من این است: آن چیزی که در عصر غیبت برای خواص وجود دارد (مکاشفه و مشاهده و هدایت‌های باطنی)، در عصر ظهور برای همه شیعیان و آنهایی که راه حضرت را می‌پذیرند حاصل می‌شود؛ آن چیزی که الآن شما

در خواص، اولیای خدا می‌بینید، در عصر ظهور تقریباً عمومی می‌شود.^۱ عصر اصغاء ولایت الهیه است.

بنابراین پایان تاریخ، نظریه‌ای است فلسفه تاریخی و با این خصوصیات: ناظر به خلقت، ناظر به ربوبیت خدای متعال، ناظر به اراده‌های انسانی و ناظر به جنگ حق و باطل. جنگ حق و باطل را هم دو طبقه مادی بر اثر دو نوع مناسبات اقتصادی تعریف نمی‌کند. جنگ ایمان و کفر است، جنگ طغیان و خضوع در مقابل خدای متعال است که به دو تمدن هم تبدیل می‌شود؛ یعنی هم حول انبیا^{علیهم‌السلام} در تاریخ، تمدن ساخته شده است و هم حول فراعنه. روح یک تمدن، سجود و خضوع است و دنبال این است که همه حیات بشری یک سجده در مقابل خدای متعال شود و به سرمدیت در عبودیت برسد، «حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْرَادِي كُلُّهَا وَرْدًا

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ^ع يَقُولُ إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ يَكَلِّمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ هُوَ فِي مَكَانِهِ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۴۰.

وَاحِدًا وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا».^۱ روح تمدن دیگر هم جریان طغیان و شیطنت است که در همه مناسبات جاری است، لذا می‌شود جریان جور و امتلاء جور.

درعین حال این نظریه برای اراده‌های انسانی هم نقشی قائل است و لذا برای انسان‌ها مسئولیت قائل می‌شود. همه ما مکلف هستیم که زمینه‌ساز و منتظر آن ظهور باشیم، هر کجای تاریخ که ایستاده‌ایم سرباز آن جبهه باشیم، این دو جبهه را در تاریخ به تصویر بکشیم و تمام توان و تلاش و سرمایه و استعدادمان هماهنگ با هم و در مسیر تحقق دولت حقّه وجود مقدس امام زمان^ع خرج شود. معنای انتظار هم چیزی غیر از این نیست. انتظار یعنی فهم آرمان‌های حضرت، آرمان‌های بلند او که فراتر از آن چیزی است که

۱. تعبیری در دعای کمیل: «يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبَّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَ قُدْسِكَ وَ أَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَ أَسْمَائِكَ أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً وَ بِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً وَ أَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً حَتَّى تَكُونُ أَعْمَالِي وَ أَوْرَادِي كُلُّهَا وَرْدًا وَاحِدًا وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا».

تمدن‌های مادی به آن وعده می‌دهند، فراتر از رفاهی است که آنها می‌گویند و فراتر از آزادی و تکاملی است که آنها می‌گویند. آرمانی‌ترین جامعهٔ غرب، ابتدایی‌ترین جامعهٔ انبیا^{علیهم‌السلام} هم نیست؛ یعنی موج سوم تافلر، ابتدائی‌ترین مرحلهٔ جامعهٔ امام زمانی است. آن [جامعهٔ موعود آنها، فقط] بشریت بریده از عالم بالا را اقناع می‌کند؛ [آن] بشریتی که کور شده و ادامهٔ وجودی خودش و حتی اندازهٔ وجودی خودش را هم نمی‌بیند، به آن جامعه‌ها روی می‌آورد.

بنابراین آن جامعهٔ آرمانی، جامعه‌ای است که ما نسبت به آن مسئولیت داریم و آیندهٔ تاریخ را هم به‌طور قطع به آن طرف می‌بینیم. این جریانی هم که شما در عالم می‌بینید (جریان امتلاء جور)، مقدمهٔ تحقق آن است، مقدمهٔ طبیعی هم هست؛ یعنی بشریت تا طعم ولایت ابلیس را در وجدان تاریخی خودش تجربه نکند و به تلخی‌های آن در کنار همهٔ وعده‌ها و تزیین‌هایش نرسد، ظرفیت اجتماعی برای پذیرش ولایت الهی حاصل نمی‌شود. پذیرش ولایت الهی، بعد از به‌اوج‌رسیدن ولایت ابلیس و ظهور بحران‌های آن است.

طبیعی است فروپاشی این تمدن هم در همین عصر است که سرانجام یک مرحله از تاریخ و آغاز مرحله جدیدی از آن است. بعد از آن هم عصر رجعت است و سپس جامعه بشری به بلوغی می‌رسد که کل حیات بشری وارد عرصه قیامت و فضای بعدی عالم و مرحله بعدی از حرکت کلی عالم می‌شود.

- پرسش و پاسخ

پرسش: چرا جامعه اسلامی در علوم مادی از غرب عقب مانده و در علوم الهی هم آن‌چنان که گفته می‌شود پیشرفتی حاصل نکرده؟ غرب، در سایه پیشرفت علوم تجربی، توانسته است سلطه خود را بر جهان به‌خصوص جهان اسلام تحمیل کند تا جایی که بعضاً مسلمان‌ها هم امید به غرب و پیشرفت‌های آن دارند. درمقابل، با توجه به گرایش رهبران مذهبی به دنیا و متنعم شدن آنها از نعمات الهی و با توجه به شکاف طبقاتی موجود در جامعه،

نامیدی از علوم الهی پدید آمده؛ چه چیزی باعث بروز چنین پدیده‌ای شده است؟

پاسخ: این پرسش، یک کتاب سؤال است که پشت سر هم آمده است، فرصت ما هم کوتاه است. قسمت اول سؤال، دلیل پیشرفت علوم در غرب است. ابتدا ما یک بحث جدی داریم که در جای خودش باید مطرح شود: آیا آن چیزی که در بُعد علمی در غرب واقع شده است، حقیقتاً یک پیشرفت و تکامل است یا توسعه است؟ می‌شود بین این دو، تفاوت قائل شد.

نگاه‌های متفاوتی وجود دارد. نگاه غالب این است که این را پیشرفت و تکامل علمی می‌دانند و مثبت هم می‌دانند و معتقدند که ما هم نباید از آن قافله عقب بمانیم. نگاه غیرمشهوری که دارد طرفداران جدی هم پیدا می‌کند این است که کل این جریان، پیشرفت نیست، [بلکه] یک عقب-گردد است؛ اگرچه قدرت حاصل شده، ولی حاصل این قدرت، تکامل نیست. یعنی [طرفداران این نگاه]، این [اتفاق موجود] را پیشرفت علمی نمی‌دانند؛ افزایش قدرت علمی

می‌دانند، ولی تکامل نمی‌دانند. من طرفدار این نظریه هستم. البته معنایش این نیست که مثلاً ما دانشگاه‌ها و مراکز علمی و تحقیقاتی خودمان را به تعطیلی تحقیقات دعوت کنیم، نه! بلکه کاملاً به عکس، مسیر حرکت ما باید به این سمت باشد که ابتدا از مصرف‌کننده علم به سمت مولد بودن حرکت کنیم و وقتی به سطح مولد بودن در علم رسیدیم و قدرت تولید علم داشتیم، آن وقت مسیر تولید علم را به طرف علم‌دینی هدایت کنیم؛ یعنی این علمی که سکولار است باید به علم دینی تبدیل شود.

بنابراین معنای این نگاه این نیست که ما تحقیقات را تعطیل کنیم بلکه ما می‌بایست در تحقیقات و فناوری، به سطح تسلط و هیمنه بر وضعیت موجود برسیم و بعد، جهت‌گیری تحقیقات را به سمت علوم دینی پیش ببریم حتی در علوم محض و علوم پایه. ادعای ما این است.

آن چیزی که در غرب هست، ابتدائاً پیشرفت نیست، [بلکه] توسعه قدرت مادی است. این توسعه قدرت مادی باید در دستگاه ابلیس واقع شود؛ یعنی جریان تاریخ بر

اساس ولایت الهی به سمتی است که به ابلیس اذن داده‌اند، یعنی او برای ظهور ولایت خودش در یک گستره [محدود]، مهلت دارد. این [افزایش علمی]، جریانی است که ولایت ابلیس در آن به ظهور رسیده و به نقطه اقتدار خودش می‌رسد. البته مشیت الهی، اذن مطلق به او نداده است؛ لذا محدودیت‌هایی هم برای او هست. بعد هم پایان تاریخ، با او ختم نمی‌شود؛ پایان تاریخ، به فروپاشی دستگاه ابلیس ختم می‌شود.

بنابراین جریانی که در غرب واقع شده، از نظر ما تکامل نیست. [بله]، توسعه اقتدار در آن هست؛ دستگاه ابلیس به شرح صدر، به گستردگی، به توسعه بهره‌وری، به توسعه اقتدار رسیده ولی تکامل حقیقی در آن نیست؛ چون تکامل، به تناسبات تقرب تعریف می‌شود. در دستگاه آنها، تناسبات تقرب جاری نیست، تناسبات شیطنت جاری است. این هم باید واقع می‌شد؛ یعنی این اذنی است که خدای متعال به دستگاه ابلیس داده است.

البته ما در قبالش مسئولیت داریم؛ اگر ما به گونه دیگری عمل می کردیم، شاید حرکت عالم به سمت نقطه آرمانی و عصر ظهور سریع تر می شد. مسئولیت ما در جای خودش محفوظ است و اما آنچه در جامعه ما واقع شده، بگوییم «عقب گرد» این هم به یک معنا. ما کوتاهی در عبودیت و بندگی و در ایجاد تمدن الهی کردیم ولی در شکل کلی تاریخی اش، من این را عقبگرد نمی دانم.

جایی این بحث مطرح شد که «ایران تا قبل از پذیرش اسلام و تشیع، پیش رو تمدن ها بوده است، ولی بعد از آمدن اسلام، عقب گرد کرده است». آنجا عرض کردم: من معتقدم هنوز هم جامعه شیعی ایران، پیش رو در تمدن است، اما مسیر خودش را در تمدن سازی عوض کرده است. تا آن موقع، تمدن پادشاهی و مادی می ساخته، محصول آن تمدن هم تخت جمشید و امثال اینها بوده است. بعد از قبول اسلام و تشیع، به سمت ایجاد مدنیت الهی و جامعه ای که محورش عبودیت و پرستش و جریان ولایت الهیه باشد رفته است. این تمدن، قابل مقایسه با آن تمدن نیست، هم زمانش

طولانی‌تر است و هم عمرش. ایران در طول همین چند سده هم به‌طور جدی پیش‌رو بوده است؛ یعنی جریان تشیع و فرهنگ‌سازی که در ایران شکل گرفته، به‌سمت ایجاد یک مدنیت شیعی در عالم (عصر ظهور) است. این جریان هم تحت هدایت خود ائمه معصومین علیهم‌السلام شکل گرفته است. شما هجرت امام رضا علیه‌السلام را بی‌تأثیر ندانید.

بنابراین من معتقد نیستم که ما یک عقب‌گرد کلی داشته‌ایم؛ نه، جریان کلی تشیع در عالم، با یک هدایت باطنی، در حال پیشرفت بوده است. شیعه به‌سمت ایجاد یک تمدن‌سازی جدید رفته که محور جغرافیایی آن، بعد از امام رضا علیه‌السلام، ایران است. یکی از خصلت‌های هجرت امام رضا علیه‌السلام ایجاد یک پایگاه جغرافیایی برای تشیع بوده است. شما می‌بینید که این تشیع، الآن یک طرف عالم شده است؛ در یک حرکت تدریجی و در نقطه اوج اقتدار تمدن مادی، به رقیب جدی برای تمدن مادی در عالم تبدیل شده است. با تکیه به قومیت و نژاد و ایرانی‌ت که نمی‌شود در مقابل این تمدن ایستاد. آنچه می‌تواند مجموعه تمدن مادی را دگرگون



کند، تشیع یعنی پذیرش ولایت الهیه است. من یک نمونه در عصر حاضر را بگویم: پذیرش ولایت فقیه در جامعه ایران به عنوان یک مدل سیاسی در عصر لیبرال دموکراسی، واقعاً یک معجزه است. این علامت کمال تواضع و خشوع باطنی این ملت شیعه در مقابل خداست.

بنابراین من قبول ندارم که بگوییم: «ما عقب افتاده ایم». ما دنبال تمدن سازی هستیم؛ البته زمان تولید آن هم طولانی است. یکی از مراحل گذار آن تمدن، مرحله اوج تمدن مادی است. شکوفایی آن تمدن [مطلوب ما]، در درگیری تام و تمام با تمدن مادی، آن هم در نقطه شکوفایی این تمدن مادی است. این یک اندیشه فلسفه تاریخی است.

پس این را قبول داریم که آن دستگاه پیشرفت داشته، [اما] به معنای توسعه اقتدار. این هم دلیلش اذنی است که خدای متعال به آن جریان داده و شدتی است که آنها در مسیر خودشان دارند. اما این طور نیست که جریان این طرف هم به طور کلی، جریان عقب گرد باشد، نه؛ بلکه جریان تشیع و تمدن سازی شیعی - که عصر ظهور، عصر شکوفایی [تام]

آن تمدن است - در جامعه شیعه بر محور جغرافیایی ایران، در طول تاریخ در حال شکوفایی است.

اما احساس ضعف‌ها و ناامیدی‌ها: اولاً [این احساس] در همه نیست؛ امیدواری‌های جدی هم در جامعه شیعه پیدا شده و امید به عصر ظهور، امید به غلبه اسلام، دارد به - طور جدی واقع می‌شود که این امیدها در چند دهه گذشته در مقیاس جهانی نبوده است. بنابراین من باز حرکت کلی را مأیوس‌کننده نمی‌دانم. [بله،] ممکن است ظواهری داشته باشد، [ولی] این ظواهر با بواطن خیلی فرق می‌کند. شما نگاه نکنید که حالا مثلاً ظاهر جوان‌ها دارد یک فرم دیگری می‌گیرد؛ اگر شما باطن آنها را بکاوید، می‌بینید که حقیقتی در باطن اینها در حال جریان است. بلکه حقیقت معنویت در کل عالم در حال شکوفایی است. بنابراین من این سخن را نمی‌فهمم که بگوییم به‌طور کلی یأس دارد حاکم می‌شود.

گرایش رهبران مذهبی به دنیا هم باز کلیت و تعمیم ندارد. البته جزو آفات جامعه روحانیت این هست که به دنیا گرایش پیدا کند و [این امر] کم‌وبیش هم ممکن است در

جاهایی پیدا شده باشد. این آفات هم باید حذف شود و طبیعتاً خود جامعه روحانیت بیش از همه باید به فکر اصلاح آن باشد، که کم‌وبیش هم هستند. [علی ای حال] این [آفت] را هم منکر نیستم، اما [با این] حجمی [که] به آن داده می‌شود، نمی‌پسندم و غیرعادلانه می‌دانم. درست نیست که ما عامل اصلی بحران را این بدانیم؛ مسائل، بسیار گسترده‌تر از اینهاست. [بله]، ممکن است یکی از عوامل تأثیرگذار هم این باشد که بعضی از انسان‌ها به مسئولیت و رسالت خودشان، به‌خصوص نسبت به جایگاهشان، عمل نکنند.

اختلاف طبقاتی موجود در ایران هم ظهور همان تمدن سرمایه‌داری است، چیز دیگری نیست. تجربه‌ای است که ما بدست می‌آوریم و اتفاقاً خود این تجربه در جامعه علمی ما دارد حقایقی را آشکار می‌کند؛ یعنی در درون جامعه روشنفکری ما جریانی در حال شکل‌گیری و شکوفایی است که با کل جریان غرب مخالف است. نمی‌دانم شما آثار این دسته را مطالعه می‌کنید یا نه؟ این دسته در ایران در حال رشد هستند. من گمان می‌کنم ریشه آن هم همین است که

احساس کرده‌اند این مناسباتی که نظام سرمایه‌داری می‌خواهد حاکم کند، مناسبات شایسته و صالحی نیست؛ یعنی دارند متوجه می‌شوند که کانون اصلی بحران، تمدن مادی است و دارند به‌طور جدی صف‌بندی می‌کنند. این جمع دارد گسترش پیدا می‌کند؛ نمونه‌اش شهید آوینی است. ریشه‌اش هم همین است که این جریان [تمدن مادی و نظام سرمایه‌داری]، تجربه شده و در تجربه خودش، به نتیجه مثبتی نرسیده است.

پس این جریان شکاف طبقاتی، واقعاً جریان نظام سرمایه‌داری است که در دوره بازسازی و اصلاحات، جامعه ما به شدت به سمت آن هدایت می‌شود. لازمه اقتصادی آن، همان اختلاف طبقاتی است. اتفاقاً این، هم یک تجربه تلخ است و هم یک تجربه شیرین تا مؤمنین بفهمند که بر مبنای مناسبات و نرم‌افزارهای تمدن مادی نمی‌شود تمدن الهی ساخت. این ادراک هم در جامعه روشنفکری ما دارد حاصل می‌شود.

پرسش: آیا ظهور ولایت ابلیس به اوج خود رسیده است

یا نه؟

پاسخ: من گمان می‌کنم این مراحل، مراحل پایانی تمدن ابلیسی است؛ تلقی بنده، این است. شواهد و قرائنش را عرض کردم؛ البته شواهد و قرائن دیگری هم وجود دارد. فراگیر شدن تمدن مادی نسبت به همه شئون حیات بر محور پرستش انسان و نفس، علامت نقطه اوج ظهور ولایت ابلیس است.

پرسش: آیا اشارات دانشمندان و بزرگان به جنبش‌هایی

همچون عدالت‌خواهی، همان ظهور ولایت الهی است؟

پاسخ: جلوه‌هایی از گرایش به ولایت الهی دارد پیدا می‌شود که در قالب معنویت است. البته ابتدائاً لزومی ندارد که این گرایش‌ها کاملاً متعین باشد؛ یعنی لزومی ندارد گرایش به عصر ظهور، دقیقاً از آن نقطه آغازش، توجه به حضرت بقیت‌الله و پذیرش حضرت باشد. بلکه ابتدا در حیات بشری احساس تنگنای فطری [واقع] می‌شود؛ یعنی بشر در نقطه شکوفایی تمدن مادی، احساس نارضایتی

می‌کند، رضایت‌مندی از این تمدن ندارد و کم‌کم این احساس در او زنده می‌شود که بریدن از آسمان، بریدن از هدایت‌های انبیا^{علیهم‌السلام}، بریدن از معنویت و وحی و تعالیم الهی، برایش بحران معنوی و بحران مادی ایجاد کرده، [لذا] گرایش به معنویت شکل می‌گیرد. این گرایش به معنویت، به تدریج می‌تواند به گرایش به یک مکتب تبدیل شود.

بنابراین آغاز گرایش به معنویت، که گرایش به حقایق معنوی و گرایش به آموزه‌های ادیان الهی است، در کل دنیا به‌خصوص در غرب در حال شکل‌گیری است؛ یعنی بعد از اینکه بشر در یک دوره تجربه کرد که حیات اجتماعی خودش را از آموزه‌های دینی تخلیه کند، به نقطه بحران این حرکت رسیده و گرایش معکوس شروع شده است. البته این جریان و این گرایش هنوز با تبدیل شدن به یک مکتب مدوّن آسمانی فاصله دارد. در پدیده‌های تاریخی هم شما نباید عجله کنید، هر کدام عمر خودشان را دارند. ممکن است شما یک گیاه بهاره را بکارید که همه دوره کاشت و برداشتش سه ماه باشد. ولی مثلاً وقتی یک درخت گردو

می‌کارید، تا به ثمر برسد چند سال طول می‌کشد. درخت خرما پانزده سال طول می‌کشد تا به ثمر بنشیند. عمر پدیده‌ها با هم متفاوت است. عمر یک سلول را نمی‌شود با عمر یک انسان مقایسه کرد. سازوکارهایی که در رشد هر کدام از اینها هست، با یکدیگر تفاوت دارد. پس این [جریان‌ها و گرایش‌ها] هم که جزو حرکت کل تاریخ است، زمان متناسب با خودش را می‌برد.

اما به تعبیر من نقطه شکاف و ترک در پایه‌ها و دیواره‌های تمدن مادی به وجود آمده و از آن طرف هم سرآغاز یک انفجار معنوی و یک انفجار نورانی در عالم [فرا] رسیده است. البته رسیدن به دوره شکوفایی و جریان مکتب تمام-عیار الهی بر ابعاد حیات بشر، زمان متناسب خودش را می‌طلبد.

پرسش: نقش مسلمانان در ایجاد ولایت الهیه چگونه است؟

پاسخ: بی‌تردید یکی از پایه‌های اصلی شکل‌گیری این تمدن، مسلمان‌ها هستند. البته بر اساس تعالیم الهی، این

تمدن، تمدنی جهانی است و سایر ملت‌ها هم در آن سهیم می‌شوند. گرچه یک تقابل جدی اتفاق می‌افتد، ولی در این تقابل، با بیدارگری اسلامی، به خصوص در بیدارگری خود حضرت، [یک گرایش جهانی محقق می‌شود]. این‌طور نیست که همه ملت‌ها مقابل حضرت صف‌آرایی کنند. [بله،] قدرت‌ها می‌ایستند، اما ملت‌ها [به] طرف حضرت می‌آیند و آنها هم در فرایند شکل‌گیری عصر ظهور، مؤثرند. البته اینها بحث‌های تخصصی است و باید در جای خودش بحث شود.

پرسش: دانشگاه‌های موجود در کشور بر مبنای تمدن غرب بنا شده است؛ یعنی سیستم پاسخگویی به نیازهای علمی جامعه از نظر نوع و نحوه علوم ارائه‌شده، مطابق با آن تمدن است. آیا با چنین دانشگاهی می‌توان جامعه را به سمت جامعه مهدوی سوق داد؟

پاسخ: اگر ما سمت و شیب حرکتان را به همان سمت علم سکولار غربی قرار بدهیم و برنامه‌ریزی ما برای توسعه تحقیقات و علم، همان برنامه‌ریزی باشد، حتماً به سمت

تمدن مادی حرکت خواهیم کرد. شما که الآن جزو طبقه دانشجویان هستید، در دهه آینده جزو مدیران کشور خواهید بود؛ اگر بنا باشد با همان فرهنگ سکولار جامعه را اداره کنید، به تمدن مادی می‌رسید. اصولاً آنچه تمدن مادی را شکل می‌دهد، ابتدا نظام مفاهیمی است که تولید کرده است؛ بر پایه همین نظام معلومات، ساختارهای اجتماعی را تعریف کرده، بعد محصولات را تولید می‌کند و این تمدن مادی را شکل می‌دهد.

ولی همین جامعه دانشگاهی ما با دو کار می‌تواند به سمت تمدن الهی حرکت کند. یکی اینکه به نقطه تفوق در این علم برسد. ما الآن نسبت به علم موجود، تفوق نداریم، مصرف‌کننده هستیم؛ نه می‌توانیم فرایند تولیدش را بشناسیم، نه می‌توانیم مولدش باشیم. نمی‌گوییم در همه عرصه‌ها، [ولی] در خیلی عرصه‌ها این‌طور است. اگر ما با یک تلاش به نقطه‌ای برسیم که علم را بشناسیم و بدانیم چگونه علم تولید می‌شود و به مرحله‌ای برسیم که دیگر در علوم موجود مولد باشیم، آن وقت می‌توانیم از همین ذخیره‌ها و توانایی‌ها

- نمی‌گوییم از مفاهیم علم سکولار، می‌گوییم از توانایی‌هایی که تولید می‌شود - و ترکیب آنها با انگیزه‌های الهی، جهت تولید علم را به سمت علم دینی و تمدن الهی ببریم. بنابراین جامعه دانشگاهی ما می‌تواند در فرایند تمدن‌سازی شرکت کند مشروط به اینکه رسالت خودش را تولید پایه‌های علمی یک تمدن الهی قرار بدهد، یعنی به یک جنبش نرم‌افزاری برای رسیدن به تمدن الهی معتقد باشد.

پرسش: آیا حرکت‌های پست‌مدرن آغاز شده در غرب و به تبع آن در جهان، می‌توانند تعدیل‌کننده عمل کرده و فشارهای ناشی از مدرنیته را کاهش دهند و مردم جهان، دیگر نیاز به یک منجی الهی را احساس نکنند؟

پاسخ: نه، این‌طور نیست. بعضی‌ها به حرکت‌هایی مثل پست‌مدرنیسم در غرب دل بسته‌اند و می‌گویند بحران‌های فعلی جهان، مستند به مدرنیته است اما پست‌مدرن، بحران‌ها را حل می‌کند. حقیقت این است که این بحران‌ها به پایه‌های مفهومی مدرنیته و به فرهنگ مدرنیته برمی‌گردد. اومانیزم، راسیونالیزم و لیبرالیزم هم نتیجه‌اش همین بحران‌ها است.

اگر غرب در ادامه راه خودش بخواهد بر همان بنیان‌ها حرکت کند، این بحران‌ها نهادینه‌تر می‌شوند. بنابراین پست-مدرن، نمی‌تواند با گرایش به همان مبانی، بشر را نجات دهد بلکه بحران‌ها را شدیدتر هم می‌کند و به تعبیر دیگر بشر را به آن جامعه موعود فطری‌اش نمی‌رساند.

[بله،] در جریان پست‌مدرنیته در غرب، گرایش به معنویت و ادیان توحیدی هم وجود دارد. البته این، گرایش غالب نیست ولی جزو گرایش‌های پست‌مدرنی است. این شعبه از گرایش به پست‌مدرن، زمینه ظهور در جهان است؛ یعنی ظهور معنویت در غرب به‌ویژه در میان اندیشمندان آنها، که یک موج جدی هم دارد برمی‌دارد، نشانه به‌پایان‌راه رسیدن این تمدن است. لابد کتاب «عصر امام خمینی» را دیده‌اید. من نمی‌گویم این کتاب از هر نظر کتاب جامع و قوی و خوبی است، ولی کتاب قابل مطالعه‌ای است. نمونه‌هایی که ارائه می‌کند، چینی‌هایی که از آنها در کنار هم دارد و جمع‌بندی که از این نمونه‌ها می‌کند، دورنمای خوبی را از جامعه غربی نشان می‌دهد. البته نمی‌خواهم بگویم آن

مطالعات، مطالعاتی به‌روش علمی و آماری است؛ لذا [این‌طور نیست که] از هر نظر، کتاب مورد قبولی باشد. [اما] بااینکه مطالعه آماری و مطالعه بر پایه نظریه و اثبات نظریه به روش‌های علمی ندارد، کتاب قابل مطالعه‌ای است. اگر مطالعه بفرمایید، می‌بینید گرایش به معنویت در بسیاری از اندیشمندان غرب دارد شکل می‌گیرد.

بنابراین یک گرایش در پست‌مدرن هست که گرایش به سمت ظهور است. [اما] گرایش‌های دیگر پست‌مدرنیسم، گرایش‌هایی نیستند که بشر را به یک نقطه موعود برسانند و بحران‌ها را برای بشر حل کنند. ریشه این بحران‌ها، در مفاهیم فرهنگی مدرنیته است؛ یا ما از آن مفاهیم روی می‌گردانیم و به‌طرف تعالیم انبیا^{علیهم‌السلام} می‌آییم و حیات بشر را دوباره قدسی می‌کنیم - البته به یک شکل منطقی، نه به‌شکلی که کلیسا در قرون وسطی می‌خواست انجام بدهد - یا اینکه نه، دوباره به همان مفاهیم تکیه می‌کنیم. [قطعاً] تأکید بر آن مفاهیم [قبلی]، بحران‌ها را حل نمی‌کند. البته بعضی به این

دل بسته‌اند و گفته‌اند بحران‌های مدرنیته، در ادامهٔ خودش از طریق پست‌مدرنیسم حل می‌شود.

پرسش: در عصر ظهور، تحول احساس نیاز و ارضا در چه مواردی است؟

پاسخ: ببینید گاهی نیاز و ارضاء انسان، بر محور انانیت نفس شکل می‌گیرد، یعنی انسان دنبال ابتهاج به نفس است و می‌خواهد از اقتدار خودش لذت ببرد. گاهی هم دنبال ابتهاج به عبودیت است. سوم ندارد. جریان نیاز و ارضا مادی یعنی ما خودمان را در حد دنیا و در حد غرایز تعریف کنیم و دنبال توسعه نیاز و ارضاء غریزی خودمان باشیم، یعنی بخواهیم تنوع بهره‌وری و کیفیت بهره‌وری را در همین حد غرایز خودمان بالا ببریم. با این جریان نیاز و ارضاء مادی، حیات طیبه در انسان ایجاد نمی‌شود و انسان، متوغل در لایه حیوانیت خودش می‌شود. ولی اگر بشر به سمت نیازهای برتری که در فطرت اوست حرکت کرد و تدریجاً حیات جدید در او دمیده شد، آن وقت احساس جدیدی پیدا می‌کند.

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی در کتاب الحجه، بابی را اختصاص داده‌اند به روحی که در ائمه علیهم‌السلام و اولیا هست.^۱ [در این باب،] جابر بن یزید جعفی روایتی را از وجود مقدس امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند؛ روایت لطیفی است. جابر از اصحاب سرّ امام صادق علیه‌السلام است؛ لذا در یک نقل می‌گوید حضرت بیست هزار روایت به من فرمودند و دستور دادند که آنها را بر احدی نقل نکنم.^۲ روایاتی که نقل کرده هم، خیلی فوق‌العاده است.^۳

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱، «بَابُ فِيهِ ذِكْرُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِي الْأَئِمَّةِ عليهم‌السلام».

۲. «عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام بِسَبْعِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ لَمْ أَحَدِّثْ بِهَا أَحَدًا قَطُّ وَلَا أَحَدَّثْتُ بِهَا أَحَدًا أَبَدًا، قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّكَ قَدْ حَمَلْتَنِي وَقَرَأَ عَظِيمًا بِمَا حَدَّثْتَنِي بِهِ مِنْ سِرِّكُمْ الَّذِي لَا أَحَدَّثُ بِهِ أَحَدًا، فَرَبَّمَا جَاشَ فِي صَدْرِي حَتَّى يَأْخُذَنِي مِنْهُ شِبْهُ الْجُنُونِ! قَالَ يَا جَابِرُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاخْرُجْ إِلَى الْجَبَّانِ فَاحْفَرْ حَفِيرَةً وَدَلِّ رَأْسَكَ فِيهَا ثُمَّ قُلْ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِكَذَا وَكَذَا؛ رجال الكشي، ص ۱۹۴.

کلینی این‌گونه نقل کرده: «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ

در این روایت^۱ از حضرت نقل می‌کند که فرمودند: بر اساس آیات سوره واقعه، انسان‌ها سه دسته‌اند: اصحاب

←

عَلَى سَبْعِينَ حَدِيثًا لَمْ أُحَدِّثْ بِهَا أَحَدًا قَطُّ وَلَا أُحَدِّثُ بِهَا أَحَدًا أَبَدًا...؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۵۷.

۳. رجوع شود به: رجال الکشی، ص ۱۹۱، «فی جَابِرِ بْنِ یَزِيدَ الْجُعْفی».

۱. [بند پیش رو، مروی بر این روایت شریف است که استاد در ضمنش به آیات و روایات دیگری نیز اشاره می‌کنند:] «عَنْ جَابِرِ الْجُعْفی قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾ * فَأَصْحَابُ الْمِیْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمِیْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿فَالسَّابِقُونَ هُمُ رُسُلُ اللَّهِ ﷺ﴾ وَخَاصَّةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ فِيهِ عَرَفُوا الْأَشْيَاءَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ فِيهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ كَرِهُوا مَعْصِيَتَهُ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِئُونَ وَ جَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِ الْمِیْمَنَةِ رُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ وَ

یمین، اصحاب شمال، سابقون.^۱ سابقون، صاحب پنج روح هستند. [یکی] روح القدس که حقایق عالم را با او می فهمند. در روایت دیگری آمده: «رُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَلَا يَغْفُلُ وَلَا يَلْهُو وَلَا يَزْهُو»؛^۲ این روح، غفلت ندارد، لهو و لعب ندارد،

←

جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ اشْتَهُوا طَاعَةَ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَيَجِئُونَ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۷۱.

۱. ﴿وَكُنتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ؛ سوره واقعه، آیات ۷-۱۱.

۲. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْإِمَامِ بِمَا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَ هُوَ فِي بَيْتِهِ مُرَخًى عَلَيْهِ سِتْرُهُ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ فِي النَّبِيِّ ص خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْحَيَاةِ فِيهِ دَبٌّ وَ دَرَجٌ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ نَهْضٌ وَ جَاهِدٌ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ أَكْلٌ وَ شَرْبٌ وَ أَتَى النِّسَاءَ مِنَ الْحَلَالِ وَ رُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ آمَنٌ وَ عَدَلٌ وَ رُوحَ الْقُدُسِ فِيهِ حَمَلُ النُّبُوَّةِ فَإِذَا قُبِضَ النَّبِيُّ ص انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ فَصَارَ إِلَى الْإِمَامِ وَ رُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَلَا يَغْفُلُ وَلَا يَلْهُو وَلَا يَزْهُو وَ الْأَرْبَعَةُ

همه‌اش حقانیت است. این روح، مختص به انبیا و اولیا^{علیهم‌السلام} است. روح دیگر، روح‌الایمان است که خوف خدا به‌وسیله این روح است، «فَبِهِ خَافُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ». اگر این روح در انسانی دمیده نشده باشد، تلقی [و درکی] از خوف خدا - آن خوف پاکی که انسان را هدایت می‌کند و یک نورانیتی در قلب انسان است - ندارد، اصلاً معنای خوف خدا (آن خوف سازنده) را هم نمی‌فهمند؛ اگر تلقی هم داشته باشند، تلقی غلطی است. [دیگری] روح‌القوه [است،] «فَبِهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ»؛ روح‌القوه‌ای در آنها هست، لذا در بندگی، بسیار توانا هستند. انسان در مقابل برخی که در بندگی واقعاً توانا هستند، احساس عجز جدی می‌کند. [دیده‌اید قرآن می‌فرماید:] ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ

←

الْأَرْوَاحِ تَنَامُ وَ تَغْفُلُ وَ تَزْهَوُ وَ تَلْهُو وَ رُوحُ الْقُدُسِ كَانَ يَرَى بِهِ؛
الکافی، ج ۱، ص ۲۷۲.

خَوْفًا وَ طَمَعًا^۱؛ 'سحرها برای عبادت پهلوی می کنند و با خوف و شوق خدایشان را می خوانند. ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ﴾^۲؛ خوابشان، بیداریشان، خوراکشان و همه قوایشان تحت کنترلشان و در مسیر خداست. حضرت فرمود: در این [دسته سابقون] روح القوه هست و به واسطه این روح، در بندگی توانا هستند. روح الشهوه در آنها هست که میل به بندگی و نفرت از عصیان و طغیان به واسطه این روح در آنها هست، «فَبِهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَرِهُوا مَعْصِيَتَهُ». روح پنجم هم روح المدرج است، یک روح عمومی که رفت و آمدهای این دنیایی و خوردن و خوابیدن و خانه ساختن و نکاح و تمتعات مادی با آن است، «بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِئُونَ». در مؤمنین، روح القدس نیست ولی چهار روح دیگر هست: روح الشهوه، روح الایمان، روح القوه و روح المدرج.

۱. ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾؛ سوره سجده، آیه ۱۶.
 ۲. سوره ذاریات، آیه ۱۷.

بنابراین حیات دیگری هم هست که این هم شعاع ولایت الهیه است. اگر این نور در جایی تجلی کرد، حیات می آید. قرآن می فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾؛^۱ اگر صبح کردید و دیدید این آب - که از لایه های باطنی عالم در سطح زمین ظهور کرده و مایه حیات شماسست - در زمین فرو رفته و پنهان شده است، چه کسی آن را در اختیار شما قرار می دهد؟ روایات این آیه را تفسیر می کند؛ می فرماید: «أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا»؛^۲ یعنی اگر صبح کردید و امامتان غایب شده بود. امام

۱. سوره ملک، آیه ۳۰.

۲. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ فَقَالَ هَذِهِ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ يَقُولُ إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَ حَلَّالِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ حَرَامِهِ ثُمَّ قَالَ عليه السلام وَ اللَّهُ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَ لَا بُدَّ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا»؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۵-۳۲۶. در روایت دیگری که کلینی نقل کرده، آمده: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ

سرچشمه حیات است؛ اگر معارف از آستان او بر قلبی ریزش کند، به مرزی از حیات می‌رسد و روحی در او پیدا می‌شود که اصلاً تلقی او از عالم و از خودش و از نیازهایش عوض می‌شود و همه نیازهایش حول محور خدا شکل می‌گیرد. [این انسانی که به این مرتبه از حیات رسیده،] حتی وقتی غذا می‌خورد، باینکه تنعم مادی است، ولی ابتهاجش به خداست، نه به ماده. گاهی نیاز و ارضا مادی است، همه ابتهاجات هم مادی می‌شود؛ [ولی] گاهی حیات طیبه در انسان دمیده می‌شود که شعاع روح ولی الله است.

حضرت فرمود: «إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»؛^۱ اتصال روح مؤمن به روح الله،

←

بماء معین ﴿ قَالَ إِذَا غَابَ عَنْكُمْ إِمَامُكُمْ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ جَدِيدٍ ۚ ﴾ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۹.

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اشْتَكَى شَيْئًا مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ أَرْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

از شعاع خورشید به خورشید بیشتر است. روح الله در روایات معنا شده؛ وجود مقدس و نورانی امیرالمؤمنین، امام الموحدین (علیه افضل صلوات المصلین) در یک روایت طولانی و بسیار عجیب فرمود: «فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَ كَلِمَاتُهُ»؛ ما کلمه الله و روح الله هستیم. شدت اتصال مؤمن به آن روح، از شدت اتصال شعاع شمس به خود شمس بیشتر است. لذا در این انسان، حیات و معنویت و روح و نشاط پیدا می شود؛ اصلاً نوع نشاطش هم نشاط دیگری است، ابتهاجش هم ابتهاج دیگری است.

چهار استغفاری را که در مناجات امام سجاد علیه السلام آمده است، ببینید. معنای استغفار این است که انسان احساس خسارت

۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ، تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا، ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا علیه السلام وَ خَلَقَنِي وَ ذُرِّيَّتِي، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحًا فَأُسْكِنَهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَ أُسْكِنَهُ فِي أَبدَانِنَا، فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَ كَلِمَاتُهُ، فَبِنَا احْتَجَّ عَلَى خَلْقِهِ...»؛ مختصر البصائر، ص ۱۳۰.

می‌کند.^۱ البته این مناجات هم [در واقع] برای ماست، مناجات‌های خود حضرت که نیست. [می‌فرمایند:] «وَأَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أَنْسِكَ وَمِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَمِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ».^۲ خدایا! من در هر لذتی که ریشه‌اش در توجه و ذکر تو نبوده و ذکر غیر تو من را به ابتهاج و لذت رسانده، خسارت کرده‌ام؛ از این لذت‌ها استغفار می‌کنم. ظرفیت من بیش از این بود که به امور متحول و ناپایدار گره بخورم و از آنها لذت ببرم. روح می‌تواند به جایی برسد که تمام لذتش لذت ذکر باشد. نه اینکه غذا نمی‌خورد، بلکه وقتی هم غذا می‌خورد، لذت از ذکر می‌برد؛ یعنی توجه دارد که خدایی هست. ماده را نمی‌پرستد، غذا را نمی‌پرستد؛ آن را رزاق خودش نمی‌داند، بلکه خدا را رزاق می‌داند؛ خودش را

۱. ﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۲۳.

۲. [تعبیری در مناجات ذاکرین، مناجات سیزدهم از مناجات خمسه عشر].

محتاج به آن نمی‌بیند، محتاج به رحمت حق می‌بیند؛ رحمت حق را اصغا می‌کند و از اصغاء رحمت حق لذت می‌برد، نه از ماده. ربوبیت حق را لمس می‌کند و مبتهج به ربوبیت است؛ احساس می‌کند او دارد تغذیه‌اش می‌کند و رشدش می‌دهد. این دو نوع لذت است. در همه شئون همین طوری می‌شود. «وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بِغَيْرِ آتْسَاكٍ»؛ خدایا! از هر راحتی که ریشه‌اش در انس با تو نبوده، استغفار می‌کنم. خسته بودم، آرمیدم و از فرش و عرش و این چیزها لذت بردم؛ استغفار می‌کنم. پس انسان می‌تواند به جایی برسد که تمام راحتی‌اش راحتی در انس با خدا باشد؛ با حق مانوس باشد و این انس، مایه آرامش او باشد. «وَمِنْ كُلِّ سُورٍ بِغَيْرِ قُرْبَاكٍ»؛ خدایا! از هر نشاطی که به من دست داده و ریشه‌اش در نزدیکی به تو نبوده و من در قرب به غیر تو به نشاط رسیده‌ام، استغفار می‌کنم. پس همه سرور انسان می‌تواند سرور به قرب باشد. «وَمِنْ كُلِّ شُغْلٍ بِغَيْرِ طَاعَتِكَ»؛ از هر کاری که ریشه‌اش در فرمان تو نبوده و اشتغال به غیر تو

بوده و نفس و دنیا و شیاطین و دیگران من را به آن کار تحریک کرده‌اند، استغفار می‌کنم؛ من خسارت کرده‌ام.

بنابراین انسان می‌تواند به جایی برسد که لذت ببرد اما لذت ذکر، سرور داشته باشد اما سرور قرب، راحتی داشته باشد اما راحتی انس. این در عصر غیبت برای خواص است. من گمان می‌کنم در عصر ظهور، چنین حالاتی برای عموم شیعه حاصل می‌شود. لذا جریان نیاز و ارضا به سمت دیگری می‌رود. همه، دنبال ابتهاج به قرب هستند.

انسانی هست که نیمه‌شب برمی‌خیزد و از مناجات نیمه - شب لذتی می‌برد که دیگر حاضر نیست همه دنیا را با یک لمح‌ه‌اش عوض کند؛ شما این لذت را چه می‌بینید؟ در حالات روحی مرحوم علامه طباطبایی نقل می‌کنند که فرموده بودند: «استاد من دستورِ مراقبه‌ای دادند و بعد فرمودند: در حین مراقبه، مکاشفاتی ملکوتی حاصل برایت می‌شود؛ اعتنا نکن و آلا متوقف می‌شوی». ایشان فرموده بودند: «در حال ذکر بودم، حوریه بهشتی - که نمی‌شود بگویی توصیفش چیست، تا انسان نرسد قابل توصیف

نیست - از جانب راست آمد و جامی به من تعارف کرد؛ من اعراض کردم. از جانب چپ آمد؛ اعراض کردم». بعد فرمودند: «این اعراض من در ذائقه او تلخی [و کدورتی] ایجاد کرد که هنوز در نظرم هست و ناراحتم!» این چیست؟ چه لذتی می‌برد که حاضر نیست این لذتش شکسته شود؟! «من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان/ قال و مقال عالمی می‌کشم از فراق تو». انسان به یک جایی می‌رسد که نفس فرشته هم مزاحم اوست. همه لذتش از حق است. روی زمین راه می‌رود اما در ملکوت عالم سیر می‌کند. این به - خاطر حیات طویه است. تا آن حیات هم نیاید، این توصیف‌ها راهگشا نیست. آن حیات، در عصر ظهور حاصل می‌شود. لذا جریان نیاز و ارضا تحت ولایت ولی الله، شکل دیگری پیدا می‌کند.

پرسش: آخرالزمان یعنی چه؟

پاسخ: عرض کردم آخرالزمان یعنی دوره آخرین. این دوره آخرین، یک مفهوم نسبی است. وقتی تاریخ مراحل را طی می‌کند و به نقطه اوج تمدن مادی می‌رسد، آن نقطه اوج

تمدن مادی و امتلاء تاریخ از آن، می شود آخر الزمان.^۱ [باز]
 کل این مراحل تاریخ نسبت به عصر ظهور، می شود مقدمه؛
 [از این منظر،] اصل ظهور می شود آخر الزمان.^۲ حتی گاهی
 در ادبیات ما [تعبیر] آخر الزمان به قیامت هم اطلاق شده؛^۳

۱. برای نمونه: برای نمونه: «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَنْزِلُ بِأُمَّتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ بَلَاءٌ شَدِيدٌ مِنْ سُلْطَانِهِمْ لَمْ يَسْمَعْ النَّاسُ بِلَاءٍ أَشَدَّ مِنْهُ حَتَّى تَضِيقَ عَلَيْهِمُ الرَّحْبَةُ وَ حَتَّى تَمْلَأَ الْأَرْضَ جَوْرًا وَ ظُلْمًا ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ رَجُلًا يَمْلَأُ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلًّا بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَ سَاكِنُ الْأَرْضِ لَا تَدْخُرُ الْأَرْضُ مِنْ بَذَرِهَا شَيْئًا إِلَّا أَخْرَجَتْهُ وَ السَّمَاءُ مِنْ قَطْرِهَا شَيْئًا إِلَّا صَبَّهُ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلًّا عَلَيْهِمْ مَدْرَارًا يَعِيشُ فِيهِمْ سَبْعَ سِنِينَ أَوْ ثَمَانًا أَوْ تِسْعًا يَتَمَنَّى الْأَحْيَاءُ الْأَمْوَاتَ مِمَّا صَنَعَ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلًّا بِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْخَيْرِ»؛ بشاره المصطفی، ص ۲۵۰.

۲. برای نمونه: برای نمونه: «عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ دَوْلَةَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَ لَهَا أَمَارَاتٌ فَإِذَا رَأَيْتُمْ فَالْزُمُوا الْأَرْضَ وَ كُفُّوا حَتَّى تَجِيءَ أَمَارَاتُهَا»؛ الغيبة (للطوسی)، ص ۴۶۳.

۳. برای نمونه: «قَوْلُهُ ﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿يَخْصِمُونَ﴾ قَالَ ذَلِكَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يُصَاحُ فِيهِمْ صِيْحَةٌ وَ هُمْ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَتَخَاصِمُونَ فَيَمُوتُونَ كُلُّهُمْ فِي مَكَانِهِمْ لَا يَرْجِعُ أَحَدٌ

[یعنی] کل حرکت انسان در دار دنیا نسبت به آن مرحله کامل تر حرکت انسان در عوالم بعدی می شود ابتدا و مقدمه، و کل جریان عالم آخرت می شود آخرالزمان.

پرسش: علائم واقعی ظهور حضرت چیست و آیا تاریخی برای آن می توان تعیین کرد؟

پاسخ: ما نمی توانیم برای این حادثه، تاریخی معین کنیم [و بگوییم] که قطعاً در آن واقع شود.^۱ افق این حادثه عظیم در حدی است که از محدوده علم ما خارج است. مسائلی که در عالم واقع می شوند، افقی برای خودشان دارند و علم ما هم افق دارد. افق علم بشر به آن افق دست نمی یابد. حالا دلیلش باید باز شود. تاریخ ظهور جزو اسرار عالم است و در

←

مِنْهُمْ إِلَى مَنَزَلِهِ وَ لَا يُوصَى بِوَصِيَّةٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾...؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۱۵.

۱. برای نمونه: «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَهْزَمٌ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبَرْنِي عَنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَنْتَظِرُ مَتَى هُوَ فَقَالَ يَا مَهْزَمُ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَا الْمُسْلِمُونَ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

اختیار خود خدای متعال و حداکثر در اختیار خود ولی الله^ﷺ است. حالا [اینکه] خواصی باشند که آن را بدانند، سخنی است ولی ظاهر بعضی روایات، این را [هم] نفی می‌کند؛^۱ معلوم نیست از دایره علم خدا و خود حضرت تجاوز کند.^۲ ولی علائمی را گفته‌اند. این علائم هم بیشتر هشدارهایی است برای ما تا آماده شویم.

تلقى من از علائم ظهور این است که بسیاری از اینها اسرارند. اهل راه، نیاز به نشانه دارند؛ لذا این نشانه‌ها را گفته‌اند. کسی که اصلاً دنبال راه نیست، نه نشانه را می‌فهمد و نه معنی دارد که نشانه را برایش بگویند. علائم ظهور هم باید طبقه‌بندی شود؛ یک دسته‌اش برای عموم شیعه است، یک دسته‌اش مخصوص خواص. در مراحل از تاریخ،

۱. برای نمونه: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ^ﷺ قَالَ: مَنْ وَقَّتَ لَكَ مِنَ النَّاسِ شَيْئًا فَلَا تَهَابَنَّ أَنْ تُكَذِّبَهُ فَلَسْنَا نُوقِتُ لِأَحَدٍ وَقْتًا؛ الغيبة (للطوسی)، ص ۴۲۶.

۲. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۰۱، «باب التمهیص و النهی عن التوقیت و حصول البداء فی ذلک».

رسالت‌هایی به دوش برخی گذاشته شده و علائم شناسایی آن مرحله را هم به آنها داده‌اند. تلقی من از علائم‌الظهور این است. لذا بسیاری از علائم‌الظهوری که گفته شده، اسرارند. آدم هرچه هم می‌خواند، نمی‌تواند آنها را درست بفهمد. ولی یک سلسله علائم قطعی هست که آن علائم قطعی باید واقع شوند، مثل خروج سفیانی و صیحه آسمانی.^۱ اینها دیگر باید توضیح داده شود.

به نظر می‌آید یک سلسله علائمی هم که گفته‌اند، به‌طور جدی دارد در عالم محقق می‌شود. حتی من دیده‌ام بعضی از اهل معنا بین ظهور و قیام حضرت تفکیک می‌کنند؛ می‌گویند: قیام حضرت از مکه و کنار کعبه، دفعی است ولی ظهور، تدریجی است. ظهور، مثل طلوع خورشید است که دفعه‌تاً وسط آسمان نمی‌آید. خورشید تدریجاً طلوع می‌کند و چشم‌ها را برای ظهور خودش آماده می‌کند. معتقدند ظهور

۱. «عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ خَمْسُ عَلَامَاتٍ مَحْتُومَاتٍ الْيَمَانِيُّ وَالسُّفْيَانِيُّ وَالصَّيْحَةُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْخَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۰.

حضرت واقع شده و تدریجاً حضرت دارد ظهور می کند، ولی هنوز به عصر قیام نرسیده ایم.

من هم این نظریه را به یک معنا می پسندم. شما برگردید به سی سال قبل؛ تشیع به عنوان یک مکتب رسمی اصلاً در دنیا شناخته نمی شد. شما از دایره کشورهای اسلامی بروید بیرون حتی در خود کشورهای اسلامی غیر شیعی بسیار اندک اند کسانی که اصلاً شیعه را بشناسند؛ ولی الان به عنوان یک مکتب رسمی در همه دنیا شناخته می شود. همه می دانند که امام (ره) یکی از پرچمداران تشیع در عالم بوده؛ حتی اگر در جنگل های آمازون هم بروید امام (ره) را می شناسند، به خوبی هم می شناسد، به عنوان یک انسان منجی هدایتگر! اینها آغاز ظهور است. معلوم نیست ظهور ابتدائاً معنایی داشته باشد. البته این ظهور وقتی به مرحله کمال خودش و انقلاب حضرت برسد، جریان عالم به شکل دیگری دگرگون می شود.

پرسش: علت فلسفی غیبت کبری حضرت چیست؟

پاسخ: در باب علت غیبت، ما باید تحلیل جامع کاملی از حرکت معصومین علیهم السلام داشته باشیم، [باید بینیم] که حرکت معصومین علیهم السلام چطور عالم را به سمت کمال هدایت کرده است. من فقط دو روایت را تقدیم می‌کنم و به یک نکته اشاره می‌کنم.

در یک روایت لطیفی که از حضرت درباره علت غیبت سؤال می‌کنند، حضرت یک نکته عجیب را بیان می‌کنند؛ می‌فرمایند: «لَا مَرَّ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ»؛ به خاطر امری است که به ما اجازه نداده‌اند آن را برای شما آشکار کنیم. ما می‌دانیم، ولی اگر بگوییم، دیگر سر نیست. اصل غیبت، از اسرار است و نکاتش هم معلوم نمی‌شود. اصرار کرد و به حضرت عرض کرد: «آقا! حالا حکمتش را بگویید». ما هم گاهی اوقات بین حکمت و علت فرق می‌گذاریم؛ این فرد هم می‌خواست همین کار را کند. گفت: «آقا! حکمتش چیست؟». حضرت فرمودند: «حکمتش هم مثل حکمت

مسئله موسی علیه السلام و آن معلم الهی است؛ تا وقتش نرسد، معلوم نمی شود.^۱

داستان موسی علیه السلام و معلم الهی را خدای متعال در سوره مباره کهف بیان می کند.^۲ حضرت موسی علیه السلام، این پیغمبر اولوالعزم خدا، بعد از دریافت الواح تورات، وقتی که فهمید در فلان نقطه عالم در مجمع البحرین یک معلم الهی هست،

۱. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بَدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ. فَقُلْتُ: وَلَمْ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟ قَالَ لِأَمْرٍ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ. قُلْتُ: فَمَا وَجْهُ الْحُكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ؟ قَالَ وَجْهُ الْحُكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ وَجْهُ الْحُكْمَةِ فِي غَيْبَاتٍ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ؛ إِنَّ وَجْهُ الْحُكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهُ الْحُكْمَةِ فِيمَا أَتَاهُ الْخَضِرُ علیه السلام مِنْ خَرَقِ السَّيْفِينِ وَ قَتْلِ الْغُلَامِ وَ إِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى علیه السلام إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا. يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَكِيمٌ صَدَقْنَا بِأَنَّهُ أَفْعَالُهُ كُلُّهَا حِكْمَةٌ وَ إِنَّ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۱.

۲. رجوع شود به: سوره کهف، آیات ۶۰-۸۲.

راه افتاد تا آن معلم الهی را پیدا کند. از روی علائم، معلم الهی را پیدا کرد و وقتی پیدا کرد، بنای شاگردی گذاشت. موسی پیغمبر اولوالعزم خداست؛ عرض می‌کند یا می‌فرماید: ﴿هَلْ أَتَبِعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾؛ اجازه می‌دهی دنبالت بیایم تا از آن رشادت‌ها و رشدهایی که به آنها رسیده‌ای و رشید شده‌ای، به من هم چیزی یاد بدهی؟ فرمود: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾؛ تو هم‌پای من استقامت نمی‌کنی. چرا؟ ﴿وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾؛ [در] چیزی که خبرویت نداری و نمی‌فهمی، نمی‌توانی صبر کنی؛ عمل من با ترازوی تو یکی نیست. موسای کلیم اصرار کرد؛ این معلم الهی هم فرمود: شرطش این است که سؤال نکنی و هرچه دیدی حرفی نزنی؛ به- وقتش من برایت می‌گویم. موسای کلیم با او تعهد کرد و به‌راه افتاد. سوار کشتی شدند. کشتی برای یک عده فقیر بود. این معلم الهی شروع کرد به سوراخ کردن و خراب کردن کشتی. موسای کلیم صدایش درآمد، فرمود: ﴿أُخْرِقْتُهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا﴾؛ می‌خواهی اینها را غرق کنی! آیا بد کاری

کرده‌اند ما را سوار کرده‌اند؟! فرمود: ﴿أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾؛ نگفتم تو نمی‌توانی هم‌پای من راه بیایی؟! موسای کلیم^ع عذرخواهی کرد، تعهد کرد، دوباره راه افتادند. قرآن می‌فرماید رسیدند به انسانی که به حسب‌ظاهر بی‌گناه بود. این معلم الهی او را از پا درآورد. کمااینکه جناب عزرائیل در روز، هزارها نفر را قبض روح می‌کند؛ [صرف] این [قبض جان] که مهم نیست؛ مهم این است که به اذن خدا باشد. موسای کلیم^ع فرمود: ﴿أَقْتُلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا﴾؛ آدم بی‌گناه را می‌کشی؟! معلم الهی فرمود: «نگفتم نمی‌توانی با من راه بیایی؟!» موسای کلیم^ع فرمود: «این آخرین تعهد ماست؛ اگر نتوانستم، دیگر با شما راه نمی‌آیم». رفتند وارد قریه‌ای شدند. حالا توضیح این مطلب که وارد قریه شدند یعنی وارد چه جایی شدند، بماند. قرآن می‌فرماید اینها گرسنه بودند و مردم آن قریه اباء کردند از اینکه آنها را پذیرایی کنند. موسای کلیم^ع و این فرد از روستا بیرون آمدند. در خروجی این قریه، با دیواری مواجه شدند که در حال ریختن بود. این معلم الهی آستین را بالا زد

و شروع کرد به بالا بردن دیوار. موسای کلیم[ؑ] گفت: «آقا! آدم برای این مردم که مجانی کار نمی‌کند. ما امتحانشان کردیم. کار کردن مجانی و بخشش، جا دارد». این، شاقول موسای کلیم[ؑ] بود. معلم الهی فرمود: «هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ»؛ ما اینجا از هم جدا می‌شویم، حالا بگذار برایت بگویم چرا این کارها را کردم. یکی یکی توضیح داد. پشت سر آن کشتی یک دولتی بود که جنگ دریایی داشت و کشتی‌ها را می‌گرفت. من می‌خواستم آنها در این کشتی طمع نکنند؛ چون ساکنان کشتی فقیر بودند و سرمایه‌شان برایشان حفظ می‌شد. خب، موسای کلیم[ؑ] که این را نمی‌دید. یک مأموریت الهی بود. فلان جوان هم که کشتم این نقطه - ضعف‌ها را داشت؛ خودش نقطه ضعف داشت، مایه انحراف پدر و مادر مؤمنش هم می‌شد. خدا جای او را برای پدر و مادرش پر می‌کند. زیر این دیوار هم گنجی بود؛ این گنج از اموال بچه‌های یتیمی است که پدرشان از مؤمنین بود؛ من می‌خواستم این ثروت برای آنها محفوظ بماند و به تاراج نرود. حالا من نمونه‌های کوچکش را عرض کردم. بعد

حضرت فرمودند: ﴿وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي﴾؛ مهم‌تر این است که من مأمور خدا بودم. تو می‌دانستی من معلم الهی هستم و از طرف خودم کار نمی‌کنم. حالا من به‌اذن خدا یک قبض روحی کردم؛ جناب عزرائیل هزاره‌ایش را در روز می‌کند؛ این که اعتراض ندارد.

پس حضرت فرمود: «همین طوری که حکمت این کارها برای موسی^ع معین نشد الا بعد الفراق، حکمت غیبت هم معین نمی‌شود الا بعد از ظهور»؛ یعنی اسراری هست که اگر شما بفهمید، تحمل نمی‌کنید، فاش می‌کنید، کار را خراب می‌کنید. این، جان کلام است. یعنی حضرت یک مأموریت‌هایی در غیبت دارد که اگر ما بفهمیم، آنها را خراب می‌کنیم.

دعای عصر غیبت که مرحوم محدث قمی در آخر مفاتیح نقل کرده‌اند را ببینید؛^۱ خیلی دعای عجیبی است. من به همه

۱. «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي

توصیه می‌کنم حتماً روزی یک بار این دعا را بخوانید و با توجه هم بخوانید؛ حتماً سطح نیازتان در عالم عوض می‌شود و تلقی‌تان از عالم و حقایق عالم و حرکت تاریخ تغییر می‌کند. آنجا به خدا عرضه می‌داریم: «[أَنْتَ الْعَالَمُ غَيْرُ الْمَعْلَمِ بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ أَمْرِ وَلَيْكَ فِي الْإِذْنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ كَشْفِ سِرِّهِ] صَبَّرْنِي عَلَى ذَلِكَ»؛ خدایا! تو بر اساس یک حکمتی به ولی خودت اذن نمی‌دهی که ظهور کند و ولایت تو را اظهار کند، به ما هم تحمل بده. «حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ»؛ تا دیگر دلم نخواهد آن چیزی که تو عقب می‌اندازی جلو بیافتد [و آن چیزی که تو جلو می‌اندازی عقب بیافتد]؛ [یعنی] محبت من با تو هماهنگ شود. در عصر غیبت، [داشتن] این [محبت]، صبوری می‌خواهد. یکی از ارکان انتظار صبوری است. از

←

اللَّهُمَّ لَا تُمَتِّنِي مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي...»؛ مصباح
المتهجد، ج ۱، ص ۴۱۱؛ مفاتیح الجنان، ملحقات، دعایی که در زمان
غیبت باید خواند (دعای یکی مانده به آخر).

خدا می‌خواهیم: میل من با تو یکی شود؛ آنچه تو عقب می‌اندازی، من نخواهم جلو بیفتد و آنچه تو می‌خواهی جلو بیفتد، من نخواهم به تأخیر بیفتد. «وَلَا أُكْشِفُ مَا سَتَرْتَ وَلَا أَبْحَثُ عَمَّا كَتَمْتَ»؛ آنچه را تو پوشانده‌ای، من نخواهم افشا کنم و در آنچه تو کتمان کرده‌ای، سرک نکشم.^۱

بعضی‌ها در جبهه منتظر شب حمله بودند، مدت‌ها لحظه‌شماری می‌کردند. آن فرماندهی هم که در اتاق جنگ نشسته بود منتظر بود، ولی همه ابعاد جنگ را می‌دید و زمان‌بندی می‌کرد. اگر این رزمنده تحمل نداشت، سرک

۱. «اللَّهُمَّ فَتَبَّيْنِي عَلَى دِينِكَ وَاسْتَعْمَلْنِي بِطَاعَتِكَ وَلِيْنْ قَلْبِي لَوْلِيٍّ أُمِرَكَ وَعَافَنِي مِمَّا امْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ وَتَبَّيْنِي عَلَى طَاعَةِ وَلِيٍّ أُمِرَكَ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَن خَلْقِكَ فَيَاذْنِكَ غَابَ عَن بَرِيَّتِكَ وَ أُمِرَكَ يَنْتَظِرُ وَ أَنْتَ الْعَالَمُ غَيْرُ الْمُعْلَمِ بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ أَمْرٍ وَلَيْكَ فِي الْإِذْنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ كَشْفِ سِرِّهِ فَصَبِّرْنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخْرَتَ وَ لَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَ لَا أُكْشِفُ مَا سَتَرْتَ وَ لَا أَبْحَثُ عَمَّا كَتَمْتَ وَ لَا أُنَازِعَكَ فِي تَدْبِيرِكَ وَ لَا أَقُولَ لِمَ وَ كَيْفَ وَ مَا بَالُ وَلِيٍّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ وَ قَدْ امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ وَ أَفْوُضُ أُمُورِي كُلَّهَا إِلَيْكَ».

می کشید، می فهمید، تحمل نگه داشتن آن را [هم] نداشت، [لذا] افشا می کرد.

اگر اهل سرّ شدیم، این اسرار به دستمان می رسد. یک کلمه: تا اهل سرّ نشویم، اسرار فهمیده نمی شود. اصل مسئله، این است. ولی اجمالش این است که بلوغ شیعه در معرفت امام^ع برای ظهور حضرت، نقش اصلی دارد. حالا توضیحش بماند. یعنی ما [باید] در معرفت امام به نقطه‌ای از بلوغ برسیم که وقتی امام ظهور می کند، بتوانیم ولایت او را برداریم؛ چون «إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»^۱.

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع قَالَ: خَالَطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَهُ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَيْنَا إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۶، «باب فی أئمة آل محمد^ع» أن أمرهم صعب مستصعب».

تحمل ولایتِ ولی الله کار آسانی نیست. جاهایی هست که به سلمان هم فشار می آید،^۱ به مالک اشتر هم فشار می آید.^۲ تحمل ولایت، سخت است. خود امیرالمؤمنین علیه السلام در

۱. «عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ، قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام ... فَأَمَّا سَلْمَانُ فَإِنَّهُ عُرِضَ فِي قَلْبِهِ عَارِضٌ أَنَّ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ لَوْ تَكَلَّمَ بِهِ لَأَخَذَتْهُمْ الْأَرْضُ وَهُوَ هَكَذَا فَلَبَّ وَوَجِئَتْ عُنُقُهُ حَتَّى تَرِكَتْ كَالسَّلْقَةِ فَمَرَّ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ هَذَا مِنْ ذَاكَ بَايِعْ! فَبَايَعَ...»؛ رجال الکشی، ص ۱۱.

۲. رجوع شود به: وقعه صفین، ص ۴۹۰، «رفع المصاحف و مراسله علی علیه السلام و معاویه». [بعد از ماجرا، در روایتی نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام مالک را این گونه توصیف فرمودند:] «عَنْ فَضِيلِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ: قِيلَ لَعَلِّي لَمَّا كُتِبَتِ الصَّحِيفَةُ: إِنَّ الْأَشْتَرَ لَمْ يَرْضَ بِمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وَلَا يَرَى إِلَّا قِتَالَ الْقَوْمِ! فَقَالَ عَلِيٌّ: بَلَى إِنَّ الْأَشْتَرَ لَيَرْضَى إِذَا رَضِيتُ وَقَدْ رَضِيتُ وَ رَضِيتُمْ وَ لَا يَصْلُحُ الرَّجُوعُ بَعْدَ الرِّضَا وَ لَا التَّبْدِيلُ بَعْدَ الْإِقْرَارِ إِلَّا أَنْ يُعْصَى اللَّهُ وَ يَتَعَدَّى مَا فِي كِتَابِهِ وَ أَمَّا الَّذِي ذَكَرْتُمْ مِنْ تَرْكِهِ أَمْرِي وَ مَا أَنَا عَلَيْهِ فَلَيْسَ مِنْ أَوْلَئِكَ وَ لَيْسَ أَتَخَوُّهُ عَلَى ذَلِكَ وَ لَيْتَ فِيكُمْ مِثْلَهُ اثْنَيْنِ بَلْ لَيْتَ فِيكُمْ مِثْلَهُ وَاحِدًا يَرَى فِي عَدُوِّهِ مِثْلَ رَأْيِهِ إِذَنْ لَخَفْتُ عَلَى مَثُونَتِكُمْ وَ رَجَوْتُ أَنْ يَسْتَقِيمَ لِي

ماجرای احراق بیت، راضی به قضاءالله بود؛ نه به کار دشمن، [بلکه] به قضاء الله. ولی [یکی] مثل ابوذر، نمی توانست تحمل باطنی کند. این است که معرفت امام^ع و ولایت او در عصر غیبت، رشد می کند.

الآن همه ما تقریباً بلااستثناء با اختلاف درجاتمان - پایین ترینش من، شما همه با درجات بالاتر - معتقدیم «امام، حاضر و غائب ندارد؛ امام، زنده و مرده ندارد؛ وقتی امام معصوم^ع ظهور کرد، هرچه گفت، باید بدون چون و چرا قبول کنیم». آیا اینها را قبول داریم یا نداریم؟ این [اعتقاد] چطور حاصل شده است؟ با برهان یا با یک حرکت تاریخی؟ غیبت تاریخی حضرت در یک برنامه ریزی و هدایت تاریخی، این معرفت را جاری کرده؛ ما را به نقطه ای رسانده که [چیزهایی را اعتقاد داریم که بسیاری از] اصحاب کنار امام صادق^ع آنها را قبول نداشتند. لذا ائمه^ع معرفت

←

بَعْضُ أَوْدِكُمْ وَ أَمَّا الْقُضِيَّةُ فَقَدْ اسْتَوْتَفْنَا لَكُمْ فِيهَا فَقَدْ طَمِعْتُ أَلَّا تَضِلُّوا
إِنْ شَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛ وقعه صفین، ص ۵۲۱.

خودشان را برای خواص اصحابشان می گفتند؛ همین چیزهایی که امروز همه ما معتقدیم، [آن موقع فقط برای خواص بوده]. این، خصلت عصر ظهور است.

حالا اینکه عصر ظهور و هدایت حضرت در عصر ظهور چطور ما را به این نقطه رسانده، بماند. هدایت حضرت در عصر ظهور، بر سر شیعه بوده است. [خود حضرت در آن توقیع] فرمود: ما از شما غافل نیستیم. «وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللّٰوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمْ الْاَعْدَاءُ»؛^۱ اگر سرپرستی ما نباشد، شما جمعیت اندکی هستید که شیطان می خواهد بساطتان را جمع کند، انگشت اشارت همه شیطنتها هم به سوی شماست، آن وقت روزگارتان را سیاه می کردند. شما الآن ببینید صهیونیستها که محور قدرت در دنیا هستند، دقیقاً متوجه اند که اسلام انقلابی، ریشه اش در تشیع است. تشیع هم آنچه در فرهنگش وجود دارد، فرهنگ عاشورا و فرهنگ

۱. «إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللّٰوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمْ الْاَعْدَاءُ»؛ الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص ۹۰۳؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۷.

مهدویت است. آنها دنبال محو این اندیشه و تفکرند. هر روز هم این اندیشه دارد شکوفاتر می شود. دشمن با تمام توان دارد کار می کند، ما هم که غافلیم! این طور نیست؟! هرچه آنها هوشیارانه عمل می کنند، ما خوابیم! [پس] دست تدبیر دیگری است که کار را جلو می برد. البته گاهی به اسم ما هم تمام می شود.

گفتار ۲

نقش جامعه مؤمنین در تحقق ظهور

مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۰/۱۱/۲۶

۱. نقش اراده‌های انسانی در تحولات تاریخی (از منظر فلسفه تاریخ)

موضوعی که فرمودند بحث کنیم «نقش اراده‌های اجتماعی در تحقق حقیقت عصر ظهور» است. عنایت دارید که اولاً این مسئله در مقیاس فلسفه تاریخی است، یعنی یکی از گزاره‌های فلسفه تاریخی است، از سنخ مباحثی است که باید ذیل فلسفه تاریخ بحث شود. طبیعتاً بسیاری از مفروضاتی که دارد، کلامی است و باید در علم کلام مورد دقت قرار بگیرد و در نظریه‌ای که در فلسفه تاریخ ارائه می‌شود، منظم شود. بر همین اساس رویکردهای مختلف در فلسفه تاریخ، تکامل تاریخ اجتماعی بشر را متفاوت تحلیل کرده‌اند.

- تحلیل‌های جبری از تحولات تاریخی

بعضی از تحلیل‌هایی که شده، تحلیل‌های کاملاً جبری است که گاهی جبر مادی است و گاهی می‌شود حتی به جبر الهی هم از آن تعبیر کرد.

مثلاً ماتریالیسم تاریخی مارکسیست‌ها، نظریه‌ای بود که تحول و تکامل تاریخ را به جبر مادی برمی‌گرداند. [طبق این نظریه،] تکامل ماده با تضاد درونی که در متن ماده هست، رقم می‌خورد تا به حیات و جامعه منتهی می‌شود؛ بنابراین تکامل اجتماعی انسان هم ظهور تکامل ماده است که آن هم در یک فرایند جبری تاریخی اتفاق می‌افتد. در این جبر تاریخی - اگر شما خوب عنایت کنید - اراده‌های انسانی تابعی از تحولات تاریخی ماده هستند؛ یعنی ماده در بستری پیچیده‌تر می‌شود و این پیچیدگی در اراده‌های انسانی ظهور پیدا می‌کند. اراده‌های انسانی به‌خصوص با روابط اجتماعی ساخته می‌شوند؛ انسان دارای فطرت و دارای اختیار و اراده نیست بلکه تحولات جامعه مبتنی بر تحولات مادی، در

رفتار انسان و در اراده انسان و در مطالبات انسانی ظهور می‌کند.

به‌عنوان نمونه عرض می‌کنم: در دوره‌ای که ابزار نیست، زندگی انسان اشتراکی است. بعد وقتی روابط تولیدی تغییر می‌کند، روابط اجتماعی هم تغییر می‌کند؛ یا به‌تعبیر ناتمام، تغییر ابزار تولید، نوع دیگری از رفتار را در انسان شکل می‌دهد. به‌تعبیر مرحوم شهید مطهری، انسان ^۱ ملعبه ابزار تولید می‌شود و دیگر، ابزار تولید هستند که طبقات اجتماعی را شکل می‌دهند و این تضاد طبقاتی است که تاریخ را پیش می‌برد و مالکیت و دولت شکل می‌گیرد و در یک فرایند جبری به دوره‌ای می‌رسید که از آن به‌عنوان جامعه موعود یا کمون ثانوی یاد می‌کنند.

پس در این نگاه، انسان، دارای فطرت و مطالبه فطری نیست بلکه تابع اقتضائات و شرایط و تابع پیچیده‌تر شدن ماده و تابع روابط تولیدی است، لذا گاهی به این طبقه وابسته می‌شود و گاهی به طبقه دیگر. تاریخ اجتماعی بشر در یک مسیر جبری پیش می‌رود. حتی کسانی که از آنها به

نام نوابغ یاد می‌کنند هم، تمام ظرفیتشان تابع تکامل ماده و تابع روابط اجتماعی است؛ یعنی روابط اجتماعی است که در نوابغ انعکاس پیدا می‌کند، در فیلسوفان و هنرمندان و امثال اینها ظهور می‌کند. این، یک نگاه است که براساس آن شما جبر تاریخی را بر اراده انسان حاکم بدانید و پایگاه این جبر را هم به ماده و تکامل جبری ماده برگردانید.

نگاه دیگری هست که براساس آن ما عالم ماده را ظهور عالم غیب و تجلی عالم غیب بدانیم و بگوییم این عالمی که ما در آن زندگی می‌کنیم، تجلی عالم الهی است؛ [اما] درعین‌اینکه [عالم ماده را] تجلی عالم الهی می‌دانیم، یک نوع جبر الهی را بر عالم حاکم کنیم و بگوییم ما هیچ اختیاری نداریم، [بلکه] جریان اراده الهی است که بر عالم حکومت می‌کند. در این نگاه ما از یک زاویه، مسئله را حل می‌کنیم؛ یعنی نظام آفرینش را براساس نظریه تجلی غیب در شهود تحلیل می‌کنیم و نظریه استقلال و استغناء ماده را نمی‌پذیریم، اما درعین حال باز معتقدیم که نوعی جبر بر تکامل حیات اجتماعی انسان، حاکم است و آن، جبر الهی

است. اسماء الهی ظهور و تجلی می‌کنند و هر اسم، دولتی دارد و این عالم، مظهر آن اسماء است؛ دولت اسماء است که در عالم شکل می‌گیرد.

بنابراین تحولات تاریخی، مستند به ظهور اسماء می‌شود و به یک معنا ممکن است در آن، نقش اراده‌های اجتماعی انسان نادیده گرفته شود. نمی‌خواهم بگویم تحلیل عرفانی، همیشه ملازم با نادیده گرفتن نقش اراده‌های انسانی است ولی این هم یک شکل است که ما در تکامل تاریخ و تحولات تاریخی، نقش اراده‌های انسانی را نادیده بگیریم.

- نقش آفرینی نظام‌مند اراده‌های انسان در تحولات تاریخی

اما براساس نگاه درست به تکامل تاریخ اجتماعی انسان که مبتنی بر معارف قرآن و معارف اهل بیت علیهم‌السلام است، تکامل اجتماعی انسان در عین اینکه مستند به اراده ربوبی است، به گونه‌ای نیست که اراده‌های انسانی مجبور باشند و [عالم] در مسیری جبری، به سمت تکامل تاریخ حرکت کند. به تعبیر دیگر در این نظریه گرچه اصل آفرینش، مستند به فعل خدای متعال و مخلوق خدای متعال است، تکامل

آفرینش هم به ربوبیت خدای متعال مستند می‌شود ﴿رَبَّنَا
 الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾.^۱ تکامل انسان و
 تاریخ اجتماعی او و هدایتش به سمت آن نقطه مطلوب با
 ربوبیت الهی واقع می‌شود؛ یعنی این طور نیست که تکامل،
 مستند به خود دستگاه آفرینش باشد، [بلکه] تکامل
 آفرینش تکاملی است که از بیرون برای دستگاه آفرینش
 رقم خورده است. به تعبیر دیگر آن اراده‌ای که اراده محوری
 در تکامل عالم است، اراده حضرت حق و ربوبیت اوست
 و هیچ چیزی هم درمقابل آن اراده نمی‌تواند مقاومت کند
 و مسیر کلی عالم را تغییر دهد.

اما معنای این حرف این نیست که در درون حرکت عالم
 به سمت آن کمال، نقشی برای اراده مخلوقات و به‌ویژه
 اراده‌های انسانی در نظر گرفته نشده باشد. اراده‌های انسانی،
 نه اراده اصلی در تکامل تاریخ‌اند به‌طوری که بتوانند مسیر
 حرکت عالم را به سمت قرب کور کنند یا انحراف اساسی در
 عالم ایجاد کنند و نه از آن طرف مجبور مطلق‌اند [به گونه‌ای]

که یک فرایند جبری بر این مسیر حاکم باشد. بلکه اراده‌های انسانی حضور دارند و این اراده‌ها غیر از اینکه در قالب اراده‌های فردی اعمال می‌شوند، شکل اراده‌های اجتماعی هم به خودشان می‌گیرند. اراده‌ها با یکدیگر هم‌سویی و همراهی پیدا می‌کنند و از همراهی آنها، همدلی و همفکری و همکاری پیدا می‌شود. بعد جوامع شکل می‌گیرند و اراده‌های اجتماعی تحقق پیدا می‌کند که چیزی فراتر از اراده‌های فردی انسان‌ها هستند. اراده‌های فردی به‌صورت جزیره‌ای اعمال می‌شوند ولی اراده اجتماعی برآیند اراده‌های فردی است. وقتی اراده‌ها هم‌سو و هم‌جهت می‌شوند و طبیعتاً بین این اراده‌ها و اختیارات انسانی، همدلی و همفکری و همکاری اتفاق می‌افتد، براساس انگیزه و دغدغه مشترک و با نقشه واحد و فعالیت هم‌سنخ، رفتار اجتماعی اتفاق می‌افتد. این اراده‌های اجتماعی انسان که به هم متقوم شده‌اند و جامعه درست کرده‌اند، اینها هم در حرکت تاریخ نقش دارند. از همین جاست که اراده‌های انسانی هم، می‌توانند حق و باطل شوند و جوامعی شکل بگیرد که برخی از آنها

مسیرشان حق است و برخی مسیرشان باطل؛ یعنی [مثلاً] انحراف در مسیر پرستش و بندگی فرض می‌شود، طغیان فرض می‌شود، استکبار فرض می‌شود و جریان استکبار تبدیل می‌شود به یک جریان اجتماعی و تاریخی. این معنایش نقش اراده انسان در مسیر حرکت تاریخ است.

اما برای همین اراده‌های انسانی - که می‌گوییم در تاریخ و تحولات آن، نقش دارند - باید یک نظام تاریخی تعریف کنیم. وقتی وارد فلسفه تاریخ می‌شویم، می‌بینیم اراده‌هایی که در مسیر تاریخ در شکل‌گیری جامعه بشری و تحولات اجتماعی آن نقش ایفا می‌کنند، اراده‌های موازی و هم‌عرض نیستند به‌طوری که همه اراده‌ها یکسان نقش ایفا کنند، بلکه اراده‌ها دارای سطوح مختلفی هستند؛ یک نظام اراده در جبهه حق و همچنین در جبهه باطل شکل می‌گیرد که اراده‌ها در آن نظام‌ها نقش خاص خودشان را بازی می‌کنند و سطح دخالتشان در تحولات، سطح یکسانی نیست.

- تحقق نظام اراده‌ها در قالب دو جریان حق و باطل

در این نگاه اگر بخواهیم تأمل کنیم، یک نکته این است که بعضی از اراده‌ها اراده‌های محوری در تحول تاریخ هستند. یعنی در جریان حق، [اراده‌هایی وجود دارند که] محور پرستش تاریخی و محور بندگی و محور توحید هستند. «بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ ... لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ».^۱ اراده اولیاء الهی بر محور اراده نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ایشان علیهم السلام محور اصلی اراده‌های انسانی هستند و اراده‌های انسانی را در مسیر تکامل پرستش و مسیر تقرب مدیریت و راهبری می‌کنند. کما اینکه در دستگاه باطل هم اراده‌هایی که خوی استکباری دارند و با هم هم‌جهت می‌شوند و یک جامعه تاریخی باطل ایجاد می‌کنند، بر محور اولیاء طاغوت شکل

۱. «عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ... بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ نَحْنُ الْأَدِلَّةُ عَلَى اللَّهِ وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ»؛ التوحید، ص ۱۵۲. این مضمون به شکل‌های مختلف در کتب معتبر کافی (برای نمونه: ج ۱، ص ۱۴۵ و ۱۹۳) و بصائر الدرجات (برای نمونه: ص ۶۱ و ۶۴) نیز وارد شده است.

می گیرند. خود اولیاء طاغوت هم دارای یک نظام هستند، همین طور که دستگاه انبیا^{علیهم السلام} دارای یک نظام است. محور دستگاه انبیا^{علیهم السلام}، نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} هستند. اینها قابل اثبات است و از ادله بدست می آید. معارف ما لبریز از این مطالب است و می توان اثبات کرد که محور جریان حق، یعنی محور اراده های انبیا^{علیهم السلام} و هماهنگی آنها، دستگاه نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} است. یعنی انبیاء اولوالعزم^{علیهم السلام} که محور حرکت تاریخ اند و سرحلقه های تکامل ادیان - یعنی تکامل ظهور غیب در عالم انسانی - هستند، بر محور نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} حرکت می کنند. روایاتش را ملاحظه فرموده اید که میثاق نبوت نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} و ولایت اهل بیت^{علیهم السلام}، از انبیاء بیش از همه گرفته شده و از انبیاء اولوالعزم^{علیهم السلام} بیش از مابقی گرفته شده است.^۱ ذیل آیه

۱. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۶۷، «باب تفضیلهم^{علیهم السلام} علی الأنبياء و علی جمیع الخلق و أخذ میثاقهم عنهم و عن الملائکة و عن سائر الخلق و أن أولى العزم إنما صاروا أولى العزم بحبهم صلوات الله علیهم».

﴿وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾^۱ در بصائر الدرجات و کافی شریف روایت است که از انبیاء اولوالعزم علیهم السلام نسبت به معصومین به- ویژه وجود مقدس امام زمان علیه السلام میثاقی گرفته شده و آنها اقرار کرده‌اند و این حقیقت در وجودشان مستقر شده و قرار پیدا کرده است.^۲ لذا ایشان می‌توانند مستقر امر الهی در عالم باشند؛ اگر ائمه معصومین علیهم السلام «الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ»

۱. ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾؛ سوره طه، آیه ۱۱۵.

۲. برای نمونه: «عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى... أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى أُولَى الْعَزْمِ أَنَّنِي رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْصِيَائِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَهُ أَمْرِي وَ خَزَانُ عِلْمِي علیه السلام وَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ أَتَى بِه لَدِينِي وَ أَظْهَرَ بِه دَوْلَتِي وَ أَنْتَقَمُ بِه مِنْ أَعْدَائِي وَ أَعْبُدُ بِه طَوْعاً وَ كَرْهاً قَالُوا أَقَرَرْنَا يَا رَبِّ وَ شَهِدْنَا وَ لَمْ يَجْحَدْ آدَمُ وَ لَمْ يَقِرَّ فَتَبَتِ الْعَزِيمَةُ لَهُوَلَاءِ الْخَمْسَةِ فِي الْمَهْدِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ لِآدَمَ عَزْمٌ عَلَى الْإِقْرَارِ بِه وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾» الکافی، ج ۲، ص ۸. همچنین رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۷۰، «باب ما خص الله به الأئمة من آل محمد علیهم السلام من ولاية أولى العزم لهم في الميثاق و غيره».

هستند،^۱ آنها هم مستقر در ولایت معصوم^ع هستند. لذا محور تکامل تاریخ‌اند.

پس در جبهه حق، نظام اراده‌های انسانی وجود دارد و اراده‌ها نه به صورت هم‌سنگ و یکسان بلکه در یک دستگاه عمل می‌کنند. فرض کنید امتی که ذیل موسای کلیم^ع حرکت می‌کنند و با این پیغمبر محشور می‌شوند، اگر مؤمن به موسای کلیم باشند، حتماً مؤمن به امیرالمؤمنین^ع و نبی اکرم^ع هم هستند. حتماً روایاتش را ملاحظه فرموده‌اید؛ همه مؤمنین امم گذشته، به امیرالمؤمنین^ع ایمان دارند، «حُبُّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ وَ بَغْضُهُ كُفْرٌ»^۲ مؤمنین آنها همه محب حضرت و

۱. تعبیری در زیارت جامعه کبیره: «السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدْلَاءِ عَلَى مَرْضَاهُ اللَّهُ وَ الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ التَّائِمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ وَ عِبَادَةِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

۲. روایت نبوی مشهوری است که در کتب شیعه و عامه به کثرت نقل شده است؛ رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶، «باب حبه و بغضه صلوات الله علیه و أن حبه إيمان و بغضه كفر و نفاق...».

متولی به ایشان هستند.^۱ لذا وقتی در صف قیامت حضور پیدا می‌کنند، در ذیل نبی خودشان می‌آیند^۲ اما جزو امت و جامعه نبی اکرم ﷺ هم هستند.^۳

۱. برای نمونه: «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعَفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ ﷺ لِمَ صَارَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ قَالَ لَأَنَّ حُبَّهُ إِيْمَانٌ وَبُغْضُهُ كُفْرٌ وَإِنَّمَا خُلِقَتِ الْجَنَّةُ لِأَهْلِ الْإِيْمَانِ وَخُلِقَتِ النَّارُ لِأَهْلِ الْكُفْرِ فَهُوَ ﷺ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ لِهَذِهِ الْعِلَّةِ فَالْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ مُحَبَّتِهِ وَالنَّارُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ بُغْضِهِ قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ ﷺ كَانُوا يُحِبُّونَهُ وَاعْدَاؤُهُمْ كَانُوا يُبْغِضُونَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَكَيْفَ ذَلِكَ قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ لَأُعْطِينَ الرَّأْيَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ فَدَفَعَ الرَّأْيَةَ إِلَى عَلِيٍّ ﷺ فَفَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى يَدَيْهِ قُلْتُ بَلَى قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أَتَى بِالطَّائِرِ الْمَشْهُورِ ﷺ قَالَ اللَّهُمَّ أَتْنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ وَ إِلَى يَأْكُلُ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّائِرِ وَ عَنِّي بِهِ عَلِيًّا ﷺ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ لَا يُحِبَّ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ وَ رُسُلُهُ وَ أَوْصِيَائُهُمْ ﷺ رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ يُحِبُّ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ فَقُلْتُ لَهُ لَا قَالَ فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ أَمَمِهِمْ لَا يُحِبُّونَ حَبِيبَ اللَّهِ وَ حَبِيبَ رَسُولِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ ﷺ قُلْتُ لَا قَالَ فَقَدْ ثَبَتَ أَنْ جَمِيعَ أَنْبِيَائِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ كَانُوا لِعَلِيِّ بْنِ

بنابراین افراد، ذیل یک امت خاص و آن امت در ذیل یک امت جامع قرار می گیرند. در آن امت خاصی هم که هستند، باز اراده ها یکسان نیستند؛ بعضی ها ولات اجتماعی هستند، بعضی ها تحت تولی هستند. ولی بالاخره یک نظام اراده اجتماعی شکل می گیرد. این نظام اراده های اجتماعی -

←

أَبَى طَالِبٍ مُحِبِّينَ وَ ثَبَتَ أَنَّ أَعْدَاءَهُمْ وَ الْمُخَالَفِينَ لَهُمْ كَانُوا لَهُمْ وَ لَجَمِيعِ أَهْلِ مَحَبَّتِهِمْ مُبْغِضِينَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَبْغَضَهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ فَهُوَ إِذَنْ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ...؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۲.

۲. برای نمونه: «ثُمَّ يُدْعَى بِنَبِيِّ نَبِيٍّ وَ أُمَّتِهِ مَعَهُ مِنْ أَوَّلِ النَّبِيِّينَ إِلَى آخِرِهِمْ وَ أُمَّتُهُمْ مَعَهُمْ...»؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۹۱.

۳. برای نمونه: «لَقَدْ أَعْلَمَنِي رَبِّي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِي وَ وَارِثُ النَّبِيِّينَ وَ وَصِيُّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ مِنْ شِيعَتِهِ وَ أَهْلِ وَلَايَتِهِ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ بِأَمْرِ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَبْعَثُهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَقَامًا مَحْمُودًا يَغْبِطُهُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ بِيَدِهِ لَوَائِي لَوَاءُ الْحَمْدِ يَسِيرُ بِهِ أَمَامِي وَ تَحْتَهُ آدَمُ وَ جَمِيعُ مَنْ وُلِدَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ...»؛ الیقین، ص ۴۲۷.

که براساس سرپرستی و پذیرش آن سرپرستی عمل می‌کنند - در مسیر حرکت تاریخی حضور دارند و نقش ایفا می‌کنند. کما اینکه در جبهه باطل هم همین‌طور است. در جبهه باطل، اراده‌ها به‌صورت اراده‌های اجتماعی و اراده‌های اجتماعی هم در یک بستر اراده تاریخی و بر محور ولات تاریخی و اجتماعی نقش ایفا می‌کنند.

پس براساس معارف اهل بیت علیهم‌السلام اراده‌های انسانی نقش دارند ولذا حق و باطل در تاریخ به‌وجود می‌آید و استکبار و عبودیت صورت می‌گیرد. جریان استکبار و عبودیت هم به‌صورت یک جریان جزیره‌ای نیست بلکه به‌صورت اراده‌های تاریخی و اجتماعی به‌هم پیوند می‌خورند و جریان تاریخی حق و باطل شکل می‌گیرد. سرانجام، این اراده‌های اجتماعی حق است که با امداد الهی به غلبه مطلق می‌رسند و بعد، عصر ظهور و رجعت و دوره قیامت و مراحل بعدی عالم اتفاق می‌افتد.

پس نقش اراده‌های انسانی، یک نقش مفروض و قطعی است. یعنی براساس معارف اسلامی این‌طور نیست که یک

جبر الهی بر عالم حاکم باشد و وقتی می‌گوییم «عالم به سمت کمال حرکت می‌کند»، ناظر به یک حرکت جبری مطلق باشیم، بلکه اراده الهی، محور اصلی این تکامل و حرکت عالم به سمت قرب است و بعد، اراده‌های مخلوقات، سهیم و دخیل‌اند که از جمله آنها اراده‌های انسانی است و در اراده‌های انسانی هم یک نظام اراده بر مسیر تکامل تاریخ حاکم است.

اگر دقت کنید، همه این اراده‌ها نسبت به سرپرستی خدای متعال، نقش تبعی دارند ولی نسبت به حوزه تصرف خودشان واقعاً متصرف‌اند و دخالت می‌کنند و می‌توانند ایجاد کنند؛ یعنی مثلاً وجود مقدس نبی اکرم^ص در مقام تسلیم کامل، در مقام تامّ رضا، در مقام کمال تفویض و در مقام اکمل توکل هستند و این ارکان اربعه ایمان^۱ به حد تام در ایشان وجود دارد و لذا تسلیم محض و مؤمن کامل هستند و کمال ایمان

۱. «قَالَ [الرُّضَا] ^ص الْإِيمَانُ أَرْبَعَةٌ أَرْكَانُ التَّوَكُّلِ عَلَى اللَّهِ وَ الرُّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمِ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ التَّفْوِيزُ إِلَى اللَّهِ؛ تحف العقول، ص ۴۴۵؛ قرب الإسناد، ص ۳۵۴.

در ایشان محقق است و در توکل محض، تفویض محض، رضای محض و تسلیم محض عمل می‌کنند. ولی عمل می‌کنند؛ این‌طور نیست که مجبور باشند و اختیار از ایشان سلب شود. بالاترین ظرفیت اراده‌ای که به‌اذن‌الله در عالم تصرف می‌کند، وجود مقدس حضرت و اهل بیت ایشان علیهم‌السلام هستند که در عوالم، کارسازند.

بنابراین حضور نظام اراده‌های انسانی مسلّم است، هم اراده‌های حق و هم اراده‌های باطل. اراده باطل هم بالاخره یک جریان درست می‌کند و این جریان مسیری را طی می‌کند. ولی این جریان باطل هم، در یک اراده شامل الهی، محکوم به جریان حق است. امدادی که می‌شود به‌گونه‌ای نیست که جبهه حق را امحا کند؛ بلکه به‌عکس است. امدادی که نسبت به جبهه حق اتفاق می‌افتد، امدادی است که یک غلبه تام و تمام تاریخی را رقم می‌زند. تلقی من این است که این از واضحات مباحث معارف اهل بیت علیهم‌السلام و قرآن

است که اگر فضای مناسبی باشد، باید به دقت و به تفصیل مورد بحث قرار بگیرد.^۱

۲. نقش و مأموریت اراده‌های انسانی در تحقق عصر ظهور

حالا براساس این نگاه که شما به طور کلی نقش اراده‌های انسانی را قبول دارید، باید ببینیم که چه سطحی از نقش و

۱. نمونه آیاتی که استاد معمولاً در ذیل این بحث مورد استناد قرار می‌دهند، از این قرار است: ﴿كُلًّا نُّمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾؛ سوره اسراء، آیه ۲۰. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره صف، آیه ۸. ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۲. ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾؛ سوره انبياء، آیه ۱۸. ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾؛ سوره رعد، آیه ۱۷.

طبیعتاً چه سطحی از مأموریت به عهده این اراده‌ها قرار می‌گیرد.

- تحلیل سکولاریستی از نقش اراده انسانی در تحقق ظهور

اینجا نکته مهم این است که ما نباید به آن انحرافی مبتلا نشویم که بعضی از - به تعبیر من - سکولاریست‌های مذهبی شده‌اند. من دیده‌ام بعضی‌ها در آثارشان که ناظر به عصر ظهور است، مدعی هستند که جریان عصر ظهور، جریان تکامل اراده‌های انسانی است؛ یعنی اراده‌های بشرِ عادی تدریجاً با تجربیات خودش و با رشد عقلانیت به - کمال می‌رسد و آنچه به نام دوره ظهور و وجود مقدس امام زمان^ع از آن یاد می‌شود، نماد دوره کمالات اختیارات انسانی است. یعنی خود ما هستیم که درواقع حقیقت عصر ظهور را رقم می‌زنیم و محور رسیدن به آن دوره، ما هستیم. البته اینها معمولاً نمی‌توانند آنچه در آن دوره اتفاق می‌افتد را هم در حدی بیش از یک نظام لیبرال دموکراسی فراگیر در جهان تصویر کنند؛ یعنی درواقع [جامعه موعود در نگاه آنها] همان نظام توسعه‌یافته کنونی است، یعنی

توسعه یافته وضعیت کنونی جهان است که آنها به عنوان عصر ظهور تلقی می کنند و خیال می کنند عصر ظهور، عصر رفاه و عدالت مادی است. البته این را هم براینده اراده های آحاد جامعه می دانند و محوریت اراده ولی را قبول ندارند. این یک انحراف است.

- محوریت امام زمان* در تحقق عصر ظهور

حقیقت این است که آنچه در عصر ظهور اتفاق می افتد، بر محور اراده ولی کل است. البته [اثبات] این [مطلب] متوقف است بر اینکه مباحث جامعه شناسی و فلسفه تاریخی اش تبیین شود [تا] بتوانیم توضیح دهیم که وحدت اجتماعی اراده ها چگونه اتفاق می افتد. همیشه اراده ولی کل است که در هر جمعی، محور وحدت آن جامعه است. اگر جبهه حق، یک ولی تاریخی دارد که تکامل تاریخ بر محور سجده و عبادت او رقم می خورد، عبادت اوست که محور اصلی تکامل تاریخ است. یعنی ظهور غیب در عالم شهود، از طریق آن اراده واقع می شود. نقش اراده های دیگر در ظهور حقیقت، محوری نیست.

پس نکته دیگری که باز براساس معارف ما باید به آن پردازیم این است: درعین‌اینکه شما معتقدید اراده‌های انسانی، اراده‌های اجتماعی انسان و اراده‌های تاریخی او در تکامل تاریخ نقش دارد، باید توجه داشته باشید که «این اراده‌ها همسان نیستند؛ محور اصلی تکامل، اراده وولات تاریخی جبهه حق است، [کسانی] که ظرفیت دریافت حقیقت از عالم غیب و عالم الهی، و ظهور دادن آن در عالم انسانی را دارند؛ آنها هستند که مبدأ تحقق حقیقی عصر ظهورند»، به‌خصوص اگر توجه کنید که آنچه در عصر ظهور اتفاق می‌افتد، یک واقعیت بسیار بسیار شگفت‌انگیز است.

حقیقت، آن چیزی نیست که ما گمان می‌کنیم مثلاً عدالت مادی و رفاه مادی و امثال اینها حاصل می‌شود، چیزی بسیار فراتر از اینهاست. اگر گفته شده عدل محقق می‌شود، مقصود، عدل ظاهری نیست، [بلکه] عدل فراگیر در همه مراحل جامعه انسانی است.

جامعه انسانی، ظاهر و باطن دارد. عدالت در تمام لایه‌های جامعه ظهور می‌کند - از ظاهر آن، تا باطن اراده‌های

انسانی - و همه به نقطه عدل می‌رسند. حضرت امام (ره) می‌گویند: قبل از عصر ظهور حتی اراده‌های کامل انسانی هم به نحوی دارای انحراف‌اند، ولو خودشان متوجه نباشند، حتی اراده انسان‌های به اصطلاح اولیا (انسان‌هایی که از آنها به - عنوان انسان‌های به اصطلاح کامل یاد می‌شود).^۱ دوره ظهور حضرت، دوره رسیدن همه اراده‌ها به اعتدال است، حتی این اراده‌های کامل.

همین‌طور که در فرایند ایجاد توسعه مادی می‌گویند برنامه‌ریزی باید از اعماق اجتماعی اتفاق بیافتد و اصلاحات اجتماعی باید از لایه‌های عمیق اجتماعی پدید آید، در عصر ظهور هم همین‌طور است که اصلاحات، از لایه‌های عمیق اراده‌های انسانی اتفاق می‌افتد و همه اراده‌ها به نقطه عدل - که نقطه سجده و خضوع در مقابل خدای متعال هست - بازگشت می‌کنند و همه کرامت‌های انسانی حول محور بندگی و توحید شکل می‌گیرد. این معنای حقیقی عدالت است. تا همه اراده‌ها حول محور اراده ولی، سجده تام نکنند،

۱. متن سخن امام (ره) در ادامه خواهد آمد.

عدالت حقیقی محقق نمی‌شود. همه روابط اجتماعی باید تجلی عبودیت و پرستش باشد، نه ظهور تفرعن و استکبار انسانی. شما توسعه کنونی را ظهور تفرعن انسانِ مدرن می‌دانید که از لایه‌های عمیق اجتماعی اتفاق افتاده و هر کجا هم که می‌خواهد حضور پیدا کند، کم‌کم دست به لایه‌های بنیادی‌تر جامعه می‌برد و تغییرات اساسی ایجاد می‌کند. در عصر ظهور هم آن عدالتی که اتفاق می‌افتد، عدالتِ برخاسته از اعماق اراده‌های انسانی است؛ همه اراده‌ها - حتی اراده‌های انسان‌های متعارف - در مدار عدل قرار می‌گیرند و ظهورِ اعتدال اراده‌های انسان و رسیدن به نقطه عدالت، در عدالت اجتماعی آشکار می‌شود؛ این [عدالت اجتماعی]، ظهور آن [اعتدال اراده‌ها] است.

به تعبیر دیگر آن چیزی که بناست در عصر ظهور اتفاق بیافتد، ظهور دین الهی و ظهور حقیقت توحید و نبوت است، «وَ أَظْهَرُ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ»^۱. آنچه اتفاق می‌افتد، درواقع

۱. تعبیری در دعای پایانی زیارت آل یاسین: «وَ أَظْهَرُ بِهِ الْعَدْلَ وَ أَيْدُهُ بِالنَّصْرِ وَ أَنْصُرُ نَاصِرِيهِ وَ أَخْذُلُ خَاذِلِيهِ وَ أَقْصِمُ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ أَقْتُلُ

ظهور دین نبی اکرم ﷺ است. به تعبیری که در قرآن آمده تجلی شمس حقیقت از بستر امام عدل واقع می شود. ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾. ^۱ شمس به نبی اکرم ﷺ تفسیر شده است که درواقع شمس حقیقی همه کائنات اند و همه کائنات، با نور ایشان روشن است. ^۲ ایشان

←

بِهَ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ اَمَلًا بِهَ الْأَرْضِ عَدْلًا وَ اَظْهَرَ بِهَ دِينَ نَبِيَّكَ...». این تعبیر، در سایر ادعیه نیز آمده؛ برای نمونه، رجوع شود به: مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۴۰۵-۴۰۶.

۱. ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾؛ سوره شمس، آیات ۱-۴.

۲. [عبارات پیش رو، مروری بر این روایت شریف است:] «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ قُلْتُ ﴿الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ نَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ ﷺ وَ جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ فَغَشَوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ

مَثَلُ نور الهی در همه عوالم خلقت هستند؛ ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾.^۱
 ضحی هم پرتو نبی اکرم ﷺ و همان دینی است که ایشان
 می آورند و با آن عالم را روشن می کنند. [در معنای] ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ هم فرمودند: مقصود، وجود مقدس امام
 زمان ﷺ هستند که آن شمس را تجلی می دهند، «جَلَّى
 الشمس». البته طور دیگری هم معنا کرده اند، ولی معنای

←

فَحَكَى اللَّهُ فَعَلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا
 جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَّةِ فَاطِمَةَ ؑ يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
 فَيَجْلِيهِ لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا
 جَلَّاهَا﴾؛ الكافی، ج ۸، ص ۵۰.

۱. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ
 الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ...﴾؛ سوره نور،
 آیه ۳۵. «عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ؑ: ﴿اللَّهُ
 نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. قَالَ قُلْتُ ﴿مَثَلُ
 نُورِهِ﴾ قَالَ مُحَمَّدٌ ؑ. قُلْتُ ﴿كَمِشْكَاةٍ﴾ قَالَ صَدْرُ مُحَمَّدٍ ؑ. قَالَ قُلْتُ
 ﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ قَالَ فِيهِ نُورُ الْعِلْمِ يَعْنِي النَّبُوَّةَ...﴾؛ التوحید، ص ۱۵۷.

صحیحش براساس روایات، همین است که آن شمسِ حقیقت، در دوره ظهورِ حضرت تجلی پیدا می‌کند. عصر ظهور، عصر ظهورِ مثل نور الهی است و آن مشکات نور الهی در عالم دنیا و در عالم انسانی تجلی می‌کند. لذا قواعد این عالم به هم می‌خورد. از روایاتی که عصر ظهور را بیان می‌کند، پیداست بسیاری از قواعدی که بر عالم حاکم است، مقیاسش عوض شده است.^۱

۱. برای نمونه: «لَا يَبْقَى كَافِرٌ إِلَّا آمَنَ بِهِ وَلَا طَالِحٌ إِلَّا صَلَحَ وَ تَصْلَحُ فِي مُلْكِهِ السَّبَاعُ وَ تُخْرَجُ الْأَرْضُ نَبْتَهَا وَ تُنْزَلُ السَّمَاءُ بَرَكَتَهَا وَ تَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ يَمْلِكُ مَا بَيْنَ الْخَافِقَيْنِ أَرْبَعِينَ عَامًا فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ أَيَّامَهُ وَ سَمِعَ كَلَامَهُ...»؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۱. «ذَكَرَ السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُسٍ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي كِتَابِ سَعْدِ السُّعُودِ... وَ أَلْقَى فِي تِلْكَ الزَّمَانِ الْأَمَانَةَ عَلَى الْأَرْضِ فَلَا يَضُرُّ شَيْءٌ شَيْئًا وَ لَا يَخَافُ شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ تَكُونُ الْهَوَامُّ وَ الْمَوَاشِي بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يُؤْذِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ أَنْزِعُ حُمَةً كُلِّ ذِي حُمَةٍ مِنَ الْهَوَامِّ وَ غَيْرِهَا وَ أَذْهَبُ سَمَّ كُلِّ مَا يَلْدَغُ وَ أَنْزِلُ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ تَزْهَرُ الْأَرْضُ بِحُسْنِ نَبَاتِهَا وَ تُخْرَجُ كُلُّ ثَمَارِهَا وَ أَنْوَاعُ طَيْبِهَا وَ أَلْقَى الرَّأْفَةَ وَ الرَّحْمَةَ بَيْنَهُمْ فَيَتَوَاسَوْنَ وَ يَقْتَسِمُونَ بِالسَّوِيَّةِ فَيَسْتَغْنَى الْفَقِيرُ وَ لَا يَعْلُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ يَرْحَمُ الْكَبِيرُ الصَّغِيرَ

بنابراین اگر ما عصر ظهور را چنین عصر عظیمی بدانیم که ظهور حقیقت در آن اتفاق می‌افتد و حقیقت توحید در عالم محقق می‌شود و جریان انوار الهی در عالم ظهور می‌کند، طبیعتاً ظهور این حقیقت، از عالم بالا اتفاق می‌افتد. ظهوری که از عالم بالا اتفاق می‌افتد، ناشی از تولی اراده‌ها به عالم الهی است؛ تولی اراده‌ها به عالم الهی، مبدأ ظهور آن حقیقت می‌شود. محورش هم وجود مقدس امام علیه السلام است.

خوب به این نکته عنایت کنید. تکامل، از درون عالم خلقت نمی‌جوشد. تکامل، از عالم بالاست. آنچه در ما و از ماست، طلب و درخواست است؛ اگر ما به مرحله طلب رسیدیم، حقیقت ظهور می‌کند؛ ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ

←

وَيُوقَرُّ الصَّغِيرُ الْكَبِيرَ وَيَدِينُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ وَيَحْكُمُونَ»؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۴-۳۸۵. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹، «باب سیره و أخلاقه و عدد أصحابه و خصائص زمانه و أحوال أصحابه صلوات الله عليه و على آباءه».

لا دَعَاؤُكُمْ»^۱. آن طلبی هم که در اراده‌های انسانی باید اتفاق بیفتد تا عصر ظهور واقع شود، دارای نظام است و محور آن طلب هم، باز خود امام علیه السلام هستند. لذا این آیه را ببینید: ﴿أَمِنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾.^۲ بعضی مفسرین فرموده‌اند که الف و لام «الْمُضْطَرَّ»، استغراق است؛^۳ بعید هم نیست که ظاهر آیه، همین باشد. ولی باز بعید نیست که از یک جهت دیگر، الف و لام عهد باشد، چون به امام زمان علیه السلام تفسیر شده است؛ [فرموده‌اند] ﴿أَمِنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ یعنی دعای ایشان و اضطرار ایشان است که اجابت می‌شود.^۴ البته [بعد

۱. ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾؛ سوره فرقان، آیه ۷۷.

۲. ﴿أَمِنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أ إِلَهَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾؛ سوره نمل، آیه ۶۲.

۳. رجوع شود به: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۳۸۱-۳۸۲.

۴. «عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام، هُوَ وَ اللَّهُ الْمُضْطَرُّ إِذَا صَلَّى فِي الْمَقَامِ رَكَعَتَيْنِ وَ دَعَا اللَّهَ

فرموده: [وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ]؛ وقتی آن دعا اجابت شد، خلافت مؤمنین محقق می‌شود، خلافت ائمه هدایت معصومین علیهم‌السلام اتفاق می‌افتد، [وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً]؛^۱ ولی اینها بر محور اضطراب حضرت و طلب حضرت است.

لذا مبدأ ظهور حقیقت غیب در عالم شهود - که در عصر ظهور اتفاق می‌افتد - [وجود مقدس امام است. دیده‌اید] گاهی از این [ظهور حقیقت] تعبیر می‌شود به ظهور حقیقت ولایت بر روی زمین، «إِذَا ظَهَرَ الْمَاءُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ».^۲

←

فَأَجَابَهُ [وَيَكْشِفُ السُّوءَ] وَ يَجْعَلُهُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۱. [وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ]؛ سوره قصص، آیه ۵. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۶۷، «باب أنهم علیهم‌السلام المستضعفون الموعودون بالنصر من الله تعالى».

۲. [رَوَى] سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيَّ علیه‌السلام مَتَى يَنْتَظِرُونَ الْفَرَجَ؟ قَالَ إِذَا ظَهَرَ الْمَاءُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ؛ الاختصاص، ص ۱۰۲. همچنین

گاهی هم این طور تعبیر می شود که از ۲۷ حرف علم، ۲ حرفش آشکار شده و ۲۵ حرفش در دوره ظهور آشکار می شود.^۱ تحقق این حقایق در عالم شهود، از بستر تولی امام^ع به حضرت حق و دعای حضرت و اضطرار ایشان است؛ ابتدا به امام^ع عطا می شود و بعد، از بستر ایشان به جامعه عطا می شود.

بنابراین نکته قابل تأمل این است که اگر گفته می شود «اراده های انسانی در ظهور نقش دارند»، معنایش این نیست که اراده های ما محور ظهور است، بلکه یک نظام اراده ها



رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۰۰، «باب أنهم عليهم السلام الماء المعين».

۱. «عَنْ أَبَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع قَالَ: الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عَشْرُونَ حَرْفًا، فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ، فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ، فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ^ع أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَ الْعَشْرِينَ حَرْفًا فَبَثَّهَا فِي النَّاسِ، وَ ضَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يَبْثَهَا سَبْعَةٌ وَ عَشْرِينَ حَرْفًا؛ مختصر البصائر، ص ۳۲۰. [در نقل دیگر، به جای حرف، تعبیر جزء آمده؛

الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱]

وجود دارد و محور این نظام اراده تاریخی هم اراده معصوم^ع است. ظرفیت تکامل عالم، به ظرفیت عبادت معصوم^ع، سجده معصوم^ع، اضطرار معصوم^ع و دعای معصوم^ع برمی گردد. خدای متعال فرموده است: ﴿قُلْ مَا يَغْبَوُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ﴾^۱؛ پروردگارتان به شما چه کاری دارد اگر دعایتان نباشد. به نظر می آید از این آیه استفاده می شود که دعای جمعی، مبدأ تکامل اجتماعی است و محور این دعای جمعی، دعای امام^ع است. یعنی درخواست اوست که کار بقیه دعاها را تمام می کند و الا از دعاها ما که اتفاقی نمی افتد.

- تکامل تحمل ولایت و ارتقاء انتظارات انسانی، مبدأ تحقق عصر ظهور

تلقی من این است اگر فقط دعای ما بود، ظهور واقع نمی شد. ولی [بالاخره] دعای ما هم دعای جمعی است و این طلب جمعی است که مبدأ پیدایش ظهور می شود. به تعبیر دیگر اگر سطح انتظارات و مطالبات ما بالا نرود -

نه مطالباتی که از حاکمیت داریم بلکه مطالباتی که از دستگاه حق داریم - اگر سطح انتظارات ما از حضرت حق ارتقا پیدا نکند، ظهور واقع نخواهد شد.

به تعبیر دیگر ظهور، نیاز به یک تحمل ولایت هم دارد. شما عصر ظهور را عصر تجلی ولایت و تحقق آن می‌دانید که همه در محیط نورانی ولایت زندگی می‌کنند. علم، ظهور پیدا می‌کند. صفات کریمه، ظهور پیدا می‌کند. صفات عقل تجلی در حیات اجتماعی پیدا می‌کند؛ همه جا توکل است، یقین است، رضا است، زهد است، ایمان است، خشوع است، تواضع است. اگر این حقایق تجلی می‌کند، از مصدر جلال نبی اکرم ﷺ است و واسطه این تحقق هم امام زمان ﷺ هستند. این طرف هم باید یک تحملی پیدا شود. [فرمودند:] «أَمْرُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»^۱ تا [وقتی] تحمل [ما] ارتقا پیدا نکند، تا

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: خَالَطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَهُ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَيْنَا إِنْ أَمْرُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ

[وقتی] ظرفیت [ما] ارتقا پیدا نکند، آن حقیقت واقع نمی‌شود.

بنابراین گرچه محور تحقق عصر ظهور و تحقق خلافت، خود معصوم^ع و دعای او و اضطرار او و طلب او و درخواست او از خدای متعال و عبادت اوست، ولی اراده‌های ما هم اگر به مرحله تحمل آن ولایت و مطالبه آن ولایت و اضطرار به آن ولایت نرسند و اضطرار ظهور اراده امام^ع در آنها پیدا نشود، جریان خلافت واقع نمی‌شود. کأنه اراده‌های ما هم باید به مرحله تکامل برسند.

اگر این را هم بپذیریم، به عنوان یک اصل اضافه می‌کنیم که در تحقق عصر ظهور، هم اراده معصوم^ع و دعای او و اضطرار او و طلب او حضور دارد و هم طلب ما. ارتقاء طلب ما و ارتقاء انتظار ماست که مبدأ عصر ظهور می‌شود.

←

مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيْمَانِ؛ بصائر الدرجات، ص ۲۶، «باب فی أئمة آل محمد^ع» أن أمرهم صعب مستصعب.

تا انتظارات ما انتظارات دانی باشد، تحملِ ظهورِ آن حقیقتِ متعالی را نداریم.

تلقی حقیر این است - گاهی این را در قالب تمثیل می‌گویند، ولی واقعیت همین است - که ما گاهی از ظن خودمان طالب حضرت می‌شویم. باید مطالباتمان به آنچه می‌خواهد اتفاق بیافتد - یعنی حقیقت ولایت - واقعاً نزدیک شود. اگر ما به طلب ولایت و به اضطرار ولایت نرسیم، طبیعتاً تحمل ولایت هم واقع نخواهد شد. نقش ما ارتقاء طلب، ارتقاء تقاضا و ارتقاء تولی است. این خیلی مهم است، چیز کمی نیست. تلقی حقیر این است: در دوره قبل از ظهور، همه مأموریت ما همین انتظار است، یعنی ارتقاء مطالبه است، ارتقاء دعاست، ارتقاء اضطرار بشر است. اگر انتظار بشریت [در حد] انتظار یک جامعه مدرن باشد، انتظار ظهور واقع نشده است. شما باید ارتقاء انتظار ایجاد کنید.

من به عنوان نمونه عرض می‌کنم: حقیقت این است که آن چیزی که در انقلاب اسلامی بر بستر یک جریان تاریخی ایجاد شده و بعد، امام (ره) هم در نقطه ظهورش آن را به

بلوغ رسانده‌اند، یک ارتقاء انتظارات است. یعنی این‌طور نیست که این نهضت اسلامی مثلاً دنبال آن بوده که چاه‌های نفت را تسخیر کند و دست امریکا را از نفت کوتاه کند. نمی‌خواهم بگویم اینها نبوده ولی این، تحلیل ضعیفی از این حرکت است. این حرکت، به همه وعده‌های جریان تجدد قانع نیست. یعنی درست در زمانی که جریان مدرنیته داشت نفوذ می‌کرد و مدعی بود که دارد - به اصطلاح - دروازه‌های تمدن جدید را به روی ما باز می‌کند، انقلاب اتفاق افتاد. این یعنی آن وعده‌ها برای ما قانع‌کننده نیست. ما دنبال موعود دیگر و دنبال تحقق حقیقت دیگری هستیم. سطح مطالبات و انتظارات، از وعده‌های جریان تجدد عبور کرده که انقلاب اسلامی اتفاق می‌افتد. عصر ظهور هم همین است. اگر شما سطح مطالبات جامعه جهانی را از وعده‌های شیطانی عبور دادید، تحمل عصر ظهور واقع می‌شود؛ و آلا تا مطالبات انسانی در حد همین وعده‌های شیطانی حرکت کند، ظرفیت عصر ظهور وجود ندارد.

- مأموریت جامعه منتظر، ایجاد بستر برای ارتقاء انتظارات و مطالبات انسانی

از همین جا می‌خواهم وارد یک نکته دیگر بشوم. [بله،] تحقق عدالت کلی، دست ما نیست، دست امام است. عدل به آن معنایی که عرض کردم - که همه اراده‌های انسانی به مرحله عدل و اعتدال و نقطه عبودیت برسند و همه نقص‌هایشان در ظرف خودشان مرتفع شود و همه آرام-آرام [به] انسان‌های عادل (به معنای حقیقی عدالت) [تبدیل] شوند و عدالت آنها در روابط اجتماعی ظهور کند - کار ما نیست؛ باید بر محور ولی عدل، همه عادل شوند و عدالت او در اراده‌ها ظهور کند و از آنجا در مظاهر اجتماعی و تمدنی ظهور کند و همه روابط اقتصادی، تولیدی، سیاسی و فرهنگی جامعه بر محور اعتدال و عدالت اراده‌ها به عدالت برسد. این، کار ما نیست.

اما آن کاری که قبلش ما باید بکنیم چیست؟ آیا انتظاری که شما می‌گویید، به معنای احتراز است؟ یعنی [صرفاً] مواظب باش با دستگاه باطل آمیخته نشوی؟ آیا حاشیه - نشستن است؟ یا به قول [دیگری، صرفاً] اعتراض است؟

یعنی ما فقط به وضعیت موجود اعتراض کنیم؟ یا مکتب سازندگی است؟ [قطعاً انتظار حقیقی و درست، هم احتراز دارد، هم اعتراض و درگیری، هم سازندگی.] این سازندگی [هم] به معنای ساخت عدالت عصر ظهور نیست، [بلکه] به - معنای ایجاد ارتقاء ظرفیت است؛ یعنی باید ظرفیت مطالبات و انتظارات انسانی رشد کند تا حضرت ظهور کنند.

بنابراین تحمل عصر ظهور که تحمل ولایت است، [آن] وقتی واقع می‌شود که انتظارات انسانی، مطالبه انسانی، دعای انسان، تقاضای انسان، طلب انسان از خدای متعال ارتقاء پیدا کند. تا [وقتی که] ارتقاء تقاضا و طلب واقع نشود، معلوم نیست از آن طرف عطائی بشود. یعنی نقش ما نقش طلب است. بنابراین آنچه قبل از ظهور اتفاق می‌افتد، ایجاد ارتقاء وجدان و ارتقاء انتظارات بشری است، اما این به معنای تحقق عصر ظهور نیست و منافاتی هم با امتلاء عالم از جور ندارد.

لذا به نظرم می‌آید امام (ره) [این‌طور بین «لزوم اقدام» و «امتلاء از جور» جمع می‌کردند.] این معادله یا پارادوکس یا

معما - یا هر چه از آن تعبیر کنید - را شنیده‌اید: چطور می‌شود هم می‌گویید عصر ظهور «بَعْدَ مَا مِلَّتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» است و هم می‌گویید ما مأموریم اقدام کنیم؟! به نظر من امام (ره) این معادله را این‌طور حل می‌کردند. تعبیر ایشان را بخوانم:

«فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مِلَّتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»
همچو نیست که این عدالت همان که ماها از آن می‌فهمیم که نه! یک حکومت عادلانه باشد که دیگر جور نکند. این

۱. «الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلَّتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»؛ تعبیری در وصف حضرت ولی عصر علیه السلام که در روایات متعدد و در ادعیه و زیارات مربوط به آن حضرت آمده است؛ از جمله کلینی نقل می‌کند: «عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ وَ لَدَكَ هُوَ قَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ وَ لَدَكَ فَقَالَ لَا قُلْتُ مَنْ هُوَ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلَّتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بُعِثَ (عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ)»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۶۵، «باب ما ورد من إخبار الله و إخبار النبي صلى الله عليه وآله بالقائم عليه السلام من طرق الخاصة و العامة».

هست اما خیر، بالاتر از این معناست. معنای «فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مِلَّتْ ظُلُمًا وَ جَوْرًا» این است که الآن زمین - و بعد از این، از این هم بدتر شاید بشود - پر از جور است. تمام نفوسی که هستند، انحرافات در آنهاست. حتی نفوس اشخاص کامل هم در آن، انحرافات است ولو خودش نداند. در اخلاق‌ها انحراف است، در عقاید انحراف است، در اعمال انحراف است. در کارهایی هم که بشر می‌کند، انحرافش معلوم است.^۱ و ایشان مأمورند برای اینکه تمام این کجی‌ها را مستقیم کنند و تمام این انحرافات را برگردانند به اعتدال که واقعاً صدق بکند «فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مِلَّتْ ظُلُمًا وَ جَوْرًا».^۲

۱. بیان استاد: یعنی انحراف در ارواح و افکار و رفتار؛ ایشان ظلم را این‌طور می‌بینند و حتی می‌گویند در انسان‌های کامل هم این انحراف هست ولو خودشان متوجه نباشند.

۲. پیام رادیو-تلویزیونی ایشان به مناسبت میلاد مبارک حضرت ولی‌عصر (ع) در ۷ تیر ۱۳۵۹؛ صحیفه امام خمینی، ج ۱۲، ص ۴۸۰-۴۸۵.

یعنی مدیریت دستگاه باطل حتی مسیر اراده‌های صالح را هم سد کرده است و این جریان باید برچیده بشود. بعد در فراز دیگر از بیاناتی که دارند، می‌گویند: این کاری که ما می‌کنیم، داریم بستر را آماده می‌کنیم.^۱ یعنی اگر فرض کنید ما مدعی هستیم که در مقیاس جهانی با ظلم مبارزه می‌کنیم، همه اینها چیزی نیست الا ارتقاء انتظارات، ارتقاء وجدان

۱. «و ما باید در اینطور روزها و در اینطور ایام الله توجه کنیم که خودمان را مهیا کنیم از برای آمدن آن حضرت. من نمی‌توانم اسم رهبر روی ایشان بگذارم؛ بزرگتر از این است. نمی‌توانم بگویم که شخص اول است؛ برای اینکه دومی در کار نیست. ایشان را نمی‌توانیم ما با هیچ تعبیری تعبیر کنیم الا همین که مهدی موعود است. آنی است که خدا ذخیره کرده است برای بشر. و ما باید خودمان را مهیا کنیم از برای اینکه اگر چنانچه موفق شدیم ان شاء الله به زیارت ایشان، طوری باشد که روسفید باشیم پیش ایشان. تمام دستگاه‌هایی که الآن به کار گرفته شده‌اند در کشور ما - و امیدوارم که در سایر کشورها هم توسعه پیدا بکند - باید توجه به این معنا داشته باشند که خودشان را مهیا کنند برای ملاقات حضرت مهدی سلام الله علیه».

بشر، ارتقاء مطالبه بشر، ایجاد یک بصیرت و بیداری، رشد معنویت و بلوغ مطالبه در بشر. اینها که ظهور نیست. ظهور، آن چیزی است که واقع می‌شود و حضرت، جهان را پر از عدل می‌کنند و تجلی حقیقت در عالم دنیا از بستر امام^ع واقع می‌شود و همه عالم، بستر عبودیت و ولایت می‌شود. این منزلت از ارتقاء - که عبارت است از ظهور غیب در عالم شهود و تحقق ولایت و آن چیزهایی که در روایات ما آمده - اصلاً کار امام^ع است. ما [حتی] اگر در مقیاس جهانی هم اقدام کنیم، این آن اقدام نیست؛ آن اقدام اصلاً از ما صادرشدنی نیست.

بنابراین تعارضی نیست بین اینکه بگویید «ظهور، کار امام^ع است» و اینکه بگویید «ما هم باید اقدام کنیم». بله، ظهور کار امام^ع است، محورش امام^ع هستند، ولی ما هم مأموریت داریم. مأموریت ما این است که بستر انتظارات بشری را بالا ببریم و مطالبات بشر را از سطح مطالبات

دستگاه شیطان و وعده‌ها و اُمنیه‌ها و آرزوهای آن،^۱ بالاتر ببریم. مادامی که بشر در چارچوب اُمنیه‌های شیطانی فکر می‌کند، مادامی که ابلیس و دستگاه شیطان (اولیاء طاغوت) وعده می‌دهد و اُمنیه ایجاد می‌کند و می‌گوید «بروید می‌رسید، من کمکتان می‌کنم» و بشر هم در این چارچوب حرکت می‌کند، طالب عصر ظهور نیست. عبور دادن اُمنیه و آرزوی انسان و مطالبه و انتظار او از این سطح و رساندن او به سطح انتظارِ ظهورِ ولایتِ حقه و کلمه توحید و آن چیزهایی که در دعای ندبه نسبت داده شده و ما می‌خواهیم که امام^ع آنها را محقق کند، از جمله مأموریت‌های ماست؛ در دعای ندبه، از فراز «أَيْنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعِثْرَةِ الطَّاهِرَةِ»، تصرفات حضرت توضیح داده شده است.^۲

۱. ﴿يَعِدُّهُمْ وَيُمِّيَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾؛ سوره نساء، آیه ۱۲۰.

۲. «أَيْنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعِثْرَةِ الْهَادِيَةِ، أَيْنَ الْمُعَدُّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ، أَيْنَ الْمُتَنَظِّرُ لِقَامَةِ الْأُمْتِ وَالْعَوَجِ، أَيْنَ الْمُرْتَجَى لِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ، أَيْنَ الْمُدْخَرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ، أَيْنَ الْمُتَخَيَّرُ لِإِعَادَةِ

پس این طور نیست که ما بگوییم وظیفه‌ای نداریم. وظیفه ماست که خودمان را اصلاح کنیم. آنچه می‌خواهد محقق شود، در عرصه جامعه است، در عرصه جامعه جهانی است. بناست اراده‌های اجتماعی به صورت جمعی پرستش کنند. این به مطالبه جمعی، ارتقاء ظرفیت، ارتقاء انتظارات و ارتقاء

←

الْمَلَّةُ وَ الشَّرِيعَةُ، أَيْنَ الْمُؤَمِّلُ لِأَحْيَاءِ الْكِتَابِ وَ حُدُودِهِ، أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَ أَهْلِهِ، أَيْنَ قَاصِمُ شَوْكَةِ الْمُعْتَدِينَ، أَيْنَ هَادِمُ أَيْبِيَةِ الشَّرِكِ وَ النَّفَاقِ، أَيْنَ مُبِيدُ أَهْلِ الْفُسْقِ وَ الْعَصْيَانِ، أَيْنَ حَاصِدُ فُرُوعِ الْغَىِّ وَ الشَّقَاقِ، أَيْنَ طَامِسُ آثَارِ الزَّيْغِ وَ الْأَهْوَاءِ، أَيْنَ قَاطِعُ حَبَائِلِ الْكَذِبِ وَ الْإِفْتِرَاءِ، أَيْنَ مُبِيدُ أَهْلِ الْعِنَادِ وَ الْمَرَدَّةِ، أَيْنَ مُعَزُّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُذِلُّ الْأَعْدَاءِ، أَيْنَ جَامِعُ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى، أَيْنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُوتَى، أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ تَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ، أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ، أَيْنَ صَاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرُ رَأْيِهِ الْهُدَى، أَيْنَ مُؤَلِّفُ شَمْلِ الصَّلَاحِ وَ الرِّضَا، أَيْنَ الطَّالِبُ بِذُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ، أَيْنَ الطَّالِبُ بِدَمِ الْمُقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ، أَيْنَ الْمَنْصُورُ عَلَى مَنْ اعْتَدَى عَلَيْهِ وَ افْتَرَى، أَيْنَ الْمُضْطَرُّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَا، أَيْنَ صَدْرُ الْخُلَائِفِ ذُو الْبِرِّ وَ التَّقْوَى، أَيْنَ ابْنُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى، وَ ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، وَ ابْنُ خَدِيجَةَ الْغَرَاءِ، وَ ابْنُ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى...».

مطالبات نیاز دارد. این چیزی نیست که نیازی به تلاش نداشته باشد. این چیزی نیست که اگر کسی برای آن تلاش کرد، بگوید «شما دارید راه ظهور را سد می‌کنید» یا «وظیفه شما نیست». مضمون کلام امام (ره) این است: همه این کارهایی که ما می‌کنیم، اینها عصر ظهور نیست؛ بر فرض در مقیاس جهانی هم تصرف بکنیم که باید بکنیم، این تمهید و مقدمه برای ظهور آن حقیقت است. این یک نکته.

۳. دستگاه فقاقت، طریق سرپرستی امام در عصر غیبت

یک نکته دیگر هم به عنوان نکته پایانی فقط اشاره می‌کنم و عبور می‌کنم. به نظر می‌آید که حرکت ما به سمت عصر ظهور، در دوره غیبت هم بر محور امام ع است. اگر گفتیم امام ع هستند که محور تکامل عالم هستند، معنایش این نیست که در عصر غیبت، محور حرکت تکاملی جامعه بشری چیز دیگری باشد. محور، همان محور است. یعنی امام ع چه غایب باشد و چه حاضر، محور تکامل تاریخ است و جریان تکامل تاریخ به دیگری سپرده نمی‌شود.

معقول نیست که فقیه یا حتی جامعه فقها محور تکامل تاریخ باشد. محور تکامل تاریخ، اراده معصوم^ع است. اما در دوره غیبت، طریق جریان اراده معصوم^ع و سرپرستی جامعه، جامعه فقهاست. ظرفیت تکامل اجتماعی جامعه شیعه و ظرفیت تصرف جامعه شیعه در جامعه جهانی برای ایجاد بستر ظهور، عمدتاً به ظرفیت دستگاه فقاقت شیعه برمی گردد. لذا به میزانی که دستگاه فقاقت تکامل پیدا می کند، برای رفتار اجتماعی و تصرفات اجتماعی حجیت پیدا می شود.

- استناد حجیت و تکامل دستگاه فقاقت به رهبری امام زمان^ع

این را گفتم که به یک نکته اشاره کنم: تکامل فقاقت، از عالم بالا اتفاق می افتد، گرچه گاهی در یک شیب تدریجی است. اگر شما دیدید مرجعیت شیعه وارد یک عرصه جدید از تصرفات اجتماعی شد، معنایش این است که ظرفیت حجیت تصرفات دارد بالا می رود. اگر به من بگویند: «چرا انقلاب اسلامی حجت است؟» می گویم

چون بر محور فقاہت اتفاق افتاده است. اگر بگویید: «آقا! ظرفیت فقاہت ما ظرفیت انقلاب اسلامی نیست»، می‌گویم این نشان می‌دهد که ظرفیتش ارتقاء پیدا کرده است. اگر فقیہی اقدام بی‌سابقه‌ای می‌کند که شاید ابتدائاً نشود خیلی از جاهایش را براساس دستگاه فقاہت مقنن کرد، این به معنای تکامل دستگاه فقاہت است.

اصلاً [همیشه] تکامل به همین شکل اتفاق می‌افتد؛ همین‌طور که در دستگاه انبیاء^{علیهم‌السلام} وقتی یک پیغمبری می‌آید، تکاملی که او رقم می‌زند از عالم بالاست. برخلاف نظریات مادی که می‌گوید: «آقا! پیامبر منعکس‌کننده ظرفیت جامعه‌اش است؛ آن احکام اجتماعی که پیغمبر ما^{صلی‌الله‌علیه‌وآلہ‌وآلہ‌وسلم} آورده، مربوط به جامعهٔ قبیله‌ای است»؛ خیال می‌کنند پیغمبر از سینه جامعه ارتزاق می‌کند! درست است که درون این جامعه آمده، اما از عالم بالا ارتزاق می‌کند، [لذا] مرزهای جامعه را می‌شکند و فضای اجتماعی جدید ایجاد می‌کند. شما از درون این جامعه که نمی‌توانید جامعه را تکامل ببخشید؛ دریافت از بالاست که مبدأ تکامل می‌شود.

تلقی من این است: ظهور انقلاب اسلامی از دستگاه فقهات شیعه، به معنای تکامل ظرفیت تفقه و به معنای بالا رفتن مقیاس حجت است. لذا به نظر حقیر می آید که در دوره بعد از انقلاب اسلامی، ما مأمور به مقابله با جامعه غربی در مقیاس تمدنی هستیم و این مأموریت، برآمده از تکامل ظرفیت دستگاه فقهات است و محورش هم خود حضرت هستند. یعنی شما مثلاً صد سال دیگر را در نظر بگیرید - ان شاء الله که فردا، عصر ظهور واقع شود - که فقهات شیعه وارد یک مرحله جدید شده و در مقیاس ایجاد حکومت و تمدن تفقه دینی کرده است. اگر آنجا شما نگاه کنید، می بینید یک جایی این [فقهات] ارتقا پیدا کرده است. البته این ارتقا هم به امام معصوم علیه السلام مستند است؛ حضرت دارند این ارتقا را رهبری می کنند. قواعد این تصرف بعدها کاملاً آشکار می شود، ولی ممکن است نقطه ظهور این ارتقاء در فقهات، قواعد قبلی نباشند و قواعد بعدی که هم هنوز ظهور پیدا نکرده اند؛ چون این در مرحله تکامل فقهات است. لذا اگر کسی بگوید «کار امام (ره) را نمی شود با تفقه

گذشته تبیین کرد»، می‌گوییم: نشود! بنا نبوده کار^۱ طوری باشد که بشود تماش را تدوین کنی؛ دارند ارتقاء ایجاد می‌کنند.

البته این در جای خودش نیاز به بحث دارد و نباید به هرج و مرج هم منتهی شود. ولی آنچه به گمان بنده نکته مهمی است این است که محور تکامل در غیبت هم خود حضرت هستند. اراده‌های ما بر محور اراده حضرت به ارتقاء وجدان و تکامل انتظارات و تکامل ظرفیت و تکامل مطالباتی می‌رسد که عصر ظهور را طلب می‌کند، خلافت خلیفه الله را طلب می‌کند، ظهور توحید و عبودیت را طلب می‌کند و او هم مبدأ اجابت می‌شود و خدای متعال اجابت می‌کند و ظهور واقع می‌شود. ظهور، براینده اراده جمعی، مطالبه جمعی و دعای جمعی است که محور این دعا خود معصوم^۲ هستند. اگر شما دعای معصوم^۳ را بردارید، ظهور واقع نمی‌شود. این مسیر، از بستر دستگاه فقاقت واقع می‌شود و خود حضرت هم این دستگاه را مدیریت می‌کنند. اگر یک جایی ظرفیت دستگاه فقاقت منشأ ظهور یک تحول

عظیم شد، این به معنای حجیت آن تحول است. بنابراین اگر می‌بینید که دستگاه فقاقت شیعه به حدی می‌رسد که وارد یک انقلاب در مقیاس جهانی می‌شود - که شده‌ایم و اگر خودمان هم پا پس بکشیم، معنایش این نیست که وارد این عرصه نشده‌ایم - معنایش حجیت این اقدام است. این یک نکته.

نکته نهایی هم اینکه تا دوره ظهور و دوره انقلاب حضرت که ایشان آشکار شوند و ما مستقیم به حضرت دست پیدا کنیم، عبور از دستگاه فقاقت هیچ بنیانی در حوزه معارف ما ندارد. اینکه [می‌گویند] «دوره غیبت کبری تمام شده و دوره ظهور صغری رسیده و در دوره ظهور صغری باید سراغ یک طبقه دیگر به نام هادیان رفت»، هیچ بنیانی در معارف ما ندارد. دستگاه فقاقت در دوره غیبت تا ظهور حضرت هست.

البته این دستگاه با ولایت حضرت تکامل پیدا می‌کند و انقلاب اسلامی، ناشی از تکامل دستگاه فقاقت است. باز برای اینکه این انقلاب اسلامی ادامه پیدا کند و بستر ظهور

یعنی احیاء معنویت و بیداری در جامعه جهانی شود و برای اینکه مطالبه ظهور در جامعه جهانی درست شود و برای اینکه مطالبات و تمنیات از تمنیات دستگاه اولیاء طاغوت عبور کند، شما باز هم به تکامل تفقه نیاز دارید. یعنی اگر ظرفیت تفقه تکامل پیدا نکند، شما نمی‌توانید این حرکتی را که به سمت ظهور است، ارتقا ببخشید.

- ارتقاء مطالبات انسانی در مقیاس جهانی با محوریت دستگاه فقاقت

لذا اراده‌های انسانی حضور دارند و مأموریت هم دارند. مأموریتشان، هم سازندگی خودشان است و هم ارتقاء ظرفیت مطالبات و انتظارات اجتماعی است. این هم ممکن است در مقیاس مطالبات تمدنی باشد، یعنی شما باید مطالبات جامعه جهانی را به صورت مطالباتی که در یک تمدن ظهور پیدا می‌کند، ارتقاء ببخشید، نه فقط به صورت «جزیره‌ای» که فقط بخشی از مطالبات بشر ارتقا پیدا کند؛ چون وقتی حضرت می‌آیند، یک مجموعه واحد جهانی ایجاد می‌کنند. اگر درک بشر از حکومت جهانی ارتقا پیدا

کند و مقیاس انتظارش در مقیاس حکومت جهانی رشد کند، این انسان می‌تواند منتظر تحقق عصر ظهور باشد و عصر ظهور را تحمل کند. این چیزی نیست که بگویید: «این نباید قبل از ظهور تحقق پیدا کند، دست کس دیگر هم به آن نمی‌رسد». نه، ممکن است این کار روی دوش ما باشد.

اتفاقاً این اقدام هم [انجام] شده است. امام (ره) مکرر در آثارشان می‌گویند مأموریت ما بسترسازی برای حکومت جهانی و ایجاد یک تحول در مقیاس جهانی است. این را هم مأموریت امام عصر^ع نمی‌دانند. همه این کارها را به-معنای تمهید می‌دانند که ربطی هم به کار حضرت ندارد. می‌گویند ما باید دنبال عدالت به‌معنای کاملش باشیم، ولی ما نمی‌توانیم؛ باید او بیاید تا این کار را انجام بدهد، اما ما باید اسباب کار را فراهم کنیم. فراهم کردن اسباب به این است که کار را نزدیک کنیم، طوری کار کنیم که عالم برای آمدن حضرت مهیا شود. امام (ره) می‌گویند همه این کار ما تهباً

است.^۱ یعنی کسی نباید تلقی کند که انقلاب اسلامی، چیزی فراتر از یک تهیأ و بالابردن ظرفیت مطالبات اجتماعی است. این چیزی نیست که بگویید مأموریت ما در عصر غیبت نیست. در عصر غیبت، انجام این کار، شدنی است و مأموریت ما هم هست. همه این اقداماتی هم که حتی در مقیاس یک انقلاب بزرگ و یک انقلاب فراگیر در مقیاس جامعه جهانی اتفاق می افتد، به معنای برپاکردن عصر ظهور نیست. عصر ظهور، چیز دیگری است؛ یک دگرگونی عمیق دیگری است که باید آن حقیقت از عالم غیب تجلی کند. این، شعاعی از آن حقیقت است که بستر بالارفتن ظرفیت و مطالبات شیعی و بر محور جامعه شیعی و دنیای اسلام و جهان است که ان شاء الله بستر تحقق خلافت و ظهور خواهد بود.

تحملی هم که برای عصر ظهور باید ایجاد شود، باز بر محدود خود امام علیه السلام است. مگر حضرت قبل ظهور، عالم را رها کرده اند؟! مگر فقط وقتی ظهور می کنند، کار می کنند؟!

۱. نمونه اش پیشتر گذشت؛ صحیفه امام خمینی، ج ۱۲، ص ۴۸۰-۴۸۵.

روشن است که محور تکامل وجدان بشر برای تحمل ولایت هم خود ولی علیه السلام است. به تعبیر دیگر محور این تکامل برای تحمل ولایت، ابتلائات آنهاست. مثلاً اگر شما عاشورا را نداشته باشید، ارتقاء وجدان بشری در مطالبه ظهور، بی‌معناست؛ یعنی عاشورا است که مطالبات بشری را به حدی می‌رساند که طالب امام علیه السلام می‌شوند.

برای ظهور حضرت باید یک ظرفیتی از تحمل ایجاد شده باشد. خود غیبت حضرت و مأموریت در غیبت، محور آن است؛ یعنی مأموریت در غیبت، محور تمهید برای ظهور است. حضرت در عصر غیبت که توقف نکرده‌اند؛^۱ درگیری‌شان با دستگاه شیطان برقرار است؛ شب قدر دارند،^۲

۱. «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ الْأَعْمَشِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام ... فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ علیه السلام فَكَيْفَ يَتَنَفَّعُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ الْمَسْتُورِ قَالَ كَمَا يَتَنَفَّعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ»؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲. برای نمونه: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام ... إِنَّهُ لَيَنْزِلُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى وَلِيِّ الْأَمْرِ تَفْسِيرُ الْأُمُورِ سَنَةً سَنَةً يُؤْمَرُ فِيهَا فِي أَمْرِ نَفْسِهِ بِكَذَا وَكَذَا وَفِي أَمْرِ النَّاسِ بِكَذَا وَكَذَا...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۴۸. «قَوْلُهُ علیه السلام ﴿تَنْزَلُ

حج دارند، در حج می آیند و آن دستگاه را رجم می کنند. دستگاه حضرت که تعطیل نیست. دستگاه حضرت برقرار است و بستر تحقق ظهور هم ابتلائات حضرت در عصر غیبت است. ایشان است که با تحمل خودش و هدایت بشر، ظرفیت را بالا می برد. از طریق دستگاه فقاقت هم تصرف می کند. به اندازه ای که ظرفیت دستگاه فقاقت بالا برود، مأموریت هم بالا می رود. شما نباید دستگاه فقاقت را در یک مرحله نگه دارید و بگویید چون در عصر غیبت است، دیگر وظیفه نداریم از این جلوتر برویم. به نظرم می آید اینها ناشی از عدم توجه به ارتقاء دستگاه فقاقت است. از درون دستگاهی که حضرت در عصر غیبت قرار دادند، یک جریان عظیم اتفاق افتاده است و شما نمی توانید آن را منسوب به حضرت نکنید.



الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا) قَالَ تَنْزَلَ الْمَلَائِكَةُ وَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى إِمَامِ الزَّمَانِ وَ يَدْفَعُونَ إِلَيْهِ مَا قَدْ كَتَبُوهُ مِنْ هَذِهِ الْأُمُور؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۳۱.

من از شما سؤال می‌کنم چرا نبی اکرم ﷺ در این نقطه و در این سال ظهور پیدا کردند؟ اگر نبود هجرت حضرت ابراهیم خلیل ﷺ و ائمه‌ای که از ناحیه حضرت ابراهیم خلیل ﷺ بودند، آیا امکان ظهور این حقیقت بود؟^۱ براساس این تحلیلی که عرض کردم، اگر همه اقدامات ما اقدامات بیدارگرانه باشد، آیا باز هم شما برای ایجاد بیداری مأموریت ندارید؟! به تعبیر دیگر آیا شما در ایجاد انتظار هم مأموریت ندارید؟

۱. ﴿وَ إِذْ يَرْفَعُ اِبْرٰهِيْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمَاعِيْلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيْمُ * رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا اُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَ اَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ * رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيْهِمْ رَسُوْلًا مِنْهُمْ يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ اٰیٰتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيْهِمْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ﴾؛ سوره بقره، آیات ۱۲۷-۱۲۹. ﴿رَبَّنَا اِنِّیْ اُسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ بُوَادٍ غَيْرِ ذٰی زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيْمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ اَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوٰی اِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرٰتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُوْنَ﴾؛ سوره ابراهیم، آیه ۳۷. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۱۲، «باب... انهم آل ابراهیم و أهل دعوته».

منتها ایجاد انتظار به چیست؟ آیا ایجاد انتظار فقط به این است که ما کتاب بنویسیم؟ مثلاً مارکسیست‌ها در بخش عمده‌ای از جامعه جهانی ایجاد انتظارات مادی کردند و گفتند: «باید منتظر تحقق یک جامعه مادی بود، منتظر یک کمونی بود که در آنجا دین نیست، دولت نیست، مالکیت هم نیست. دین، افیون ملت‌هاست». یک انتظار ایجاد کردند و به دنبال این انتظارات، درگیری و جنگ ایجاد کردند و به یک قطب درگیری در جهان تبدیل شدند. آیا شما نباید این انتظارات را تغییر بدهید؟! خب چطور؟ کتاب بنویسیم! حالا من سؤال می‌کنم آیا واقعاً امام (ره) [بود که] بساط کمونیست‌ها را جمع کرد، یا آنها که جواب مارکسیست‌ها را با کتاب می‌دادند؟ آنها هم معتبر بودند، نمی‌خواهم بگویم آن اقدامات، غلط است. شبهه مارکسیسم را باید پاسخ داد. مکتبی که سطح مطالبات بشر را در حد یک کمون تنزل می‌داد و درواقع حرکت روحی بشر را به سمت ظهور سد می‌کرد و می‌گفت «ما باید به دنبال یک جامعه بی‌طبقه باشیم» و برای تحقق یک جامعه کمونیستی و عدالت کمونیستی

باعث ریخته شدن خون‌ها می‌شد، آیا ما در مقابلش مأموریتی داریم یا نداریم؟ تلقی من این است که فرق حضرت امام (ره) با دیگرانی که قائل به ولایت مطلقه فقیه بودند، در درک از موضوع است. موضوع ولایت و تصرف چیست و چه کار باید کرد؟ عرض من این است: شما موضوع را خوب تحلیل کنید تا ببینیم آرام‌آرام باید اقدام کرد یا نباید اقدام کرد.

البته من نمی‌گویم که قبل از انقلاب حضرت حتماً باید این اتفاقات افتاده باشد، ولی بی‌تردید ظهور حقیقی و باطنی آن وقتی واقع می‌شود که این اتفاقات افتاده باشد. یک غیبت، ظاهری است و یک غیبت، باطنی. غیبت ظاهری، غیبت جسم امام^ع است. غیبت باطنی این است که حقیقت ولایت در حجاب ظلمت رفته است. اولیاء طاغوت، بر نفوس حجاب انداخته‌اند. [ذیل] ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ﴾^۱ فرمودند: «فَلَانَ غَشِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي

دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ.^۱ این غشاء باید برداشته شود و تا برداشته نشود، ظهور واقع نمی‌شود.

پس حقیقت ولایت حضرت چه زمانی بر روی زمین ظاهر می‌شود؟ عرض بنده اقدامات باطنی است که پشتوانه حکومت است. حضرت باید بساط ظلمت را جمع کنند و بساط نور را پهن کنند. پس تا این بساط ظلمت جمع نشود و وجدان‌های بشری از حجاب اولیاء طاغوت نجات پیدا نکنند، ظهور حقیقی واقع نمی‌شود. محور این کار هم حتماً خود حضرت هستند. بخشی از این کار هم بعد از انقلاب حضرت اتفاق می‌افتد؛ در این هم شک نیست. اما سؤال این است: آیا ما در این زمینه تکلیف نداریم؟ همه حرف، همین

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ قَالَ: اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فُلَانٌ غَشَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَصْبِرُ فِي دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَنْقَضِيَ، قَالَ: ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى﴾ قَالَ: النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ ع مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتُهُ الْبَاطِلَ؛ وَ الْقُرْآنُ ضَرِبَ فِيهِ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ وَ خَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِهِ وَ نَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا؛ تَفْسِيرُ الْقَمِي،

است. تکلیف ما این است که باید ارتقاء وجدان ایجاد کرد. این تکلیف ما هم بر محور دستگاه فقاقت است، ولو یک انقلاب عظیم اتفاق بیفتد.

باز تاکید می‌کنم که من نمی‌خواهم بگویم وقتی حضرت انقلاب می‌کنند، لزوماً، حتماً و باید انتظارات بشر در مرحله تحمل باشد؛ من نمی‌خواهم این را بگویم. ولی ظهور حضرت آن وقتی واقع می‌شود که تحملش هم واقع شده باشد. ظهور یعنی همان که ما از آن تعبیر می‌کنیم به «وَأَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ أَظْهَرَ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ»^۱ عدل، تجلی امام^ع است. تجلی پرستش امام^ع در عالم، می‌شود عدل. اگر همه چیز بر محور امام^ع بود، می‌شود عدل. اگر بر محور ائمه

۱. تعبیری در دعای پایانی زیارت آل یاسین: «وَأَظْهَرَ بِهِ الْعَدْلَ وَ أَيْدَهُ بِالنَّصْرِ وَ أَنْصَرَ نَاصِرِيهِ وَ اخْذَلْ خَاذِلِيهِ وَ اقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ اقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَ الْمُتَنَافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ بَحْرِيهَا وَ أَمْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ أَظْهَرَ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ...». این تعبیر، در سایر ادعیه نیز آمده؛ برای نمونه، رجوع شود به: مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۴۰۶-۴۰۵.

جور بود، می شود جور. «اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى وَلِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ الْمُؤَمَّلِ وَالْعَدْلِ الْمُنْتَظَرِ»؛^۱ عدل، خود امام ع است.^۲ حضرت، عدل منتظر هستند؛ نه اینکه عدالت، چیزی بیرون حضرت است و حضرت آن را در عالم اجرا می کنند و ما آن را می طلبیم. ما تجلی خود حضرت در عالم را می طلبیم. این واقع نمی شود تا تحمل واقع نشود.

ممکن است بگوییم بخشی از این تحمل ولایت، بعد از انقلاب [خود حضرت] ایجاد شود، ولی آیا برای ایجاد انتظار تکلیف نداریم؟ انتظار، بالا رفتن مطالبه انسان است. انسان اگر مطالبه اش در حد اُمنیه های شیطانی باشد، منتظر حضرت نیست، [بلکه] حضرت را در آینه اُمنیه های خودش می بیند. حضرت که کار شیطانی نمی کنند. نظام اُمنیه ای که دارد در جامعه جهانی ایجاد می شود، امنیه شیطانی است؛ اولیاء طاغوت دارند امنیه ایجاد می کنند، وعده می دهند، اقدام

۱. تعبیری در دعای افتتاح.

۲. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۸۷، «باب أنهم ع و ولايتهم العدل و المعروف و الإحسان و القسط و الميزان...».

می‌کنند؛ این کاری [است] که بعد رنسانس اتفاق افتاده است.

عرض من این است که دستگاه تفقه دینی، مکلف به این کار است. شما باید ظرفیت تفقه را در این کار بالا ببرید تا براساس تفقه، کار حکومت و کار اجتماعی‌تان را تدبیر کنید. ممکن است دستگاه تفقه ما الآن برای کار فردی کفایت کند، اما برای مأموریت اجتماعی خلأ فقهی داریم. این خلأ فقهی باید پر شود. جواب بسیاری از سؤالاتی که درباره شکل این [ایجاد انتظار اجتماعی] طرح می‌شود، برمی‌گردد به تفقه. اتفاقاً به نظر من در موضوع مهدویت، اینهاست که باید موضوع تفقه واقع شود.

به گمان من، براساس اندیشه دینی، جریان تولی و ولایت هر دو مهم است، یک طرفه نیست؛ یعنی ظرفیت تولی و تحمل، در ولایت مؤثر است. تا شما ارتقاء تولی ندهید، ولایت در شما ظهور پیدا نمی‌کند. اگر بگویید: «تولی را هم خود حضرت بالا ببرند»، می‌گویم دیگر نشد. خدایا! خودت

دعا کن! دعا را هم خودت بکن! «ای دعا از تو اجابت هم ز تو!» این، هم درست است، هم غلط است.

شما این اراده‌های انسان را در کدام گزاره‌ها دارید دنبال می‌کنید؟ اگر در گزاره‌های فلسفه تاریخی دنبال می‌کنید - یعنی گزاره‌هایی که ناظر به تکامل تاریخ‌اند و جریان درگیری حق و باطل را در تاریخ و قرآن می‌گویند - که از اول تا آخر قرآن همین است. اگر مقیاس بحث، مقیاس فلسفه تاریخی است و جریان درگیری اراده‌ها در تاریخ دارد تفسیر می‌شود، در آن جریان، اراده حق هست، اراده باطل هست، امم هم هستند، البته بر محور ائمه. این طور نیست که انسان‌ها بی‌کار باشند و فقط امام باشد. امام هست با یک امت. البته معنای امام و امت این نیست که ما هم عرض امام هستیم؛ او محور تحقق امت است. ولی بالاخره یک امتی دارد حرکت می‌کند. شما نمی‌شود نقش امت را حتی در تولی به ولایت امام علیه السلام نادیده بگیرید.

پس اینکه در عصر ظهور، اراده‌ها نقش ندارند یعنی چه؟! بله، قبول داریم اراده محوری، اراده حضرت است؛ این

روشن است. آخرش هم دعای حضرت محور است. ولی دیگران چه؟ اقدام ما درواقع چیزی جز ارتقاء انتظارات نیست. این سازندگی است؛ نه اعتراض است، نه احتراز. اقدام ما منحصر در این دو نیست. بله، شما یک جا باید احتراز کنید، یک جا باید اعتراض کنید، ولی در مجموع باید دنبال یک جریان اثباتی شوید. جریان اثباتی، حداقل کارش این است که ارتقاء انتظارات ایجاد کند؛ یعنی نگذارید دستگاه شیطان و اولیاء طاغوت، بی سر و صدا برای جامعه جهانی و برای قلوب ریل گذاری کنند و هیچ مقاومتی هم در مقابلشان نشود.

گفتار ۳

مأموریت ها و مسئولیت هاے

بانوان منتظر

مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۹/۴/۳۱

مسئله‌ای که در این جمع نورانی قابل گفتگو است این است که اگر ما بخواهیم مفهوم «انتظار» را به‌عنوان یک مأموریت بزرگ برای شیعیان و دوستداران مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در حوزه مأموریت زنان و بانوان جامعه اسلامی بازتولید کنیم به چه نتیجه‌ای می‌رسیم. برای اینکه بتوانیم الزامات این مطلب (انتظار در حوزه مسئولیت و مأموریت طبقه بانوان) را بفهمیم، چند نکته قابل پیگیری است.

۱. تحول عظیم و همه‌جانبه عصر ظهور و ضرورت حرکت متناسب با آن

یکی این است که آن اهدافی که ما در این انتظار دنبال می‌کنیم چیست؟ مأموریت ما به اندازه هدف‌مان است. اگر هدف ما کوچک تعریف شد، طبیعتاً مسئولیت و

مأموریت‌های ما کوچک خواهد بود. ولی اگر هدف ما هدف بزرگی بود، به همین تناسب، مأموریت‌ها و مسئولیت‌هایی هم که بر دوش ما می‌آید، تعریف جدیدی پیدا می‌کند.

تحوّلی که در عصر ظهور می‌خواهد اتفاق بیفتد، مقیاسش چیست؟ آیا تحوّل است که فقط نسبت به حوزه زندگی خصوصی انسان‌هاست؟ یعنی فرض کنید اگر عصر ظهور محقق شود، آیا تنها در حوزه زندگی خصوصی و شخصی انسان‌ها تحوّل اتفاق می‌افتد و معنویت در زندگی خصوصی انسان‌ها شکل می‌گیرد و جریان پیدا می‌کند؟ اگر این‌طور است انتظار ما انتظار ایجاد یک تحول معنوی در حوزه زندگی خصوصی است. یا اگر حضرت ظهور کنند - ان شاء الله ما درک آن دوره را کنیم - تحوّل که اتفاق می‌افتد، یک تحول فراگیر نسبت به حوزه خصوصی و زندگی اجتماعی انسان‌هاست، آن هم در مقیاس جامعه جهانی؛ یعنی کل جامعه جهانی با یک تحول شگرف و

عظیم روبه‌رو می‌شود و یک تحول همه‌جانبه در مجموعه حیات بشر اتفاق می‌افتد.

معنای حیات طیبه‌ای هم که ما مدعی هستیم با ظهور حضرت پیدا می‌شود،^۱ همین است که کل جامعه جهانی به مرحله جدیدی از حیات و زندگی و احساس و درک و مطالبه می‌رسد.

اگر فرض کنیم چنین اتفاق عظیمی می‌خواهد بیفتد و انتظار ما به معنای حرکت در مسیر چنین تحول عظیمی است، طبیعتاً اگر ما در هر حوزه‌ای بخواهیم اقتضائات چنین انتظاری را دنبال کنیم، باید همه‌جانبه عمل کنیم و برای تحولی همه‌جانبه، برنامه‌ریزی کنیم. نمی‌شود بگوییم انسان

۱. ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ سوره حدید، آیه ۱۷. این آیه مبارکه در روایات به ظهور تفسیر شده است: «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ قَالَ يُحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْقَائِمِ ؑ بَعْدَ مَوْتِهَا [يَعْنِي] بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرُ مَيِّتٌ»؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۶۸.

منتظر، منتظر یک تحول عظیم و همه‌جانبه در همه عرصه‌های حیات است ولی اقداماتش معطوف به حوزه خصوصی و زندگی شخصی خودش است. این کافی نیست. نه اینکه ما برای آن حوزه نباید تلاش و جدیت کنیم. حتماً ما باید خودسازی کنیم و تلاش کنیم که اگر منتظر تحقق ظهور و گسترش و بسط ولایت حق در حیات خودمان هستیم، مناسبات و اقتضائات او را در زندگی خصوصی خودمان ایجاد کنیم. ولی می‌بینید که مأموریت ما گسترده‌تر از ایجاد یک تحول در زندگی خصوصی است. باید متناسب با آن ترسیمی که از عصر ظهور داریم و آن را دنبال می‌کنیم، تحول همه‌جانبه در زندگی خصوصی و اجتماعی ایجاد کنیم.

۲. تحول همه‌جانبه غربی از طریق بازسازی ارزش‌های مادی در سبک زندگی و ساختارهای اجتماعی

من این را با یک مثال دنبال می‌کنم. آنچه در غرب اتفاق افتاده، یک تحول همه‌جانبه در زندگی اجتماعی و خصوصی انسان‌ها و بر محور ارزش‌های بنیادینی است که

ارزش‌های حاکم بر جریان تجدد هستند. جریان تجدد دنبال تحقق یک سلسله ارزش‌های اجتماعی بوده و هست. الان، هم برای تحقق همان ارزش‌های اجتماعی دارد تلاش می‌کند و هم در حوزه فرهنگ، آنها را به شکل دیگری دنبال می‌کند و تلاش می‌کند بین مدرنیته فرهنگی و سیاسی تفکیک کند تا ضعف‌هایی که در مسیر تجدد پیدا شده - مثل کشتارها، جنگ‌های بزرگ جهانی و مسئله بهداشت و محیط زیست و چیزهای دیگر - را به حوزه اقتضائات سیاسی تجدد برگردانند و این‌گونه بتوانند تجدد را از نظر فرهنگی احیا کنند و قرائت جدیدی از تجدد ارائه بدهند و آن را دوباره در زندگی اجتماعی ما جاری کنند. آنها ارزش‌هایی را که تجدد بر محورشان شکل گرفته را - که انسان‌محوری و آزادی‌های فردی و اجتماعی انسان به‌خصوص آزادی از تقیدات معنوی و امثال اینهاست - مبنا قرار داده‌اند و بر محور این ارزش‌ها فلسفه و دانش و علم و عقلانیت و تکنولوژی و فناوری تولید کرده‌اند، انقلاب علمی و صنعتی ایجاد کرده‌اند و

همه ساختارها و حتی مفاهیمی که در زندگی اجتماعی ما انسان‌ها جاری است، تحت تأثیر همان مفاهیم ارزشی خودشان بازتولید کرده‌اند.

شما الان به هر زاویه‌ای از زوایای زندگی خودتان که نگاه کنید، حتی زندگی مسلمان‌ها و موحدین و شیعیان، می‌بینید به شدت تحت تأثیر آن فرهنگ است. شما الگوی خوراک ما، پوشاک ما و مسکن ما را ببینید، به شدت تحت تأثیر آن موج جهانی است. نحوه رضایت‌مندی ما از زندگی را ببینید. شما به آشپزخانه خودتان نگاه کنید، می‌بینید تجدد چه کار کرده است. دقیقا همه شئونش بر مدار طراحی و مدیریت غرب و بعد رنسانس شکل گرفته است.

بنابراین آنها ارزش‌های خودشان را به نوع زندگی ما تبدیل کرده‌اند، به ارزش‌هایی که ما در عرصه زندگی به آنها پایبند هستیم تبدیل کرده‌اند، به تجلیل‌ها و تحقیرها تبدیل کرده‌اند، شرافت و تحقیر انسان بر مبنای آنها تعریف می‌شود، حتی ذائقه ما را هم تغییر داده‌اند. نه فقط ارزش‌ها را در ذهن ما تغییر داده‌اند و الان بسیاری از چیزهایی که در

ذهن ما ارزش است، بعد از رنسانس تولید شده و در جامعه جهانی تعمیم داده شده است، بلکه ذائقه‌های ما را هم تغییر داده‌اند؛ ذائقه ما در پوشاک، ذائقه ما در خوراک، ذائقه ما در نوع نگاه‌مان به مسکن، ذائقه ما در زیباشناسی آن هنری که با آن زندگی می‌کنیم، همه را بر مدار آن ارزش‌های محوری خودشان تغییر داده‌اند. الان هم دنبال گسترش بیشتر و جهانی‌سازی همان ارزش‌ها هستند.

بعد از ماجرای یازده سپتامبر که غرب یک جنگ نظامی تمام‌عیار بر علیه دنیای اسلام شروع کرد، توجیه این جنگ نظامی همین بود. متفکرین‌شان وقتی نامه نوشتند و از اقدامات نظامی بوش دفاع کردند، حرف‌شان این بود که ما باید ارزش‌های امریکایی را در جهان تعمیم و توسعه بدهیم. این ارزش‌هاست که باید جهانی شود و اگر هم لازم باشد ما برای گسترش این ارزش‌ها جنگ نظامی به‌راه بیاوریم - حتی آن جنگ نظامی که به کشتارهای جمعی براساس استفاده از سلاح‌های غیرمتعارف مثل سلاح‌های شیمیایی و اتمی منتهی شود - این، کاملاً امری اخلاقی است.

بنابراین آنها دنبال این هستند که اقتضائات ارزش‌های خودشان را در همه عرصه‌های زندگی ما بیاورند. برای این کار، آنها این ارزش‌ها را به رنگ لباس، مدل راه‌رفتن، مدل مو درست کردن و آرایش‌های ظاهری دیگر و بقیه شئون ما تبدیل کرده‌اند. این‌طور نیست که آنها وقتی در مدل لباس یک جوان یا پوشاک او یا زیباشناسی او که از نوع آرایش شخصی خودش است، دست می‌برند، قبلاً در فکر و روح او تصرف نکرده باشند.

از این گسترده‌تر مدل‌هایی است که برای زندگی ما مثل جایگاه اقشار مختلف جامعه درست کرده‌اند؛ مثلاً این که بانوان چگونه به سعادت می‌رسند، مدل مطلوبی که باید در زندگی اجتماعی خودشان دنبال کنند چه مدلی است، چقدر باید درس بخوانند، چگونه باید درس بخوانند، اشتغال‌شان چگونه باید باشد، پوشش‌شان چگونه باید باشد، ارتباط‌شان با اقشار دیگر چگونه باید باشد، روابط عاطفی و فیزیکی‌شان با مردها چگونه باشد و ده‌ها مسئله دیگری که الان ما با او مواجه هستیم و می‌بینید همه اینها را ارزش‌سازی کرده‌اند و

به جامعه جهانی منتقل کرده‌اند. بسیاری از چیزهایی که الان ما ارزش می‌دانیم، همان بازتولیدشده ارزش‌های محوری در حوزه حقوق بانوان است. این ارزش‌ها را به حقوق تبدیل کرده‌اند، به ساختارهای اجتماعی تبدیل کرده‌اند، به هنر و زیباشناسی و زیباپسندی و امثال اینها تبدیل کرده‌اند. بسیاری از چیزهایی که ما در حوزه زندگی اعم از زندگی خصوصی و اجتماعی می‌پسندیم و حق خودمان می‌دانیم و آن را دنبال می‌کنیم و رسیدن به آن را برای خودمان سعادت می‌دانیم و سعد و سعادت را به آن تعریف می‌کنیم، از اموری است که بر آن محور تولید شده است. من نمی‌توانم دست روی یک امر خاص بگذارم؛ همه آنچه شما می‌بینید، از همین قبیل است. الان مسئله تحصیل بانوان در دنیای اسلام این نیست که بانوان تحصیل بکنند یا نکنند؛ کدام یک خوب است. پیدا است عالم بودن، چیز خوبی است. کسی با علم مخالف نیست. حقیقت مسئله چیز دیگری است. بحث این است که نگاه ما به علم، به تعلیم و تعلم و به مأموریت ما در حوزه آگاهی‌یافتن و به آموزش‌هایی که باید بدست آوریم و بعد

به کارگیری این آموزش‌ها و حرف در زندگی اجتماعی و فردی، همه اینها تابع یک‌سری ارزش‌ها و برنامه‌ریزی‌ها است که تماماً مبتنی بر فرهنگ مدرن دارد اتفاق می‌افتد.

خب حالا سوال این است: همان‌طور که آنها بعد از رنسانس انتظاراتی را در دنیا و جامعه جهانی ایجاد کرده‌اند و تدریجاً به‌سوی آن انتظارات اقدام کرده‌اند و از طریق یک سلسله ارتباطات، قدرت ایجاد کرده‌اند و بعد توانسته‌اند آن انتظارات را اجتماعی کنند و ارزش‌های خودشان را حتی در عرصه زندگی خصوصی ما محقق کنند، ما هم اگر ارزش‌هایی را دنبال می‌کنیم، باید این تعالی و عدالت معنوی و ارزش‌های معنوی را به یک شبکه ارزش‌ها تبدیل کنیم و بعد آنها را به یک برنامه برای زندگی اجتماعی و خصوصی همه - از جمله برای بانوان - تبدیل کنیم. اگر آنجا اومانیزم دنبال می‌شد، اگر لیبرالیسم و امثال اینها دنبال می‌شد، اینجا باید معنویت و توحید و عدالت و تعالی انسان دنبال شود. من فعلاً در مورد درستی یا غلطی این کار بحث نمی‌کنم ولی ببینید آنها واقعا چگونه زنان را از حوزه زندگی

خصوصی وارد زندگی اجتماعی کردند. این وضعیتی که در ارتباط زن و مرد در غرب الان شاهدش هستید، پوشش‌شان یا فرهنگ ارتباط و مراودات‌شان این یک امر دیرپایی نیست. در خود غرب هم شما سه چهار قرن عقب‌تر بروید، می‌بینید واقعاً پوشش و حجاب و مسائلی از این دست در روابط اجتماعی زنان غربی وجود داشته است. ببینید چگونه ارزش‌های بنیادینی که آنها بعد از رنسانس محور قرار دادند و براساس آنها انتظارات اجتماعی ایجاد کردند، به اخلاق تبدیل شده است. براساس آنها اخلاق اجتماعی درست کرده‌اند! متناسب با رشد تکنولوژی، تغییر اخلاق داده‌اند. ببینید چگونه در حوزه فرهنگ مفاهیم بنیادی تولید کرده‌اند تا همان ارزش‌ها را به مناسبات عینی تبدیل کنند. ببینید چگونه جامعه بانوان را اداره می‌کنند. البته مختص به جامعه بانوان هم نیست، آنها برای همه انسان‌ها این کار را کرده‌اند. هم برای همه ساحت‌های حیات‌شان برنامه‌ریزی کرده‌اند، هم برای همه ساعات زندگی‌شان. برنامه‌ریزی کرده‌اند که چطور متولد شود، در کجا متولد شود، چگونه در دوران مثلاً

تربیت کودک از این مادر پذیرایی شود، چگونه و بعد از چه مدتی و تا چه زمانی به مثلاً مهدکودک‌ها و محل پرورش اجتماعی کودکان تحویل داده شود، از کجا این کودک باید وارد عرصه آموزش و تعلیم شود که شامل دوره ابتدایی با آموزش‌های تقریباً یکسان‌سازی شده تا آموزش عالی است، بعد کجا باید استخدام شود، چطور زندگی کند، چند سال کار کند، دوره بازنشستگی‌اش چه می‌شود، بعد هم خانه سالمندان، بعد هم تا آخر. برای شصت هفتاد سال، اینها برنامه‌ریزی کرده‌اند، هیچ لحظه را خالی نگذاشته‌اند. برای همه ساحات زندگی هم برنامه‌ریزی کردند: برای ورزش‌شان، تفریح‌شان، الگوی خوراک‌شان، مسکن‌شان؛ شما می‌بینید همه مدیریت شده است. این در باب همه انسان‌ها است. در باب همه اقشار هم همین‌طور است.

واقعاً نوع زندگی بانوان در غرب کاملاً مدیریت می‌شود، ارزش‌سازی می‌شود، ایجاد انتظارات می‌شود و بعد براساس آن برنامه‌ریزی می‌شود و می‌بینید انتظارات انسان‌ها را از زندگی و مدل زندگی‌شان را تغییر داده‌اند. بعد هم در این

برنامه‌ریزی که برای گسترش فرهنگی داشته‌اند، متأسفانه فرهنگ‌های دیگر را هم تحت تأثیر فرهنگ خودشان قرار داده‌اند و آن ارزش‌ها را با اختلافات و تغییراتی که اقتضاء مناطق مختلف و اقوام مختلف و ملل مختلف هست، جاری کرده‌اند. الان هم چون واقعاً با بحران مشروعیت روبه‌رو هستند و در برخورد با فرهنگ‌های دیگر و تحقیر کردن آنها مشکلاتی داشته‌اند، دنبال تنوع فرهنگی و ایجاد یک همگرایی در بین فرهنگ‌های مختلف براساس ارزش‌های بنیادین غربی هستند. آنها درعین‌اینکه تنوع فرهنگ‌ها را در این برنامه‌ریزی جدید ملاحظه می‌کنند، می‌خواهند همه این فرهنگ‌ها به فرهنگ خُرد تبدیل شود و بر محور ارزش‌های بنیادین غرب ساماندهی شود.

۳. ضرورت بازسازی مفهوم انتظار در همه ساحت‌های زندگی

ما هم در نقطه مقابل باید اقدام کنیم؛ یعنی اگر ما منتظر یک تحول همه‌جانبه و فراگیر نسبت به همه ساحت‌های حیات انسان و همه آنات زندگی انسان هستیم، باید بتوانیم

آن ارزش‌هایی که ما منتظر تحققش هستیم، مدیریت کنیم تا آرام‌آرام وارد زندگی ما بشوند و به مدل زندگی ما تبدیل شوند؛ یعنی الگوی خوراک، پوشاک، مسکن، ارتباطات، اشتغال، خانه‌داری، حضور در محیط اجتماعی و خلاصه، همه چیز را براساس آن ارزش‌ها شکل بدهیم. اگر واقعاً می‌خواهیم جزو بانوان منتظر باشیم، باید مفهوم انتظار را - به‌خصوص در زمینه مأموریت‌هایی که بر دوش بانوان است - نسبت به همه ساحات زندگی بازتولید کنیم.

من با حضور اجتماعی بانوان و با تحصیل و آگاهی‌افزایی آنها قطعاً مخالف نیستم. هیچ انسانی هم نمی‌تواند با اینها مخالف باشد. ولی اینکه این امور تبدیل شود به آن شیوه‌ها و ساختارهایی که غرب مدیریت می‌کند و ما عملاً بر محور این ارزش‌ها تحت تأثیر جامعه غربی قرار بگیریم، به‌شدت منفی است. یعنی مجموعه برنامه‌ریزی برای بانوان که الان در دنیا انجام می‌شود و به نسبت زیادی در دنیای اسلام و حتی در جامعه تشیع و در کشور خود ما هم از این برنامه تبعیت می‌شود، از بنیان، برنامه‌ریزی غلطی است. ارزش -

سازی، تولید مفاهیم و بعد ساختارهای اجتماعی که متناسب با آن تولید می‌شود، باید همه از نو و بر محور مفاهیم و ارزش‌هایی اصلی که می‌خواهید در دوره ظهور آنها را محقق ببینید، بازتولید شوند و مدیریتی اتفاق بیفتد که این مفاهیم تولیدشده با شیبی آرام به نوع زندگی بانوان تبدیل شوند.

۴. پژوهش عمیق و برنامه‌ریزی کلان برای بازتولید حقیقت انتظار

بنابراین پیشنهادی که من برای این مجموعه دارم این است که یک پژوهش جامع و بعد از پژوهش هم یک برنامه‌ریزی جامع برای بازتولید مفهوم انتظار نسبت به مأموریت‌ها و مسئولیت‌هایی که بر دوش بانوان دنیای اسلام و بانوان شیعه هست، انجام بدهند. بعد هم برنامه‌ریزی همه‌جانبه برای اینکه آن مأموریت‌ها به مناسبات زندگی تبدیل شود. البته آن هم یک شیب می‌خواهد، عجله هم نباید کرد و به تدریج ما باید عینیت را به سمت آن مقاصد خودمان ببریم. این «بعد» گفتم، «بعد» رتبی مقصودم نیست؛ یعنی ترتب منطقی، بین اینهاست.

در این مسیر هم یک پیشنهاد بسیار بسیار جدی دارم که غفلت از آن، مانع رسیدن به مقصد می‌شود و آن این است که ما در تولید فرهنگ زندگی و بعد تبدیل آن به برنامه، می‌بایست در مقیاس کلان برنامه‌ریزی کنیم. اگر میدان درگیری ما با فرهنگ مدرن و ارزش‌های مدرنیته - که به یک برنامه و فرهنگ برای همه ساحت‌های زندگی تبدیل شده‌اند - میدان درگیری بزرگ است، باید همیشه نقشه‌مان جامع باشد، ولو مقیاس عمل‌مان کوچک باشد. یعنی اگر شما در میدانی می‌جنگید که دشمن با یک نقشه کلان و از زوایای مختلف، شما را در معرض تهدید و هجوم قرار داده است، اینکه شما بدون توجه به آن هجوم همه‌جانبه برای یک سنگر و یک ضلع برنامه‌ریزی کنید، این قطعاً ناکارآمد خواهد بود. یکی از نکات ضعف برخورد ما با تهاجم فرهنگی غرب همین است که آنها نقشه‌شان جامع، فراگیر، دورنگرانه و نسبت به همه عرصه‌های حیات هست. یعنی آنها می‌خواهند یک توسعه پایدار، جامع و همه‌جانبه را در

مقیاس جامعه جهانی مدیریت کنند. ما در مواجهه با آن

گاهی در مقیاس خرد برنامه‌ریزی می‌کنیم!

من مثال بزنم؛ آنها برای تغییر اخلاق و فرهنگ تأمین
 گرایز انسان برنامه‌ریزی می‌کنند. می‌خواهند نگاه انسان را به
 این غریزه و کارامدی‌هایش و نوع بهره‌مندی و فعال-
 سازی‌اش و نوع ارتباط اقشار مختلف و اخلاق و عاطفه‌ای
 که باید در این زمینه حاکم باشد، از بنیان تغییر بدهند. هم
 مبانی‌اش را تولید می‌کنند، هم از طریق هنر آن را به
 محصولات فرهنگی تبدیل می‌کنند و بعد هم آن را در
 زندگی بشر جاری می‌کنند و ارتباط اقشار جامعه را کاملاً
 تغییر می‌دهند. مفهوم ارتباط زن و مرد و مفهوم ارتباطات
 عاطفی و غریزی آنها را تغییر می‌دهند. معنای نیازمندی
 انسان در این عرصه را عوض می‌کنند. مقیاس احساس نیاز
 را به شکل مغالطه‌آمیزی بالاتر می‌برند طوری که حتی افرادی
 که تشکیل خانواده داده‌اند، هم دچار بحران می‌شوند. یعنی
 اصلاً می‌خواهند مفهوم خانواده را عوض کنند. آنها دنبال
 این کار هستند ولی ما می‌خواهیم مثلاً با وام ازدواج، این

مشکل را حل کنیم. نمی‌گوییم این اقدام را نکنید! ولی اگر این اقدام، درون یک نقشه جامع و تعریف‌شده باشد، بسیار خوب است. اما اگر ما خیال کردیم حالا که دشمن دارد در این جنگ نرم، یک هجوم فرهنگی همه‌جانبه می‌آورد، ما می‌توانیم با وام ازدواج اصلاً مشکل اخلاقی جامعه را حل کنیم، سخت در اشتباهیم! این نگاه، خیلی عجیبی است. دشمن، اخلاق را به صورت نسبی و تابع تکامل تکنولوژی تعریف می‌کند و دنبال تغییر مفهوم اخلاق و ارزش‌هاست و این منتهی شده است به مسئله ارتباط اقشار و تبدیل شده است به یک برنامه‌ریزی جامع برای تغییر نگرش نسبت به خانه و خانواده و ارتباط زن و مرد و امثال اینها. وقتی ما می‌خواهیم از طریق برنامه‌ریزی خرد آن را حل کنیم، قطعاً پاسخ نمی‌گیریم.

نکته‌ای که به عنوان نکته پایانی عرض می‌کنم این است که اگر ما مأموریت خودمان را بازتولید حقیقت انتظار و اقتضائات آن در حوزه فرهنگ و اقتصاد و همه عرصه‌های حیات بانوان بدانیم و بخواهیم این مفهوم و این ارزش‌ها را

- که نمایانگر انتظار هستند و در دل یک انسان منتظر به - عنوان ارزش‌های محوری دنبال می‌شوند - محقق کنیم، نباید فقط در حوزه خصوصی خودمان برایش برنامه‌ریزی کنیم و فقط بگوییم: «ما باید آدم اخلاقی شویم»، این کافی نیست. ما باید برای تحقق این ارزش‌ها در عرصه حیات فردی و اجتماعی تلاش بکنیم و برای بازتولید اقتضائات ارزش‌های محوری انتظار در حوزه حیات فردی و اجتماعی و همه ساحت‌ها و زمان‌های زندگی از طفولیت تا هنگام مرگ برنامه‌ریزی کنیم؛ کمااینکه غرب، این کار را کرده است.

برای این بازتولید، باید در یک نقشه جامع عمل کنیم. نمی‌شود مثلاً مسئله ارتباط اقشار یا مأموریت‌های زن در خانواده یا نوع تحصیل و یا نوع حضور اجتماعی را جدا از بقیه مسائل، برنامه‌ریزی کنیم. باید این ارزش حقیقی و این حقیقت و مفهوم متعالی از انتظار را درون یک نقشه کلان و جامع و در حوزه ارزش‌ها و فرهنگ‌ها و بعد در حوزه زندگی بازتولید کنیم و در بازتولیدش هم نگاه جامع داشته باشیم.

البته در برنامه‌ریزی برای تغییر عینیت و تغییر نوع نگاه بانوان به زندگی و آرمان‌ها و روابطشان، ممکن است از مقیاس کوچکی عمل کنیم. یعنی ممکن است شما برای یک اقدام بزرگ از یک جای کوچک شروع کنید ولی این حرکت شما باید درون حلقاتی از اقدامات تعریف‌شده و درون یک برنامه جامع به سمت تحقق ارزش‌های انتظار در حوزه زندگی خصوصی و جمعی بانوان باشد، آن هم در مقیاس جامعه جهانی. این، مأموریتی است که باید دنبال شود. نیاز به تفکر و پیگیری دارد. به خصوص این مأموریت را باید بر دوش خانم‌ها گذاشت؛ یعنی خودشان هستند که باید بسیاری از مسائل خودشان را با دنیای غرب حل کنند. غربی که در صدد استحاله انسان و منحل کردن او و هویت جمعی او در فرهنگ سرمایه‌داری است، به انسان به عنوان یک منبع تولید سرمایه و ثروت نگاه می‌کند و تمام برنامه‌ریزی‌اش روی انسان به عنوان یک منبع ثروت است. در واقع غرب، مدیریت انسان را به عنوان مدیریت منابع انسانی در تولید سرمایه، موضوع قرار می‌دهد و تلاش

می‌کند این منابع انسانی را چگونه به ثروت بالفعل تبدیل کند. حتی عواطف و اخلاق انسان و ارزش‌های او را به ثروت بالفعل تبدیل می‌کند. مثل انرژی‌های مادی و شبیه انرژی‌های فسیلی که آنها را از اعماق طبیعت استخراج می‌کنند و به ثروت تبدیل می‌کنند، انسان‌ها را به‌عنوان یک منبع ثروت می‌بیند و سعی می‌کند این منابع انسانی را مدیریت کند تا ثروت محقق شود و هویت انسان از جمله بانوان را در توسعه سرمایه‌داری منحل کند. من این را مکرر گفته‌ام که بانوان در هیچ دوره‌ای به اندازه دوره معاصر ما در انتهای رشد تجدد، تحقیر فرهنگی نشده بودند؛ گرچه این تحقیر، بسیار سازماندهی شده و در قالب دفاع از حقوق بانوان و کرامت آنها اتفاق می‌افتد. بنابراین خود بانوان هستند که باید با این سیطره فرهنگ غرب بر زندگی بانوان و هویت جمعی آنها به‌شدت مبارزه کنند. خودشان مفاهیم را بازتولید کنند و برای تحقق و عملیاتی و اجرایی شدنش در همه ساحت‌های زندگی تلاش کنند.

باز هم عرض می‌کنم که من نمی‌گویم: «در حوزه زندگی خصوصی، دنبال تهذیب و پالایش خود و آمادگی برای سرباز حضرت بودن نباشیم». می‌گویم این کافی نیست. جامعه بانوان باید مفهوم انتظار را در همه عرصه‌های حیات خودشان بازتولید کنند و بخش عمده‌ای از این مأموریت بر دوش خودشان هست تا خودشان را از سیطره فرهنگ غرب - که می‌خواهد آنها را در جامعه جهانی به یک مهره متناسب با فرهنگ غرب تبدیل کند - بیرون بیاورند و تبدیل شوند به مهره‌ای که در دست حضرت هستند و - حالا این تعبیر هم تعبیر مؤدبانه‌ای نیست - شخصی باشند که در زمین دنیای اسلام بازی می‌کنند.

گفتار ۴

الزّماۃ انتظار

به عنوان وعده انبیاء و ائمه

هیأت رزمندگان اسلام، ۱۳۹۲/۲/۱۰

موضوعی را که در این فرصت فرمودند مورد گفتگو قرار بدهم، «مهدویت و مأموریتی که ما در موضوع مهدویت در جامعه داریم» است. بحث مهدویت از مباحث پردامنه‌ای است که هم فراوان بحث شده و هم مباحثش حقیقتاً بسیار جدی، پردامنه و اثرگذار بر فضای زندگی اجتماعی ماست. در یک جلسه و این مقدار هم جداً قابل بحث نیست. من سه نکته را خدمتتان عرض می‌کنم.

۱. مهدویت افق روشن همه انبیاء و ادیان آسمانی

نکته اول به صورت بسیار موجز و کوتاه این است که اندیشه مهدویت و توجه دادن به شخص و شخصیت حضرت بقیت الله علیه السلام و مأموریت ایشان و رسالتی که در عالم

انجام می دهند، به عنوان یک افق روشن در همه ادیان الهی آمده است.

- بعثت انبیاء^{علیهم السلام}، مقدمه عصر ظهور

در روایات ما آمده است که نسبت به شخص حضرت بقیت الله^{علیه السلام}، هم از انبیا^{علیهم السلام} - به ویژه انبیاء اولوالعزم^{علیهم السلام} البته غیر از شخص نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} - میثاق خاصی گرفته شده و آنها به مقام حضرت و ولایتش اقرار کرده اند^۱ و جزو فرماندهان

۱. «عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^{علیه السلام} قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ... أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى أُولَى الْعِزْمِ أَنَّنِي رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْصِيَائِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَهُ أَمْرِي وَ خِزَانُ عِلْمِي^{علیه السلام} وَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ أَتَتْصِرُ بِهِ لَدِينِي وَ أَظْهَرُ بِهِ دَوْلَتِي وَ أَنتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَ أَعْبُدُ بِهِ طَوْعًا وَ كَرْهًا قَالُوا أَفَرَرْنَا يَا رَبُّ وَ شَهِدْنَا وَ لَمْ يَجْحَدْ آدَمُ وَ لَمْ يُقَرَّ فَثَبَّتَ الْعَزِيمَةَ لَهُوَلَاءِ الْخَمْسَةِ فِي الْمَهْدِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ لِآدَمَ عَزْمٌ عَلَى الْإِقْرَارِ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾؛ الکافی، ج ۲، ص ۸. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۷۰، «باب ما خص الله به الأئمة من آل محمد^{علیهم السلام} من ولاية أولى العزم لهم في الميثاق و غيره»؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۶۷، «باب تفضيلهم^{علیهم السلام} على الأنبياء و على جميع الخلق و أخذ

جبهه تاریخی حضرت هستند و چون این جبهه در عصر ظهور به نتیجه نهایی می‌رسد، آنها در رجعت هم در کنار وجود مقدس امام زمان علیه السلام هستند، و هم امم خودشان را به عصر ظهور بشارت می‌دادند و به آن دعوت می‌کردند.^۱ یعنی همه حرکت اصلاحی انبیاء الهی علیهم السلام در مسیر اقامه

←

میثاقهم عنهم و عن الملائكة و عن سائر الخلق و أن أولى العزم إنما صاروا أولى العزم بحبهم صلوات الله عليهم».

۱. در خطبه غدیر، در تعبیری در وصف حضرت ولی عصر علیه السلام آمده است: «...أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةٌ وَ لَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَ لَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَ لَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ...»؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۶۴. در نقل سید ابن طاووس این‌گونه آمده: «أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ كُلُّ نَبِيٍّ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ التحصین، ص ۵۸۹. همچنین در زیارتی که آغازش با «السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ» است آمده: «السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ تَعَالَى الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلْمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»؛ المزار، ص ۲۰۹؛ مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل دهم، اعمال سرداب مطهر.

توحید، مقدمه رسیدن به آن جامعه موعود و دوره ظهور است.

- سایر ویژگی‌های عصر ظهور در قرآن

قرآن با لسان‌ها و بیان‌های مختلفی از این دوران صحبت کرده است. گاهی در تفسیر عصر ظهور، صحبت از وعده خدا نسبت به پیروزی صالحان و مستضعفان جهان است، مستضعفانی که البته در تفسیر روایی ما به اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر شده‌اند؛ ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۱. بنابراین بناست وراثت همه این امکانات، به اولیاء خدا برسد؛ ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي

۱. سوره قصص، آیه ۵. برای نمونه: «عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهم‌السلام فَبَكَى وَ قَالَ أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي قَالَ الْمُفْضَلُ فَقُلْتُ لَهُ مَا مَعْنَى ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ مَعْنَاهُ أَنْكُمْ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ فَهَذِهِ الْآيَةُ جَارِيَةٌ فِينَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ معانی الأخبار، ص ۷۹. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۶۷، «باب أنهم علیهم‌السلام المستضعفون الموعودون بالنصر من الله تعالى».

الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۱؛
وراثت این ارض به عباد صالح خدا می‌رسد.^۲

از این دست آیات فراوان است؛ ولی گاهی تعبیر قرآن از این فراتر و لطیف‌تر است. قرآن امثالی دارد که مثلش را همه می‌فهمند ولی تعبیر روایت این است: آن حقیقتی که پشت این مثل نهفته، علمش نزد ماست و ما هم به هر کس بخواهیم آن را می‌دهیم.^۳ گاهی در قرآن راجع به عصر ظهور

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۲. «عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ؑ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ قَالَ آلُ مُحَمَّدٍ ؑ وَ مَنْ تَابَعَهُمْ عَلَى مِنْهَا جَهْمٌ وَ الْأَرْضُ أَرْضُ الْجَنَّةِ»؛ تأویل الآیات، ص ۳۲۶. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ قَالَ: قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ هُمْ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ»؛ همان.

۳. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ؑ ... وَ الْقُرْآنُ ضُرِبَ فِيهِ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ وَ خَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِهِ وَ نَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۵. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۷۸، «باب

مثل‌هایی زده شده و با تعبیر نورانی و لطیفی از آن عصر سخن به‌میان آمده است.

﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾^۱؛ سوگند به خورشید و شعاع و پرتو آن! و سوگند به قمر و ماهی که تلو این خورشید است! و سوگند به روزی که این شمس و خورشید را تجلی می‌دهد! در روز، نور خورشید در عالم تجلی می‌کند. مثلش را همه می‌فهمند که خدای متعال به این حقایق دارد قسم می‌خورد ولی در روایات وقتی این آیات را تفسیر می‌کند، می‌فرماید: ﴿وَالشَّمْسُ﴾ وجود مقدس نبی اکرم ﷺ هستند.^۲ پرتو این شمس،

←

أَنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًا وَأَنَّ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ فِي الْقُرْآنِ وَأَنَّ عِلْمَ ذَلِكَ كُلِّهِ عِنْدَ الْأُئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَلَا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُمْ إِلَّا بِتَعْلِيمِهِمْ».

۱. ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾؛ سوره شمس، آیات ۱-۴.

۲. بندهای پیش رو، مروی بر این روایت شریف است: «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

آن دین الهی و آن نوری است که خدای متعال در هدایت این نبی اکرم ﷺ قرار داده است. درواقع معنایش این است که اگر ما در منظومه شمسی خودمان خورشیدی داریم که همه منظومه را روشن می‌کند، این مثل برای چیزی است که آن ممثّل نه فقط عالم ملک و نه فقط آسمان اول بلکه همه سماوات، همه کائنات و کل عوالم خلقت در پرتو نور این وجود مقدس نورانی می‌شوند. همان چیزی که در آیه نور هم خدای متعال با لطافت بیان کرده است: ﴿اللَّهُ نُورٌ

←

لِلنَّاسِ دِينُهُمْ قَالَ قُلْتُ ﴿الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ تَلَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ نَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ ﷺ وَ جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوَّلَى بِهِ مِنْهُمْ فَغَشَوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ فَحَكَى اللَّهُ فَعْلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَّةِ فَاطِمَةَ ﷺ يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيُجَلِّيه لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛ الكافي، ج ۸، ص ۵۰.

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ؛^۱ همه هدایت و راهبری عوالم به سوی مقصد (وادی توحید) با نور الهی انجام می گیرد؛ مَثَلِ این نور، آن [کسی] که این نور در او متمثل شده، وجود مقدس نبی اکرم ﷺ هستند. روایتی در توحید صدوق است که می فرماید: مقصود از ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾ خود نبی اکرم ﷺ هستند. ایشان مَثَلِ نور است.^۲

پس تعبیر خدای متعال در این آیه این است که خدای متعال خورشیدی قرار داده که با پرتو خودش همه عوالم، از جمله عالم انسانی را از آغاز تا انتها روشن می کند و ماهی

۱. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛ سوره نور، آیه ۳۵.

۲. «عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. قَالَ قُلْتُ ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾ قَالَ مُحَمَّدٌ. قُلْتُ ﴿كَمِشْكَاةٍ﴾ قَالَ صَدْرُ مُحَمَّدٍ. قَالَ قُلْتُ ﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ قَالَ فِيهِ نُورُ الْعِلْمِ يَعْنِي النُّبُوَّةَ...؛ التوحید، ص ۱۵۷.

قرار داده که تلو این خورشید می‌آید که در دوره‌ای که خورشید پنهان شده شما پرتو این خورشید را باید از آن ماه بگیرید یک روزی قرار داده که این خورشید را تجلی می‌دهد. فرمود این قمر، وجود مقدس امیرالمؤمنین^ع و آن روز، وجود مقدس امام زمان^ع و ظهور حضرت است که شمس حقیقت در آن روز تجلی می‌کند و همه عالم با نور نبی اکرم^ع و پرتو حضرت روشن می‌شود و آن دینی که خدای متعال به نبی اکرم^ع داده آشکار می‌شود. حقیقت نبی اکرم^ع و دین حضرت و هدایت و انوار ایشان در وجود مقدس امام زمان^ع و ظهورشان تجلی می‌کند. این، تعبیر نورانی قرآن از عصر ظهور است.

در آیات دیگر، همین مطلب با بیان نورانی دیگری آمده است: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾؛^۱

۱. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره صف، آیه ۸. ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۲.

در عصر ظهور، آن نور الهی در عالم به مرحله تمام و مرحله ظهور می‌رسد.^۱

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ﴾؛^۲ خدای متعال این پیغمبر را - که همان شمس حقیقی است - با هدایت و دین حق ارسال کرده که این دین، همان پرتو

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِأَفْوَاهِهِمْ. قُلْتُ: ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ قَالَ: وَاللَّهُ مُتِمُّ الْإِمَامَةِ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ. قُلْتُ: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ﴾ قَالَ: هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيَّهِ وَالْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ. قُلْتُ: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ قَالَ: يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ. يَقُولُ اللَّهُ ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ وَلَايَةُ الْقَائِمِ ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۳۲.

۲. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾؛ سوره فتح، آیه ۲۸.

نبی اکرم ﷺ است.^۱ ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾، این دین بر همه ادیان غلبه می کند.

گاهی تعبیر دیگری آمده، سخن از حجابی است که بر حقیقت توحید و ولایت افتاده و مانع ظهور این حقیقت را در عالم انسانی ما شده که در عصر ظهور، این حجاب برداشته می شود. ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾؛^۲ حجاب و غشا و ظلمتی است که مانع تجلی آن شمس شده و در عصر ظهور، این غشا و حجاب برداشته می شود.^۳

۱. «...الْشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲.

۲. سوره لیل، آیات ۱-۲.

۳. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾، قَالَ: اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فُلَانٌ غَشَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَصْبِرُ فِي دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَنْقُضَى. قَالَ: ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾؟ قَالَ: النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ ﷺ مَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتُهُ الْبَاطِلَ؛ وَ الْقُرْآنُ ضُرِبَ فِيهِ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ وَ خَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِهِ وَ نَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۵.

جریان ظلمات و نور را در قرآن به دقت مطالعه بفرمایید.^۱ اسرار و دقایق و حقایق زیادی در آن هست. قصه، این است که یک طرف، جریان نور الهی است و آن، نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ ایشان و به تبع انبیا ﷺ هستند که در خانه‌های توحید تجلی می‌کند، ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾^۲ و یک طرف هم جریان ظلمات پیچیده‌ای است که قبل از این دنیا بوده، در این دنیا هم هست، در قیامت و جهنم هم خواهد بود.

۱. برای نمونه، رجوع شود به: سوره بقره، آیات ۲۵۵-۲۵۷؛ سوره نور، آیات ۳۵-۴۰.

۲. ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾؛ سوره نور، آیه ۳۶. اشاره به روایات اهل بیت ﷺ در ذیل این آیه شریفه که واژه «بیوت» در آنها، هم به بیوت انبیا ﷺ معنا شده و هم به بیوت نبی اکرم ﷺ: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ - أَلَى أَنْ قَالَ - فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ وَهِيَ بُيُوتَاتُ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ وَالْحُكَمَاءِ وَأَئِمَّةِ الْهُدَى»؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۱۹. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ قَالَ هِيَ بُيُوتُ النَّبِيِّ ﷺ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۳۱.

عصر ظهور به تعبیر قرآن، عصری است که این غشا و حجاب ظلمت - که ظلمت ولایت اولیاء طاغوت و ائمه نار و ائمه جور است - از این نور - که ولایت نبی اکرم ﷺ و اهل بیت شان علیهم السلام و ولایت حقه است^۱ - برداشته می شود و ولایت حقه تجلی می کند و مردم در پرتو این ولایت زندگی می کنند؛ لذا همه شئون شان با نور ولایت نبی اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم السلام نورانی می شود. نور نبی اکرم ﷺ و امام زمان علیه السلام که نور آن عقل کل هست در عقول تجلی می کند و عقل ها کامل می شوند و مقام بندگی حاصل می شود.^۲ قبل از عصر ظهور حقیقت علم که حقیقت معارف توحیدی است در حجاب

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴، «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ علیهم السلام نُورُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۰۴، «بَابُ أَنَّهُمْ أَنْوَارُ اللَّهِ وَ تَأْوِيلُ آيَاتِ النُّورِ فِيهِمْ».

۲. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

است. در آن عصر، حجاب از این حقیقتِ علم برداشته می‌شود.^۱

- جمع‌بندی

بنابراین عصر ظهور، عصر تجلی آن غیب در عالم ما و عالم شهود است. آن عصر، عصر تجلی حقیقتِ توحید در عالم ماست. آن دوره، عصرِ ظهورِ حقیقت هست. سیر عالم ما تا رسیدن به عصر ظهور هم یک سیر پر از فرازونشیب است و آن‌قدر این حادثه با عظمت است که ۱۲۴ هزار پیامبر و اوصیا^{علیهم‌السلام} مقدمه تحقق ظهور این حقیقت در عالم هستند. حتی حادثه با عظمتی مثل حادثه عاشورا که اصلاً نمی‌شود عظمتش را در عوالم خلقت شرح داد، یکی از زمینه‌های تحقق این واقعیت عظیم است.

۱. «عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عَشْرُونَ جُزْأً فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ جُزْءَانِ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْجُزْأَيْنِ فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَ الْعِشْرِينَ جُزْأً فَبَثَّهَا فِي النَّاسِ وَ ضَمَّ إِلَيْهَا الْجُزْأَيْنِ حَتَّى يَبْثَّهَا سَبْعَةٌ وَ عِشْرِينَ جُزْأً؛» الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱.

همه شما می‌دانید یکی از مزدها و اجرهایی که خدای متعال در حادثه عاشورا برای سیدالشهدا^ع قرار داده و به تعبیر دیگر یکی از اجرهایی که خدای متعال برای نبی اکرم^ص در تحمل این اعظم مصائب قرار داده، عصر ظهور است. یکی از پاداش‌های حضرت در مقابل شهادت‌شان این است که امامت و از جمله حضرت بقیت‌الله^ع در نسل ایشان قرار داده شده است.^۱ بنابراین یکی از بسترهای تحقق ظهور

۱. برای نمونه: «مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو الزِّيَّاتِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع قَالَ: إِنَّ جَبْرِئِيلَ^ع نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ^ص فَقَالَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِمَوْلُودٍ يُوَلَّدُ مِنْ فَاطِمَةَ تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ يَا جَبْرِئِيلُ وَعَلَى رَبِّي السَّلَامُ لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ مِنْ فَاطِمَةَ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَعَرَجَ ثُمَّ هَبَطَ^ع فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ يَا جَبْرِئِيلُ وَعَلَى رَبِّي السَّلَامُ لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَعَرَجَ جَبْرِئِيلُ^ع إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ هَبَطَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يُبَشِّرُكَ بِأَنَّهُ جَاعِلٌ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَالْوَلَايَةَ وَالْوَصِيَّةَ فَقَالَ قَدْ رَضِيتُ ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى فَاطِمَةَ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُنِي بِمَوْلُودٍ يُوَلَّدُ لَكَ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ مَنِي تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا أَنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَالْوَلَايَةَ وَ

حضرت و تحقق آن حادثه عظیم و نورانی شدن عالم به نور حقیقت ولایت، حادثه بزرگی مثل عاشورا است.

بنابراین آن جامعه موعودی که به عنوان یک افق روشن، همه انبیا^{علیهم السلام} پیش روی امم خودشان می گذاشتند و به اممشان

←

الْوَصِيَّةُ فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ أُنًى قَدْ رَضِيَتْ...؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۶۴. «قَوْلُهُ ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا﴾ قَالَ الْإِحْسَانُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَوْلُهُ ﴿بِوَالِدَيْهِ﴾ إِنَّمَا عَنَى الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ﷺ ثُمَّ عَطَفَ عَلَى الْحُسَيْنِ فَقَالَ ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ أَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ بَشَّرَهُ بِالْحُسَيْنِ ﷺ قَبْلَ حَمْلِهِ وَ أَنَّ الْإِمَامَةَ تَكُونُ فِي وَلَدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ أَخْبَرَهُ بِمَا يُصِيبُهُ مِنَ الْقَتْلِ وَ الْمُصِيبَةِ فِي نَفْسِهِ وَ وَلَدَهُ ثُمَّ عَوَّضَهُ بِأَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِهِ وَ أَعْلَمَهُ أَنَّهُ يَقْتُلُ ثُمَّ يَرُدُّهُ إِلَى الدُّنْيَا وَ يَنْصُرُهُ حَتَّى يَقْتُلَ أَعْدَاءَهُ وَ يَمْلِكُهُ الْأَرْضَ وَ هُوَ قَوْلُهُ ﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ﴾ الْآيَةُ، قَوْلُهُ: ﴿وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ فَبَشَّرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِكَ يَمْلِكُونَ الْأَرْضَ وَ يَرْجِعُونَ إِلَى الدُّنْيَا وَ يَقْتُلُونَ أَعْدَاءَهُمْ وَ أَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاطِمَةَ ﷺ بِخَبَرِ الْحُسَيْنِ وَ قَتْلِهِ فَحَمَلَتْهُ كُرْهًا، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَهَلْ رَأَيْتُمْ أَحَدًا يُبَشِّرُ بِوَلَدٍ ذَكَرَ فَتَحَمَلُهُ كُرْهًا؛ تفسير القمي، ج ۲، ص ۲۹۷.

وعدۀ آن را می دادند و بعد هم می فرمودند: «اگر خودتان را آماده کنید، اهل رجعت در آن دوران خواهید بود»، عصر ظهور است. عظمتش بسیار فراتر از این حرف‌هایی است که تا به حال گفته‌ایم و شنیده‌ایم. تا واقع نشود، معلوم نمی‌شود چیست. با جامعه موعود همه فرهنگ‌های دیگر تفاوت جوهری هم دارد.

شما توجه به آن جامعه مطلوب را - به‌خصوص از دورۀ به‌قول خودشان روشنگری و بعد رنسانس - می‌بینید که به آرمان‌شهرها وعده می‌دهند و کم‌کم برای تحلیل سیر مراحل تاریخ تا رسیدن به آن آرمان‌شهر، اندیشه‌های فلسفه‌تاریخی ظهور کرده و بر اساس آن اندیشه‌های فلسفه‌تاریخی، برنامه‌ریزی اجتماعی و حتی برنامه‌ریزی در مقیاس جامعه جهانی می‌کنند تا به آن جامعه موعود برسند. حالا آن جامعه موعود مثلاً کمون ثانوی کمونیست‌ها باشد - که در آن مالکیت خصوصی نیست، دولت نیست، دین نیست، همه با همدیگر مشاعاً کار دارند، مسکن دارند، غذا دارند؛ به قول حضرت امام (ره) می‌فرمود: «گاوها هم الآن اینها را دارند»،

زنبورهای عسل هم اینها را دارند - یا کلبه الکترونیکی تافلر باشد یا تحقق لیبرال دموکراسی در جهان باشد، همه آن جامعه‌های موعود، اختلاف جوهری با جامعه عصر ظهور دارند.

جامعه عصر ظهور، تجلی غیب در عالم شهود از طریق و از مصدرِ جلال خلیفه‌الله الاعظم، کلمه عدل الهی، کلمه صدق الهی، وجود مقدس حضرت بقیت‌الله^ع است؛^۱ یعنی درحقیقت، تجلی خود حضرت در عالم واقع می‌شود. اولین

۱. اشاره به آیه شریفه: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۱۵. این آیه شریفه در روایات متعدد باب ولادت ائمه^ع در شأن ایشان تفسیر شده؛ برای نمونه: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^ع يَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ لَيَسْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَإِذَا وَلِدَ خُطَّ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ فَإِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ عَمُودًا مِنْ نُورٍ يَبْصُرُ بِهِ مَا يَعْمَلُ أَهْلُ كُلِّ بَلَدَةٍ»؛ الکافی،

صفت متقین، این است: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾^۱ آنها به غیب ایمان می‌آورند. یکی از تفاسیری که برای غیب شده این است که فرمود: «غیب یعنی وجود مقدس امام عصر^ع». ^۲ این غیب عالم است که در عصر ظهور تجلی می‌کند. اصلاً معنای ظهور هم همین است که آن غیب در این عالم تجلی می‌کند.

حالا من نمی‌خواهم در این فرصت کوتاه، عصر ظهور و شاخصه‌های تحققش و مراحل سیر عالم تا رسیدن به عصر ظهور و وقایعی را که در آن دوره اتفاق می‌افتد، عرض کنم. همه آشنا هستید. فقط غرضم این بود که اشاره‌ای به عظمت این حادثه عظیم کنم. آن افقی که انبیا^ع و اولیا پیش‌روی امم خودشان گذاشته‌اند و همه امم را به آن افق دعوت کرده‌اند،

۱. ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾؛ سوره بقره، آیات ۲-۳.

۲. «عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ قَالَ: مَنْ أَقَرَّ بِقِيَامِ الْقَائِمِ^ع هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾

أَنَّهُ حَقٌّ؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۱۷.

چیزی فراتر و بلکه غیر قابل مقایسه با جامعه‌های آرمانی و موعود و آرمان‌شهرهایی است که دیگران حتی گاهی حکمای اسلامی گفته‌اند. یعنی آن آرمان‌شهری که حکمای موحد هم گفته‌اند، قابل مقایسه با عصر ظهوری که در قرآن و روایات آمده نیست.

۲. علل تأکید انبیاء و ائمه به انتظار ظهور

علت اینکه همه انبیای الهی علیهم‌السلام و ائمه هدایت معصومین علیهم‌السلام بر این امر تأکید می‌کردند و به آن دعوت می‌کردند و به این حد بر آن تکیه می‌کردند، یکی، امیدافزایی این عصر ظهور است. دومین دلیلش این است که عصر ظهور باید محور برنامه‌ریزی ما باشد، برنامه‌ریزی شخصی و اجتماعی و تاریخی ما. هم فرد باید بر محور انتظار زندگی خودش را تنظیم کند و فرد منتظر باشد و هم جامعه باید جامعه منتظر باشد و هم حرکت تاریخی ما باید حرکت بر محور انتظار باشد.

همین‌طور که جوامع مادی بعد از رسیدن به این آرمان‌شهرها و اندیشه فلسفه تاریخی، تلاش می‌کنند برنامه‌ریزی اجتماعی و حرکت تاریخی خودشان را براساس همان آرمان‌شهرشان و حرکت تاریخ به‌سمت آن مقصد مدیریت و تدبیر کنند، ما هم حتماً باید هم زندگی شخصی - مان، هم زندگی اجتماعی مان و هم زندگی تاریخی مان را بر محور عصر ظهور تدبیر کنیم. معنا ندارد که حرکت اجتماعی مان را جدای از عصر ظهور برنامه‌ریزی و تدبیر کنیم. همین‌طور که فرد فرد ما باید منتظر باشیم و این انتظار افضل عباداتمان است و باید محور همه عبادات ما باشد - که معنای «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»^۱ همین است - حرکت اجتماعی و تاریخیمان هم باید همین‌طور باشد. یعنی حرکت اجتماعی ما نباید بدون یک افق و آرمان و بدون برنامه‌ریزی برای نزدیک شدن به آن افق روشنِ عالم اتفاق بیفتد. حرکت اجتماعی و تاریخی ما باید به‌سمت و به‌گونه‌ای باشد که به

۱. «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِ أَنْتِظَارُ فَرَجِ اللَّهِ؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۱.

عصر ظهور منتهی شود. این هم نکته دومی است که منظور نظرم بود توضیح بدهم.

- تعریف انتظار

این انتظار فردی و اجتماعی و تاریخی چند رکن دارد. رکن اولش این است که انسان، حضرت و عظمت حضرت و عظمت آرمان‌های حضرت را بشناسد، هم خود حضرت را که محور تحقق عصر ظهور و تجلی این غیب در عالم شهود است - که جهان را جهان دیگری می‌کند، عصر ظهور را محقق می‌کند، ارتقاء ظرفیت در عالم ایجاد می‌کند، عالم را به کمال و قرب نزدیک می‌کند و غیب خودشان را در عالم تجلی می‌دهند - و هم آرمان‌های حضرت را که می‌خواهند چه کار کنند. آنچه حضرت دنبال می‌کنند - که در روایات و معارف ما و در قرآن مکرر آمده - چیست؟ چه اتفاقی می‌خواهد بیفتد؟

پس یک، شناخت حضرت و آرمان‌های حضرت، دو، دلدادگی و وابستگی و محبت نسبت به خود حضرت و آن آرمان‌ها و اهداف ایشان، سه، دغدغه خاطر نسبت به آن

اهداف و چهار، امیدواری به تحقق آن اهداف، از ارکان انتظار است.

انسانی که آن اهداف را می‌شناسد، نسبت به آنها دغدغه خاطر دارد، دلبسته به آنهاست و نسبت به آنها امیدوار است و دیگر یک‌دله شده، همه آرمان‌هایش آن آرمان‌های باعظمت هستند و به جای اینکه در افق آرمان‌های کوچک خودش یا آرمان‌های کوچک مکاتب دیگر - که گاهی آرمان‌های تاریخی آنها هم هستند - تلاش و زندگی کند، در افق آرمان‌های حضرت زندگی می‌کند و تنها آرمانش آرمان عصر ظهور است، چنین شخصی طبیعتاً رکن پنجم انتظارش این می‌شود که همه زندگی‌اش را بر مدار آن آرمان‌ها تنظیم کند و خودش را برای آن آرمان بزرگ وقف کند و با برنامه‌ریزی، بدون عجله، بدون طلب دولت مُستعجل و با علامت‌شناسی - که در روایات علائم ظهور آمده - به سمت آن قله حرکت کند. منتظر یعنی این.

منتظر یعنی کسی که حضرت را می‌شناسد، آرمان‌های حضرت را می‌شناسد، آن افق روشن را می‌شناسد، به

حضرت و ظهورش دلبسته است، امیدوار به تحقق ظهور است، خودش را وقف تحقق ظهور کرده و با همه وجود با برنامه‌ریزی و علامت‌شناسی به آن سمت حرکت می‌کند. یعنی محور زندگی انسان منتظر، عصر ظهور و تحقق ولایت حضرت است. این می‌شود انتظار. این انتظار باید در عرصه حیات اجتماعی و تاریخی ما هم بیاید. یعنی همین‌طور که حیات فردی ما بر محور انتظار شکل می‌گیرد، زندگی اجتماعی ما هم باید همین‌طور باشد. زندگی اجتماعی ما، تدبیر اجتماعی ما، سامان اجتماعی ما، تکامل زندگی اجتماعی ما باید به سمت عصر ظهور باشد، نه به سمت لیبرال دموکراسی یا کمون یا کلبه الکترونیک تافلر و یا ده‌ها نمونه دیگر از اینها. اینها خیلی کوچکت‌ر از آن هستند که محور الگوی توسعه اجتماعی ما قرار بگیرند.

بنابراین محور الگوی توسعه اجتماعی و تکامل اجتماعی و تاریخی شیعه باید عصر ظهور باشد. این، معنای انتظار اجتماعی و تاریخی است. یعنی اول، افق انتظار باید از یک انتظار مبهم به یک انتظار کاملاً واضح برگردد؛ از مقیاس فرد

به مقیاس جامعه و تاریخ ارتقا پیدا کند؛ بعد شیعه برای حرکت به سمت عصر ظهور برنامه‌ریزی تاریخی کند.

- ارکان سه‌گانه انتظار

خب حالا این حرکت به سمت عصر ظهور و برنامه‌ریزی روشن و شفاف به سمت آن که مفهوم انتظار است، چه ویژگی‌هایی دارد؟

بعضی از دیدگاه‌ها انتظار را صرفاً یک مکتب احترازی می‌دانند، مکتبی که دستور به اجتناب و گوشه‌گیری و زاویه‌نشینی می‌دهد. بعضی این را مکتب اعتراض و درگیری می‌دانند. ولی حقیقت این است که انتظار، جامع‌تر از اینهاست. در آن، هم احتراز هست، هم درگیری و اعتراض، و هم سازندگی. یعنی اگر انتظار باید محور برنامه‌ریزی فردی و تاریخی و اجتماعی جامعه موحدین و جامعه شیعه قرار بگیرد، سه ضلع دارد.

بخشی از آن حتماً احتراز است. کسی که برای عصر ظهور کار می‌کند، کسی که به غیب ایمان دارد - ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ - و آن را می‌خواهد و زندگی‌اش را در مسیر آن

قرار می‌دهد، حتماً باید از ولایت اولیاء طاغوت و الزاماتش اجتناب کند. این اولین اصل است. جامعه واداده نسبت به تدبیر و مدیریت کفار و ولّات جور و ائمه جور، این جامعه تسلیم، جامعه منتظر نیست. جامعه منتظر، جامعه‌ای است که در قدم اول از پذیرش مدیریت و ولایت و سرپرستی اولیاء طاغوت، ائمه نار، ائمه جور اجتناب می‌کند. بدون این، انتظار محقق نمی‌شود. این تبری و احتراز و اعراض از ولایت طاغوت، که قرآن از آن به «کفر به طاغوت» تعبیر می‌کند ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ﴾^۱، معنایش نرفتن زیر بار برنامه‌ریزی پرچمداران مادی است. آن جامعه‌ای که حرکت تاریخی خودش را بر مدار ولایت اولیاء الهی و در مسیر تحقق ولایت تامه و تمامیت این ولایت در عصر ظهور تدبیر می‌کند، در قدم اول باید از جبهه مقابل و ولایت و مدیریت پرچمداران جبهه مقابل احتراز کند.

۱. «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِ أَنْتِظَارُ فَرَجِ اللَّهِ؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۱.

جامعه‌ای که به راحتی تن به تمدن مادی و مدیریت ولایت اولیاء طاغوت می‌دهد و آنها را می‌پذیرد، بی‌تردید این جامعه، جامعه منتظر نیست. احتراز از بسط و گسترش و تحقق مدیریت و ولایت اولیاء طاغوت و پرچمداران تمدن مادی در طول تاریخ اولین قدم در وادی انتظار است. جامعه منتظرین، جامعه‌ای است که وقتی به تاریخ اجتماعی و امتداد تاریخی‌اش نگاه می‌کنید، می‌بینید دائم در حال حاشیه‌گرفتن و احترازکردن و تبری‌کردن و صف‌بندی‌کردن با دستگاه باطل بوده است. نمی‌شود کسی منتظر تحقق توحید و تحقق ولایت حق باشد و زیر بار ولایت اولیاء طاغوت برود. کسی که دنبال تحقق آن جریان است، اولین خصوصیتش تبری و احتراز است. ﴿فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ﴾، تبری و صف‌بندی است.

بعد ادامه این صف‌بندی حتماً به معارضة هم می‌کشد. این یک صف‌بندی خاموش نیست. کم‌کم تبدیل می‌شود به درگیری و این درگیری حتماً منتهی می‌شود به قتال. این درگیری یک جنگ تمام‌عیار سیاسی، فرهنگی، اقتصادی

است که یک بُعدش قتال است. این هم رکن دوم انتظار هست. البته روشن است که این کار حتماً باید با یک برنامه‌ریزی و تدبیر تاریخی باشد.

رکن سومش هم سازندگی است. یعنی در کنار این حاشیه گرفتن از دستگاه ولایت باطل و طبیعتاً درگیری و معارضه با این دستگاه، حتماً در یک نگاه تاریخی باید دنبال سازندگی و ایجاد یک جامعه جدید مبتنی بر ادبیات مذهب و فرهنگ اسلام باشد.

این، سه رکن انتظار است. فرد و جامعه منتظر و حرکت مستمر تاریخی تشیع بر محور انتظار، حتماً واجد این سه رکن است. شما این را در دوره‌های گذشته هم می‌بینید. بعضی اعتراض می‌کنند که چرا حضرت امام (ره) حکومت ایجاد کرد؟ چه لزومی داشت؟ اصلاً این حرکت تاریخی شیعه بوده است. هیچ دوره‌ای نبوده که جامعه تشیع این سه موضوع را نداشته باشند، به‌ویژه در دوره غیبت که موضوع بحث ماست و جامعه شیعه بر محور عالمان شیعی و فقها و محدثین بزرگواری بوده‌اند که ائمه ما را به آنها ارجاع داده-

اند.^۱ آنها در تمام این دوره‌ها این سه موضع را داشته‌اند. یعنی جامعه شیعه در دوره غیبت صغری و کبری و حتی در دوره ظهور ائمه علیهم‌السلام بر این سه محور حرکت می‌کرده است. هم تبری و صف‌بندی و اعراض از ولایت اولیاء طاغوت داشتند و هیچ‌وقت زیر چتر آنها نمی‌رفتند و هم این صف-بندی‌ها به برنامه‌ریزی برای درگیری منتهی می‌شده است؛ لذا جبهه فرهنگی و فکری داشته است، مثل دوره امام صادق علیه‌السلام که درگیری در سطح جنگ عظیم فرهنگی بوده و شاخه‌های

۱. برای نمونه در توقیع شریف حضرت آمده است: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۴. «قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام: لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ علیه‌السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الذَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُتَّقِدِينَ لَضَعَفَاءَ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ وَ مِنْ فَخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكَنَّهُمُ الَّذِينَ يُمَسْكُونَ أَرْمَةً قُلُوبَ ضَعَفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسْكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۸.

مختلفی داشته که حالا این باید توضیح داده شود. این درگیری عظیم، همراه با نوعی سازندگی هم بوده است.

جامعه شیعه را ببینید، قدم به قدم بازسازی شده تا درست شده است. از زمانی که جمعیت متفرقی بودند تا دوره‌ای که شبکه ارتباطی پیدا کردند، تا آنجا که در دوره صفویه یک دولت پیدا کردند و تا الان که دوره تحقق ولایت فقیه است و جامعه شیعه بر محور ولایت فقها و نواب عام حضرت تنظیم شده و جزو ارکان نظام سیاسی جامعه ما تلقی می‌شود، در همه این دوره‌ها این سه رکن با هم بوده‌اند: هم تبری و اعتراض و صف‌بندی، هم درگیری، هم سازندگی. این سه رکن - که ارکان انتظار است - باید اتفاق بیفتد.

بنابراین انتظار اولاً نباید در مقیاس فردی خلاصه شود؛ ثانیاً باید به برنامه‌ریزی تبدیل شود، حتی در مقیاس فردی. انسان منتظر، انسانی است که انتظارش محور برنامه‌ریزی برای زندگی است. وَاَلَا مُنْتَظَرٌ نیست. این است که «أَفْضَلُ

الأعمال» است.^۱ جامعه باید همه برنامه‌ریزی‌هایش بر محور عصر ظهور باشد و به الزامات آن تن بدهد. البته برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و تاریخی جامعه شیعه، جامعه مسلمین، جامعه موحدین هم نباید در تبری خلاصه شود، در اینکه به یک گوشه برویم و یک زندگی حاشیه‌ای برای خودمان بگیریم و در هیچ کاری دخالت نکنیم؛ این کافی نیست. اما به هر حال، اولین قدم، همین تبری تام از طاغوت و نرفتن زیر بار ولایت آن است.

به عنوان نمونه عرض می‌کنم: اگر الان شما تمدن غرب را به رسمیت بشناسید، دیگر قطعاً منتظر نیستید؛ منتظر آرمان‌شهر این تمدن هستید، نه منتظر عصر ظهور. حتماً باید از این تمدن و ارکان آن و از اولیاء آن و ولایتی که این تمدن را می‌سازد، تبری بجوید. همین طور حتماً باید با آن درگیر باشید؛ صف‌بندی، به درگیری ختم می‌شود. درکنار

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أُمَّتِي أَنْتَظَرُ فَرَجَ اللَّهِ»؛ عیون اخبار الرضا^{علیه السلام}، ج ۲، ص ۳۶. [تعبیر «أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِينَ» نیز پیشتر گذشت؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۱.]

این احتراز، هم باید درگیر شوید و هم در دل این درگیری و صف‌بندی، با یک تدبیر تاریخی، جامعه تشیع را به سمت عصر ظهور بسازید.

۳. الزامات انتظار و آسیب‌های رویکردهای نادرست به آن

حالا اگر این نکته دوم فی‌الجمله پذیرفته شود، نکته سوم و پایانی عرایض اینک این امر الزاماتی دارد، موانعی دارد و آسیب‌ها و انحراف‌هایی در این زمینه هست. باید مواظب باشیم در این وادی، در وادی انتظار حضرت و در وادی مهدویت، این آسیب‌ها و موانع و انحراف‌ها پیش نیاید و به عکس، آن الزامات و لوازمش ایجاد شود.

- الزامات انتظار

اگر ما می‌خواهیم به سمت عصر ظهور حرکت کنیم و تدبیر و ساماندهی و برنامه‌ریزی اجتماعی‌مان در دل این دنیای پیچیده امروز بر آرمان مهدویت مبتنی باشد و به سمت آن جامعه عظیم و نورانی و آن افق حرکت کنیم، حتماً می‌بایست آن ادبیات تخصصی و دانش‌های تخصصی را که

ابزار برنامه‌ریزی و تدبیر کلان اجتماعی به‌سمت عصر ظهور هستند، تولید کنیم. نظیر آنچه مقام معظم رهبری به‌عنوان پرچمدار این دوران از آن نام می‌برند، مثل علوم انسانی اسلامی و مثل الگوی پیشرفت اسلامی. الگوی پیشرفت اسلامی، آن برنامه کلان و مادری است که همه برنامه‌ریزی‌های اجتماعی را می‌خواهد به‌سمت یک هدف مدیریت کند. اگر این الگو تابعی از الگوی توسعه غربی بود، حتماً ما را به‌سمت جامعه لیبرال‌دموکراسی و یک جامعه مادی محض حرکت می‌دهد. اگر ما به الزامات این حرکت - یعنی برنامه‌ریزی همه‌جانبه بر محور عصر ظهور و ایجاد دانش‌ها و نرم‌افزارها و سخت‌افزارها و ساختارهای اجتماعی متناسب برای حرکت به‌سمت عصر ظهور - ملتزم نباشیم، این حرکت، به‌سمت عصر ظهور اتفاق نخواهد افتاد. و حتماً آن تدبیر و هیمنه فراگیر تمدن مادی که الزامات جهانی خودش، ساختارهای مدیریت جهانی خودش و ادبیات اداره جامعه جهانی خودش را ایجاد کرده، ما را تحت تأثیر قرار خواهد داد. به میزانی که ما بتوانیم در مقابل ادبیات تخصصی

آنها، برای مدیریت و برنامه‌ریزی اجتماعی، دانش و ادبیات تولید کنیم و به میزانی که بتوانیم ساختارهای متناسب را در مقیاس ملی و دنیای اسلام و جامعه جهانی، جایگزین این ساختارهای کنونی عالم کنیم، به این میزان، حرکت ما به-سمت عصر ظهور برنامه‌ریزی شده است.

بنابراین به گمان من دوران ما دوران بسط این سه بُعد انتظار است. یعنی در هیچ دوره‌ای به این اندازه شفاف نبوده است. زمانی درگیری‌ها محدود بود، حتی در دوره صفویه. الآن ما به عنوان یک سر قدرت در جهان هستیم که در مقیاس برخورد تمدن‌ها بر موازنه جهانی تأثیر داریم. بنابراین احتراز و تبری ما و اعتراض و درگیری ما و همین‌طور سازندگی ما، در مقیاس درگیری تمام‌عیار با تمدن مادی است که مدعی دهکده واحد جهانی و مدیریت بر کل جهان است و با صدای بلند هم می‌گوید: «ما جهان را بر محور ایدئولوژی مدرن و ایدئولوژی امریکایی مدیریت می‌کنیم».

بنابراین موضوع درگیری ما چنین موضوع وسیعی است. باید برنامه‌ریزی جامع ما و تدبیر اجتماعی ما در مواجهه با

جامعه جهانی و در مواجهه با دنیای اسلام و در مواجهه با مسائل داخلی خودمان، بر محور عصر ظهور باشد. معنای انتظار این است. این همان چیزی است که امام (ره) مکرر می فرمودند: «این انقلاب ان شاء الله مقدمه دولت جهانی اسلام بدست حضرت بقیت الله^ع است» و ما باید به الزاماتش ملتزم باشیم. شما بیانیه ۶۸/۱/۲ حضرت امام (ره) خطاب به مهاجرین جنگ تحمیلی را ببینید؛ هرچه آن را بخوانید، جا دارد. به نظر من اگر ده بار هم این را بخوانید، می ارزد. امام (ره) بعد از این جمله، الزاماتش را هم بیان می کنند. می گویند: «این، مستلزم درگیری وسیع با جامعه جهانی است». می گویند: «رقبای شما - که در آن موقع کمونیسم و سرمایه داری و صهیونیسم جهانی بوده - به خوبی می فهمند شما چه می کنید و حتماً این حرکت شما به یک درگیری تمام عیار ختم می شود و این الزاماتی دارد». می گویند: «نباید دولت ها به امور کوچک مشغول شوند. گرچه باید مسائل

مردم را حل کنند اما این مسائل نباید موجب غفلت آنها از آرمان‌های بزرگتر شود». این می‌شود الزاماتش.^۱

۱. «مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت - ارواحنا فدا - است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد. مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه ای مسئولین را از وظیفه‌ای که بر عهده دارند منصرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد. باید دولت جمهوری اسلامی تمامی سعی و توان خود را در اداره هر چه بهتر مردم بنماید، ولی این بدان معنا نیست که آنها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کند. مردم عزیز ایران که حقاً چهره منور تاریخ بزرگ اسلام در زمان معاصرند، باید سعی کنند که سختی‌ها و فشارها را برای خدا پذیرا گردند تا مسئولان بالای کشور به وظیفه اساسی‌شان که نشر اسلام در جهان است برسند و از آنان بخواهند که تنها برادری و صمیمیت را در چهارچوب مصلحت اسلام و مسلمین در نظر بگیرند. چه کسی است که نداند مردم عزیز ما در سختی هستند و گرانی و کمبود بر طبقه مستضعف فشار می‌آورد، ولی هیچ کس هم نیست که نداند پشت کردن به فرهنگ



دول دنیای امروز و پایه‌ریزی فرهنگی جدید بر مبنای اسلام در جهان و برخورد قاطع اسلامی با امریکا و شوروی، فشار و سختی و شهادت و گرسنگی را به دنبال دارد و مردم ما این راه را خود انتخاب کرده‌اند و بهای آن را هم خواهند پرداخت و بر این امر هم افتخار می‌کنند. این روشن است که شکستن فرهنگ شرق و غرب، بی شهادت میسر نیست. من بار دیگر از مسئولین بالای نظام جمهوری اسلامی می‌خواهم که از هیچ کس و از هیچ چیز جز خدای بزرگ نترسند و کمرها را ببندند و دست از مبارزه و جهاد علیه فساد و فحشای سرمایه‌داری غرب و پوچی و تجاوز کمونیسم نکشند که ما هنوز در قدم‌های اول مبارزه جهانی خود علیه غرب و شرقیم. مگر بیش از این است که ما ظاهراً از جهانخواران شکست می‌خوریم و نابود می‌شویم؟ مگر بیش از این است که ما را در دنیا به خشونت و تحجر معرفی می‌کنند؟ مگر بیش از این است که با نفوذی‌ای قاتل و منحرف خود در محافل و منازل، عزت اسلام و مسلمین را پایکوب می‌کنند؟ مگر بیش از این است که فرزندان عزیز اسلام ناب محمدی در سراسر جهان بر چوبه‌های دار می‌روند؟ مگر بیش از این است که زنان و فرزندان خردسال حزب الله در جهان به اسارت گرفته می‌شوند؟ بگذار دنیای پست مادیت با ما چنین کند ولی ما به وظیفه اسلامی خود عمل کنیم. امروز بیشتر از

اگر شما مثلاً می‌خواهید در طول هشت سال حماسه‌ای که پیش‌رو دارید، مدیریت اجرایی کشور را تأمین کنید، چنانچه متناسب با این آرمان نباشد، مدیریت شما غلط می‌شود. اگر شما انقلاب اسلامی را در مسیر عصر ظهور نبینید و به دنبال رئیس‌جمهوری نباشید که در سطح جامعه منتظر باشد، چگونه می‌خواهید به سمت عصر ظهور بروید. بعضی‌ها خیلی خوب‌اند، ولی برای اداره ترکیه و مالزی! اگر در جامعه‌ای که به دنبال سکولاریزاسیون است اینها رئیس‌جمهور شوند، خیلی خوب آن را درست می‌کنند. پدر لیرالیم‌اند! اگر کشور را به دستشان بدهید، خیلی خوب

←

هر زمانی کینه و دشمنی استکبار علیه اسلام ناب محمدی بر ملا شده است. بسیج عمومی آنان در دفاع از یک خود فروخته و نویسندۀ مزدور گویای این واقعیت است و شاید آنان این همه فصاحت و بی‌آبرویی‌شان را به خاطر رسیدن به هدف شوم خود پیش بینی نکرده بودند که امروز با سرافکندگی و خواری از کرده خود پشیمان و با ذلت مراجعت می‌کنند...»؛ صحیفه امام خمینی،

اداره می‌کنند ولی نه به سمت عصر ظهور، [بلکه] به سمت جامعه لیبرال دموکراسی. مثل دوره اصلاحات و بازسازی [را در نظر بگیرید؛] واقعاً اگر می‌خواستند بر محور دموکراسیزاسیون و بر محور لیبرالیزاسیون جامعه حرکت کنند، قطعاً بهتر از این دیگر نمی‌شد؛ یعنی اگر می‌خواستند شعله‌های انقلاب اسلامی را به نفع تجدد خاموش کنند، مشکل بود که تدبیری بهتر از این شانزده سال داشته باشند. حالا من از این بحث‌ها بگذرم؛ خیلی وارد این افق‌ها نشویم. پس ما باید برنامه‌ریزی‌های کلان و توسعه‌ای جامعه تشیع و دنیای اسلام را بر محور آرمان ظهور به انجام برسانیم و این به یک ادبیات تخصصی در حوزه فقاقت، علوم انسانی، الگوهای برنامه‌ریزی و امثال اینها نیاز دارد. باید اینها را ایجاد کنیم و با این ادبیات تخصصی، آرمان‌های مهدویت را به برنامه و ساختارهای اجتماعی تبدیل کنیم.

- آسیب‌ها رویکردهای نادرست به انتظار

اما آسیب‌هایش چه چیزهایی هستند؟ رویکردهای [نادرست] مختلف به مهدویت، بزرگترین آسیب‌ها هستند،

از منکرین مهدویت تا آنهایی که مهدویت را تحریف می‌کنند [و جامعه موعود را] در حد یک جامعه مدرن اخلاقی [ترسیم می‌کنند]. [دیده‌اید عده‌ای] خیال می‌کنند جامعه مهدوی، یک ژاپن با اخلاق اسلامی است؛ این بزرگترین تحریف در باب مهدویت است. کسانی که خیال می‌کنند حضرت می‌آیند یک ژاپن اسلامی یا یک اروپای اسلامی درست می‌کنند، اینها بزرگترین تحریف را در آرمان مهدویت ایجاد می‌کنند. اگر به من بگویند بزرگترین انحراف چیست، می‌گویم این است. اینکه آدم بگوید «حضرت می‌آیند با همین برنامه‌ریزی‌ها، با همین تکنولوژی، با همین دانش، یک جامعه‌ای درست می‌کنند از مدل جامعه مدرن، متنها با اخلاق اسلامی»، این بزرگترین تحریف در باب عصر ظهور است. این همانی است که سکولاریست‌های مسلمان دنبال می‌کنند؛ می‌گویند: «آقا! همین مدیریت مادی را بپذیرید، دنیایان را این‌طور اداره کنید، اخلاق الهی هم داشته باشید». بزرگترین تحریف در موضوع مهدویت، این است: ترکیب

دین و تمدن مادی و ایجاد یک تمدن بر محور آرمان‌های مادی منتها با صبغه اخلاق اسلامی. انحرافی بزرگتر از این نداریم و نباید از آن غفلت کرد.

دومین تحلیل غلط این است که ما مأموریت خودمان را در رسیدن به آن جامعه آرمانی، در حد احتراز و حاشیه‌گیری و تبری تعریف کنیم. این خلاف سیره فقهای شیعه در طول تاریخ بوده؛ آنها، هم برای اجتناب از پذیرش ولایت دولت‌های باطل برنامه‌ریزی می‌کردند، هم شیعه را درگیری [با آنها] هدایت و سرپرستی می‌کردند و هم جامعه شیعه را می‌ساختند. این جامعه‌ای که ما داریم؛ یک روزه که درست نشده، یک تاریخی دارد. این هم یک انحراف.

یک انحراف دیگر هم این است که ما در حرکت به سمت عصر ظهور، با همه آن ابعادی که عرض کردم، محور ارتباط جامعه با ولایت حقه را تغییر بدهیم؛ این هم یک انحراف بسیار بزرگ است که اگر اتفاق بیافتد، خطرناک است. من نمی‌خواهم انگشت اتهام به سمت کسی ببرم؛ این یک خطری است که در طول تاریخ - نه فقط الآن - ما را

تهدید می‌کرده، حرف جدیدی هم نیست. این حرکت رو به پیش جامعه تشیع که قدم به قدم پیش رفته، محور ارتباطش با فرهنگ اسلام، با اهل‌بیت^{علیهم‌السلام}، با ولایت تاریخی حضرت بقیت‌الله^{علیه‌السلام}، به اشارت خود حضرات معصومین^{علیهم‌السلام} و خود حضرت^{علیه‌السلام}، دستگاه فقاہت شیعه بوده. [سخن از] یک دستگاه فقاہت [است؛] بحث بر سر یک شخص حقیقی نیست، بحث یک شخصیت حقوقی است، البته دستگاه فقاہت شیعه، شخصیت‌های حقیقی بزرگی هم داشته. این دستگاه فقاہت شیعه، که به نحو تخصصی در دین تفقه می‌کرده، واسطه بین فرهنگ جامعه شیعه با حضرت بقیت‌الله در دوره غیبت کبری بوده؛ حرکت و برنامه‌ریزی جامعه شیعه در غیبت کبری، بر این محور حرکت می‌کرده. البته در همه ادوار، اعتقاد بزرگان شیعه این بوده که رجال‌الغیبی وجود دارند که در عالم کار می‌کنند و احياناً با حضرت هم مرتبط هستند؛ آن سر جای خودش محفوظ است. اما حلقه اتصال بدنه عمومی جامعه شیعه با حضرت بقیت‌الله^{علیه‌السلام} و مدیریت ایشان، از طریق دستگاه فقها برقرار می‌شده. اینکه

بنخواهیم یک جریان دیگر را جایگزین کنیم و بگوییم «تدبیر عمومی جامعه تشیع باید بر محور شخصیت‌هایی اتفاق بیافتد که در دستگاه فقا‌هت و فق‌ها نیستند و از ارتباطات غیبی دیگری با حضرت برخوردارند»، یکی از انحرافات بزرگ بوده. مبدأ پیدایش مدعیان مهدویت و کسانی که ادعا می‌کردند مهدی موعود هستند - مثل بابیت - در طول تاریخ، همین انحراف بوده؛ می‌خواسته‌اند ارتباط جامعه شیعه با حضرت را از طریقی غیر دستگاه فقا‌هت تعریف کنند و یک دستگاه جایگزین بگذارند. این یکی از انحراف‌های بزرگ است که سابقه تاریخی هم دارد؛ پیوسته این انحراف وجود داشته که می‌خواسته‌اند رابطه بین [جامعه و] حضرت را قطع کنند و در تدبیرهای کلان جامعه شیعه، از روابط دیگری استفاده کنند. این [روابط غیبی، این رجال الغیب، وجود دارند اما غیب‌اند، نه مدعی و محور بیرونی در] دوره عصر غیبت؛ اشارات معصومین علیهم‌السلام [برای محوریت جامعه در عصر غیبت] به چیز دیگری است و ما باید با این [انحراف] مقابله بکنیم.

۴. رسالت هیئات در ساخت جامعه منتظر

اگر بناست حرکت اجتماعی ما به سمت عصر ظهور باشد و تدبیر اجتماعی بر محور انتظار با سه بُعد «تبری» و «صف‌بندی و درگیری» و «برنامه‌ریزی و سازندگی» اتفاق بیافتد و این تدبیر هم بر محور فقاہت و فقہا باشد، [طبعاً] شما [هیئت‌هایی] که این [تفکر] را قبول دارید، نقش اصلی را در بسط آن خواهید داشت؛ باید سؤالات اصلی این زمینه را [خود] شما مطرح کنید و [خودتان هم] به جامعه پاسخ بدهید؛ شما باید پرچمدار ارتباط جامعه با فرهنگ مهدویت، با همه این ابعادش باشید. و الا ممکن است دیگرانی بیایند و از یک مهدویت حداقلی بحث کنند و دنبال یک دولت کریمه لیبرال متتها با اسانس اخلاق اسلامی باشند، دنبال جامعه‌ای باشند که از طریق دستگاه دیگری غیر از دستگاه فقاہت اداره می‌شود. اگر بخواهیم فرهنگ عمومی جامعه ما بر محور عصر ظهور شکل بگیرد، [نقش اصلی را شما باید ایفا کنید. بله،] یک بحث عبارت است از ایجاد ادبیات تخصصی و دانش‌های لازم

در حوزه فقهات (در حوزه‌های علمیه) و در حوزه علوم (در آکادمی‌ها و دانشگاه‌ها)؛ آن از محل بحث ما خارج است و مأموریت هیئت رزمندگان نیست. اما ارتباط تفکر و فرهنگ عمومی جامعه شیعه با عصر ظهور و ارتقاء اندیشه مهدویت و انتظار در همین مقیاس‌هایی که اشاره کردم و [بلکه] بالاتر از اینها، نیاز به یک ساماندهی دارد و محورش باید شما عزیزان باشید.

نباید اجازه دهید که سرحلقه اتصال جامعه با ادبیات انتظار، کسانی باشند که تفکرشان دچار آسیب است، [چه کسانی که] انتظار را محدود تعریف می‌کنند و به مکتب احتراز و تبری و حاشیه‌نشینی منحصرش می‌کنند و دیگر به صف و درگیری و قتال و سازندگی نمی‌رسند، چه کسانی که می‌خواهند سازندگی کنند ولی نه بر محور فقها [بلکه] بر محور یک دستگاه و اندیشه دیگر؛ نباید حلقه ارتباطی جامعه با فرهنگ مهدویت و انتظار، این [دست] اندیشه‌ها باشند و الا این آسیب‌ها در تفکر عمومی جامعه هم ایجاد خواهد شد؛ نباید اینها پاسخگوی سؤال‌های اصلی جامعه نسبت به

مهدویت و آینده تاریخ تشیع و تاریخ بشر باشند و الا بر محور اندیشه خودشان پاسخ خواهند داد.

شما عزیزان باید این [رسالت] را به عهده بگیرید و این چیزی فراتر از آن کاری است که الان دارد اتفاق می‌افتد. البته آنچه الان اتفاق می‌افتد بسیار میمون و مبارک است، اما به عهده گرفتن جلسات دعا و ذکر - مثل دعای ندبه - و سخنرانی‌ها و همایش‌های علمی، [تنها] بخشی از آن کاری است که باید اتفاق بیافتد؛ باید یک کار عظیم برای فراوری اندیشه مهدویت و بعد انتقالش به فرهنگ عمومی جامعه تشیع به وسیله شما انجام بگیرد.

بدانید که اگر این کار انجام نگیرد، ممکن است دیگران این خلاء را پر کنند و اگر آنها این خلاء را پر کنند، با اندیشه خودشان پر خواهند کرد. انتظار را تعریف می‌کنند، ولی می‌گویند: «انتظار یعنی گوشه‌نشینی؛ منتظر یعنی کسی که نشسته دستش را روی هم گذاشته». البته عرض کردم، آن [تبری و] احتراز و نپذیرفتن الزامات دستگاه باطل، قطعاً جزو اصول انتظار است؛ نباید این تمدن و این تکنولوژی را

بپذیرید، نباید تسلیم این ماهواره و اینترنت و صنعت و فراوری‌ها و اقتضائات این تمدن بشوید. اما محل بحث این است که انتظار را به همین [حد] تعریف کنیم و برویم یک گوشه‌ای بنشینیم و یک زندگی ساده درست کنیم. اگر شما این اندیشه را به عهده نگیرید، اگر دیگران میدان‌دار شوند، تردید نکنید که آنها بر اساس اندیشه خودشان مهدویت را تفسیر می‌کنند، نه اندیشه حضرت امام (ره).

اگر به امام (ره) بگویند: آقا! شما برای ظهور امام زمان عج چه کردید؟ می‌گوید: من سعی کردم یک انقلاب در منطقه ایجاد کنم، بیداری اسلامی ایجاد کردم، گرایش به معنویت در جهان ایجاد کردم، چالش بر سر مدیریت جهانی ایجاد کردم، طلسم سکوت جهانی بر محور ادبیات مادی را شکستم، در این اتوبان یک طرفه‌ای که در جهان وجود داشت یک لاین دیگر درست کردم. اگر بگویند: چه سرمایه‌ای گذاشتید؟ می‌گوید: چند صد هزار شهید و جانباز و غیره. به امام بگویند، می‌گوید من این کارها را کردم. به بعضی‌ها تا [این را] می‌گویی، می‌گویند: «اشتباه بوده؛ با

حلقات ذکر باید کار پیش می‌رفت!»! ما منکر حلقات ذکر نیستیم؛ حلقات ذکر حتماً موثر است؛ دعا و ذکر، سلاح انبیاء است.^۱ اما این درست نیست که [همه چیز را] در این [دعا و ذکر] خلاصه کنیم و روی یک اندیشه سازندگی که در طول تاریخ شیعه بوده - که آخرینش اندیشه و تفکر و اقدام امام (ره) است - خط بکشیم و بگوییم اینها لازم نیست! اگر شما پرچمدار نشوید، کسانی که آن طوری معنا می‌کنند پرچمدار خواهند شد.

- پرسش و پاسخ

پرسش: جایگاه معصومین در بعد از رجعت و همچنین بر اساس روایات چه افرادی با امام حسین و حضرت عیسی علیه السلام رجعت می‌کنند؟

۱. «عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الرُّضَا علیه السلام أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ قَلِيلَ وَ مَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ الدُّعَاءُ؛ الكافي، ج ۲، ص ۴۶۸.

پاسخ: ببینید بحث رجعت از بحث‌های پردامنه ما است و یک کارهای اجتهادی فراوانی باید رویش بشود، یک مقدار هم شده. متیقن این است که مؤمنین کامل و از آن طرف هم سران کفر دوباره رجعت دارند در همین عالم و در کنار معصومین (علیهم السلام). و اما اینکه رجعت به چه ترتیبی اتفاق می‌افتد، همه ائمه در دوره ظهور امام زمان هستند یا نه؟ این را باید یک کار جدی‌تری رویش اتفاق بیافتد. فی الجمله این است که بعضی از این ائمه در کنار حضرت بقیت‌الله در عصر ظهور هستند و با یک ترتیبی امامت و خلافت بین آنها اتفاق خواهد افتاد. حالا توضیحش احتیاج به یک بحث طولانی دارد ولی اجمالش همین است که اشخاصی که رجعت می‌کنند، ائمه هدایت معصومین، انبیاء، مؤمنین کامل، سران و عمده‌نار، اینها هستند و بعضی از ائمه هم در کنار امام زمان هم در دوره ظهور هستند و بعضی نه، ندارد که در کنار حضرت هستند، بعدها ظاهراً رجعت‌شان اتفاق می‌افتد. حاج آقا! دیگر سوال جدی‌ای اگر...

پرسش بعد: ۹۹۹

پاسخ: ببینید دشمن هم جلوی سازندگی ما را می‌خواهد بگیرد، هم می‌خواهد ما را منحل کند. با هر سه زاویه می‌جنگد.

پرسش بعد: ۹۹۹

پاسخ: ببینید قاعدتاً دشمن بیش از همه تلاش می‌کند که جلوی سازندگی ما را بگیرد؛ یعنی نگذارد یک جامعه‌ای... یعنی ایجاد یک سازندگی جدید در جهان. چون سازندگی، مراتبی دارد. به نظر من ما سازندگی را در طول تاریخ داشتیم ولی در دوره ما اصلی‌ترین رکن سازندگی، انقلاب اسلامی بوده که یک جامعه بر محور فرهنگ تشیع ایجاد شده - یک حکومت - که معارض با حکومت و نمونه‌ای است در مقابل لیبرال دموکراسی. از توفیق این در سازندگی در مقیاس جهانی و منطقه‌ای و ملی جلوگیری می‌کنند به نظر من. تلاش آنها این است ما موفق نشویم یک نوع جدیدی، یک حرکت جدیدی در جهان ایجاد بکنیم. خب آقا! از اینکه تصدیع کردم خدمت اساتید

خودم عذرخواهی می‌کنم. برنامه‌های بعدی هست و همین مقدار هم بیش از حد بود. برای سلامتی امام زمان ع یک صلوات بفرستید. اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

گفتاره

الزامات مهدویت و انحرافات آن

در دوران کنونی

جامعه اسلامی مهندسين، ۱۳۹۰/۸/۸

آنچه من تقدیم می‌کنم شاید در این جمع نورانی که با این مباحث زندگی کردند، زیره به کرمان بردن باشد. در عین حال از همه عزیزان و اساتید هم تشکر می‌کنم و هم عذرخواهی از اینکه فرصت‌شان را می‌گیرم. فرصت کوتاه است و مباحث مهدویت هم عنایت دارید مباحث بسیار گسترده‌ای است.

در کتاب حج است که به امام صادق علیه السلام عرض کردند: «آقا! ما چهل سال راجع به حج از شما سؤال می‌کنیم و هنوز احکامش تمام نشده است». حضرت فرمودند: «خانه‌ای که قبل از خلقت آدم محل تردد ملائکه بوده، چنین خانه‌ای

پیداست احکامش به این زودی تمام شدنی نیست.^۱ بحث در باب وجود مقدس امام زمان علیه السلام که کلمه تامه خدای متعال هستند،^۲ کلمه روح هستند،^۳ کلمه نور هستند^۴ و اسم اعظم

۱. «عَنْ أَخِيهِ زُرَّارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَسْأَلُكَ فِي الْحَجِّ مُنْذُ أَرْبَعِينَ عَامًا فَتَفْتِنِي فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ بَيْتٌ يُحَجُّ قَبْلَ آدَمَ عليه السلام بِالْفَى عَامٍ تُرِيدُ أَنْ تَفْنَى مَسَائِلُهُ فِي أَرْبَعِينَ عَامًا؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۱۹.

۲. برای نمونه، در دعای بعد از زیارت آل یاسین آمده: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ وَ خَلِيفَتِكَ فِي بِلَادِكَ وَ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِكَ وَ الْقَائِمَ بِقِسْطِكَ - وَ الثَّائِرَ بِأَمْرِكَ وَ لِيِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَوَارِ الْكَافِرِينَ وَ مُجَلِّى الظُّلْمَةِ وَ مُنِيرِ الْحَقِّ وَ السَّاطِعِ بِالْحُكْمَةِ وَ الصَّدَقِ وَ كَلِمَتِكَ التَّامَّةِ فِي أَرْضِكَ الْمُرْتَقِبِ الْخَائِفِ وَ الْوَلِيِّ النَّاصِحِ». رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۷۳، «باب أنهم عليهم السلام كلمات الله و ولايتهم الكلم الطيب».

۳. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ، تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا، ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا عليه السلام وَ خَلَقَنِي وَ ذُرِّيَّتِي، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحًا فَأَسْكَنَهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَ أَسْكَنَهُ فِي أَبدَانِنَا، فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَ كَلِمَاتُهُ، فَبِنَا احْتَجَّ عَلَى خَلْقِهِ...»؛ مختصر البصائر، ص ۱۳۰.

اعظم اعظم الهی هستند،^۱ به این زودی‌ها تمام‌شدنی نیست. از آغاز خلقت، موضوع بحث همه انبیاء بوده^۲ و تا پایان خلقت هم خواهد بود. بنابراین این بحث، نه در حد من

←

۴. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴، «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نُورُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۰۴، «بَابُ أَنَّهُمْ أَنْوَارُ اللَّهِ وَ تَأْوِيلَ آيَاتِ النُّورِ فِيهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ».

۱. «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ قَالَ: نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۳. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَقْدِ عَزِّكَ عَلَىٰ أَرْكَانِ عَرْشِكَ وَ مُتَهَيِّ رَحْمَتِكَ مِنْ كِتَابِكَ وَ اسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ وَ ذِكْرِكَ الْأَعْلَى الْأَعْلَى وَ كَلِمَاتِكَ الثَّمَاتِ كُلِّهَا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ»؛ مصباح المتجهد، ج ۲، ص ۸۰۶.

۲. در خطبه غدیر، در تعبیری در وصف حضرت ولی عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است: «...أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةٌ وَ لَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَ لَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَ لَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ...»؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۴. در نقل ابن طاووس این‌گونه آمده است: «أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ كُلُّ نَبِيٍّ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ التحصین، ص ۵۸۹.

است و نه در این فرصت می‌شود بحث را ارائه کرد. در عین حال من در سه سرفصل، بحث را عرضه می‌کنم. یکی نگاه گذرایی به بحث اندیشه مهدویت است. دوم، الزامات این اندیشه در دوره کنونی ما و زندگی ما در دوره انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی است. سوم، آسیب‌هایی که متوجه جامعه ماست و تحریف‌ها و انحرافی‌هایی که ممکن است نسبت به مسئله مهدویت در جامعه ما اتفاق بیفتد.

۱. سیمای ظهور در آیات قرآن کریم

اما نکته اول را گذرا عرض کنم. ما نگاه‌مان به مسئله مهدویت، قاعدتا باید یک نگاه فرانگرانه باشد؛ یعنی این بحث، بحث فلسفه تاریخی شیعی است که جریان تکامل تاریخ اجتماعی شیعه را بیان می‌کند؛ بلکه موضوع مهدویت فراتر از این است. این نگاه واسع، از عهده ما خارج است. ما مثل سلول‌هایی در پیکره این جهان هستیم و حضرت، کلمه روحی است که در همه این نظام خلقت



جاری است؛ «فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَ كَلِمَاتُهُ».^۱ بنابراین اینکه ما بتوانیم یک نگاه فرانگرانه‌ای نسبت به جریان مهدویت، خود حضرت، مأموریت‌شان، خلقت‌شان و عوالم‌شان داشته باشیم، از فهم و عهده ما خارج است. در این زمینه باید به قرآن و کلمات معصومین علیهم‌السلام رجوع کرد.

در قرآن آیات فراوانی معطوف به وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام هست که حتما مورد توجه عزیزان هست.^۲ در روایات ما آمده است: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلَايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ وَ قُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ»؛^۳ خدای متعال ولایت ما اهل - بیت علیهم‌السلام را محور قرآن و محور تمام کتاب‌های آسمانی قرار داده است. فرمود: «نَزَلَ الْقُرْآنُ أَثْلَاثًا؛ ثُلُثٌ فِينَا وَ ثُلُثٌ فِي

۱. مختصر البصائر، ص ۱۳۰.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۴، «باب الآيات المؤولة بقيام القائم علیه‌السلام».

۳. «عَنْ مَسْعُودَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلَايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ وَ قُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ عَلَيْهَا يَسْتَدِيرُ مُحْكَمُ الْقُرْآنِ وَ بِهَا نُوهَتْ الْكُتُبُ وَ يَسْتَتِينُ الْإِيْمَانُ...»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵.

عَدُوْنَا»؛^۱ قرآن در سه بخش نازل شده است؛ ثلث آن درباره ماست و ثلث دیگر آن درباره دشمن ما. حالا من یکی دو آیه را اشاره می‌کنم.

- مروری بر برخی آیات پیرامون مهدویت

یکی در سوره مبارکه شمس است و دیگری در سوره مبارکه لیل است. اینها را تطبیق می‌کنم با آیه نور و همچنین آیه‌ای که مربوط به جریان ظلمات است.

در سوره مبارکه شمس خدای متعال چند سوگند یاد می‌کند: ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛^۲ سوگند به خورشید و شعاع و پرتو او و قمری که تلو این خورشید است. و سوگند به نهار در وقتی که آن شمس را تجلی می‌دهد؛ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾. خب این ﴿وَا

۱. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۸. این مضمون، در روایات متعدد و با تعبیری مختلف آمده است؛ رجوع شود به: تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۴، «المقدمة الثالثة»؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۸، «باب فی ما نزل علیه القرآن من الأقسام».

۲. سوره شمس، آیات ۱-۳.



الشَّمْسُ ﴿ در روایات ما تفسیر به وجود مقدس نبی اکرم ﷺ شده که شمسِ حقیقتِ هستی در همه عوالم هستند و همه روشنی و فروغ و هدایت هستی، با این چراغِ برافروخته الهی است. ضحی هم به دین حضرت تفسیر شده است. دین حضرت، پرتوی از وجود مقدس این کلمه تامه الهی است. قمری که تلو اوست، به وجود مقدس امیرالمؤمنین ﷺ تفسیر شده که تلو نبی اکرم ﷺ هستند. اگر برای معصوم ﷺ تالی تلوی باشد، معصوم ﷺ هست، نه غیرمعصوم. ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ تفسیر شده به وجود مقدس امام عصر ﷺ. ^۱ این یک

۱. «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ قُلْتُ ﴿الْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ تَلَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ نَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أئِمَّةُ الْجَوْرِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ ﷺ وَ جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ فَغَشَوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ فَحَكَى اللَّهُ فَعْلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَةِ فَاطِمَةَ ﷺ يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيُجَلِّيه لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَةِ فَاطِمَةَ ﷺ يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيُجَلِّيه لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾

آیه که خدای متعال جریان کلی هدایت در عالم را به اجمال در آن بیان فرموده و مراحل سیر عالم تا رسیدن به آن روز روشن عصر ظهور را مطرح کرده است.

آیه دیگر، در سوره لیل است. ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾؛^۱ این لیل در روایات ما معنا شده است. فرمود: این لیل «فُلَانٌ»، دولت بنی تیم و بنی عدی است که «غَشِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ»، آن دولتی که برای او جاری شد و بر علیه امیرالمؤمنین^ع بود. ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾؛ حجابی برای حقیقت نور و حقیقت کلمه ولایت شد. ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾؛ فرمود: نهار، دولت وجود مقدس امام زمان^ع است که وقتی دولت حضرت محقق می شود، بساط این جور و شب ظلمانی تاریخ جمع می شود و حقیقت آن شمس هستی (شمس

←

النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا»؛ الکافی، ج ۸، ص ۵۰ و با اندکی اختلاف در تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۴.

۱. سوره لیل، آیات ۱-۲.

نبی اکرم (ﷺ) از مجرا و در وجود مقدس امام زمان (ﷺ) تجلی می‌کند.^۱

- عصر ظهور، عصر تجلی امام زمان (ﷺ)

پس حقیقت عصر ظهور، تجلی کلمه تامه الهی، تجلی کلمه نور الهی و تجلی وجود مقدس نبی اکرم (ﷺ) از مسیر خلیفه تام ایشان، وجود مقدس امام زمان (ﷺ) است که با این تجلی، بساط ظلمت و جریان دولت باطل جمع می‌شود. این نگاه، با نگاه‌های دیگر خیلی متفاوت است. همه عدالت و شئون دیگری که در عصر ظهور تحقق پیدا می‌کند، آثار تجلی این کلمه نور است. در زیارت آل یاسین، بعد از زیارت، یک صلواتی است که با این تعبیر شروع می‌شود:

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ﷺ) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾، قَالَ: اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فُلَانٌ غَشَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ﷺ) يَصْبِرُ فِي دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَنْقُضَى. قَالَ: ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى﴾؟ قَالَ: النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ (ﷺ) مَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتُهُ الْبَاطِلَ؛ وَ الْقُرْآنُ ضُرِبَ فِيهِ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ وَ خَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِهِ وَ نَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا؛ تَفْسِيرُ الْقُمِّي، ج ۲، ص ۴۲۵.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَكَلِمَةِ نُورِكَ». بحث از عدل امام زمان^ع که مطرح می‌شود، همه تجلیات این کلمه نور است.

پس مسئله، در این مقیاس است. درواقع عصر ظهور، عصر جوشش غیب عالم و ظهور حقیقت از عالم غیب به عالم دنیا و بلکه بیش از عالم دنیا است. ظهور آن حقیقت پنهانی است که قرآن می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾.^۱ یکی از آن غیب‌هایی که متقین به آن ایمان دارند، وجود مقدس امام زمان^ع است.^۲ به‌خصوص که مراتبی از هدایت قرآن، متوقف به ایمان به این غیب است و اسراری از قرآن جز با آن ایمان برای انسان گشوده نمی‌شود. عصر ظهور، ظهور آن غیب در عالم طبیعت و در عالم اراده‌های انسانی است.

۱. سوره بقره، آیات ۲-۳.

۲. «عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ قَالَ: مَنْ أَقَرَّ بِقِيَامِ الْقَائِمِ^ع أَنَّهُ حَقٌّ؛ كَمَالُ الدِّينِ، ج ۱، ص ۱۷.

عصر ظهور در واقع عصر جوشش کلمه حیات و کلمه نور در عالم است؛ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۱ یا ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾^۲ این آیات به ظهور حضرت تفسیر شده است.^۳ جوشش حیات و جوشش آن کلمه ماء و کلمه روح است که همه حیات هستی به اوست. آن دوره، عصر تجلی این حقیقت است. آنچه در دوره فترت اتفاق افتاده، نفوذ دستگاه شیاطین انسی و ابلیس و جبت- و طاغوت در فضای عالم دنیا و بلکه بیش از فضای عالم دنیا

۱. سوره حدید، آیه ۱۷.

۲. سوره زمر، آیه ۶۹.

۳. «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ قَالَ يُحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْقَائِمِ عليه السلام بَعْدَ مَوْتِهَا [يَعْنِي] بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرُ مَيِّتٌ؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸. «حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ يُعْنِي إِمَامُ الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ إِذَا يَسْتَعْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَزُّونَ بِنُورِ الْإِمَامِ؛ تفسیر التمعی، ج ۲، ص ۲۵۳.

و در اراده‌های انسانی است و عالم انسانی در حجاب جریان ظلمات است. این بساط در آن دوره جمع می‌شود و آن حجاب‌ها کنار می‌رود و کلمه نور تجلی می‌کند.

شما آیه نور^۱ و آیه ظلمات^۲ بعدش را ملاحظه فرمودید. آیه نور، تفصیل جریان هدایت الهی است. آیه ظلمات، جریان ضلالی است که مانع آن هدایت است. «سَأَلْتُ الرَّضَا[❁] عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ فَقَالَ: هَادٍ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَهَادٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ»، امام رضا[❁] فرمود: یعنی خدای متعال هدایتگر اهل آسمان و اهل زمین است. یا فرمود:

۱. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛ سوره نور، آیه ۳۵.

۲. ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾؛ سوره نور، آیه ۴۰.

«هُدًى مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ هُدًى مَنْ فِي الْأَرْضِ».^۱ این جریان هدایت که همه عوالم تحت پوشش او هستند، از طریق مثل نور الهی در عالم واقع می‌شود. «مَثَلُ نُورِهِ» مثل نور الهی که همه انوار هدایت در او مُتمثل شده، در روایت توحید صدوق به وجود مقدس نبی اکرم^ع تفسیر شده است. این مثل نور الهی، مثل مشکاتی است «كَمِشْكَاهٍ» که این مشکات به صدر حضرت تفسیر شده و «فِيهَا مِصْبَاحٌ» آن مصباح هم به علم نبوت تفسیر شده است.^۲ این جریان هدایت در این آیه توضیح داده می‌شود تا می‌رسد به اینجا که ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذْكُرَ فِيهَا اسْمَهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ

۱. «عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرُّضَا^ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ فَقَالَ: هَادٍ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ هَادٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، وَ فِي رِوَايَةِ الْبَرْقِيِّ: هُدًى مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ هُدًى مَنْ فِي الْأَرْضِ؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲. «عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ^ع: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ. قَالَ قُلْتُ ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾ قَالَ مُحَمَّدٌ^ع. قُلْتُ ﴿كَمِشْكَاهٍ﴾ قَالَ صَدْرُ مُحَمَّدٍ^ع. قَالَ قُلْتُ ﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ قَالَ فِيهِ نُورُ الْعِلْمِ يَعْنِي النُّبُوَّةَ...؛ التوحید، ص ۱۵۷.

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ^۱ .
 این رجال، همان رجالی هستند که در حدیث مفضل آمده
 است؛ حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّمَا أَحَبَّ أَنْ
 يُعْرِفَ بِالرِّجَالِ وَأَنْ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَوَجْهَهُ
 الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ»^۲؛ خدای متعال دوست داشت که با رجال
 خاصی شناخته شود و با اطاعت از آنها اطاعت شود. خدای
 متعال آنها را سبیل و وجه خودش قرار داد، لذا آنها طریق
 طاعت و معرفت هستند. آنها را صراط خودش قرار داد، لذا
 طریق محبت و معرفت هستند. صراط مستقیم، طریق
 معرفت «هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ»^۳ یا طریق محبت است.

۱. ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا
 بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ
 الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾
 سوره نور، آیات ۳۶-۳۷.

۲. بصائر الدرجات، ص ۵۳۱.

۳. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ الصِّرَاطِ فَقَالَ:
 هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ
 صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ

ذیل آیه ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۱، فرمود: «أَرْشِدْنَا إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ، أَرْشِدْنَا لِلزُّومِ الطَّرِيقِ الْمُوْدَىٰ إِلَىٰ مَحَبَّتِكَ»^۲. صراط مستقیم، طریق محبت است و امام علیه السلام، آن صراط مستقیم است.^۳

- امام زمان علیه السلام ، محور تحولات و برکات عصر ظهور

خب عصر ظهور، عصر تجلی این حقیقت در عالم است. از عالم غیب، دستی بر عالم دنیا و عالم انسانی برده

←

الطَّاعَةُ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ اقْتَدَىٰ بِهِدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنْ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّىٰ فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛ معانی الاخبار، ص ۳۲.
۱. سوره فاتحه، آیه ۶.

۲. «قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ علیه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ قَالَ يَقُولُ أَرْشِدْنَا إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ أَرْشِدْنَا لِلزُّومِ الطَّرِيقِ الْمُوْدَىٰ إِلَىٰ مَحَبَّتِكَ وَ الْمُبْلَغِ إِلَىٰ دِينِكَ وَ الْمَنَاعِ مِنْ أَنْ نَتَّبِعَ أَهْوَاءَنَا فَتَعْطَبَ أَوْ نَأْخُذَ بِأَرَائِنَا فَتَنْهَلَكَ»؛ معانی الاخبار، ص ۳۳.

۳. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹، «باب أنهم علیهم السلام السبيل و الصراط و هم و شيعتهم المستقيمون عليها».

می‌شود و عالم، متحول می‌شود. محور این تحول هم خود وجود مقدس امام عصر علیه السلام هستند؛ یعنی این‌طور نیست که ما نقش اصلی را داریم. گاهی ما که انسان‌های محدود هستیم، برای معماری‌های مان سال‌ها زحمت می‌کشیم و بنایی به پا می‌کنیم ولی یک شهرش با یک زلزله ویران می‌شود. بنای عالم هم همین‌طور است. دست‌های بزرگتری هست که می‌تواند آنها را ویران کند. مورچه‌ها را دیدید؛ هزاران یا میلیون‌ها مورچه زحمت می‌کشند خانه‌ای برای خودشان بنا می‌کنند و ما با یک تصرف، آن را خراب می‌کنیم. اگر بنا بود ما برای این مورچه‌ها خانه بنا کنیم، چقدر کارشان آسان می‌شد. معماری عالم هم همین‌طور است، دست‌های بزرگتری است که عالم را معماری می‌کند.

البته ما هم در این دنیای خودمان امداد می‌شویم. عصر ظهور با ما محقق نمی‌شود. ما تقریباً هم دخیل‌ایم، هم هیچ کاره. در فلسفه تاریخ ما، اراده‌های انسانی در مسیر تاریخ مؤثر هستند ولی محور تکامل تاریخ، اراده ولی معصوم علیه السلام

هست. اوست که تصرف می‌کند و عالم را وارد فضای دیگری می‌کند.

لذا عصر ظهور، عصر مدرنیته اخلاقی یا حتی عصر تحقق یک تمدن اسلامی نیست. چیزی فراتر از یک تحول تمدنی اتفاق می‌افتد و نشئه‌ای به نشئه‌ای دیگر تبدیل می‌شود و عالم دنیا به عالم دیگری تبدیل می‌شود. گویا انسانی که به عالم دنیا هبوط کرده، با حضرت دوباره رفعتی پیدا می‌کنند. حالا آن سخن دیگری است.

بنابراین عصر ظهور، چنین عصری است و چنین تحول عظیمی در راه است. محور این تحول هم خود ولی حق علیه السلام اند و آنچه محقق می‌شود، تجلیات خود ایشان است. اگر در عالم، حیات جاری می‌شود، اگر نور جاری می‌شود، اگر عدالت کلی محقق می‌شود، اینها تجلیات حضرت‌اند. نه اینکه حضرت، فاعل مُعَدّنند. همه آنها، تجلیات وجودی خود حضرت است.

درواقع آنچه در عصر ظهور محقق می‌شود ظهور خود حضرت در عالم است، نه فقط ظهور جسمانی؛ حضرت،

حجاب را از حقیقت ولایت برمی دارند و حقیقت ولایت در عالم ظهور پیدا می کند. همین است، چیزی غیر از این نیست. آنچه مصداق آیه ظلمات است - یعنی دستگاه بنی - امیه و بنی تیم و بنی عدی ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ فتنه آن قدر سنگین است که ﴿إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْدُ يَرَاهَا﴾ فرمود: ﴿إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ الْمُؤْمِنُ فِي ظُلْمَةٍ فِتْنَتِهِمْ لَمْ يَكْدُ يَرَاهَا﴾ مؤمن در این فتنه ها دارایی و هستی خودش را نمی تواند ببیند - این بساط ظلمت از عالم برچیده می شود و عالم، نورانی می شود. این آن چیزی است که در عصر ظهور تحقق پیدا می کند.

۱. در روایت صالح بن سهل از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه آمده: «قُلْتُ ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ﴾ قَالَ الْأَوَّلُ وَ صَاحِبُهُ ﴿يَغْشَاهُ مَوْجٌ﴾ الثَّالِثُ ﴿مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ﴾ ظُلُمَاتُ الثَّانِي ﴿بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ مُعَاوِيَةُ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ فِتْنُ بَنِي أُمَيَّةَ ﴿إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ﴾ الْمُؤْمِنُ فِي ظُلْمَةٍ فِتْنَتِهِمْ ﴿لَمْ يَكْدُ يَرَاهَا﴾...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. الزامات مهدویت در دوران ما

عالم تا رسیدن به عصر ظهور - که مقدمه رجعت و قیامت و تجلیات بعدی است - مسیری را طی می‌کند. انسان هم در این سیر، مسیری را در حیات اجتماعی‌اش طی می‌کند. سیر انسان با هبوط حضرت آدم^ع در زمین شروع شده که همراه با ابلیس و همراه با یک هدایتی بوده است: ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى﴾^۱ و آن هُدًی به امیرالمؤمنین^ع تفسیر شده است.^۲ این سیر در جبهه حق و باطل هر دو هست تا برسیم به دوره ظهور.

۱. ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۳۷. ﴿قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾؛ سوره طه، آیه ۱۲۳.

۲. «عن جابر قال سألت أبا جعفر^ع عن تفسير هذه الآية في باطن القرآن ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ قال: تفسير الهدى على^ع قال الله فيه ﴿فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴۱.

خب حالا این سیر یک مرحله را طی کرده تا ما به دوره احتجاج و غیبت ظاهری امام^ع رسیده‌ایم. آن سیر هم قابل توضیح است: از ظهور انبیاء اولوالعزم^ع تا نبی اکرم^ص و خلفای ایشان که مراحل و سرحلقه‌های تکامل عالم هستند تا غیبت خود حضرت. در عصر غیبت هم شیعه، مرحله داشته است. یعنی سازماندهی شیعه از سازمان وکالت تا بعد جریان حوزه بغداد و بعد هجرت شیخ طوسی و جریان حوزه نجف، سازماندهی شیعه، مرحله داشته که همه این مراحل بر محور فقها هم بوده است.

اگر کسی بگوید تکامل اجتماعی تاریخ شیعه در عصر غیبت، بر محور غیر فقها بوده است، صددرصد اشتباه می‌کند. بعضی خواستند بگویند: «اینها حافظان شریعت بودند؛ حافظان حقیقت، دیگران اند»، ولی این غفلت است. حقیقت این است که فقهای شیعه، هم حافظان حقیقت





ولایت بوده‌اند، هم حافظان حقیقت شریعت و هم واسطه - های فیض حضرت. اینها جامعه شیعه را هدایت کرده‌اند. دست حضرت از آستین اینها بیرون آمده است، هم در هدایت باطنی، هم در هدایت ظاهری و هم در سازماندهی شیعه.

جامعه شیعه مراحل را طی کرده است. در این مسیر، سازماندهی شیعه - از دوره مبارزات پارتیزانی تا هجرت امام رضا^(ع) به ایران و دوره شکل‌گیری به اصطلاح دولت شیعی بر محور حضرت، تا دوره نظام ولایت فقیه - و همچنین فقاہت شیعه - از دوره حفظ آثار نقلی و نقل احادیث تا دوره شکل‌گیری اجتهاد و پاگرفتن جدی آن در دوره شیخ طوسی و تحول مراحلش تا دوره متأخر - رو به کمال داشته است؛ یعنی هم سازماندهی شیعه و جریان سرپرستی آن رو به رشد بوده و هم جریان فقاہت شیعه و استضاءه‌اش از معارف اهل بیت^(ع) و کلام الهی و هم حتی جریان اجتماعی شیعه. همه این جریان‌ها در حال رشد بوده و بر محور فقهای شیعه هم این اتفاق افتاده است.

- محوریت فقاہت در تکامل اجتماعی جامعه تشیع

خب از الزامات این دورۀ حرکت به سمت مهدویت، همین هست که همان جریان، رشد و تعالی پیدا کند. الحمدلله ما از دورۀ مرجعیت به دورۀ ولایت اجتماعی فقیہ رسیدیم، که خیلی متفاوت است. زمانی نقش فقہای شیعه نقش مرجعیت بوده که این هم در یک شیب تاریخی پیدا شده است. جریان مرجعیت را هم اگر تعقیب کنید، تصویر فرهنگ مرجعیت و رشدش در جامعہ شیعه، یک مسیر رو به رشد داشته است. مسیر رو به رشد جامعہ شیعه از دورہای که تشیع بعد از جریان صدر اسلام دوبارہ معماری شد، تا دورہ غیبت و دورہ کنونی کاملاً مشهود است، هم در دورہ ظهور ائمہ علیہ السلام هم در دورہ غیبت. من رشد شیعه در دورہ غیبت را در سه زاویہ اشاره کردم: هم سازمان رہبری که بہ عہدہاش بودہ - از وکالت تا ولایت فقیہ - و هم جامعہای کہ باید تشکیل می دادہ - از دورہ مبارزات پارتیزانی تا دولت و جامعہ کنونی کہ در واقع یک قطب



تمدنی جهان شده - و هم فقاہتی که داشته - از دوره گردآوری حدیث تا دوره بسط اجتهاد.

همین مسیر باید پیش برود. این مسیر با سرانگشت اشارت خود حضرت بوده است. اگر حضرت می‌خواستند، دیگران را طبقه مرجع قرار می‌دادند ولی ندادند. این اشارت حضرت «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثَنَا»^۱ یا «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ»^۲ اینها را طبقه مرجع و واسطه قرار داده است، حمایت حضرت هم پشت- سر آنهاست و ولایت حضرت هم از طریق آنها جاری می‌شود. آنها حجاب نوری هستند که هدایت حضرت از

۱. در توقیع شریف حضرت آمده است: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثَنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۴.

۲. تعبیری از حدیث مفصل امام حسن عسکری علیه السلام در باب علمای آخر الزمان: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعَهُمْ»؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

طریق آنها به جامعه تجلی می‌کند.^۱ در مجموع هم اگر کسی منصفانه نگاه کند، این مجموعه در هدایت جامعه شیعه و نیابت حضرت، انصافاً نمره قابل قبولی دارد.

خب حالا این جریان البته باید کمال پیدا کند، یعنی نظام ولایت فقیه باید رشد کند. به نظرم می‌آید قبل از ظهور هم

۱. «قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ؑ: لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبِهِ قَائِمُكُمْ ؑ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الدَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُتَقِذِينَ لَضَعَفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شَبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ وَ مِنْ فَخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسْكُونُ أَرْمَهُ قُلُوبِ ضَعَفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سَكَانَهَا أَوْ لَوْ أَنَّ هُمْ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۸. «عَنْ أَبِي عَاصِمٍ، عَنْ الصَّادِقِ ؑ قَالَ: شِيعَتُنَا جُزْءٌ مِنَّا، خُلِقُوا مِنْ فَضْلِ طِينَتِنَا، يَسُوُّوهُمْ مَا يَسُوُّونَا، وَ يَسْرُهُمْ مَا يَسْرُنَا، فَإِذَا أَرَادَنَا أَحَدٌ فَلْيَقْصِدْهُمْ فَإِنَّهُمْ الَّذِينَ يُوصَلُ مِنْهُ إِلَيْنَا»؛ الأُمَالِي (لِلطُّوسِي)، ص ۲۹۹. «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؑ اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بَنُورَ اللَّهِ قَالَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ يَنْظُرُ بَنُورَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ ؑ لَأَنَّا خُلِقْنَا مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ خُلِقَ شِيعَتُنَا مِنْ شُعَاعِ نُورِنَا فَهُمْ أَصْفِيَاءُ أَبْرَارٍ أَطْهَارٌ مَتَّوَسِمُونَ نُورَهُمْ يُضِيءُ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ كَالْبَدْرِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلَمَاءِ»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۱.



ما دیگر نظامی رشد یافته‌تر از این نمی‌توانیم داشته باشیم. یک دوره‌ای دولت به اصطلاح پادشاه شیعی داشتیم که حداکثر خود پادشاه، شیعه بوده و نهایتاً با نظارت علما کار می‌کرده است. بعد دوره‌ای که بحث مشروطه پیش آمده - با همه فرازونشیب‌هایش - تصمیمات دولتی، مشروط به فقاہت شده تا جایی که امروزه ساختار قدرت، مشروط به ولایت شده است. این، نکته خیلی مهمی است. آنچه الان مشکل نهضت‌های اخیر اسلامی است، همین است که نمی‌توانند در قانون اساسی، ولایت را جزو ساختار قدرت بیاورید. در شیعه این امر ممکن شده و در ساختار قدرت آمده است. در اصل ولایت فقیه، ولایت، در ساختار قدرت و مدیریت اجتماعی حضور پیدا کرده است و نقش فقها از نظارت به ولایت ارتقا پیدا کرده است. جریان دین در جامعه از حد شریعت به حد ولایت ارتقا پیدا کرده است. اگر در عصر ظهور باید به نحو کامل، حقیقت «توحید، ولایت و شریعت» تجلی پیدا کند، کامل‌ترین مرتبه‌اش در عصر غیبت،

همین عصری است که هم قوانین، مقید به شریعت می‌شوند، هم ساختار، مقید به ولایت.

- الزامات تکامل جامعه شیعه در آینده

ولی این امر باید به رشد خودش برسد و رشدش اولاً به تکامل تفقه شیعی نیازمند است تا از حد تفقه‌ی که واحد مطالعه‌اش فرد است به تفقه‌ی که واحد مطالعه‌اش جامعه است، برسد. روان‌شناسی با گرایش‌های مختلفش هر قدر رشد کند، جای جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی را پر نمی‌کند، چون واحد مطالعه‌شان متفاوت است. تفقه شیعی در حوزه اخلاق و عرفان، در حوزه کلام و حکمت و در حوزه فقه و احکام باید از سطح واحد مطالعه فرد به واحد مطالعه جمع و بلکه تاریخ ارتقا پیدا کند و فقه حکومت و فقه نظامات، به روش قاعده‌مند و مقنن استنباط شود.

دوم اینکه باید عقلانیت کاربردی و اجرایی بر محور فرهنگ اسلام و بر محور فرهنگ اهل‌بیت^{علیهم‌السلام} تولید شود، لااقل در حوزه علوم انسانی.

سوم اینکه مبتنی بر آن باید برنامه‌ریزی‌های اساسی نظام از تولید اسناد بالادستی، مثل چشم‌اندازها و فراتر از آن، مسئله الگوی پیشرفت، مبتنی بر فرهنگ اسلام تولید شوند. به تعبیر دیگر باید سندهای بالادستی جامعه اسلامی، به اصطلاح امروزی بر اساس مهدویت و دکترین مهدویت تنظیم شوند.

هم تکامل تفقه، هم تولید عقلانیت کاربردی و اجرایی و هم تدبیر نظام و تنظیم اسناد شامل، اسناد کلان نظام، اسناد بالادستی، مبتنی بر تفقه دینی باید اتفاق بیفتند. اصولاً اسناد توسعه که شاید بالاترین سندهای بالادستی جوامع هستند، معطوف به فلسفه تاریخ، قابلیت تنظیم دارند. نمی‌شود شما تعریفی از تکامل تاریخ نداشته باشید ولی راجع به توسعه پایدار برنامه‌ریزی کنید. بنابراین بی‌تردید سند توسعه ما، سند پیشرفت ما، پیشرفت اسلامی و ایرانی ما باید معطوف به مهدویت و فلسفه تاریخ شیعه تنظیم شود. البته این اگر بخواهد به شکل کاملی انجام بگیرد، متوقف بر این است که هم تفقه شیعی به مقیاس جامعه و تاریخ تکامل پیدا کند و

بتوان یک فلسفه تاریخ مدوئی را به اثبات رساند و هم اینکه عقلانیت کاربردی و اجرایی جامعه، یک عقلانیت دینی شود. نمی‌شود با عقلانیت سکولار، تنظیمات اسلامی انجام داد.

الان بحران مهمی که در جامعه ما آرام آرام دارد ظهور پیدا می‌کند، همین است. در یک دوره‌ای تلقی این بود که ما به رساله عمل می‌کنیم، جامعه، اسلامی می‌شود. یعنی تلقی این بود که اسلامیت جامعه، فقط با عمل به شریعت است، آن هم شریعت در مقیاس رساله. طبیعتاً این گونه هم تصور می‌شد که خب به راحتی عمل می‌کنیم. اگر قبلی‌ها عمل نمی‌کردند، برای این بود که نمی‌خواستند، سوء نیت بوده است. کم‌کم معلوم شد نه، سوء نیت نیست. تحقق همین رساله هم بسترهایی می‌خواهد. بعد کم‌کم معلوم شد نه، برای دینی بودن جامعه، نه رساله کافی است و نه به این سادگی می‌شود همین رساله محقق شود. کم‌کم معلوم شد که آقا! باطن شریعت، ولایت است و اگر ولایت اجتماعی، دینی نشود، نمی‌شود به شریعت عمل کرد. رشد تولی به

ولایت حقه و جریان ولایت حقه است که بستر اعمال شریعت و تحقق شریعت است. اینکه امام می فرمودند: «حکومت، فلسفه عملی فقه از ابتدا تا انتهاست» یعنی همین. یعنی تا جریان ولایت، دینی نشود، امکان تحقق شریعت در جامعه فراهم نمی شود.

این الزامات، تدریجا درک شد تا به توجه به تحول در علوم و تحول در مدل های اجرایی رسید. مقام معظم رهبری تحول در علوم را بیش از یک دهه است که به ویژه تعقیب می کنند. تحول در مدل های اجرایی را هم در قالب الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی به خصوص در چند سال اخیر دنبال می کنند.

بنابراین عقلانیت اجرایی ما در قالب مدل های اجرایی و عقلانیت کاربردی ما در قالب معادلات علمی می بایست دینی شوند و تکامل در تفقه دینی هم اتفاق بیفتد. این یک فرآیند پیش رو است و باید انجام بگیرد و ان شاء الله انجام هم خواهد گرفت.

جریان مهدویت و جریان ولایت حقه، جریانی است که قرب تاریخ به سوی خدای متعال و تقرب عالم به سوی خدای متعال با آن اتفاق می افتد. این جریان در یک مسیر تدریجی، اراده های انسانی و به خصوص اراده های شیعه را تهذیب کرده است. مسیر این تهذیب هم خیلی مسیر دشواری بوده است. یکی از مراحل آن، عاشورا است که حضرت با جریان عاشورا، در جامعه شیعه و بعد هم در کل حیات بشری ارتقاء وجدان ایجاد می کنند.^۱ نقطه کانونی ارتقاء وجدان و ارتقاء اخلاق، عاشورا است. حالا این هم یک بحث دیگری است.

این تحولی است که اتفاق افتاده تا ما رسیده ایم به عصر غیبت و آن مسیر پیچیده ای که شیعه در عصر غیبت برای تحقق عصر ظهور و عصر تحقق ولایت و حکومت حقه به - شکل تام و تمام در پیش دارد. آن هم شدنی نیست الا با امحاء کلمه باطل و با جمع شدن بساط ظلمت از عالم و رفع

۱. برای نمونه، در زیارت اربعین می خوانیم: «بَدَلَ مُهْجَتَهُ فِیکَ لَیَسْتَنْقِذَ عِبَادَکَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَیْرَةِ الضَّلَالَةِ».



حجابی که برای ولایت حقه ایجاد شده است. آن لیل - که غشاء ولایت حقه شده^۱ - باید برداشته شود. این، تحول عظیمی است! مسیری که ما باید طی کنیم، علی‌الاصول چنین مسیری است. ما باید این مسیر را دنبال کنیم تا آن شاء الله عصر ظهور محقق شود.

۳. آسیب‌ها و انحرافات مسیر انتظار

آسیب‌ها و موانعی که بر سر راه وجود دارد چیست؟ چه انحراف‌هایی ممکن است در این مسیر حتی در خود جامعه شیعه وجود داشته باشد؟ چه انحرافات فکری و عقیدتی است که می‌تواند مانع حرکت صحیح و مستقیم به سمت عصر ظهور شود؟

- انحراف اول: سکولاریسم

به نظر من سه دسته انحراف است که هر سه هم نگران-کننده هستند. به گمان من به‌ترتیب اولویت، یکی جریان

۱. [روایات ذیل آیات ابتدایی سوره شمس و سوره لیل در ابتدای

سکولاریزم است. این مهم‌ترین انحرافی است که ممکن است نسبت به اصل مهدویت اتفاق بیفتد و مهم‌ترین خطری است که جریان روبه‌پیش جامعه شیعه را تهدید می‌کند. در مقابل حکومت ولایی و در مقابل انقلاب حضرت، جریان دستگاه شیطان و ابلیس است که توسعه‌یافته‌ترین مدلش مدل لیبرال دموکراسی است. عمیق‌ترین و فراگیرترین و گسترده‌ترین و سنگین‌ترین جنبشی که بر علیه ولایت حقه در عالم اتفاق افتاده، نهضت روشنگری غرب و رنسانس است. حالا این تعابیر شاید مبالغه‌آمیز باشد؛ چون جریان‌های پیچیده‌تری مثل سقیفه در کار هستند و البته این، ادامه آن جریان است. برای حرکت انبیا علیهم‌السلام حرکتی مخاطره‌آمیزتر از جریان رنسانس نبوده است که با یک ایدئولوژی روشن و برنامه‌ریزی پیچیده و ایجاد یک فرایند اجتماعی پیچیده، در مسیر سکولار کردن کل جامعه جهانی حرکت کرده‌اند.

جریان سکولاریزم تمامیت‌خواه، جریانی است که هیچ جایی برای مذهب و ادیان قائل نبوده است و ایدئولوژی‌های برآمده از این جریان، به‌طور کلی خدا را نفی می‌کردند. این



امر عجیبی است که ما در هیچ دوره‌ای از تاریخ نداشته‌ایم. متفکران‌شان یکی دین را افیون ملت‌ها می‌داند، یکی هم دین را برآمده از جهالت بشر و عقده‌های فروخورده جنسی و دیگری عقب‌افتادگی‌های اجتماعی و امثال اینها که در کتاب‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی‌شان ملاحظه فرموده‌اید.

این جریان، بعد از انقلاب اسلامی، یک قدم عقب‌نشینی کرده و به یک جریان سکولاریزم میانه‌رو قانع شده که از نوع ترکیه است. از اولین روزی که جریان اسلام‌گرایی به این شکل در ترکیه شکل گرفت، واقعا این خطر احساس می‌شد که یک بدل‌سازی برای اسلام ناب است. گرچه یک قدم عقب‌نشینی از آتاتورک به حزب عدالت هست ولی در کنار این عقب‌نشینی، نوعی برنامه‌ریزی برای ایجاد انحراف در دنیای اسلام هم هست. کاری که الان جریان تمدن غرب در دوره برخورد تمدنی برای مواجهه با اسلام دنبال می‌کند این است که در دنیای اسلام یک جریان سکولاریزم میانه‌رو

را شبکه‌سازی کند و آنها را با یک رشته به هم پیوند دهد که البته نقاط پیوند فراوانی هم با همدیگر دارند.

شما جریان‌های اصلاح‌طلب افراطی در کشور خودمان را ببینید؛ دائما در آن میدان و در آن زمین بازی می‌کنند. شماره‌های اخیر مهرنامه را دیده‌اید. یکی از بحث‌های کارشناسی‌شان - که مفصل هم نظر داده‌اند - درباره این است که ترکیه، مدل مطلوب دنیای اسلام است. حتی برای ایران هم ترکیه را مدل مطلوب می‌دانند که نوعی آزادی مذهبی همراه با یک حکومت سکولار است.

به نظر من این اصلی‌ترین خطر جامعه ما در مقابل اندیشه مهدویت است. از این نباید غافل شد. ریشه فتنه ۸۸ در همین تفکر است. تلقی من این است که جریان سکولاریزم تمامیت‌خواه است که به میدان آمده و می‌خواهد با هر کیفیتی که شده، حتی از طریق حرکت‌های خیابانی، مسیر انقلاب اسلامی را برگرداند. حالا نمی‌خواهم بگویم همه کسانی که در این جریان بودند، این طور می‌اندیشیدند، نه. ولی به گمان من پشت‌صحنه‌اش این است: جریان



سکولاریزم جهانی. این، خطرترین انحرافی است که جامعه ما را تهدید می‌کند.

تقلیل مهدویت به یک امر ذهنی به جای یک افق روشن پیش‌روی جامعه شیعه یا تحریف مهدویت به جریان لیبرال-دموکراسی از کارهایی است که در دوره اصلاحات انجام می‌شد. هم عاشورا را تحریف می‌کردند، هم مهدویت را. مقالات‌شان هست که می‌گفتند: عاشورا برای تحقق دموکراسی بوده است. مهدویت را هم درواقع چیزی نمی‌دانستند الا پیشرفت اراده‌های انسانی. می‌گویند: خود انسان‌ها هستند که عصر مطلوب را می‌سازند؛ چیزی به نام امام^ع که محور تحقق این جامعه باشد، در کار نیست. این جزو آثار آنهاست، ملاحظه فرموده‌اید، من دیگر نمی‌خواهم باز کنم.

اینکه ما عصر ظهور را در حد یک مدرنیته اخلاقی تنزل بدهیم و افق جامعه اسلامی را به یک مدرنیته اخلاقی کاهش بدهیم، این بزرگترین انحراف است. انحرافی که مقام معظم رهبری دو بار تکرار کرده‌اند. از جمله در گفتگوی با

خبرگان در همین سخنرانی اخیرشان از کسانی سخن گفتند که به بهانه عقل گرایی، ارزش‌ها را زیر پا می‌گذارند؛ این مهم‌ترین انحراف است. این انحراف در مقابل مهدویت است. کسانی که می‌خواهند یک حکومت سکولار سر کار بیاید، مخالف مهدویت هستند. ما این همه مسیر را طی کرده‌ایم - از دوره مبارزات سیاسی شیعه در دوره ائمه علیهم‌السلام که یک جمعیت متفرق در دنیای اسلام بودند تا دوره‌ای که به یک حکومت ولایت فقیه رسیده‌ایم - تا توانسته‌ایم یک مدل سیاسی در مقابل مدل دنیای غرب ارائه کنیم. اینکه ما برویم دنبال یک نظام سکولار، این بزرگترین خطری است که اندیشه مهدویت را در عمل تهدید می‌کند.

نباید این انحراف را کوچک گرفت. خطر این انحراف، خطر مهمی است. الان هم به نظر من مهم‌ترین خطری که نهضت‌های اسلامی منطقه را تهدید می‌کند، همین جریان سکولاریزم میانه‌رو است. تلقی حقیر این است که شیطان، اول جهت انسان را عوض می‌کند. وقتی جهت انسان را عوض کرد، دیگر آدم را رها می‌کند. آدمی که می‌خواست



مکه برود، می‌رود به کالیفرنیا. بعد دیگر حالا هر کجا برود، کاری ندارد؛ جهتش را عوض کرده است.^۱ اگر بتواند جهت جامعه شیعی، جامعه اسلامی را از سمت ظهور به سمت لیبرال‌دموکراسی ببرد، دیگر هر دست‌وپا زدنی فایده ندارد. تلقی حقیر این است که یکی از اقدامات مهمی که می‌شود در نهضت‌های کنونی اتفاق بیفتد، همین است.

باید اندیشه مهدویت را که اندیشه مشترک بین همه مسلمان‌ها است، احیا کنیم و به حق به آنها توضیح بدهیم که حرکت شما به سمت عصر ظهور است. مطالبات شما، مطالبه

۱. «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿لَأُقْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ * ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شِمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ؟ قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: يَا زُرَّارَةُ إِنَّهُ إِنَّمَا صَمَدَ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ فَأَمَّا الْآخَرُونَ فَقَدْ فَرَّغَ مِنْهُمْ؛ الكافي، ج ۸، ص ۱۴۵. همچنین در روایت مفصلی از امام باقر^ع در ماجرای شیعه شدن یکی از مخالفین آمده است که حضرت به او فرمود: «أَمَا إِنَّ عِبَادَتَكَ يَوْمَئِذٍ كَانَتْ أَخْفَ عَلَيْكَ مِنْ عِبَادَتِكَ الْيَوْمَ لَأَنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ وَ الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِشِيعَتِنَا لَأَنَّ سَائِرَ النَّاسِ قَدْ كَفَّوهُ أَنْفُسَهُمْ»؛ الكافي، ج ۳، ص ۱۶۲.

برای تحول در جامعه جهانی است، برای رسیدن به تمدن الهی است، برای رسیدن به عصر ظهور است. تلاش غرب می‌کند این است که این حقیقت را منحرف کند و آن را به دموکراسی خواهی تنزل بدهد. ما باید حتما در نقطه مقابله حرکت کنیم و سعی کنیم این جنبش‌ها و نهضت‌هایی که به سمت عصر ظهور است، جهتش محفوظ بماند. از نظر من این، خطر اول و مهم‌ترین خطر است. مقام معظم رهبری هم تأکید داشتند که این، انحراف بسیار مهمی است که حکومت به بهانه اداره‌شدن عقلانی، ارزش‌ها را زیر پا بگذارد. گمان کنیم عقلانیت یعنی عقلانیت سکولار، عقلانیت مدرن. خب این که نیاز به انقلاب اسلامی نداشت. پهلوی هم کشور را به سمت دروازه‌های تمدن می‌برد. آنچه موجب شد سرانگشت ولایت حضرت از آستین امام (ره) و جامعه شیعه بیرون بیاید، این بود که جامعه شیعه داشت در تمدن غربی منحل می‌شد. دیگر این دولت حتی به ظاهر شیعی با جریان مرجعیت برای حفظ شیعه کافی نبود، باید یک انقلاب عظیم اتفاق می‌افتاد.

غربی‌ها فهمیده‌اند که راه مقابله با انقلاب اسلامی منحل - کردن آن در فرایند جهانی با یک اعتدال است. در یک دوره، غرب تلاش می‌کرد بگوید: دین با علم مخالف است؛ برای اینکه دورهٔ اوج علم‌پرستی بود. در دوره حاکمیت پزیتویست‌ها تلاش می‌کردند این کار را بکنند؛ چرا؟ چون می‌گفتند اگر دین مخالف با علم معرفی شود، دین غروب می‌کند. الان که دوره رشد معنویت است، پشت‌سرهم همایش می‌گیرند که دین و علم هماهنگ هستند؛ می‌خواهند بگویند با علم سکولار می‌شود جامعه دینی اداره کرد! یعنی از در بیرون‌شان کردند، از پنجره داخل می‌آیند. الان سکولاریست‌های کشور ما - در آخرین بحثی که از آنها دیده‌ام - می‌گویند: «علوم انسانی، عامل همگرایی جامعه جهانی است. ایدئولوژی‌ها عامل واگرایی هستند». غافل از اینکه یا تغافل می‌کند از اینکه علوم انسانی، کاملاً ایدئولوژیک هستند و غرب از طریق علوم انسانی سکولار، ایدئولوژی خودش و سبک زندگی مادی را جهانی کرده است.

بنابراین به گمان من اصلی‌ترین مخاطره اندیشه مهدویت در جامعه شیعه، جریان سکولاریزم است که به‌شدت هم در تفکر ما نفوذ دارد. همه ما به‌نوعی با علم سکولار، با تکنولوژی سکولار و با ساختارهای اجتماعی سکولار کنار آمده‌ایم و در آن فضا تنفس می‌کنیم و گاهی قصد عبور از این فضا را هم نداریم، بار انداخته‌ایم. بدون رحل و کوچ از این منازل، نمی‌شود به‌سوی عصر ولایت و مدینه فاضله امام زمان^ع حرکت کرد. مهم‌ترین انحراف این است که بگوییم: آقا! همین خوب است، حضرت همین‌ها را قبول دارند. من دیده‌ام که بعضی از اینها می‌گویند: «حضرت هم بیایند، همین رسانه است دیگر؛ همین ماهواره است، همین تکنولوژی است، همین تلویزیون است». روایت را هم به همین تأویل می‌برند و آن را در این حد تنزل می‌دهند. گاهی به نظرم می‌آید اگر اینها مجال پیدا کنند، می‌گویند در بهشت هم همین تلویزیون و ماهواره کار می‌کند؛ یعنی آن نشئه را هم می‌خواهند این‌طور تفسیر کنند؛ درحالی‌که این‌طور نیست؛ مسئله، مسئله دیگری است.



انسان، انسان دیگری می‌شود و عالم، عالم دیگری، ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ﴾.^۱ الان ما با عالم هماهنگ نیستیم و عالم، برکات خودش را به ما نمی‌دهد. خدای متعال لایه‌های ظاهری عالم را مسخر ما کرده، لایه‌های باطنی‌اش را از دست ما گرفته است. مثال می‌زنم: آنها وقتی در همین تمدن مادی وقتی به انرژی هسته‌ای دست می‌یابند، مقیاس تمدنی‌شان عوض می‌شود. وقتی به کنترل الکترون و مثل اینها دست می‌یابند، سرعت ارتباطات چقدر توسعه پیدا می‌کند و اصلاً مقیاس سرعت ارتباطات عوض می‌شود. لایه‌هایی از حقایق در باطن عالم هست که در اختیار غیرمؤمنین قرار نمی‌گیرد، مخصوص عصر ظهور است. آن تمدن، تمدن دیگری است. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا﴾، اگر اهل قریه‌ها ﴿آمَنُوا وَاتَّقَوْا﴾ یعنی دنبال امیرالمؤمنین^ع حرکت می‌کردند و حضرت

۱. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۹۶.

را کنار نمی‌زدند^۱ - معنای دیگری ندارد - ﴿لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمُ
بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾ درهای برکت را از آسمان و
زمین به‌رویشان باز می‌کردیم. این اتفاق خواهد افتاد.^۲

۱. در روایات متعدد، ایمان به محبت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام معنا
شده است؛ برای نمونه: «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام
فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾
قَالَ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مِنَ الْوَلَايَةِ وَلَمْ يَخْلُطُوهَا بِوَلَايَةِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ
فَهُوَ الْمُلْبَسُ بِالظُّلْمِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۱۳. رجوع شود به: بحار
الانوار، ج ۲۳، ص ۳۵۴، «باب تأویل المؤمنین و الإیمان و المسلمین و
الإسلام بهم و بولایتهم علیهم‌السلام و الکفار و المشرکین و الکفر و الشرک و
الجبّت و الطاغوت و اللات و العزی و الأصنام بأعدائهم و مخالفیهم».
همین‌طور در روایات، «تقوا» به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام و «مؤمنون» به
شیعیان ایشان معنا شده است؛ برای نمونه: «عَنْ مَالِكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
قَالَ: قُلْتُ لِمَوْلَايَ الرُّضَا علیه‌السلام قَوْلُهُ تَعَالَى ﴿وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ كَانُوا
أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلُهَا﴾ قَالَ هِيَ وَ لَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام؛ تأویل الآیات،
ص ۵۷۷. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا
رَيْبَ فِيهِ﴾ قَالَ كِتَابُ عَلِيٍّ لَا رَيْبَ فِيهِ ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ قَالَ: الْمُتَّقُونَ
شِيعَتُنَا ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ﴾ وَ مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَنْبُؤُونَ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۵.



همچنین در خطبه فدکیه آمده است: «تَاللَّهِ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحَجَّةِ اللَّائِحَةِ وَ زَالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ لَرَدَّاهُمْ إِلَيْهَا وَ حَمَلَهُمْ عَلَيْهَا وَ لَسَارَ بِهِمْ سِيراً سُجْجاً لَا يَكْلُمُ خَشَاشُهُ وَ لَا يَكُلُ سَائِرُهُ وَ لَا يَمْلُ رَاكِبُهُ وَ لَا وَرَدَهُمْ مِنْهَا نَمِيراً صَافِياً رَوِياً تَطْفَحُ ضَفَّتَاهُ وَ لَا يَتَرْتَقُ جَانِبَاهُ وَ لَا صَدْرُهُمْ بَطَاناً وَ نَصَحَ لَهُمْ سِراً وَ إِعْلَاناً وَ لَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى مِنَ الدُّنْيَا بِطَائِلٍ وَ لَا يَحْطَى مِنْهَا بِنَائِلٍ غَيْرَ رَى النَّاهِلِ وَ شُبْعَةِ الْكَافِلِ وَ لَبَانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ وَ الصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ ﴿وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾...»؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۸-۱۰۹.

۲. برای نمونه، در روایت سیدالشهداء علیه السلام از رجعت آمده است: «ثُمَّ لَأَقْتُلَنَّ كُلَّ دَابَّةٍ حَرَّمَ اللَّهُ لَحْمَهَا حَتَّى لَا يَكُونَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا الطَّيِّبُ وَ أَعْرَضُ عَلَى الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ سَائِرِ الْمَلَلِ وَ لَأُخَيِّرَنَّهُمْ بَيْنَ الْإِسْلَامِ وَ السَّيْفِ فَمَنْ أَسْلَمَ مَنَنْتُ عَلَيْهِ وَ مَنْ كَرِهَ الْإِسْلَامَ أَهْرَقَ اللَّهُ دَمَهُ وَ لَا يَبْقَى رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِنَا إِلَّا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكاً يَمْسَحُ عَنْ وَجْهِهِ التُّرَابَ وَ يَعْرِفُهُ أَزْوَاجُهُ وَ مَنَازِلُهُ فِي الْجَنَّةِ وَ لَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَعْمَى وَ لَا مُقْعَدٌ وَ لَا مُبْتَلَى إِلَّا كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُ بَلَاءَهُ بَنَى أَهْلَ الْبَيْتِ وَ لَنَنْزِلَنَّ الْبَرَكَهَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ حَتَّى إِنَّ الشَّجَرَةَ لَتَقْصِفُ بِمَا يُرِيدُ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الثَّمَرِ وَ لَيُؤْكَلَنَّ ثَمَرُهُ الشِّتَاءَ فِي الصَّيْفِ وَ ثَمَرُهُ الصَّيْفِ فِي الشِّتَاءِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى ﴿وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا

علی‌ای حال اولین خطر این است که مهدویت تحریف شود و این فرهنگ و افق دید ما نسبت به آن به یک مدرنیته اخلاقی یا حتی از این هم جلوتر به یک حکومت سکولار همراه با آزادی‌های مذهبی تنزل کند.

- انحراف دوم: برنامه‌ریزی و ساختارسازی اجتماعی خارج از چارچوب تفقه دینی

دومین انحرافی که جریان مهدویت را تهدید می‌کند این است که گرایش‌های عرفانی که نسبت به مهدویت وجود دارد بخواهند به صورت غیرقاعده‌مند بر برنامه‌ریزی‌های کلان اجتماعی حاکم شوند. این هم خطر دوم است. این خطر هم بسیار نگران‌کننده است. ما به این نیاز داریم که جامعه خودمان را بر اساس اندیشه‌های مهدوی اداره کنیم و برنامه‌ریزی‌های ما در مقیاس مواجهه جهانی و مواجهه

←

لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا ﴿ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ لَيَهْبُ لِشِيعَتِنَا كَرَامَةً لَا يَخْفَى عَلَيْهِمْ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانَ فِيهَا حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يُرِيدُ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَيُخْبِرَهُمْ بِعِلْمِ مَا يَعْلَمُونَ »؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۹-۸۵۰.



تمدنی، براساس اندیشه مهدوی باشد ولی این کار، نیاز به یک تفقه منظم و قاعده‌مند دارد. کما اینکه ما در حوزه تحول در ساختارهای اجتماعی، نیاز به یک عقلانیت کاربردی داریم. این‌طور نیست که ما بتوانیم با استحسان، مثل دوره‌هایی که حکومت‌ها ساده بودند و یک صدر اعظم کشور را اداره می‌کرده، بتوانیم به‌سمت تغییر ساختارها حرکت کنیم. یعنی اگر شما بخواهید پولی را جایگزین پول اعتباری کنید، باید جایگزینی برای نظام بانکی ایجاد کنید؛ نمی‌گوییم نظام بانکی را به نظام بانکی دیگری تبدیل کنید، چون اصلاً معلوم نیست ما در شکل مطلوب، نظام بانکی داشته باشیم. تبدیل نظام پولی و چرخش اعتبارات مالی، چیزی نیست که با قدرت [؟] بشود انجام داد، نیاز به یک عقلانیت کاربردی گسترده دارد. بنابراین ساده‌انگاری دربارهٔ حرکت به‌سمت عهد مهدویت و آوردن اندیشه‌های عرفانی مهدوی در عرصه مدیریت اجتماعی به‌صورت غیرقاعده‌مند، این هم خطر دوم و خطری جدی است.

البته من نمی‌خواهم محملی برای این خطر دوم بیان کنم ولی فی‌الجمله در جامعه ما هست، به‌خصوص جریانی که شاید الان اثرگذار اجتماعی هم نباشد ولی می‌خواهند در حرکت به سمت ظهور از ساختار ولایت فقیه عبور کنند و می‌خواهند بگویند می‌شود یا می‌بایست ما در دوره قرب ظهور به دنبال هادیان برویم، آنهایی که ارتباط مستقیم با حضرت دارند و مستقیم از حضرت دریافت می‌کنند. این حرف‌ها مخاطره‌آمیز و غیرقاعده‌مند است. هیچ مستند قاعده‌مندی هم در معارف ما ندارد. بله، به‌صورت ذوقی می‌شود این حرف‌ها را زد و مثلاً گفت: ﴿فَتَحَسَّسُوا﴾^۱ یعنی الان دوره تحسس است و دوره تحسس، دوره هادیان هست. اینها حرف‌های غیرقاعده‌مند است؛ هیچ تفقه مقننی پشت این حرف‌ها نیست. برای اینکه فقیه یک حکم فرعی را به دین خدا نسبت بدهد، چقدر تلاش می‌کند. وقتی

۱. ﴿يَا بَنِي آدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَّأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره یوسف، آیه ۸۷.



می‌خواهد بگوید مثلاً در شک بین سه و چهار، وظیفه شاک چیست، ببینید چقدر تفقه می‌کند، چقدر روایات را می‌بیند اگر آیه‌ای باشد - که حالا در این موارد معمولاً آیه نیست - آن را می‌بیند، فرهنگ فقها را می‌بیند، اجماع را می‌بیند، نسبت‌سنجی می‌کند، سند و دلالت آنها را تمام می‌کند تا بالاخره یک فتوای کوچک بدهد. آن وقت در مسائل به این بزرگی چگونه می‌شود به این راحتی نظر داد که ما به دوره مثلاً ظهور صغری رسیده‌ایم و در دوره ظهور صغری، نحوه ارتباط جامعه شیعه با امام زمان^ع عوض می‌شود! بر اساس کدام مستند؟! بر اساس کدام حجت؟!

پس این که ما معارف مهدویت را به صورت غیرمقنن در برنامه‌ریزی و در ایجاد ساختارهای اجتماعی جریان بدهیم، این هم خطر بزرگ دوم است. یک خطر این است که برنامه‌ریزی ما به جای اینکه براساس مهدویت اتفاق بیفتد، به سمت برنامه‌ریزی سکولار حرکت کند؛ این یک خطر است، خطر دوم این است که ما برای حرکت به سمت مهدویت به جای اینکه یک عقلانیت منسجم و مبتنی بر ایمان

و اندیشه مهدویت ایجاد کنیم، اندیشه‌های عظیم و بلند مهدوی را به صورت غیرقاعده‌مند به برنامه یا از آن بدتر به ساختارهای اجتماعی شیعه تبدیل کنیم؛ یعنی بخواهیم ساختار اجتماعی مرجعیت و فقاہت را - که یک ساختار تاریخی [؟] است و حلقه اتصال جامعه شیعه به وجود مقدس امام زمان^ع است - به صورت غیرقاعده‌مند تغییر بدهیم. در عصر غیبت نمی‌توانیم چنین چیزی را بپذیریم. هر حرفی باید مقنن و مستند به اثبات برسد، به خصوص در این مقیاس‌های بزرگ. آنچه تاکنون فرهنگ مسلم شیعه بوده این است که در عصر غیبت، حلقه اتصال جامعه شیعه به وجود مقدس امام عصر^ع جریان فقها بوده و اتصال آنها هم ضرورتاً اتصال مستقیم نبوده بلکه از طریق تفقه در آثار بوده است. البته براساس معرفت‌شناسی ما هر کسی که تفقه می‌کند اگر در این تفقهش تولی به معصوم^ع داشته باشد و اهل تقوا باشد، امداد می‌شود. این، سخن دیگری است. این هم که ممکن است بعضی از بزرگان و فقهای شیعه در بعض موارد، برای هدایت جامعه شیعه ارتباطات مستقیم

داشته‌اند، این هم باز محل بحث نیست. ولی آن مسیر کلی که در عصر غیبت برای شیعه تعریف شده، با بلوغی که شیعه با طی کردن دوران امامت داشته این است که حضرت از طریق دستگاه فقاہت، جامعہ شیعه را اداره می‌کند و البته تردیدی نیست که هدایت کلی جریان فقاہت هم با امام عصر^ع است. امام^ع امام حی و امام متصرف‌اند. ولو اینکه غایب باشند و در غیبتِ دستگاه سقیفه و در غیبت جسمانی به سر ببرند، آن هدایت‌های کلی اتفاق می‌افتد.^۱

بنابراین این هم یک انحراف جدی است که کسی ادعا کند حلقه اتصال جامعہ شیعه به ولی عصر^ع دارد تغییر می‌کند و نوع ارتباطش هم از ارتباط از طریق تفقه به ارتباط مستقیم دارد تحول پیدا می‌کند؛ این یک انحراف است، دلیل قانع‌کننده‌ای هم ندارد و معنایش عبور از جریان فقاہت و دستگاه فقاہت و تفقه دینی است؛ یعنی می‌گوید دیگر به

۱. «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ الْأَعْمَشِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ... فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ^ع فَكَيْفَ يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْعَائِبِ الْمُسْتَوْرِ قَالَ كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ»؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۷.

این دستگاه فقاقت احتیاجی نیست. این تفقه عظیم به جای اینکه تکامل و ارتقا پیدا کند، باید حذف شود و همه روابط، از طریق انسان‌هایی که ارتباط مستقیم دارند برقرار شود. این عقلانیت فقهی عظیم و پیچیده شیعه - که واقعا یک بنای استواری است - به جای اینکه تکامل پیدا کند، رشد کند و استوارتر شود، باید حذف شود، به‌خصوص در مقیاس راهبری کلان شیعه. این امر خطرناکی است و انحراف بزرگی است که به چشم می‌خورد.

این، انحرافی است که حرکت به سمت مهدویت را انکار نمی‌کند و مسئله مهدویت را به یک هدایت باطنی و امامت باطنی در حوزه خصوصی تقلیل نمی‌دهد بلکه می‌خواهد حیات اجتماعی شیعه را براساس مهدویت پیش ببرد و اداره کند. حتی گاهی اندیشه‌ورزی و تولید فکر در حوزه مباحث اجتماعی شیعی هم می‌کند. ولی با این نکته که گفته شد که نکته لغزنده‌ای است و در کنار حرف‌های خوب، این حرف، بسیار خطرناک است. البته من این را به شخص یا گروهی نسبت نمی‌دهم و نمی‌خواهم بگویم الان اشخاصی و



اشخاص خاصی دنبال این جریان هستند ولی فی الجمله این جریان در بعضی از لایه‌های اجتماعی ما حضور دارد.

- انحراف سوم: انتظار فردی و حداقلی

انحراف سومی که وجود دارد و آن هم انحراف نسبتاً خطرناکی است این است که گرایش به حضرت بقیت‌الله^ع و گرایش به مهدویت و اندیشه مهدوی در حد یک انتظار منفی کاهش پیدا کند و در حد مکتب احتراز دانسته شود؛ یعنی ما انتظار را مکتب احتراز بدانیم.

به عکس، باید ما در حوزه کلام شیعی کار کنیم و گرایش به مهدویت را از حد گرایش فقهی به گرایش جامع ارتقا ببخشیم. گرایش عرفانی به سمت مهدویت باید واقع شود؛ این، خلأ بزرگی است. تلقی ما نباید این باشد که در عصر مهدویت فقط شریعت محقق می‌شود و جامعه دینی یعنی جامعه‌ای که در آن، شریعت محقق می‌شود، این نیست. جامعه دینی، جامعه‌ای است که ولایت حقه در همه زوایایش جاری می‌شود و از طریق ولایت حقه، توحید و الوهیت در آن جریان پیدا می‌کند؛ «فَبِهِمْ مَلَأَتْ سَمَاءَكَ وَ

أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ». ^۱ ظهور کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» در جامعه شیعی، از طریق تجلی ولایت واقع می‌شود. این که ما دین را فقط در حد ولایت ببینیم و شریعت را انکار کنیم، این یک انحراف است که سابقه تاریخی هم داشته و در عصر ائمه علیهم‌السلام هم اتفاق افتاده است. ^۲ این که دین

۱. تعبیری در دعای ماه رجب: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعَ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وَلِأَنَّ أَمْرَكَ الْمَأْمُونُونَ عَلَى سِرِّكَ الْمُسْتَبْشِرُونَ بِأَمْرِكَ الْوَاصِفُونَ لِقُدْرَتِكَ الْمُعْلَنُونَ لِعَظَمَتِكَ أَسْأَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيَّتِكَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلُ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَقَهَا وَ رَتَّقَهَا بِيَدِكَ بَدْوَهَا مِنْكَ وَ عَوْدَهَا إِلَيْكَ أَعْضَادٌ وَ أَشْهَادٌ وَ مَنَاءٌ وَ أَزْوَادٌ وَ حَفَظَةٌ وَ رُؤَادٌ فِيهِمْ مَلَأَتْ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَبِذَلِكَ أَسْأَلُكَ وَ بِمَوَاقِعِ الْعِزِّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ بِمَقَامَاتِكَ وَ عِلَامَاتِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ...»؛ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۰۳؛ مفاتیح الجنان، باب دوم، فصل دوم، ادعیه مشترک ماه رجب.

۲. برای نمونه، در نامه امام صادق علیه‌السلام به مفضل آمده: «كَتَبْتَ تَذَكُّرُ أَنْ قَوْمًا أَنَا أَعْرِفُهُمْ كَانَ أَعْجَبَكَ نَحْوُهُمْ وَ شَأْنُهُمْ وَ أَنْكَ أَبْلَغْتَ فِيهِمْ أُمُورًا تُرَوَّى عَنْهُمْ كَرِهَتَهَا لَهُمْ وَ لَمْ تَرَبِّهِمْ إِلَّا طَرِيقًا حَسَنًا [و] وَرَعًا وَ



تَخَشُّعاً وَ بَلَغَكَ أَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ الدِّينَ إِنَّمَا هُوَ مَعْرِفَةُ الرَّجَالِ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا عَرَفْتَهُمْ فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ وَ ذَكَرْتَ أَنَّكَ قَدْ عَرَفْتَ أَنَّ أَصْلَ الدِّينِ مَعْرِفَةُ الرَّجَالِ فَوَقَّفَكَ اللَّهُ وَ ذَكَرْتَ أَنَّهُ بَلَغَكَ أَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ وَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ وَ الْمَشْعَرَ الْحَرَامَ وَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ هُوَ رَجُلٌ وَ أَنَّ الطُّهْرَ وَ الْاِغْتِسَالَ مِنَ الْجَنَابَةِ هُوَ رَجُلٌ وَ كُلُّ فَرِيضَةٍ افْتَرَضَهَا اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ هُوَ رَجُلٌ وَ أَنَّهُمْ ذَكَرُوا ذَلِكَ بِزَعْمِهِمْ أَنَّ مَنْ عَرَفَ ذَلِكَ الرَّجُلَ فَقَدْ اكْتَفَى بِعِلْمِهِ بِهِ مِنْ غَيْرِ عَمَلٍ وَ قَدْ صَلَّى وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ صَامَ وَ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ وَ اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ تَطَهَّرَ وَ عَظَّمَ حُرْمَاتِ اللَّهِ وَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَ أَنَّهُمْ ذَكَرُوا مَنْ عَرَفَ هَذَا بَعِيْنَهُ وَ بَحْدَهُ وَ ثَبَّتَ فِي قَلْبِهِ جَازَ لَهُ أَنْ يَتَّهَوْنَ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَجْتَهِدَ فِي الْعَمَلِ وَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ إِذَا عَرَفُوا ذَلِكَ الرَّجُلَ فَقَدْ قُبِلَتْ مِنْهُمْ هَذِهِ الْحُدُودُ لَوْفَتِهَا وَ إِنْ هُمْ لَمْ يَعْمَلُوا بِهَا وَ أَنَّهُ بَلَغَكَ أَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْفَوَاحِشَ الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَنْهَا الْخَمْرَ وَ الْمَيْسِرَ وَ الرِّبَا وَ الدَّمَ وَ الْمَيْتَةَ وَ لَحْمَ الْخَنزِيرِ هُوَ رَجُلٌ وَ ذَكَرُوا أَنَّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ مِنْ نِكَاحِ الْأُمَّهَاتِ وَ الْبَنَاتِ وَ الْعَمَّاتِ وَ الْخَالَاتِ وَ بَنَاتِ الْأَخِ وَ بَنَاتِ الْأُخْتِ وَ مَا حَرَّمَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنَ النِّسَاءِ فَمَا حَرَّمَ اللَّهُ إِنَّمَا عَنِ ذَلِكَ نِكَاحِ نِسَاءِ النَّبِيِّ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ مُبَاحٌ كُلُّهُ وَ ذَكَرْتَ أَنَّهُ بَلَغَكَ أَنَّهُمْ يَتَرَادَفُونَ الْمَرْأَةَ الْوَاحِدَةَ وَ يَشْهَدُونَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ بِالزُّورِ وَ يَزْعُمُونَ أَنَّ لِهَذَا طَهْرًا وَ بَطْنًا يَعْرِفُونَهُ

را به شریعت تنزل بدهیم هم انحراف دوم است.^۱ باطن دین، ولایت است و شریعت، مناسک جریان ولایت در عرصه

←

فَالظَّاهِرُ مَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ يَأْخُذُونَ بِهِ مُدَافِعَةً عَنْهُمْ وَ الْبَاطِنُ هُوَ الَّذِي يَطْلُبُونَ وَ بِهِ أُمِرُوا وَ بَزَعِمَهُمْ كَتَبْتَ تَذَكُّرُ الَّذِي زَعَمَ عَظَمَ مِنْ ذَلِكَ عَلَيْكَ حِينَ بَلَغَكَ وَ كَتَبْتَ تَسْأَلِنِي عَنْ قَوْلِهِمْ فِي ذَلِكَ أ حَلَالٌ أَمْ حَرَامٌ وَ كَتَبْتَ تَسْأَلِنِي عَنْ تَفْسِيرِ ذَلِكَ وَ أَنَا أَيْنُهُ حَتَّى لَا تَكُونَ مِنْ ذَلِكَ فِي عَمَى وَ لَا شُبْهَةٍ وَ قَدْ كَتَبْتُ إِلَيْكَ فِي كِتَابِي هَذَا تَفْسِيرَ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ فَاحْفَظْهُ كُلَّهُ...»؛ بصائر الدرجات، ص ۵۲۶-۵۲۷.

۱. برای نمونه: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: إِنِّي أَخَالَطُ النَّاسَ فَيَكْثُرُ عَجَبِي مِنْ أَقْوَامٍ لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ وَ يَتَوَلَّوْنَ فُلَانًا وَ فُلَانًا لَهُمْ أَمَانَةٌ وَ صَدَقٌ وَ وَفَاءٌ وَ أَقْوَامٌ يَتَوَلَّوْنَكُمْ لَيْسَ لَهُمْ تِلْكَ الْأَمَانَةُ وَ لَا الْوَفَاءُ وَ الصَّدْقُ! قَالَ فَاسْتَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ جَالِسًا فَأَقْبَلَ عَلَيَّ كَالْغَضَبَانِ ثُمَّ قَالَ: لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهُ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ لَا عَتَبَ عَلَى مَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ! قُلْتُ: لَا دِينَ لَأَوْلَئِكَ وَ لَا عَتَبَ عَلَى هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: نَعَمْ لَا دِينَ لَأَوْلَئِكَ وَ لَا عَتَبَ عَلَى هَؤُلَاءِ. ثُمَّ قَالَ: أَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ يَعْنِي مِنْ ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ لَوَلَايَتِهِمْ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَالَ ﴿وَ الَّذِينَ كَفَرُوا



حوزه باطنی و ظاهری و فردی و جمعی ماست. شریعت، طریق تولی ما به ولایت حقه و طریق تحقق عبودیت و سجده و پذیرش الوهیت خدای متعال است. از این طریق باید به تحمل ولایت رسید و تحمل ولایت، طریق درک حقیقت توحید است.

این یک ارتقا است و انتظار ما هم باید از انتظار تحقق شریعت، به انتظار تحقق ولایت و جریان الوهیت در حیات اجتماعی بشر ارتقا پیدا کند. ما باید منتظر تحقق توحید در همه عرصه‌های حیات باشیم و باید از حد گرایش فردی به رویکرد تاریخی و اجتماعی ارتقا پیدا کنیم. یعنی ما انتظارمان نباید فقط انتظار کمال خودمان باشد. این همان چیزی است که در بعضی روایات آمده است. فرمود: «ثواب شما شاید از



أُولَئَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ﴿۱﴾ إِنَّمَا عَنِيَ بِهَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ إِلَيْهِ مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفَّارِ ﴿۲﴾ ﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

عصر ظهور بالاتر باشد، چون شما در دوره ابتلائات عظیم شیعۀ هستید». عرض کرد: «آقا! پس ما چرا منتظر باشیم؟» فرمود: «آیا شما نمی‌خواهید آن عدالت حقۀ محقق شود؟! شما فقط دنبال خودتان هستید؟!»^۱ کمال حقیقی، تحقق ولایتِ ولی حق، آن چیزی است که ما باید به دنبالش باشیم نه فقط تہذیب خودمان. تہذیب ما باید هدف تبعی باشد.

بنابراین گرایش به مہدویت، از مقیاس گرایش فردی باید به گرایش تاریخی و اجتماعی ارتقا پیدا کند. آن کسانی کہ گرایش شیعہ به مہدویت را در حد گرایش فردی کاهش می‌دهند، انتظارشان انتظار ملاقات فردی خودشان با حضرت است؛ این تنزل مہدویت است. حتی به نظرم می‌آید بسیاری از این دعاہای ما کہ مثلاً «خدایا! من وجود مقدس امام زمان[ؑ] را ببینم» - نمی‌خواہم بگویم ہمۀ دعاہای ما ولی بسیاری از آنها - ناظر بہ رؤیت در عصر ظهور است. رویت با تحقق ولایت است، مثل آنچه در دعای ندبہ یا در بعض



ادعیه دیگر است.^۱ در حرز معروف امام سجاد^{علیه السلام} دعایی است که به همین مطلب اشاره دارد.^۲

کما اینکه برخی انتظار را در حد یک مکتب احتراز یا حتی مکتب اعتراض تنزل می دهند؛ این هم غلط است. انتظار، مکتب سازندگی است. ما باید براساس مهدویت، دست به اقدام بزنیم و ابتدا جامعه خودمان و بعد به حد توان مان دنیای اسلام و بعد هم به اندازه وسع مان جامعه جهانی را برای ظهور آماده کنیم.

البته همه این کارهایی که ما می کنیم، تمهید است و ما باید - ان شاء الله - جزو «ممهّدون» باشیم. ظهور، با فعل حضرت انجام می گیرد؛ همان طور که اذن ظهور هم با دعای

۱. در دعای ندبه می خوانیم: «عَزِيزٌ عَلٰی اَنْ اُرٰى الْخَلْقَ وَ لَا تُرٰى وَ لَا اُسْمَعُ لَكَ حَسِيسًا وَ لَا نَجْوٰی». همچنین در دعای عهد آمده: «اللّٰهُمَّ ارِنِی الطَّلَعَةَ الرَّشِیدَةَ وَ الْغُرَّةَ الْحَمِیدَةَ وَ اَكْحِلْ نَاطِرِی بَنَظَرِهِ مِنِّی اِلَیْهِ».
۲. «عَجَّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ انْصُرْ شِیعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَهْلَكَ اَعْدَاءَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنِی رُؤْیَةَ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی مِنْ اَتْبَاعِهِ وَ اَشِیَاعِهِ وَ الرّٰضِیْنَ بِفِعْلِهِ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ»؛ مهج الدعوات، ص ۱۶.

خود حضرت است، ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾.^۱ آیه، واضح است. ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ﴾ مضطر، در بعضی از روایات به حضرت تفسیر شده است.^۲ ظاهراً این الف و لام، الف و لام عهد خاص است. ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ وقتی حضرت اجابت می‌شود، آن وقت خلافت برای شیعه محقق می‌شود، ﴿وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾ الوهیت اوست که مضطر را اجابت می‌کند و خلافت مؤمنین به او واقع می‌شود ﴿أَإِلَهَ مَعَ اللَّهِ﴾.

ولی بالاخره انتظار ما باید در مقیاس سازندگی باشد. سازندگی اجتماعی هم جزو مأموریت‌های ماست. بنابراین

۱. ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَهَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾؛ سوره نمل، آیه ۶۲.
۲. «عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام، هُوَ وَ اللَّهُ الْمُضْطَرُّ إِذَا صَلَّى فِي الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ وَ دَعَا اللَّهَ فَأَجَابَهُ ﴿وَ يَكْشِفُ السُّوءَ﴾ وَ يَجْعَلُهُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۹.



اینها بعضی از انحاء انحرافاتی است که ممکن است باشد و معادل همین‌ها، تحریفاتی است که نسبت به عصر ظهور و مهدویت اتفاق می‌افتد. هر کدام از این انحرافات ممکن است تحریفاتی را در مهدویت ایجاد کنند یا ایجاد کرده است که باید با آنها هم مقابله شود.

گفتار ۶

ضرورت برنامه ریزے اجتماعے

بر محور ظہور

شب دوم محرم در مدرسه فیضیہ، ۱۳۹۱/۸/۲۴

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱ یکی از بزرگترین تکالیفی که در طول تاریخ بر دوش همه امت‌ها، از جمله امت اسلامی و جامعه شیعه، بوده، انتظار وجود مقدس امام زمان علیه السلام است. در این زمینه، زیاد گفته شده و هرچه ما بگوییم، زیره به کرمان بردن است. من فقط چند نکته را که معطوف به شرایط اجتماعی خودمان است، در باب این موضوع تقدیم می‌کنم.

۱. تحول عظیم عالم در عصر ظهور (در قرآن و روایات)

نکته اول اینکه آن امری که در دوره ظهور حضرت اتفاق می‌افتد و ما هم در انتظار آن هستیم و باید هم در انتظار

آن باشیم، یک واقعه بسیار عظیم و فوق تصور است. این انتظار، افضل عبادات و اعمال ما و افضل اعمال امتی است که بر محور وجود مقدس نبی اکرم^ﷺ حرکت می کنند.^۱ آنچه اتفاق می افتد و ما هم منتظرش هستیم، یک واقعه بسیار عظیم است.

قرآن، این کتاب الهی - که گاهی همه اول و آغاز خلقت را در چند کلمه خلاصه می کند و با فصاحت و بلاغت خاصی خلقت و سرنوشت عوالم را در یک جمله کوتاه بیان می کند - در مواقف متعدد و با بیانات بسیار نورانی راجع به این حادثه صحبت می کند. شما با این آیات آشنا هستید؛ فقط برای اینکه این آیات در ذهنتان مرور شود، آنها را تکرار می کنم:

۱. برای نمونه: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أُمْتِي أَنْتَظَرُ فَرَجَ اللَّهِ»؛ عیون اخبار الرضا^ﷺ، ج ۲، ص ۳۶. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲، «باب فضل انتظار الفرج و مدح الشیعه فی زمان الغیبه و ما ینبغی فعله فی ذلک الزمان».

- آیه اول (سوره قصص، آیه ۵)

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۱ مسئله امامت مستضعفین - که در روایات به ائمه^{علیهم السلام} تفسیر شده^۲ و باید در جای خودش توضیح داده شود - و وراثت آنها نسبت به کل آن چیزی که در اختیار دستگاه‌های دیگر یعنی دستگاه ابلیس و شیاطین بوده است، مسئله‌ای است که قرآن آن را در تحت عنوان ظهور بیان می‌کند.^۳

۱. سوره قصص، آیه ۵.

۲. برای نمونه: «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله نَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهم السلام فَبَكَى وَ قَالَ أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ لَهُ مَا مَعْنَى ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ مَعْنَاهُ أَنْكُمْ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ فَهَذِهِ الْآيَةُ جَارِيَةٌ فِينَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ معانی الاخبار، ص ۷۹. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۶۷، «باب أنهم

المستضعفون الموعودون بالنصر من الله تعالى».

۳. برای نمونه: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ

- آیه دوم (سوره نور، آیه ۵۵)

گاهی تعبیر این است: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۱ خدای متعال به مؤمنین و آنها که ﴿عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ هستند، یک وعده قطعی داده است. این مؤمنین یعنی انبیا و اولیاء در طول تاریخ. خدای متعال به همه آنها وعده داده است که ﴿لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾؛ بناست اینها به خلافت در ارض برسند؛ ﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ و به مقام مُکنت از آن دینی که خدای متعال آن دین را برای آنها پسندیده است، برسند. می دانید آن دین مرضی خدای

←

نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿قَالَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِمْ فَيُعِزُّهُمْ وَ يُوْذِلُّ عَدُوَّهُمْ﴾؛ الغيبة (للطوسی)، ص ۱۸۴.

۱. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيَبْدِلَنَّ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛ سوره نور، آیه ۵۵.

متعال اسلامی است که رکنش ولایت وجود مقدس امیرالمؤمنین^{علیه السلام} و اولیاء معصوم^{علیهم السلام} است: ﴿الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱؛ اسلامی که این طور معنا می شود، دین مرضی خداست.^۲ ﴿وَ لَيُمْكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾؛ من یک جمله بگویم و این «لَيُمْكِّنَنَّ» را مقداری باز کنم. مرحوم علامه بزرگوار طباطبایی (ره) می گویند: «در بین علمای بزرگ شیعه چند نفر بودند که متمکن در توحید بودند، مثل سیدبن طاووس و بحر العلوم». «لَيُمْكِّنَنَّ» یعنی این؛ یعنی کسانی که در آن عصر هستند، متمکن می شوند از دریافت این دین و این دین در آنها محقق می شود؛ یعنی آنها متمکن از دریافت حقیقت توحید و ولایت

۱. سوره مائده، آیه ۳.

۲. برای نمونه رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۵۴، «باب تأویل المؤمنین و الإیمان و المسلمین و الإسلام بهم و بولایتهم^{علیهم السلام} و...»؛ ج ۳۵، ص ۳۳۶، «باب أنه^{علیه السلام} المؤمن و الإیمان و الدین و الإسلام و السنه و السلام و خیر البریه فی القرآن و...».

می شوند. ﴿وَلَيَبْدُلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ آن خوفی و نگرانی که برای مؤمنین هست، برداشته می شود، وادی آیمن و فضای امن برای بندگی خدا حاصل می شود. فعلا بندگی، امنیت ندارد؛ شیاطین و دشمنان و رهن‌های بزرگی هستند که تهدید می کنند، با بندگی، مخالف‌اند؛ با توحید مخالف‌اند؛ با خداپرستی مخالف‌اند؛ اگر شما از توحید کنار بکشید، کاری به کار شما ندارند. اگر با اسلام کاری نداشته باشید، به قول امام (ره) هیچ کاری با شما ندارند. دعوایشان با اسلام است، نه با ما. ما اگر مسلمان باشیم، با ما می‌جنگند؛ بنابراین ناامنی آنها برای اسلام است، برای حق است، برای «ایمان بالله» است؛ و الا با ما کاری ندارند. ما اگر با آنها هم‌مسلك شدیم، با ما هم کنار می‌آیند. ﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾، بساط شرک جمع می‌شود و توحید در عالم محقق می‌شود.^۱ تا دستگاه

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ

اولیاء طاغوت در عالم کار می‌کند، این شرک هست. این بساط باید جمع شود. این هم توضیحش بماند.

- آیه سوم (سوره صف، آیه ۸ و ۹)

در بعضی از آیات، از این هم لطیف‌تر بیان کرده است. می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾.^۱ پرچمداران جبهه باطل، ابلیس و شیاطین انسی، می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند. ابلیس مهلت خواست، خدای متعال هم به او مهلت داد، او هم قسم خورد که در این فرصت من‌چنین و چنان می‌کنم و همه را جهنمی می‌کنم.^۲ خدای متعال همه دستگاه باطل را - با همه وسعت و کرّ و فرّ و سروصدایی که دارد و مهلت

←

لَيَبْلُغَنَّ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ قَالَ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَ أَصْحَابِهِ؛ الغيبة للنعمانی، ص ۲۴۰.

۱. سوره صف، آیه ۸.

۲. ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ * قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛ سوره ص، آیات ۷۹ - ۸۲.

و اذنی که به آن داده شده و امدادی که به آن می‌شود^۱ - در یک کلمه خلاصه می‌کند و می‌فرماید: «بِأَفْوَهِهِمْ»؛ این یک بازدم بیشتر نیست. آنچه بناست در عالم محقق شود، نورالله است و اینها می‌خواهند با دهان، با بازدمشان، این نور الهی را خاموش کنند؛ درحالی‌که اراده الهی این است که ﴿وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُّورِهِ﴾. اراده الهی، نه فقط بر این است که این نور، در عالم جاری شود و عالم روشن شود بلکه این نور به اتمام برسد. این زمین جای بسیار مهمی در عالم است و علت مهم بودنش هم این است که ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾.^۲ شما اگر خلیفه را بردارید، زمین با بقیه مکان‌ها فرقی نمی‌کند، ارزش طبیعی‌اش هم مهم

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۱۳۱، «باب إبليس لعنه الله و قصصه و بدء خلقه و مکایده و مصایده و أحوال ذریته و الاحتراز عنهم أعاذنا الله من شرورهم».

۲. ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۳۰.

نیست. ولی وقتی موطن خلیفه‌الله می‌شود، خیلی مهم می‌شود. ملائکه باید فوج فوج بیایند، اذن بگیرند، بروند بالا. همه ملائکه در شب قدر می‌آیند و تدبیر سالشان را به امضاء حضرت می‌رسانند؛ چون مرکز خلیفه‌الله است.^۱ شما خلیفه را بردارید، زمین با بقیه زمین‌ها تفاوتی ندارد. همه سرزمین‌ها همین‌طور هستند؛ منهای وجود مقدس معصوم^ع و تجلیات معصوم^ع در آنجا، هیچ احترامی ندارد.

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ... إِنَّهُ لَيَنْزِلُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى وَلِيِّ الْأَمْرِ تَفْسِيرُ الْأُمُورِ سَنَهُ سَنَهُ يُؤْمَرُ فِيهَا فِي أَمْرِ نَفْسِهِ بِكَذَا وَكَذَا وَفِي أَمْرِ النَّاسِ بِكَذَا وَكَذَا...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۴۸. «قَوْلُهُ ﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا﴾ قَالَ تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَرُوحُ الْقُدُسِ عَلَى إِمَامِ الزَّمَانِ وَيدْفَعُونَ إِلَيْهِ مَا قَدْ كَتَبُوهُ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۳۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۴۲، «بَابُ فِي شَأْنِ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ وَتَفْسِيرِهَا»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۲۰، «بَابُ مَا يَلْقَى إِلَى الْأُتَمَّةِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِمَّا يَكُونُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ وَنَزُولُ الْمَلَائِكَةِ عَلَيْهِمْ»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۷، «بَابُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِيهِمْ وَأَنَّهُمْ مُؤِيدُونَ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَنُورِ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ وَبَيَانُ نَزُولِ السُّورَةِ فِيهِمْ^ع».

اگر مکه، مکه است، چون تجلی‌ای از نبی اکرم ﷺ در آنجا واقع می‌شود. حضرت، حقیقت مکه و منا هستند. اینکه فرموده‌اند: «أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنِّي»^۱ یعنی حقیقت مکه، نبی اکرم ﷺ هستند. در این سرزمین، جلوه‌ای از حضرت واقع شده است که این همه مناسک و عبادات، در آن اثر

۱. [تعبیر معروف امام سجاد ﷺ در مجلس یزید ملعون که با اندکی اختلاف تعبیر، در منابع متعدد نقل شده است؛ برای نمونه:] «قَامَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَحَمَدَ اللَّهَ بِمَحَامِدِ شَرِيفِهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُوجِزَةً ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ فَمَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا أَعْرِفُهُ نَفْسِي أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنِّي أَنَا ابْنُ مَرُوءَةَ وَ الصَّفَا أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى»؛ مناقب آل ابیطالب ﷺ، ج ۴، ص ۱۶۸. [امام حسن مجتبی ﷺ هم در معرفی خود به معاویه ملعون، همین تعبیر را به کار بردند:] «أُيْهَى النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ ابْنُ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا ابْنُ خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ أَنَا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا ابْنُ صَاحِبِ الْفَضَائِلِ أَنَا ابْنُ صَاحِبِ الْمُعْجَزَاتِ وَ الدَّلَائِلِ أَنَا ابْنُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا الْمَدْفُوعُ عَنْ حَقِّي أَنَا وَ أَخِي الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَنَا ابْنُ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنِّي أَنَا ابْنُ الْمَشْعَرِ وَ الْعِرْقَاتِ»؛ الامالی (للصدوق)، ص ۱۷۹.

دارد و رشد می‌آورد. زمین هم همین‌طور است؛ بناست در این زمین نور الهی به‌اتمام برسد ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ بخوانند یا نخوانند. حتی اگر آنها هم نپسندند، این، اراده الهی است.

در کافی شریف روایتی است که این آیه را معنا کرده است.^۱ فرمود: دینی که در آیه ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ

۱. [بندهای پیش رو، مروی بر این روایت شریف است:] «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِأَفْوَاهِهِمْ. قُلْتُ: ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ قَالَ: وَاللَّهُ مُتِمُّ الْإِمَامَةِ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ. قُلْتُ: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ﴾ قَالَ: هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيَّهِ وَ الْوَلَايَةُ هِيَ دِينِ الْحَقِّ. قُلْتُ: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ قَالَ: يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ. يَقُولُ اللَّهُ ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ وَلَايَةُ الْقَائِمِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۳۲.

بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ^۱ آمده است و خداوند رسولش را با این دین حق فرستاده است، این است: «هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لِرِوَصِيَّهِ»؛ نبی اکرم^ﷺ را مأمور کرده است که این ولایت را در عالم بیاورند و مردم را هم به این ولایت دعوت کنند. در غدیر هم حضرت همین کار را کردند؛ بابی را گشودند که به سوی سماوات و عوالم بالاست. این باب، در غدیر گشوده شد. بعد فرمود: «وَالْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ»؛ یعنی «دِينُ الْحَقِّ» هم که ﴿أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ﴾ یعنی ولایت. خدایی که ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ می خواهد این دین را بر همه ادیان غالب کند؛ ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ بخواهند یا نخواهند.

آنچه در عصر ظهور واقع می شود، این است که ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾. آنچه در عصر ظهور واقع می شود

۱. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ سورة صف، آیات ۸ - ۹.



این است که ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ﴾ اینها می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند. چه کسی؟ ابلیس و اولیاء طاغوت، نه این کفار عادی. اینها که کاری از دستشان ساخته نیست. آنها که تصمیم می‌گیرند، تدبیر می‌کنند و سروصدا می‌کنند، اینها هستند که ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ﴾. فرمود: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَفْوَهِهِمْ». ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ خدای متعال این نور ولایت را به اتمام می‌رساند. فرمود: ﴿نُورِهِ﴾ یعنی «الإِمَامَةِ». خدای متعال این نور را در زمین، به مرحله تمام می‌رساند و نور تام را ظاهر می‌کند. فرمود: ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ یعنی «وَاللَّهُ مُتِمُّ الإِمَامَةِ». فرمود: نور، همان امام است. روایت در کافی است. ارادهٔ خدای متعال این است که این نور در زمین تجلی کند و به مرحله تمام برسد و از اینجا، همه عوالم برخوردار شوند و از اینجا به همه عوالم ساطع شود؛ این، اراده الهی است. آنچه در عصر ظهور واقع می‌شود، به تعبیر قرآن ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ است. چنین جریانی واقع می‌شود.

- آیه چهارم (زمر، آیه ۶۹)

در این زمینه آیات، فراوان هستند. ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾^۱ زمین با نور پروردگارش روشن می‌شود. فرمود: این، مربوط به دوره ظهور حضرت است. «وَأَسْتَغْنَى الْعِبَادُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ»^۲ آن‌قدر عالم نورانی می‌شود که

۱. ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾؛ سوره زمر، آیه ۶۹.

۲. «رَوَى الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ وَاسْتَغْنَى الْعِبَادُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ ذَهَبَتِ الظُّلُمَةُ وَ يُعَمَّرُ الرَّجُلُ فِي مُلْكِهِ حَتَّى يُوَلَّدَ لَهُ أَلْفُ ذَكَرٍ لَا يُوَلَّدُ فِيهِمْ أُنْثَى وَ تَظْهَرُ الْأَرْضُ كُنُوزَهَا حَتَّى يَرَاهَا النَّاسُ عَلَى وَجْهِهَا وَ يَطْلُبُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ مَنْ يَصِلُهُ بِمَالِهِ وَ يَأْخُذُ مِنْهُ زَكَاتُهُ فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُ مِنْهُ ذَلِكَ اسْتَغْنَى النَّاسُ بِمَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱. [همین مضمون با اندکی تفاوت در الفاظ، در الغیبه

(للطوسی)، ۶۸ نیز آمده است.]

«حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ يُعْنَى إِمَامُ الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَا ذَا؟ قَالَ إِذَا يَسْتَغْنَى النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَرُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳.

مردم، از نور ماه و خورشید مستغنی می‌شوند. این یعنی چه؟ من نمی‌فهمم غیر از اینکه اصلاً فضای عالم عوض می‌شود. عالم، عالم دیگری می‌شود. وقتی آن نور در عالم تجلی می‌کند، دیگر نیازی به نور ماه و خورشید نیست؛ کما اینکه در بهشت هم همین‌طور است. در بهشت، این ماه و خورشید نیستند. روشنی بهشت، از تجلیات امیرالمؤمنین^ع است.^۱ اینها را در روایات دیدید.

بعضی از این روایات برای هر کسی خواندنی نیست؛ مثلاً آمده است که شعاعی از نور، تمام بهشت را می‌گیرد. بهشتی‌ها خیره می‌شوند. به آنها گفته می‌شود که حضرت

۱. «عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى﴾ أَبُو جَهْلٍ ﴿وَالْبَصِيرُ﴾ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿وَلَا الظُّلُمَاتُ﴾ أَبُو جَهْلٍ ﴿وَلَا النُّورُ﴾ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿وَلَا الظِّلُّ﴾ يَعْنِي ظِلَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿فِي الْجَنَّةِ﴾ ﴿وَلَا الْحَرُورُ﴾ يَعْنِي جَهَنَّمَ ثُمَّ جَمَعَهُمْ جَمِيعاً فَقَالَ ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ﴾ عَلَى وَ حَمْرُهُ وَ جَعْفَرُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فَاطِمَةُ وَ خَدِيجَةُ ﴿وَلَا الْأَمْوَاتُ﴾ كُفَّارُ مَكَّةَ؛ مناقب آل ابیطالب^ع، ج ۳، ص ۸۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۹۴، «باب أنه نزل فيه صلوات الله عليه الذكر و النور و الهدى و التقى في القرآن».

صدیقه طاهره (س) لبخندی زدند و این نور، تجلی آن لبخند است.^۱ البته این دست روایات توضیح می‌خواهد. خواندن این روایات، بدون توضیح، دشوار است. من هم سعی می‌کنم نخوانم؛ چون گاهی مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد و این، خوب نیست.^۲ علی‌ای حال این حادثه اتفاق می‌افتد: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾.

۱. «قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَبَيْنَا أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ إِذْ رَأَوْا مِثْلَ الشَّمْسِ قَدْ أَشْرَقَتْ لَهَا الْجَنَانُ فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَا رَبِّ إِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ ﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا﴾ فَيُرْسِلُ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ إِلَيْهِمْ جَبْرَائِيلَ فَيَقُولُ لَيْسَ هَذِهِ بِشَّمْسٍ وَلَكِنَّ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ ضَحَكَمَا فَأَشْرَقَتِ الْجَنَانُ مِنْ نُورِ ضَحْكِهِمَا وَنَزَلَتْ ﴿هَلْ أَتَىٰ فِيهِمْ إِلَىٰ قَوْلِهِ تَعَالَىٰ﴾ ﴿وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا﴾؛ الامالی (للصدوق)، ص ۲۶۱ - ۲۶۲.

۲. «عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحْتِمَالِ أَمْرِنَا التَّصَدِيقُ لَهُ وَ الْقَبُولُ فَقَطْ مِنْ أَحْتِمَالِ أَمْرِنَا سِتْرُهُ وَ صَيَانَتُهُ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ فَأَقْرَبُهُمُ السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُمْ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَى نَفْسِهِ حَدَّثُوهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ اسْتَرَوْا عَنْهُمْ مَا يُنْكِرُونَ...»؛ الكافي، ج ۲، ص ۲۲۲. رجوع شود به: همان، ص ۲۲۱،



- آیه پنجم (جریان حیات در عالم انسانی) و ششم
 حادثه‌ای که بناست اتفاق بیفتد، ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي
 الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۱ است. زمین در پاییز می‌میرد و در بهار
 با بارش رحمت الهی زنده می‌شود. باران نیست که زمین
 را زنده می‌کند، رحمت الهی است که به زمین حیات می-
 دهد. اگر رحمت خدا را بردارید، کاری از باران ساخته
 نیست. این باران، حاملِ آن رحمت است که زمین زنده
 می‌شود. در دوره ظهور هم مثل همین زنده شدن زمین،
 وقتی حقیقت ولایت تنزل پیدا می‌کند، همه زنده می‌شوند.
 فرمود: اینکه زمین را خدا زنده می‌کند، مقصود این است
 که اهل زمین را زنده می‌کند؛ «يَعْنِي بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا وَ



«بَابُ الْكُتْمَانِ»؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۶۸، «باب فضل کتمان السر و
 ذم الإذاعة».

۱. ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ
 تَعْقِلُونَ﴾؛ سوره حدید، آیه ۱۷.

الْكَافِرُ مَيِّتٌ»^۱ وقتی اهل زمین کافر می‌شوند، می‌میرند و وقتی اهل زمین بمیرند، زمین می‌میرد. وقتی ما مرده باشیم، با مرده سروکار داریم. مرده با مردار سروکار دارد و زنده‌ها با زنده‌ها سروکار دارند. وقتی ما زنده شدیم، زمین هم برای ما زنده می‌شود؛ لذا در عصر ظهور سنگ هم با مؤمن حرف می‌زند؛ مثلاً به مؤمن خبر می‌دهد که منافقی پشت من پنهان شده است.^۲ هم او زنده است، هم من. هم من

۱. «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ قَالَ يُحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْقَائِمِ عليه السلام بَعْدَ مَوْتِهَا [يَعْنِي] بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرُ مَيِّتٌ؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸.

۲. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ فَقَالَ وَ اللَّهُ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدُ وَ لَا يَنْزِلُ تَأْوِيلُهَا حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ عليه السلام فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عليه السلام لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ لَا مُشْرِكٌ بِالْإِمَامِ إِلَّا كَرِهَ خُرُوجَهُ حَتَّى أَنْ لَوْ كَانَ كَافِرًا أَوْ مُشْرِكًا فِي بَطْنِ صَخْرَةٍ لَقَالَتْ يَا مُؤْمِنُ فِي بَطْنِي كَافِرٌ فَاكْسِرْنِي وَ اقْتُلْهُ؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۰.

گوش پیدا می‌کنم و می‌شنوم و هم او زنده است و حرف می‌زند. وقتی من مرده باشم، او هم مرده است. من زنده باشم، او هم زنده است.

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ﴾^۱ اگر اینها اهل تقوا باشند، ما برکات آسمان و زمین را بر آنها نازل می‌کنیم؛ گشایش می‌کنیم و درهای برکت باز می‌شود. این زمین، دیگر آن زمین نیست. عصر ظهور هم همین‌طور است.^۲

۱. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۹۶.

۲. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: ...لَتَنْزِلَنَّ الْبَرَكَاتُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ حَتَّىٰ إِنَّ الشَّجَرَةَ لَتَقْصِفُ بِمَا يُرِيدُ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الثَّمَرِ وَلَيُؤْكَلَنَّ ثَمَرُهُ الشَّتَاءُ فِي الصَّيْفِ وَ ثَمَرُهُ الصَّيْفِ فِي الشَّتَاءِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا﴾»؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۹ -

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾^۱ زمین، زمین دیگری می‌شود. نمونه کامل این آیه در قیامت ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ﴾^۲ است. که پوست انسان شهادت می‌دهد، گوشت انسان شهادت می‌دهد و آنجا همه چیز زنده می‌شود. عصر ظهور هم این طور است.^۳

۱. ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾؛ سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۲. ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾؛ سوره غافر، آیه ۱۶.

۳. برای نمونه: «ذَكَرَ السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُسٍ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي كِتَابِ سَعْدِ السُّعُودِ... وَ أَلْقَى فِي تِلْكَ الزَّمَانِ الْأَمَانَةَ عَلَى الْأَرْضِ فَلَا يَضُرُّ شَيْءٌ شَيْئًا وَلَا يَخَافُ شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ تَكُونُ الْهَوَامُّ وَالْمَوَاشِي بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يُؤْذِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ أَنْزَعَ حُمَةً كُلِّ ذِي حُمَةٍ مِنَ الْهَوَامِّ وَ غَيْرِهَا وَ أَذْهَبُ سَمَّ كُلِّ مَا يَلْدَغُ وَ أَنْزَلَ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ تَزَهَرُ الْأَرْضُ بِحُسْنِ نَبَاتِهَا وَ تَخْرُجُ كُلُّ ثَمَارِهَا وَ أَنْوَاعُ طَيْبِهَا وَ أَلْقَى الرَّأْفَةَ وَ الرَّحْمَةَ بَيْنَهُمْ فَيَتَوَاسَوْنَ وَ يَفْتَسِمُونَ بِالسَّوِيَّةِ فَيَسْتَعْنِي الْفَقِيرُ وَ لَا يَعْلُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ يَرْحَمُ الْكَبِيرُ الصَّغِيرَ وَ يُوقِرُ الصَّغِيرُ الْكَبِيرَ وَ يَدِينُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ وَ يَحْكُمُونَ»؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۴ - ۳۸۵. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹، «باب سیره و



پس فرمود: ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾.^۱
 اهل زمین مرده‌اند یعنی چه؟ فرمود: «يَعْنِي بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا
 وَ الْكَافِرُ مَيِّتٌ» کافر، مرده است. نگاه نکنید روی زمین
 می‌جنبد. نگاه نکنید سروصدا و کروفرفر دارد. اینها مرده‌اند.
 بناست در عالم حیات دمیده شود؛ «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ
 الْحَيَاةِ».^۲ امام ع سرچشمه حیات است. هر بهار، یک تجلی از
 امام ع و از آن حیات در عالم است. وقتی آن کلمه حیات در
 عالم تجلی می‌کند، می‌شود عصر ظهور؛ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ



أَخْلَقَهُ وَ عَدَدُ أَصْحَابِهِ وَ خَصَائِصُ زَمَانِهِ وَ أَحْوَالُ أَصْحَابِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ
 عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ».

۱. ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ
 تَعْقِلُونَ﴾؛ سوره حدید، آیه ۱۷.

۲. تعبیری در زیارت حضرت ولی عصر ع در روز جمعه؛ جمال
 الاسبوع، ص ۳۷؛ مفاتیح الجنان، باب اول.

يُخِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا؛ «وَأَخِي بِهِ الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ»^۱

قلب‌هایی که مرده‌اند، با نفس امام زنده می‌شوند.

بناست همه ما زنده شویم. ما الان مرده‌ایم؛ این‌طور نیست؟! آلا خواص. آن حیاتی که زمان حضرت می‌آید، چیز دیگری است؛ به‌همین دلیل است که سلمان هم دوباره زنده می‌شود و می‌آید تا استفاده کند. سلمان است ولی دوباره زنده می‌شود. چرا دوباره اینها رجعت می‌کنند؟ بیکارند؟! می‌آیند بهره ببرند؛ یعنی بساطی در عالم پهن می‌شود که سلمان هم برمی‌گردد، اصحاب کهف هم برمی‌گردند، انبیا^{علیهم‌السلام} هم برمی‌گردند و می‌آیند بهره ببرند.^۲ این اتفاق روی زمین

۱. در ادعیه زمان غیبت: «اللَّهُمَّ وَ أَخِي بِوَلِيِّكَ الْقُرْآنَ وَ أَرْنَا نُورَهُ سَرْمَدًا لَا ظُلْمَةَ فِيهِ وَ أَخِي بِهِ الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ وَ أَشْفِ بِهِ الصُّدُورَ الْوُغْرَةَ وَ اجْمَعْ بِهِ الْأَهْوَاءَ الْمُخْتَلَفَةَ عَلَى الْحَقِّ وَ أَقِمْ بِهِ الْحُدُودَ الْمُعْطَلَّةَ وَ الْأَحْكَامَ الْمُهْمَلَّةَ حَتَّى لَا يَبْقَى حَقٌّ إِلَّا ظَهَرَ وَ لَا عَدْلٌ إِلَّا زَهَرَ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۵.

۲. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ^{علیه‌السلام} قَالَ إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ اسْتَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ الْكَعْبَةِ سَبْعَةً وَ عَشْرِينَ رَجُلًا خَمْسَةَ عَشَرَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى الَّذِينَ يَقْضُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ» وَ سَبْعَةً مِنْ أَصْحَابِ

می‌افتد که ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾؛ این اتفاق روی زمین می‌افتد که ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾.^۱ یک دوران، شب ظلمانی است و بعد به دنبالش روز روشن است. آن نهار و آن روز امام زمان^ع است و این اتفاق می‌افتد.^۲

خیال نکنیم یک مدرنیته اسلامی درست می‌شود. خیال نکنیم که عصر ظهور، همین تمدن مادی و این تکنولوژی و

←

الْكُهْفِ وَيُوشَعَ وَصِيَّ مُوسَى وَ مُؤْمِنَ آلِ فِرْعَوْنَ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ أَبَا دُجَانَةَ الْأَنْصَارِيِّ وَ مَالِكَ الْأَشْجَرِيِّ؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۲.
۱. سوره لیل، آیات ۱ - ۲.

۲. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ^ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ قَالَ اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فُلَانٌ غَشَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^ع يَصْبِرُ فِي دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَنْقَضِيَ، قَالَ: ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى﴾ قَالَ النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ^ع مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتُهُ الْبَاطِلَ وَ الْقُرْآنُ ضَرَبَ فِيهِ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ خَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِهِ وَ نَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۵.

این مناسبات و ساختارهای اجتماعی است، اخلاق اسلامی هم می‌آید! اینها شوخی است. اینها بدترین تحریف نسبت به عصر ظهور است. حتی اگر کسی عصر ظهور را در حدّ یک تمدن اسلامی هم تنزل بدهد، این تحریف است. تمدن اسلامی و مدینه اسلامی آن دوره، اصلاً مدینه اسلامی به این معنا نیست. مگر بهشت، یک تمدن اسلامی است؟! اگر اسم بهشت را هم تمدن اسلامی می‌گذارید، عیبی ندارد که عصر ظهور را هم دوره تمدن اسلامی بگویید. اما مسئله، فراتر از اینهاست: مسئله این است که ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾.^۱ این روایات را مکرر خوانده‌ایم، تکرار نمی‌کنم. فرمود: «شمس، نبی اکرم ﷺ هستند». این خورشید، یک مثل است. این را گذاشته‌اند تا شما ببینید، راه برایتان باز شود و بتوانید مُمثلش را بفهمید. روزنه‌ای برای شماس است برای درک حقیقت. همه عالم طبیعت، مثال است. ممثلش در عالم غیب است. «وَالشَّمْسُ» نبی اکرم ﷺ شمس همه کائنات هستند. «وَالضُّحَاهَا» فرمود: «پرتو این

شمس، دینی است که حضرت آورده است». دین، پرتو نبی اکرم^ﷺ است. دین، پرتو ولی کامل خداست. مثل خورشید که شعاعش در خانه‌های ما می‌آید، دین، پرتوی از وجود نبی اکرم^ﷺ است که بر عالم، بر قلوب مؤمنین و بر سرزمین‌های آماده می‌تابد و همه را زنده می‌کند، می‌رویاند و روشن می‌کند. ﴿وَالْقَمَرَ إِذَا تَلَاهَا﴾ فرمود: «آن قمری هم که تلو حضرت^ﷺ می‌آید، آن ماهی که ماه رسول اکرم^ﷺ است، امیر المؤمنین^ﷺ است». ^۱ ایشان تلو نبی اکرم^ﷺ هستند. ﴿وَالنَّهَارِ

۱. «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ^ﷺ بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ قُلْتُ ﴿الْقَمَرَ إِذَا تَلَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^ﷺ تَلَا رَسُولَ اللَّهِ^ﷺ وَ نَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أَئِمَّةُ الْجَوْرِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ^ﷺ وَ جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ فَغَشَوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ فَحَكَى اللَّهُ فَعَلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَةِ فَاطِمَةَ^ﷺ يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ^ﷺ فَيُجَلِّيه لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛ الكافي، ج ۸، ص ۵۰.

إِذَا جَلَّاهَا ﴿﴾ آن روزی که این شمس را تجلی می دهد، فرمود: «امام زمان ؑ» است. با امام زمان ؑ این شمس، تجلی می کند. امام زمان ؑ، مصدر تجلی نور نبی اکرم ؐ و مصدر تجلی این شمس حقیقت در همه کائنات می شوند.^۱ بناست چنین اتفاقی بیفتد.

- حدیث عقل و جهل (تجلی عقل و غلبه بر جهل و جنودش)

اتفاقی که می افتد این است (فقط یک اشاره می کنم و عبور می کنم): حدیث «عقل و جهل»^۲ را همه خوانده اید. این حدیث از احادیثی است که باید ده ها بار خوانده شود. هرچه بخوانیم و تأمل کنیم، جا دارد. عالم، درگیری بین عقل و جهل یعنی نبی اکرم ؐ و دشمنان آن حضرت است.

۱. «عَنِ الْفَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ أَنَّهُ قَالَ: ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾ الشَّمْسُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَضُحَاهَا قِيَامُ الْقَائِمِ لِأَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَالَ ﴿وَأَنْ يُخْشَرَ النَّاسُ ضُحَى﴾. ﴿وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا﴾ الْحَسَنُ وَالحُسَيْنُ ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾ هُوَ قِيَامُ الْقَائِمِ...»؛ تأویل الآيات، ص ۷۷۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۱.

آنها جهل‌اند و حضرت عین عقل است. درگیری بین لشکر حضرت و لشکر جهل است. لشکر حضرت ایمان و توکل و یقین و رضا و صبر و شجاعت و زهد و امثال اینهاست و لشکر جهل هم حرص و حسد و بخل و کینه و امثال این صفات. آنها با این لشکر، عالم را راه می‌برند و هرکجا آنها هستند لشکرشان هم هست: جهالت هست، ضلالت هست، بخل هست، کبر هست، حسد هست، کینه هست و خلاصه تمام صفات رذیله هست. هرکجا هم نبی اکرم ﷺ است، صفات نورانی هست. این درگیری که شما در عالم می‌بینید چیز جدیدی نیست. این جوشش و این تفرعن‌ها و شیطنت‌ها جوشش همان جهل است. جای نگرانی هم نیست. این عقل و جهل از قبل درگیر بوده‌اند، جوششی هم دارند. عصر ظهور، عصر غلبه این حق است. هرکجا شما شیطنت می‌بینید مربوط به جهل است که دشمن نبی اکرم ﷺ است «عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ». هر کجا خوبی می‌بینید از فروع نبی اکرم ﷺ است «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ

خَیْرٌ» ^۱ درگیری بین خیر و شر، بین حق و باطل، بین جهل و عقل یک پایانی دارد؛ پایش در عصر ظهور است که با غلبه عقل تمام می‌شود. در آن عصر، عقل، تجلی می‌کند. حالا عقل چیست؟ توضیحش بماند. چیزی که در آن عصر اتفاق می‌افتد این است که حقیقت نورانیت معصوم علیه السلام تجلی می‌کند. وقتی که این حقیقت، تجلی می‌کند، عقول کامل می‌شوند. ^۲

۱. «عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَمِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ فَمِنْ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَالصَّلَاةُ وَالصِّيَامُ وَكَطْمُ الْغِيْظِ وَالْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَرَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَتَعَهُدُ الْجَارِ وَالْإِفْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ وَعَدْوُنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَمِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَفَاحِشَةٍ فَمِنْهُمْ الْكَذِبُ وَالْبُخْلُ وَالنَّمِيمَةُ وَالْقَطِيعَةُ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ وَ تَعَدُّي الْحُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ وَ رُكُوبُ الْفَوَاحِشِ ﴿ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ ﴾ وَ الزَّنا وَ السَّرْقَةُ وَ كُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ فَكَذِبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعٍ غَيْرِنَا»؛ /الكافی، ج ۸، ص ۲۴۲ - ۲۴۳.

۲. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ»؛ /الكافی، ج ۱، ص ۲۵.



البته می‌دانید که این عقل، عقلِ حسابگر ریاضی نیست! این عقل، خیلی فراتر از این حرف‌هاست. ایمان، وزیر این عقل است. ایمان، فرع بر عقل است، نه فرع بر علم. ایمان، فرع بر محاسبه نیست، حاکم بر محاسبه است؛ لذا در حدیث «عقل و جهل» ایمان، وزیر عقل است و علم، یکی از جنود عقل.^۱ ایمان، زیرمجموعه عقل است، نه زیرمجموعه علم. این حدیث را حتما ببینید.

پس آنچه که در عصر ظهور محقق می‌شود این است که نبرد بی‌پایان عقل و جهل، یک پایان خوش دارد و آن، غلبه عقل است. نبی اکرم ﷺ غالب می‌شوند و یکی از تجلیات حضرت، عقل است. حضرت، عقل کل هستند. هرکجا عقلی

۱. «...فَكَانَ مِمَّا أُعْطِيَ الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَالسَّبْعِينَ الْجُنْدَ الْخَيْرُ وَهُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ وَجَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرُّ وَهُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ وَالْإِيمَانُ وَضِدَّهُ الْكُفْرُ - وَالتَّصَدِيقُ وَضِدَّهُ الْجُحُودُ وَالرَّجَاءُ وَضِدَّهُ الْقُنُوطُ وَالْعَدْلُ وَضِدَّهُ الْجَوْرُ وَالرِّضَا وَضِدَّهُ السُّخْطُ وَالشُّكْرُ وَضِدَّهُ الْكُفْرَانُ وَالطَّمَعُ وَضِدَّهُ الْيَأْسُ وَالتَّوَكُّلُ وَضِدَّهُ الْحِرْصُ وَالرَّافَةُ وَضِدَهَا الْقَسْوَةُ وَالرَّحْمَةُ وَضِدَهَا الْعُضْبُ وَالْعِلْمُ وَضِدَهُ الْجَهْلُ...»؛ الکافی، ج ۱،

هست، شعاع حضرت است. از فروع این عقل، ایمان و صفات حمیده است که ۷۵ تا لشکرنند. در عصر ظهور، این فروع در عالم تجلی می‌کند. به هرکجا که نگاه می‌کنید، می‌بینید، یقین هست، توکل هست، رضا هست، ایمان هست. در عصر ظهور قرآن هم تجلی می‌کند و در عالم ما انسان‌ها محقق می‌شود. این حوادث اتفاق می‌افتد. لطایف دیگری هم در قرآن هست که عصر ظهور را با آنها توضیح داده است.^۱

- آیه هفتم (سوره انعام، آیه ۱۱۵): تحقق عدل حقیقی در پرتو امام به عنوان کلمه عدل الهی)

بنابراین عصر ظهور، یک عصر خیلی عجیبی است. اگر گفته می‌شود: «در عصر ظهور، عدل محقق می‌شود»،^۲

۱. برای نمونه رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۴، «باب الآيات المؤله بقیام القائم».

۲. «بِهِ يَمْلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مِلَّتْ ظُلُمًا وَ جَوْرًا»؛ تعبیری در وصف حضرت ولی عصر علیه السلام که در روایات متعدد و در ادعیه و زیارات مربوط به آن حضرت آمده است؛ از جمله کلینی نقل می‌کند: «عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام

معنایش عدالت اقتصادی سوسیالیستی یا عدالت «مکتب رفاه» نیست؛ حتی عدالت در جامعه لیبرال دموکراسی نیست. اصلاً اینها نیست. آن عدلی که محقق می‌شود ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾^۱ است. آن کلمه تامه خدای متعال که عین عدل و عین صدق است، آن محقق می‌شود. مرحوم کلینی در کافی و دیگران - زاد الله فی علو درجاتهم که این معارف را به ما رساندند - نقل می‌کنند که وقتی امام علیه السلام در رحم است، به سن چهار ماهگی که می‌رسد، ملکی موکل است روی بازوی راست ایشان این آیه را

←

فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ هُوَ قَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ مَنْ هُوَ قَالَ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأُئِمَّةِ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بُعِثَ ﴿عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ﴾؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۵، «باب ما ورد من إخبار الله وإخبار النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالقائم من طرق الخاصة والعامة».

۱. ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۱۵.

بنویسد.^۱ البته این هم معنای خاص خودش را دارد که روی بازوی راست می‌نویسند یعنی چه! این کتابت، کتابت صوری نیست. در بعضی روایات دارد وقتی امام به دنیا می‌آیند، مَلَك، بین دو چشم ایشان این آیه را می‌نویسد: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾. این آیه خیلی آیه عجیبی است. وقتی امام به دنیا می‌آید، این آیه را بین دو چشمش می‌نویسند و وقتی امام بعدی از دنیا می‌رود، عمودی از نور بین امام و عالم بالا برقرار می‌شود که همه کائنات را در آن مشاهده می‌کنند و اعمال عباد را در آن می‌بینند.^۲ حالا توضیح این آیه بماند.^۳

۱. «...إِنَّ نُطْقَهُ الْإِمَامِ مِمَّا أُخْبِرْتُكَ - وَإِذَا سَكَتَ النُّطْقَةُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَأَنْشَى فِيهَا الرُّوحُ بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَلَكًا يُقَالُ لَهُ حَيَوَانٌ فَكَتَبَ عَلَى عَظْمِهِ الْأَيْمَنِ ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾...»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۸۶
۲. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ أَمَرَ مَلَكًا فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ فَيَسْقِيهَا أَبَاهُ فَمِنْ ذَلِكَ يَخْلُقُ الْإِمَامَ فَيَمُكُّثُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً فِي بَطْنِ أُمِّهِ لَا يَسْمَعُ الصَّوْتَ ثُمَّ يَسْمَعُ بَعْدَ ذَلِكَ الْكَلَامَ فَإِذَا

عدل، خود امام است.^۱ با این نگاه قرآنی آنچه که در عصر ظهور می‌خواهد واقع شود، چنین واقعه عظیمی است.

←

وُلِدَ بَعَثَ ذَلِكَ الْمَلَكَ فَيَكْتُبُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ فَإِذَا مَضَى الْإِمَامُ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ رُفِعَ لَهُذَا مَنَارٌ مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْخَلَائِقِ فِيهِذَا يَحْتَجُّ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ؛ الكافی، ج ۱، ص ۳۸۷.

۳. رجوع شود به: الكافی، ج ۱، ص ۳۸۵، «بَابُ مَوَالِيدِ الْأَئِمَّةِ»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۶، «بَابُ أَحْوَالِ وَلَادَتِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ انْعِقَادِ نَفْسِهِمْ وَ أَحْوَالِهِمْ فِي الرَّحْمِ وَ عِنْدَ الْوِلَادَةِ وَ بَرَكَاتِ وَلَادَتِهِمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ فِيهِ بَعْضُ غَرَائِبِ عُلُومِهِمْ وَ شَتُونِهِمْ».

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ﴾ قَالَ الْعَهْدُ مَا أَخَذَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله عَلَى النَّاسِ مِنْ مَوَدَّتِنَا وَ طَاعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ لَا يُخَالِفُوهُ وَ لَا يَتَقَدَّمُوهُ وَ لَا يَقْطَعُوا رَحِمَهُ وَ أَعْلَمَهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عَنْهُ وَ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ أَمَّا الْقِسْطَاسُ فَهُوَ الْإِمَامُ وَ هُوَ الْعَدْلُ مِنَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَ هُوَ حُكْمُ الْأَئِمَّةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ قَالَ هُوَ أَعْرَفُ بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ وَ مَا يَحْكُمُ وَ يَقْضِي؛ اليقين، ص ۲۹۶. رجوع شود به:

جریان غلبه عقل بر جهل با همه جنودش و با همه ضلالت‌هایش است. جریان غلبه نور بر ظلمت است. آیه نور در عالم تجسد پیدا می‌کند و متمثل می‌شود. جریانی که در آیه ظلمات بیان شده، بساطش جمع می‌شود. این است که آن حقّ مطلق می‌آید و باطل از بین می‌رود؛ ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ﴾.^۱ این اتفاق می‌افتد. بناست بساط باطل جمع شود؛ با همه گستردگی و پیچیدگی معنایی‌اش. این حادثه عظیم اتفاق خواهد افتاد.^۲

بنابراین کسی خیال نکند ظهور حضرت از سنخ حوادثی است که دیده‌ایم، این نیست. حتی آنچه بنا بوده است با

←

بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۸۷، «باب أنهم» و ولایتهم العدل و المعروف و الإحسان و القسط و المیزان...».

۱. ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾؛ سوره اسراء، آیه ۸۱.

۲. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ... فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ قَالَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ ذَهَبَتْ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۸۷.

ظهور انبیا محقق شود، در دوره عصر ظهور محقق می‌شود. وعده خدا، آن موقع است. هنوز وعده خدای متعال محقق نشده است؛ نه اینکه انبیا کار خودشان را نکرده‌اند! انبیا کار خودشان را کرده‌اند ولی این کار، در عصر ظهور، به‌انجام می‌رسد و تمام می‌شود و به‌کمال خودش می‌رسد. خلاصه ظهور حضرت یک واقعه عجیب است. حالا توصیفش بماند. بیشتر از این این نکته را طول ندهم.

۲. وجود مقدس امام، منشأ خیرات عصر ظهور

نکته دومی که در باب عصر ظهور قابل تأمل است این است که با این اتفاق عظیم عالم دگرگون می‌شود؛ لذا گمان من این است که بعضی از آیات قرآن طوری این مطلب را بیان کرده که گویا بناست در این عصر منطقه‌ای از بهشت محقق شود. حالا این چطور اتفاق می‌افتد؟ اگر عدل محقق می‌شود ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾^۱

۱. ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۱۵.

اگر دین محقق می شود ﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ﴾^۱، اگر امنیت محقق می شود ﴿وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾^۲، اگر نور الهی در عالم به تمام می رسد ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾^۳ و اگرهای دیگری که مطالبات اصلی ما هستند و خدای متعال در فطرت ما گذاشته است، اینها چطور واقع می شود؟ این عدل چیست؟ این دین چیست؟ آیا دین، چیزی غیر امام است؟ آیا عدل چیزی غیر امام است و امام، عدل را محقق می کنند؟ یا کلمه جامعه عدل، خود امام است؟ دین، خود امام است؟

۱. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَ لَيَبْدِلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛ سوره نور، آیه ۵۵.

۲. همان.

۳. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ سوره صف، آیات ۸ - ۹.



باید توجه کنیم که ما دو غفلت داریم که گاهی نمی‌گذارد ما قرآن را بفهمیم. در روایات ما می‌گوید: «ولایت ما، قطب و محور قرآن است»^۱ ولی ما، هم قرآن را بد می‌فهمیم و هم امام را.

- عظمت جسم ظاهری امام

ما امام علیه السلام را در منزلت جسمانی‌اش در عالم دنیا می‌بینیم و فکر می‌کنیم این مقامات مربوط به آن منزلت امام علیه السلام است؛ البته این منزلت جسمانی امام علیه السلام هم خیلی فوق‌العاده است. شما در زیارات وقتی سلام می‌کنید، می‌گویید: «عَلَى أَرْوَاحِكُمْ وَ أَبْدَانِكُمْ وَ أَجْسَادِكُمْ».^۲ جسد امام، جسد دیگری

۱. «عَنْ مَسْعُودَةَ بِنِ صَدَقَةَ قَالَتْ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلَّائِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ وَ قُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ عَلَيْهَا يَسْتَدِيرُ مُحْكَمُ الْقُرْآنِ وَ بِهَا يُوهَبُ الْكُتُبُ وَ يَسْتَتِينُ الْإِيْمَانُ...»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵.

۲. [در زیارات متعدد، به ابدان و اجساد مطهر اهل بیت علیهم السلام و حتی ابدان و اجساد شیعیان ایشان سلام می‌کنیم؛ خصوص این تعبیر در زیارت اصحاب سید الشهداء علیهم السلام آمده است:] «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى أَرْوَاحِكُمْ وَ أَبْدَانِكُمْ وَ أَجْسَادِكُمْ - أَبْشِرُوا بِمَوْعِدِ اللَّهِ الَّذِي لَا خُلْفَ لَهُ

است. نبی اکرم علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمودند: «حسین را نگه دار» و بعد بدن امام حسین علیه السلام را از بالا تا پایین می بوسیدند. می دانید این کسی که می بوسد کیست؟ این، پیغمبری است که همه کائنات، مسخر او هستند. این جسم، جسم عادی نیست. امام علیه السلام، جسمش هم جسم دیگری است. وقتی نطفه امام علیه السلام می خواهد واقع شود، از ساق عرش قطره ای می آید و امام علیه السلام می نوشد و نطفه امام علیه السلام بعدی منتقل می شود.^۱ جسم آنها

←

و لَا تَبْدِيلَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ وَعْدَهُ وَ اللَّهُ مُدْرِكُ بَكُم تَارَ مَا وَعَدَكُمْ أَنْتُمْ خَاصَّةُ اللَّهِ اخْتَصَّكُمْ اللَّهُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنْتُمْ الشُّهَدَاءُ وَ أَنْتُمْ السُّعَدَاءُ؛ کامل الزیارات، ص ۲۴۲.

۱. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ أَمَرَ مَلَكًا فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ فَيَسْقِيهَا أَبَاهُ فَمِنْ ذَلِكَ يَخْلُقُ الْإِمَامَ فَيَمُكْتُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً فِي بَطْنِ أُمِّهِ لَا يَسْمَعُ الصَّوْتَ ثُمَّ يَسْمَعُ بَعْدَ ذَلِكَ الْكَلَامَ فَإِذَا وُلِدَ بَعَثَ ذَلِكَ الْمَلَكَ فَيَكْتُبُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ﴿و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ فَإِذَا مَضَى الْإِمَامُ الَّذِي كَانَ

از علیین است^۱ و روح انبیا^۲ از این منزلت است.^۲ اینها توهم است کسی خیال کند جسم امام^۳ مثل جسم ماست. درست

←

قَبْلَهُ رُفِعَ لِهَذَا مَنَارٌ مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْخَلَائِقِ فِيهِذَا يَحْتَجُّ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۸۷.

«عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ^ع قَالَ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَقْبِضَ رُوحَ إِمَامٍ وَ يَخْلُقَ مِنْ بَعْدِهِ إِمَامًا أَنْزَلَ قَطْرَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى الْأَرْضِ فَيُلْقِيهَا عَلَى ثَمَرَةٍ أَوْ عَلَى بَقْلَةٍ فَيَأْكُلُ تِلْكَ الثَّمَرَةُ أَوْ تِلْكَ الْبَقْلَةَ الْإِمَامُ الَّذِي يَخْلُقُ اللَّهُ مِنْهُ نُطْقَةً الْإِمَامِ الَّذِي يَقُومُ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ فَيَخْلُقُ اللَّهُ مِنْ تِلْكَ الْقَطْرَةِ نُطْقَةً فِي الصُّلْبِ ثُمَّ يَصِيرُ إِلَى الرَّحِمِ فَيَمْكُثُ فِيهَا أَرْبَعِينَ لَيْلَةً فَإِذَا مَضَى لَهُ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً سَمِعَ الصَّوْتَ فَإِذَا مَضَى لَهُ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ كُتِبَ عَلَى عَظْمِهِ الْأَيْمَنِ ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ فَإِذَا خَرَجَ إِلَى الْأَرْضِ أَوْتِيَ الْحِكْمَةَ وَ زَيْنَ بِالْعِلْمِ وَ الْوَقَارَ وَ الْبَسَ الْهَيْبَةَ وَ جُعِلَ لَهُ مِصْبَاحٌ مِنْ نُورٍ يَعْرِفُ بِهِ الضَّمِيرَ وَ يَرَى بِهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۴۳۱.

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ^ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ

است که لباس بشر پوشیده ولی این لباس هم با لباس های

←

دُونِ ذَلِكَ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْقَرَابَةُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا؛
الکافی، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ النَّبِيَّ مِنْ طِينَةٍ عَلَيَّيْنِ قُلُوبَهُمْ وَ أَبْدَانَهُمْ وَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ وَ جَعَلَ خَلْقَ أَبدَانِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ الْكُفَّارَ مِنْ طِينَةِ سَجِينِ قُلُوبَهُمْ وَ أَبْدَانَهُمْ فَخَلَطَ بَيْنَ الطِّينَتَيْنِ فَمِنْ هَذَا يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَ يَلِدُ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ وَ مِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنُ السَّيِّئَةَ وَ مِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْكَافِرُ الْحَسَنَةَ فَقُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ تَحِنُّ إِلَى مَا خَلَقُوا مِنْهُ وَ قُلُوبُ الْكَافِرِينَ تَحِنُّ إِلَى مَا خَلَقُوا مِنْهُ»؛ /الکافی، ج ۲، ص ۲.

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ خَلَقَنَا اللَّهُ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقَنَا نُورَانِيَّيْنِ لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَنَا مِنْهُ نَصِيبًا وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ أَبدَانِنَا وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينَةِ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ ذَلِكَ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيبًا إِلَّا الْأَنْبِيَاءَ وَ الْمُرْسَلِينَ فَلِذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَ هُمُ النَّاسُ وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَجَمًا [هَمَجًا] فِي النَّارِ وَ إِلَى النَّارِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۰.

دیگر فرق می‌کند. ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ﴾؛^۱ اگر ملک هم می‌آمد، همین لباس را به او می‌پوشانیدیم. این جسم، لباس است ولی این لباس بشری آنها هم با ما متفاوت است. این لباس، لباس پیغمبر^ص است. این لباس، لباس امام^ع است.

- لزوم توجه به مقام باطنی و نورانی امام در ورای جسم ظاهری او

از طرف دیگر باید دقت داشت که امام^ع، این لباس نیست. امام^ع غیر از این لباس است. امام^ع لباس بشری دارد ولی امامت چیز دیگری است: آن است که «قُطِبَ الْقُرْآن» است، آن است که «قُطِبَ جَمِيعِ الْكُتُب» است،^۲ آن است که کلمه تامه خداست،^۳ آن است که کلمه عدل است،^۴ آن است

۱. سوره انعام، آیه ۹.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵.

۳. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۷۳، «باب أنهم کلمات الله و ولايتهم الکلم الطیب».

۴. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۸۷، «باب أنهم کلمات و ولايتهم العدل و المعروف و الإحسان و القسط و المیزان...».

که عین صدق است،^۱ آن است که عین عقل است، آن است که اصل خیر است «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ»،^۲ آن است که همه چیز با آن تعریف می شود. به همین دلیل است که به ما گفته اند اگر می خواهید ما را بشناسید، آن «معرفت به مقام نورانیت» ما را بدست بیاورید؛ «إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ».^۳ آن معرفت، آن شمس

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۰، «باب أن ولايتهم الصدق و أنهم الصادقون و الصديقون و الشهداء و الصالحون».

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۴۲ - ۲۴۳.

۳. حدیث معروف به حدیث نورانیت: «رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلَ أَبُو ذَرٍّ الْغَفَارِيُّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِالنُّورَانِيَّةِ قَالَ يَا جُنْدَبُ فَاْمُضْ بِنَا حَتَّى نَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ قَالَ فَاتَيْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ قَالَ فَانْتَظَرْنَاهُ حَتَّى جَاءَ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا جَاءَ بِكُمْ قَالََا جِئْنَاكَ يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ نَسْأَلُكَ عَنْ مَعْرِفَتِكَ بِالنُّورَانِيَّةِ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَرْحَبًا بِكُمْ مِنْ وَلِيِّينَ مُتَعَاهِدِينَ لِدِينِهِ لَسْتُمَا بِمُقَصِّرَيْنِ لِعَمْرِي إِنَّ ذَلِكَ الْوَاجِبَ [وَاجِبٌ] عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ثُمَّ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا سَلْمَانُ وَ يَا جُنْدَبُ قَالََا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ عليه السلام إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدُ الْإِيمَانِ



حقیقی را دریافتن و شناختن، هم خیلی دشوار است. به-
خاطر این است که فرموده‌اند: «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»؛
معرفت ما صعب مستصعب است. باید جزو انبیاء مرسل^{علیهم‌السلام} و
ملائکه^{علیهم‌السلام} مقرب و عباد ممتحن باشی تا امام را بشناسی.^۱

←

حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ...؛ المناقب (للعلوی)، ص ۶۷؛
بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱.

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ^{علیه‌السلام}
قَالَ: خَالَطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَهُ وَ لَا تَحْمِلُوا
عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَيْنَا إِنْ أَمْرُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ
مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ بصائر
الدرجات، ص ۲۶، «باب فی أئمة آل محمد ^{علیهم‌السلام} أن أمرهم صعب
مستصعب».

- معنا شدن معارف باطنی قرآن با توجه به مقام باطنی امام
اگر امام^ع را این طور تعریف کنید، آن وقت خیلی از آیات
قرآن معنا می شود. ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^۱، بله، خدای
متعال دستی از نوع دست ما ندارد ولی امیرالمؤمنین^ع،
یدالله است.^۲ نه خدای متعال تشبیه می شود، نه آیه را تمثیل
معنی می کنیم. امیرالمؤمنین^ع، یدالله هستند، جنب الله
هستند، باب الله هستند، وجه الله هستند.^۳ خدای متعال، دربی

۱. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ
نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمُسْوُتُهُ
أَجْرًا عَظِيمًا﴾؛ سوره فتح، آیه ۱۰.

۲. «هَاشِمُ بْنُ أَبِي عُمَارَةَ الْجَنْبِيُّ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ^ع يَقُولُ أَنَا
عَيْنُ اللَّهِ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا بَابُ اللَّهِ»؛ الکافی، ج ۱،
ص ۱۴۵.

۳. برای نمونه جناب ابوذر روایت می کند: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ^ص يَقُولُ
عَلَىٰ دِيَانٍ هَذِهِ الْأُمَّةُ وَ الشَّاهِدُ عَلَيْهَا وَ الْمُتَوَكِّلُ لِحَسَابِهَا وَ هُوَ صَاحِبُ
السَّيِّئَاتِ الْأَعْظَمِ وَ طَرِيقُ الْحَقِّ الْأَبْهَجِ [وَ] السَّبِيلُ وَ صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمُ
بِهِ يُهْتَدَىٰ بَعْدَىٰ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ يُبْصَرُ بِهِ مِنَ الْعَمَىٰ بِهِ يَنْجُو النَّاجُونَ وَ
يُجَارُ مِنَ الْمَوْتِ وَ يُؤْمَنُ مِنَ الْخَوْفِ وَ يُمَحَىٰ بِهِ السَّيِّئَاتُ وَ يَدْفَعُ

مثل مثل درب خانه‌های ما ندارد ولی بابی دارد که آن باب، امیرالمؤمنین^ع است، جنبی دارد که آن جنب، امیرالمؤمنین^ع است، وجهی دارد که آن وجه، امیرالمؤمنین^ع است. وجود مقدس نبی اکرم^ص وجه تامّ خدا هستند.^۱ این تلقی، خیلی به ما کمک می‌کند آیات قرآن را بفهمیم. بعضی در این جمله مانده‌اند که امیرالمؤمنین^ع وجه‌الله است یعنی چه؟! خدای متعال که وجه ندارد؟! بله،

←

الضَّيْمُ وَيُنْزِلُ الرَّحْمَةَ وَهُوَ عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ وَأُذُنُهُ السَّامِعَةُ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ وَ يَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَ وَجْهُهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ جَنْبُهُ الظَّاهِرُ الْيَمِينُ وَ حَبْلُهُ الْقَوِيُّ الْمَتِينُ وَ عُرْوَتُهُ الْوُثْقَى الَّتِي ﴿لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾ وَ بَابُهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ وَ بَيْتُهُ الَّذِي ﴿مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾ وَ عِلْمُهُ عَلَى الصِّرَاطِ فِي بَعْثِهِ مَنْ عَرَفَهُ نَجَا إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ هَوَىٰ إِلَى النَّارِ؛ کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۵۹ - ۸۶۰.

۱. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۶۱، «باب فی الأئمة أنهم حجة الله و باب الله و ولاء أمر الله و وجه الله الذي يؤتى منه و جنب الله و عين الله و خزنة علمه جل جلاله و عم نواله»؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۹۱، «باب أنهم^ع جنب الله و وجه الله و يد الله و أمثالها».

وجهی مثل ما ندارد. مقصود از این وجه هم که وجه جسمانی نیست.^۱ اگر امیرالمؤمنین علیه السلام شناخته شد، وجه الله هم فهمیده می شود. دیگر ﴿فَإِنَّمَا تُؤَلُّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ﴾^۲ هم همین است.^۳ امام علیه السلام یعنی این. اگر فرمود: ﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۴ همه هالک هستند الا «وجه رب» و خود این وجه «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» است،

۱. برای نمونه: «فَقَالَ [الرضا] علیه السلام يَا أَبَا الصَّلْتِ مَنْ وَصَفَ اللّٰهَ بِوَجْهِهٖ كَالْوُجُوْهِ فَقَدْ كَفَرَ وَلَكِنْ وَجْهُ اللّٰهِ أَنْبِيَآؤُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ صَ هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يُتَوَجَّهُ إِلَى اللّٰهِ وَإِلَى دِينِهِ وَمَعْرِفَتِهِ...»؛ التوحید، ص ۱۱۷ - ۱۱۸.

۲. ﴿وَالِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا تُؤَلُّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۳. «...نَحْنُ قَبْلَهُ اللّٰهُ وَنَحْنُ وَجْهُ اللّٰهِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی ﴿فَإِنَّمَا تُؤَلُّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ﴾...»؛ تأویل الآیات، ص ۲۲.

۴. سوره الرحمن، آیه ۲۷.

این وجه هم امام علیه السلام است.^۱ وقتی امام علیه السلام را آن طور ببینید، امام علیه السلام می شود وجه الله. هر کجا هم نگاه کنید ﴿فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾. هر ولی و هر پیغمبری هم که بخواهد متوجه خدا شود، از طریق این وجه توجه پیدا می کند ﴿أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ﴾.^۲

- ظهور خیرات عصر ظهور با تجلی مقام باطنی امام در عالم اگر امام علیه السلام را این طور شناختیم که «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ وَ مَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنكُمْ وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ»،^۳ آن وقت این طور فکر نمی کنیم که عدل چیزی بیرون از امام علیه السلام است و امام علیه السلام می آیند آن را محقق می کنند. همه کمالات، در خود امام علیه السلام است. عدل، تجلی امامت امام علیه السلام در روابط ماست. هر کجا تجلی کرد، عدل محقق است. عدلی ورای

۱. «قَوْلُهُ ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ﴾ قَالَ الصَّادِقُ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الْآيَاتُ وَ نَحْنُ الْبَيِّنَاتُ وَ نَحْنُ حُدُودُ اللَّهِ»؛ مناقب آل ابیطالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۲۷۲.

۲. تعبیری در دعای ندبه.

۳. تعبیری در زیارت جامعه کبیره.

امام علیه السلام نداریم، حیاتی ورای امام نداریم، نوری ورای امام نداریم. غلبه عقل بر جهل، تمام شدن نور الهی و همه آنهایی که عرض کردم، ظهور خود امام علیه السلام است؛ لذا به نظر من «ظهور» بهترین تعبیر برای آن عصر است. ظهور غیب در عالم شهود است. امام، غیب‌اند. آیه **﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾**^۱ به امام زمان علیه السلام معنا شده است.^۲ این غیب، ظاهر می‌شود و اتفاق خیلی عجیبی در عالم می‌افتد؛ چون هر خیری به عالم ما می‌رسد، از عالم غیب است. ، همه خیرات عالم شهود از عالم غیب است. هرچه در عالم ما محقق می‌شود، از عالم بالا می‌آید.^۳ از زمین که به آسمان نمی‌جوشد، از

۱. **﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾**؛ سوره بقره، آیه ۳.

۲. «عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ **﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾** فَقَالَ الْمُتَّقُونَ شِيعَةُ عَلِيٍّ علیه السلام وَالْغَيْبُ فَهُوَ الْحُجَّةُ الْغَائِبُ»؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۱۷.

۳. **﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾**؛ سوره ذاریات، آیه ۲۲.



آسمان به زمین می‌ریزد. از عالم بالا که سرچشمه‌اش عالم الهی است به ما می‌رسد. اگر عدلی هست، اگر نوری هست، اگر حیاتی هست، اگر دینی هست، اگر امنیتی هست، (که هر کدام هم باید معنا شود)، اینها فروع امام[ؑ] هستند؛ کما اینکه فروع خدای متعال هم هستند. ما در عرض خدای متعال، چیزی به نام عدل نداریم، چیزی به نام نور نداریم، چیزی به نام حیات نداریم. اینها همه مخلوقات اند، از آن عالم تنزل می‌کنند. امام که کلمه تامه خداست «كَلِمَتَكَ التَّامَّةَ وَ مُغَيَّبَكَ فِي أَرْضِكَ»^۱ این کلمه تامه که در حجاب غیب است، ظهور می‌کند. آن وقت ببینید چه اتفاقی در عالم می‌افتد.

۱. تعبیری در یکی از زیارات حضرت ولی عصر[ؑ]: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَظْهَرْ كَلِمَتَكَ التَّامَّةَ، وَ مُغَيَّبَكَ فِي أَرْضِكَ، الْخَائِفَ الْمُتَرَقِّبَ، اللَّهُمَّ أَنْصِرْهُ نَصْرًا عَزِيزًا وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا»؛ المزار الكبير، ص ۵۸۹؛ مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل دهم، اعمال سرداب مطهر.

محور همه تحولات عالم در عصر ظهور، خود امام^ع هستند. با اذنی که به امام^ع داده می شود، خودشان در عالم ظاهر می شوند. وقتی امام^ع ظهور کرد، خود امام^ع تجلی می کند؛ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾. 'آقا! خورشید طلوع می کند چه اتفاقی می افتد؟ خورشید طلوع می کند دیگر. این نوری که هست، شعاع خورشید و مربوط به طلوع خورشید است. خورشید طلوع کرده است که این نور به ما رسیده است. وقتی امام^ع از آن مقام غیث در این عالم ظهور می کند، همه آن تحولات عظیم فراتمدنی - که البته عرض کردم تعبیر

۱. آیه دوم سوره مبارکه لیل که به ظهور حضرت ولی عصر^ع تفسیر شده است: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ^ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ قَالَ: اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فُلَانٌ غَشَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^ع يَصْبِرُ فِي دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَنْقَضِيَ، قَالَ: ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ قَالَ: النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ^ع مَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتُهُ الْبَاطِلَ؛ وَالْقُرْآنُ ضُرِبَ فِيهِ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ وَ خَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِهِ وَ نَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۵.

«تمدن» اصلاً تحریفِ این واقعه است - در این عالم اتفاق می‌افتد.

پس آنچه ظاهر می‌شود، خود امام علیه السلام است. خلافت الهیه است که روی زمین ظاهر می‌شود. هر خیری هست از آنجاست؛ هر خیری! هر خیری که به انسان‌ها می‌رسد، از تحمل همان حقیقت است. اگر ما به تحمل آن حقایق رسیدیم، به تحمل ولایت امام معصوم علیه السلام رسیده‌ایم و رشد می‌کنیم و آلاً رشد نمی‌کنیم. این، همان دینی هم است که به - زور به کسی نمی‌دهند! این از آن اسرار الهی و از آن گوهرهایی است که **﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾**^۱. این حقیقت و سرّ را که به زور به کسی نمی‌دهند. بله، بعضی از نعمت‌ها را «گر نستانی به ستم می‌دهند». حالا تعبیر، مسامحه است! ولی نعمت ولایت که این طور نیست. یک ترک‌اولی، کلی هبوط و سقوط دارد.

۱. ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۶.

چون خدای متعال در قرآن گفته، من اشاره می‌کنم. گاهی مسئله‌ای بین خدای متعال و پیغمبرش پیش می‌آمده که ما نمی‌دانیم چه بوده است ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا﴾^۱ معصوم است ولی خداوند او را در شکم ماهی کرده است ﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ﴾. بعد هم می‌فرماید: اگر تسبیح نمی‌کرد، تا قیامت او را همان‌جا نگه می‌داشتیم ﴿لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾. چه شد که خدای متعال از این پیغمبر^ص گلایه‌مند شد و او را در شکم ماهی کرد؟ فرمود ترک‌اولای در امر ولایت بوده است.^۲ پس می‌بینید که امر

۱. ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾؛ سوره انبیاء، آیه ۸۷.

۲. «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ [آبَائِهِ] ^{علیه السلام} قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ^ص إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَرَضَ وَلَايَةً عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ ^ص عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ فَقَبِلُوهَا مَا خَلَا يُوسُفُ بْنُ مَتَّى فَعَاقَبَهُ اللَّهُ وَ حَبَسَهُ فِي بَطْنِ الْحُوتِ لِإِنْكَارِهِ وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ] ^ص حَتَّى قَبِلَهَا قَالَ أَبُو يَعْقُوبَ ^ص ﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا

ولایت به این سادگی نیست. از آن اموری است که خیلی قیمتی است «وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»^۱.

پس دومین نکته‌ای که در باب عصر ظهور باید به آن توجه داشت این است که این تحول عظیمی که در همه کائنات و عوالم اتفاق می‌افتد و بر محور این زمین هم اتفاق می‌افتد، چیزی جز تجلی امام^ع و تحقق آن حقیقت و تنزل آن غیب در عالم ما نیست. آنجا دیگر همه چیز، فرع امام است. امام می‌آیند و عدل را به پا می‌کنند. عدل چیست که امام^ع آن را به پا می‌کنند؟! مگر یک عدلی هست غیر امام^ع و بیرون از امام^ع؟! وقتی امام ولایتش محقق شد، عدل محقق

←

أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١﴾ لِإِنْكَارِ وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^ع؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۶۴.

۱. این تعبیر با اسناد گوناگون در کتب معتبر کافی و بصائر الدرجات نقل شده است، از جمله: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع قَالَ: وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۷. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۷۵، ح ۶-۹.

می‌شود، حیات محقق می‌شود، همه خیرات محقق می‌شود.^۱
اینها فرع بر آن حقیقت هستند؛ لذا محور عصر ظهور، خود
امام ع است.

- دعای امام، عامل اصلی وقوع ظهور

محور تحققش هم دعای خود امام ع است. ما حتما باید
دعا کنیم. در روایات آمده بنی‌اسرائیل دعا کردند، خدا
ظهور پیغمبرشان را ۱۵۰ سال جلو انداخت و گریه‌شان باز
شد. به ما هم گفته‌اند همین کار را بکنید.^۲ اینها سرجای
خودش محفوظ ولی محور تحققش دعای خود اوست.

۱. [روایات و ابواب مربوط به آنها پیشتر گذشت.]

۲. «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ
إِلَى إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ سَيُولَدُ لَكَ فَقَالَ لِسَارَةَ فَقَالَتْ أَاُلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ فَأَوْحَى
اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَّهَا سَتَلِدُ وَيُعَذِّبُ أَوْلَادَهَا أَرْبَعَمَائَةٍ سَنَةً بَرَدَهَا الْكَلَامَ عَلَىَّ قَالَ
فَلَمَّا طَالَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ الْعَذَابُ ضَجُّوا وَبَكَوْا إِلَى اللَّهِ أَرْبَعِينَ
صَبَاحًا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى وَهَارُونَ يُخَلِّصُهُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ فَحَطَّ
عَنْهُمْ سَبْعِينَ وَ مِائَةً سَنَةً قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هَكَذَا أَنْتُمْ لَوْ فَعَلْتُمْ
لَفَرَجَ اللَّهُ عَنَّا فَمَا إِذَا لَمْ تَكُونُوا فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْتَهِي إِلَيَّ مُنْتَهَاهُ؛ تفسير
العیاشی، ج ۴، ص ۱۱۸.

این آیه را مکرر خوانده‌ایم: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾.^۱ بعضی از مفسرین فرموده‌اند الف و لام در «الْمُضْطَرَّ» الف و لام جنس است؛^۲ یعنی هر مضطری را خدا اجابت می‌کند. این حرف درست است ولی اینجا الف و لام عهد است و مقصود، امام زمان علیه السلام است. قرائن زیادی برای این معنا هست؛ قبل و بعد آیه را هم ببینید. خدای متعال مضطر را اجابت می‌کند ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ و آن سوء را برمی‌دارد ﴿وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ و بعد از آن، شما را خلیفه می‌کند ﴿وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾. این خلافت، با دعای او محقق می‌شود؛ لذا طبق روایات، حضرت است که کنار کعبه می‌آید، سر به سجده

۱. ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾؛ سوره نمل، آیه ۶۲.

۲. برای نمونه: «لعل الأولى الحمل على الجنس و التقييد بالمشيئة و هو سبحانه لا يشاء إلا ما تقتضيه الحكمة، و الدعاء بشيء من قبيل أحد الأسباب العادية فافهم و يَكْشِفُ السُّوءَ أى يرفع عن الإنسان ما يعتره من الأمر الذى يسوء»؛ روح المعانى، ج ۱۰، ص ۲۱۸.

می‌گذارد و عرضه می‌دارد «أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ»، خدای متعال می‌فرماید: «اجابت شد. سر بر دارید، به شما اجازه دادیم».^۱ دعای خود حضرت است که راهگشاست. حادثه، خیلی عظیم است که خود حضرت این‌طور دعا می‌کنند. دعای امام زمان علیه السلام هم معلوم است که چطور است؟ وقتی «لَضَرْبَةِ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»^۲ آیا این فقط برای ضربت حضرت است یا برای همه کارهایش است؟! دعای امام زمان علیه السلام هم «افضل من دعاء الثقلين من الاول والآخر» است. این دعاست که عالم را آماده می‌کند. حضرت سر به سجده می‌گذارند و می‌گویند: «أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ»، گفته

۱. «عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام، هُوَ وَاللَّهُ الْمُضْطَرُّ إِذَا صَلَّى فِي الْمَقَامِ رَكَعَتَيْنِ وَدَعَا اللَّهَ فَأَجَابَهُ ﴿وَيُكْشَفُ السُّوءُ﴾ وَ يَجْعَلُهُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲. روایت معروفی که مضمونش در منابع متعدد نقل شده است. برای نمونه، تعبیر موجود در متن در اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۶۷ آمده است. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱، «باب ما ظهر من فضله صلوات الله علیه يوم الخندق».

می‌شود: «اجابت شد». بعد خدای متعال، این سوء را از کل عالم برمی‌دارد و ما خلافت پیدا می‌کنیم. خلافت یعنی این. البته این خلافت را باید معنا کرد. بعضی یک اشتباه خیلی بزرگ می‌کنند، خیال می‌کنند این آیه قرآن که می‌فرماید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱ مقصود ما هستیم و خدا می‌خواست ما را خلیفه در زمین کند! اگر مقصود ما بودیم که اشکال ملائکه بجا بود: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾. آیا واقعا ملائکه حق نداشتند بگویند: «اینها را برای چه خلق می‌کنی، اگر تسبیح می‌خواهی، ما می‌کنیم»؟! آن خلیفه‌ای که خدا می‌گوید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾، امیرالمؤمنین^ع است. این همانی است که امام رضا^ع

۱. ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۳۰.

فرمودند: «إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ».^۱ آیا ما خلیفه‌الله هستیم؟! طیب الله انفسکم! خیلی هم خوب خلافت می‌کنیم! الحمد لله! دست‌مان دست خدا است، چشم‌مان چشم خدا است، گوش‌مان گوش خدا است، خدایی می‌شنویم، خدایی حرف می‌زنیم! بله، اگر کسی مؤمن کامل شد، جزو کسانی شد که در آن حدیث قرب نوافل آمده است: «وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أُحِبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»^۲، با نافله و

۱. یکی از عبارات حدیث مفصلی از امام رضا علیه السلام در معنای امام و امامت که شیخ کلینی آن را تحت عنوان «بَابُ نَادِرٍ جَامِعٍ فِي فَضْلِ الْإِمَامِ وَ صِفَاتِهِ» آورده است؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲. «عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحَارَبَتِي وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أُحِبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُجِبْتُهُ

کارهای مستحبی آن قدر نزدیک می شود که خدای متعال او را دوست می دارد و وقتی دوستش داشت، خداوند گوش و چشم و زبان و دست او می شود و کارهایش همه خدایی می شوند. اگر طوری عمل کرد که محبوب خدا شد و ظهور محبت الهی واقع شد، آن وقت می شود خلیفه. لذا آن کسی که خلیفه کل است، او، حبیب خداست. اوست که خلیفه کل است. فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَتَرَّ يُحِبُّ الْوَتَرَ»،^۱ خدا یکی است و یکی هم دوست دارد. می دانید آن یکی کیست؟ آن یکی، همان نور نبی اکرم^ص و اهل بیت^{علیهم السلام} است که «وَأَنْ أَرْوَا حَكْمَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةً».^۲ آن را خدا دوست دارد. هر جای

←

وَ إِنْ سَأَلْنِي أُعْطِيْتُهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۱. [این تعبیر در روایات متعدد آمده است؛ برای نمونه:] «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ^ص إِنَّ اللَّهَ وَتَرَّ يُحِبُّ الْوَتَرَ؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۵.

۲. تعبیری در زیارت جامعه کبیره: «أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقُ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ وَ أَنَّ أَرْوَا حَكْمَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةً طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ^ص (بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ)».

دیگری که محبت خدا هست، شعاع محبت به آنهاست. اگر کسی به نبی اکرم ﷺ و به امیرالمؤمنین ﷺ متمسک شد و آن نور در او محقق شد، می شود محبوب خدا. اگر کسی محبوب شد، در شعاع محبت قرار گرفت و خدا دوستش داشت، او دیگر مصون است. او می شود «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ».
 بله، اگر کسی سلمان شد، دیگر می شود گوش امیرالمؤمنین ﷺ، می شود زبان امیرالمؤمنین ﷺ. بله، او می شود خلیفه و خلافت جزئی پیدا می کند. کما اینکه بعضی انبیا چنین خلافتی داشتند: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾^۱ ایشان هم خلافت داشته است.^۲ این خلافة الله،

۱. ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾؛ سوره ص، آیه ۲۶.

۲. «قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ الْخُلَفَاءُ أَرْبَعَةٌ آدَمُ ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ وَ دَاوُدُ ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ يَعْنِي بَيْتَ الْمَقْدِسِ وَ هَارُونُ قَالَ لِمُوسَى ﴿اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي﴾ وَ عَلِيُّ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ يَعْنِي عَلِيًّا ﴿لَيَسْتَخْلَفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ آدَمُ وَ دَاوُدُ وَ هَارُونُ ﴿وَ



مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام است. او خلیفه الله است «إِنَّ
الإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ». امامت کلیه، مخصوص کیست؟
مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام است.^۱

←

لَيُمْكِنَنَّ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ ﴿يَعْنِي الْإِسْلَامَ﴾ ﴿وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ
بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ ﴿يَعْنِي أَهْلَ مَكَّةَ﴾ ﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ
مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ﴾ ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ﴾ ﴿يَعْنِي الْعَاصِينَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ﴾؛ مناقب آل ابیطالب علیهم السلام، ج ۳،
ص ۶۳.

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام، قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى
مُنَادٌ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ: أَيُّنَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ فَيَقُومُ دَاوُدُ النَّبِيُّ علیه السلام،
فَيَأْتِي النَّدَاءُ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ): لَسْنَا إِلَّا بِكَ أَرَدْنَا، وَإِنْ كُنْتَ لِلَّهِ
خَلِيفَةً. ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٌ ثَانِيًا: أَيُّنَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ فَيَقُومُ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام، فَيَأْتِي النَّدَاءُ مَنْ قَبْلَ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ): يَا
مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ، هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَّتُهُ
عَلَى عِبَادِهِ، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِحَبْلِهِ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَلْيَتَعَلَّقْ بِحَبْلِهِ فِي هَذَا الْيَوْمِ،
يَسْتَضِيءُ بِنُورِهِ، وَلْيَتَّبِعْهُ إِلَى الدَّرَجَاتِ الْعُلَا مِنَ الْجَنَانِ. قَالَ: فَيَقُومُ
النَّاسُ الَّذِينَ قَدْ تَعَلَّقُوا بِحَبْلِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَتَّبِعُونَهُ إِلَى الْجَنَّةِ. ثُمَّ يَأْتِي
النَّدَاءُ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ): أَلَا مَنْ تَعَلَّقَ بِإِمَامٍ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَلْيَتَّبِعْهُ

البته این که ما دائم می‌گوییم: «امیرالمؤمنین[ؑ]» اشتباه تلقی نشود. «أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ» 'نبی اکرم[ؐ] و امیرالمؤمنین[ؑ] یک گوهر هستند. این دو، قابل جدا کردن

←

إِلَى حَيْثُ يَذْهَبُ بِهِ، فَحِينَئِذٍ يَتَبَرَّأُ ﴿الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾ * وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كَرِهَ فِتْبَرًا مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأْنَا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾؛ (الامالی (للطوسی)، ص ۶۳ - ۶۴.

۱. [روایت معروفی از رسول خدا^ﷺ که در منابع متعدد نقل شده است؛ برای نمونه:] «عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ خَاصَّةً فَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ يَقُولُ: خُلِقَ النَّاسُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى، وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ فَأَنَا أَصْلُهَا وَ عَلِيٌّ فَرْعُهَا، فَطُوبَى لِمَنِ اسْتَمْسَكَ بِأَصْلِهَا وَ أَكَلَ مِنْ فَرْعِهَا»؛ شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۳۷۶ - ۳۷۷. همچنین شیخ صدوق این گونه روایت می‌کند: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا عَلِيُّ خُلِقَ النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ أَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ أَنَا أَصْلُهَا وَ أَنْتَ فَرْعُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ أَغْصَانُهَا وَ شِيعَتُنَا أَوْرَاقُهَا فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا أُدْخِلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ»؛ عیون اخبار الرضا[ؑ]، ج ۲، ص ۷۳.

نیستند؛ ﴿اَنْفُسَنَا﴾.^۱ اهل سنت و علمای شیعه، همه نقل کرده‌اند و مکرر هم نقل کرده‌اند که «اَنْفُسَنَا» یعنی امیرالمؤمنین^ع؛ جان نبی اکرم^ص است. بنابراین وقتی می‌گوییم: «امیرالمؤمنین^ع» یعنی نبی اکرم^ص. وقتی می‌گوییم: «نبی اکرم^ص» یعنی امیرالمؤمنین^ع.^۲ نمی‌خواهیم بگوییم: «امیرالمؤمنین^ع، در عرض نبی اکرم^ص است». ^۳ این طور نیست.

۱. آیه مباهله: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾؛ سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۲. [شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان، باب دوم، زیارت مخصوص امیر مؤمنان^ع در روز میلاد نبی اکرم^ص، روایات و نکاتی را در باب یگانگی رسول خدا^ص و امیر مؤمنان^ع ذکر می‌کند.]

۳. [این هم عرض نبودن، از بدیهیات روایات است؛ برای نمونه: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمُوصِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع قَالَ: جَاءَ حَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ^ع ... فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أُنَبِّئُكَ أَنْتَ فَقَالَ وَيْلَكَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ^ص...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۸۹ - ۹۰. همچنین در باب نفی غلو آمده است: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، قَالَ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ^ع لَعَنَ اللَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَيْنَا، إِنِّي ذَكَرْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَبَّاهٍ فَقَامَتْ

پس نکته دومی که در مسئله ظهور باید به آن توجه کرد این است که آنچه در عالم محقق می‌شود، چیزی ورای خود امام نیست. تجلی آن غیب در شهود است. آن حقیقت، باذن الله ظاهر می‌شود، آن هم به دعای خودشان. وقتی دعا می‌کنند و خدا هم اجابت می‌کند، حالا ﴿وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾^۱، خلافت الهیه در عالم محقق می‌شود. اگر این «خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» معنایش همان خلافت نسبت به خدای متعال باشد، همه اهل زمین می‌شوند اهل ولایت و همه آنها مقام خلافت جزئی پیدا می‌کنند. عصر ظهور، عصر تحقق

←

كُلُّ شَعْرَةٍ فِي جَسَدِي، لَقَدْ ادَّعَىٰ أَمْرًا عَظِيمًا مَا لَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ، كَانَ عَلَىٰ
وَاللَّهُ عَبْدًا لِلَّهِ صَالِحًا، أَخُو رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا نَالَ الْكَرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا
بِطَاعَتِهِ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، وَمَا نَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكَرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ؛
رجال الکشی، ص ۱۰۸.]

۱. ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ
الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾؛ سوره نمل، آیه ۶۲.
[توضیحات و روایات ذیل این آیه شریفه پیشتر گذشت]

خلافت الهی بر زمین است. آنجاست که وقتی ملائکه نگاه می‌کنند، می‌فهمند عجب اشتباهی کردند، خدای متعال این خلافت را می‌گفت. امام^ع می‌آید خلافت می‌کند و همه مؤمنین هم حول ایشان خلافت می‌کنند. یعنی چی؟ یعنی امام^ع می‌شوند امام جماعت عالم، همه ما هم با امام^ع عبادت می‌کنیم و حول امام^ع سجده می‌کنیم. همه زندگی‌مان می‌شود چه؟ ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾^۱ کسی که دائماً در محیط ولایت است، دائماً در صلات است؛ «نَحْنُ الصَّلَاةُ»^۲. وقتی این‌طور شد، همه می‌شوند اهل الصلات، همه می‌شوند «عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ». همه روی زمین خلافت الهی می‌کنند. هیچ کسی دستش، گوشش، زبانش از فرمان

۱. سوره معارج، آیه ۲۳.

۲. برای نمونه: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع وَ قَدْ سَأَلَهُ دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ فَقَالَ لَهُ أَتُمْ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ يَا دَاوُدُ نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَحْنُ الزَّكَاةُ الْحَدِيثُ»؛ تاویل الآيات، ص ۸۰۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۸۶، «باب أنهم الصلاة و الزكاة و الحج و الصيام و سائر الطاعات و أعداؤهم الفواحش و المعاصی فی بطن القرآن و فيه بعض الغرائب و تأویلها».

خدا تخلف نمی‌کند. همه تصرفات، نورانی است. همه تصرفات، به اذن است. وقتی ما تولی به امام معصوم^ع پیدا کردیم، تحمل ولایت کردیم، عقل امام^ع در عقل ما ظهور کرد و عقل‌مان در ظرف خودمان به کمال رسید، نور امام^ع در ما ظهور کرد و نورانی شدیم، حیات امام^ع در ما تجلی کرد و زنده شدیم،^۱ آن وقت همه ما در شأن خودمان خلافت پیدا می‌کنیم؛ یعنی می‌شویم دست امام زمان^ع، گوش امام زمان^ع؛ البته در شأن خودمان و به اندازه خودمان. این خیلی مهم است. به اندازه خودمان، مقام خلافت جزئی پیدا می‌کنیم. این آن چیزی است که در عصر ظهور محقق می‌شود؛ بر محور امام^ع هم محقق می‌شود.

۳. تدبیر امور فردی و اجتماعی بر محور عصر ظهور (سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی معطوف به ظهور)

نکته دیگر این است که همه زندگی ما باید با رویکرد به عصر ظهور اتفاق بیفتد. نه فقط زندگی فردی ما، بلکه

۱. [آیات و روایات مربوط به این گزاره‌ها در ابتدای جلسه گذشت].

زندگی اجتماعی ما، تجمعات ما، حوزه ما، دانشگاه ما، حکومت ما، جامعه ما، همگی باید بر محور عصر ظهور تدبیر بشود. نگوئیم: «حالا مگر امام زمان ع آمده‌اند؟! فعلا که حضرت تشریف ندارند! الان ما داریم عالم را اداره می‌کنیم». این تصور پیدا نشود. همه باید معطوف به عصر ظهور عمل کنیم. این، نکته مهمی است که باید توضیح داده شود. حوزه‌ها، محور همه هستند. یعنی حوزه باید خودش را متحول کند بر محور عصر ظهور تا بتواند حلقه اتصال بین امام زمان ع و جامعه مؤمنین باشد، تا بتواند حجت را از اینجا بر همه اهل عالم تمام کند. کما اینکه فرموده‌اند: «علم در نجف فرو می‌رود و از قم سر بر می‌دارد و حجت را بر همه عالم تمام می‌کند».^۱ واضح

۱. «رَوَى بِأَسَانِيدٍ عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ ذَكَرَ كُوفَهُ وَقَالَ سَتَخْلُو كُوفَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَأْزُرُ [يَأْزُرُ] عَنْهَا الْعِلْمُ كَمَا تَأْزُرُ [تَأْزُرُ] الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا ثُمَّ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِلَدِّهِ يُقَالُ لَهَا قُمْ وَ تَصِيرُ مَعْدِنًا لِلْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مُسْتَضْعَفٌ فِي الدِّينِ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتُ فِي الْحِجَالِ وَ ذَلِكَ عِنْدَ قُرْبِ ظُهُورِ قَائِمِنَا فَيَجْعَلُ اللَّهُ قُمْ وَ أَهْلُهُ قَائِمِينَ مَقَامَ الْحُجَّةِ

است که مقصود از این علم، علم ائمه است. این معجزه غیبی که امام صادق^ع فرموده‌اند و بر دوش حوزه است، باید تحولش بر محور ظهور باشد؛ یعنی حوزه باید خودش را متناسب با عصر ظهور بازسازی کند و تبدیل شود به حوزه‌ای که در خدمت این امر و زمینه‌ساز آن است. البته دانشگاهش هم همین‌طور است، حکومتش هم همین‌طور است. اگر بخواهیم به تعبیر امروزی حرف بزنیم، باید در همه جا برنامه‌ریزی و دکترین ما - حالا این تعبیر چون اصطلاح است و تفاهم نسبت به آن زودتر می‌شود، عرض می‌کنم - باید بر محور ظهور باشد. محور سیاست - گذاری و برنامه‌ریزی و راهبردنویسی ما باید ظهور باشد و

←

وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَلَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ فَيُفِيضُ الْعِلْمُ مِنْهُ إِلَى سَائِرِ الْبِلَادِ فِي الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ فَيَتِمُّ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدٌ عَلَى الْأَرْضِ لَمْ يَلْبُغْ إِلَيْهِ الدِّينُ وَالْعِلْمُ ثُمَّ يَظْهَرُ الْقَائِمُ^ع وَيَسِيرُ سَبِيلاً لِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ سَخَطِهِ عَلَى الْعِبَادِ لَأَنَّ اللَّهَ لَا يَنْتَقِمُ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بَعْدَ إِنْكَارِهِمْ حُجَّةً؛ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۳.

به سمت آن قله حرکت کنیم؛ حتی نه فقط برای ما بلکه به نظر بنده در دنیای شیعه و بلکه تحولاتی که در دنیای اسلام اتفاق می افتد هم باید به این سمت هدایت شود و ما باید نگذاریم این تحولات به سمت لیبرال-دموکراسی هدایت شود؛ چون از مشترکات همه دنیای اسلام، ظهور حضرت است. هیچ فرقه‌ای از فرق مسلمین، ظهور حضرت را انکار نمی‌کنند.^۱ این هم از کرامات نبی اکرم ﷺ است که چطور این امت را راه بردند و به نسبت، همه را متفق کردند. آنچه مرحوم سید بن طاووس در ملاحمش^۲ درباره ظهور نقل می‌کند، از کتب اهل سنت است. این از مُتفقَات است. ما باید حتی جامعه مسلمان‌ها و محبین اهل بیت^{علیهم‌السلام} را هم به این سمت هدایت کنیم؛ نه فقط جامعه محبین بلکه جامعه موحدین عالم را هم به این سمت

۱. برای نمونه رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۵، «باب ما ورد من إخبار الله و إخبار النبی ﷺ بالقائم ﷺ من طرق الخاصة و العامة».
۲. کتاب الملاحم و الفتن که محمد جواد نجفی آن را با عنوان فتنه و آشوب‌های آخر الزمان ترجمه کرده است.

هدایت کنیم. مسیحی‌ها هم معتقدند. هیچ پیغمبری نیامده است الا اینکه بشارت به حضرت مهدی داده است؛^۱ لذا همه ادیان الهی به این مسئله معتقدند. هیچ پیغمبری نبوده است الا اینکه از خودش میثاق ولایت امام زمان علیه السلام را گرفته‌اند و اگر سبقت گرفته، شده اولوالعزم^۲ و بعد هم

۱. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ شاذَانَ الْوَاسِطِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا أَشْكُو جَفَاءَ أَهْلِ وَاسِطٍ وَ حَمْلَهُمْ عَلَيَّ وَ كَانَتْ عَصَابَةٌ مِنَ الْعُثْمَانِيَّةِ تُؤْذِنِي فَوْقَ بَخْطِهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقَ أَوْلِيَانَا عَلَى الصَّبْرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَلَوْ قَدْ قَامَ سَيِّدُ الْخَلْقِ لَقَالُوا ﴿يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾»؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۴۷.

همچنین در خطبه غدیر، در تعبیری در وصف حضرت ولی عصر علیه السلام آمده است: «...أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةٌ وَ لَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَ لَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَ لَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ...»؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۴. در نقل ابن طاووس این گونه آمده است: «أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ كُلُّ نَبِيٍّ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ التحصين، ص ۵۸۹.

۲. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَفْسِي وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ قَالَ: عَاهَدْنَا إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَتَرَكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هَكَذَا وَ إِنَّمَا سُمِّيَ أَوْلُو

امت خودش را هم به این مسئله دعوت کرده و وعده داده است؛ همه انبیا! کاری که وجود مقدس رسول خاتم[ؐ] تا امام حسن عسکری[ؑ] انجام داده‌اند - و بزرگان مثل شیخ حرّ عاملی و دیگران برخی از روایاتش را در اثبات الهداء و دیگر کتب جمع کرده‌اند و از تک‌تک ائمه[ؑ]، بشارتی که به شیعیان نسبت به آمدن امام زمان[ؑ] داده‌اند، نقل شده است^۱ - این جزء مأموریت‌هایشان بوده است. معنایش این است که به تعبیر امروزی رویکرد جامعه را داشتند شکل می‌دادند. می‌گفتند: «شما شیعه، باید معطوف به ظهور عمل کنید». اصلاً معنای انتظار، همین است. دائماً می‌گویند: «منتظر باشید»، یعنی همه کارتان، همه زندگی‌تان معطوف به ظهور شکل بگیرد؛ خوردن‌تان، خوابیدن‌تان،

←

الْعَزْمُ أَوْلَى الْعَزْمِ لِأَنَّهُ عَهْدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمَهْدِيُّ وَ سِيرَتِهِ وَ أَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ الْإِفْرَارِ بِهِ؛
الکافی، ج ۱، ص ۴۱۶.

پوشیدن تان، برنامه ریزی اجتماعی تان، همه را این طور انجام دهید.

۴. آسیب های انتظار و موانع تحقق ظهور

نکته آخری که باید باز شود این است که موانع تحقق ظهور چیست؟ باید از این موانع هم بحث کنیم. موانع و غفلت ها و اشتباهاتی است که باید تذکر داده شود. می دانید دست امام زمان ع باز است و به هرکسی بخواهند علم بدهند، می توانند. یک دکمه بزنند، همه عالم بشوند. دست حضرت در این زمینه باز است و بحثی نیست. با یک اشاره، علم را به هر کسی بخواهند، بدهند یا خلافت بدهند. ولی آنچه به ما گفته اند این است که این مسیر تا عصر ظهور از دستگاه فقاقت اتفاق می افتد. آنچه به ما گفته اند این است، حالا یک کسی یک حرف دیگری می زند، باید دلیل بیاورد. معارف اهل بیت می گوید: این اتفاق، از این بستر، از مسیر شاگردی امام صادق ع، از مسیر تفقه در معارف آنها رخ می دهد. همین معارفی که ما

گفته‌ایم، برای رسیدن به اقصی درجات الایمان کافی است. لازم نیست غیر از اینها، حرف‌هایی درگوشی به کسی بزنند. بیان امام باقر^ع به امام صادق^ع است که «يَا بُنَيَّ اعْرِفْ مَنَازِلَ الشَّيْعَةِ عَلَى قَدْرِ رَوَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ»؛ می‌خواهی بدانی درجات شیعه چقدر است؟! بین شیعیان ما چقدر روایت می‌دانند و چقدر به معرفت رسیده‌اند. معرفت هم با روایت پیدا می‌شود چون بعد حضرت فرمودند: «فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدَّرَايَةُ لِلرَّوَايَةِ»؛ معرفتی هم که شرط کمال است، درایه الروایه است. با روایات ما و فهم آنها معرفت حاصل می‌شود. «وَّ بِالذَّرَايَاتِ لِلرَّوَايَاتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ»؛ با فهم روایات ما مؤمن به بالاترین درجات ایمان می‌رسد.^۱ بنابراین بالاینکه دست حضرت باز است و از هر راهی که بخواهند، به هر

۱. «عَنْ بُرَيْدِ الرَّزَّازِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ^ع يَا بُنَيَّ اعْرِفْ مَنَازِلَ الشَّيْعَةِ عَلَى قَدْرِ رَوَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدَّرَايَةُ لِلرَّوَايَةِ وَ بِالذَّرَايَاتِ لِلرَّوَايَاتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ...»؛ معانی الاخبار، ص ۱.

کسی علم می‌دهند ولی به ما گفته‌اند تا عصر ظهور، راه این است. تمام چیزهایی که شرط کمال هم است، کمالات ظاهری و باطنی، از شریعت تا معرفت، در این روایات هست. هیچ کس هم از اینها مستغنی نیست.^۱ اگر کسی بگوید: «در گوش من چیزی گفته‌اند که در این روایات نیست!»، ما که قبول نمی‌کنیم. مبارکش باشد!

این هم غفلت و اشتباه است که کسی بخواهد از حوزه - شخصیت حقیقی‌اش مقصودم نیست، شخصیت حقوقی

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَذَٰكَ أَنْ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دَرَهَمًا وَلَا دِينَارًا وَإِنَّمَا أُورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حَظًّا وَافِرًا فَانْظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۱، «باب من يجوز أخذ العلم منه و من لا يجوز و ذم التقليد و النهی عن متابعه غیر المعصوم فی کل ما یقول و وجوب التمسک بعروء اتباعهم علیهم السلام و جواز الرجوع إلى رواة الأخبار و الفقهاء الصالحین».



حوزه منظور است - از این دستگاه فقاقت شیعه عبور کند و بگوید: «دیگر دورهٔ اینها گذشته و ما باید به نحو دیگری عالم را هدایت کنیم». اینها تخیل است. اینها توهّم است.

گفتار ۷

راهبرد انتظار در دوران غیبت؛

ارکان و گستره تاریخ آن

شب سوم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۹۱/۸/۲۵

- مرور مباحث گذشته

«أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ»^۱. دو نکته را در جلسه گذشته اشاره کردیم. یکی این بود که داستان عصر ظهور و آن واقعیتی که در عصر ظهور محقق می‌شود، تجلی غیب در عالم شهود است و چیزی فراتر از یک عدالتِ متعارف سوسیالیستی یا عدالت مکتب رفاه و عدالت مبتنی بر لیبرال‌دموکراسی و فراتر از حتی یک نوع مدرنیته اسلامی و حتی فراتر از تمدن اسلامی است. آنچه محقق می‌شود، فراتر از این حرف‌هاست. شاخصه‌ها و مشخصه‌هایی که

۱. «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ آبَائِهِ^{۲۳۱} أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۴.

در معارف ما (قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم السلام) بیان شده است، خیلی فراتر از این حرف‌هاست. یک تحول فراگیر عمیق و همه جانبه در عالم انسانی و حیوانی و نباتات و جمادات و همه آنچه ما با آنها سروکار داریم، هست و همه اینها بر محور تنزل حقیقت و تجلی ولایت از آستان وجود مقدس حضرت بقیت الله علیه السلام هست که ما از آن تعبیر می‌کنیم به ظهور؛ ظهور حقیقت حضرت در عالم ما. با این ظهور، عالم، عالم دیگری می‌شود.

نکته دیگری که اشاره شد این بود که همه این تحولات بر محور وجود مقدس امام زمان علیه السلام است. ایشان محور این تحول هستند، نه ما. ما در آنجا حضور داریم، سهمی هم برای ما قرار داده‌اند. عبادت ما، دعای ما، توسل ما، تهذیب ما، در وقوع این حادثه عظیم نقش ایفا می‌کند اما نقش اساسی، از آن خود حضرت است. ایشان هستند که عالم را به عالم دیگری تبدیل می‌کنند. ایشان خلیفه مطلق خدای متعال، خاتم همه اوصیا علیهم السلام و وارث همه انبیا علیهم السلام و اوصیا علیهم السلام هستند. و آنچه از عالم بالا آمده «وَعِنْدَكُمْ مَا نَزَّلْتُ بِهِ رُسُلُهُ



و هَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ^۱ همه خیرات را خدای متعال به انبیا^{علیهم السلام} و اولیائش داده و همه آن خیرات به نحو جامع، در وجود مقدس امام زمان^{علیه السلام} محقق است. بنابراین محور تحول هم خود حضرت هستند.

- پاسخ به یک شبهه و برخی لوازم آن

شبهه آمدن دین جدید در دوران ظهور

نکته‌ای که اینجا لازم می‌دانم متذکر بشوم که باعث رهنمی و گاهی موجب یک غفلت و اشتباه شده، این است که بعضی نقل کرده‌اند که وقتی حضرت تشریف می‌آورند «يَأْتِي بِدِينٍ جَدِيدٍ» امام زمان^{علیه السلام} دین جدیدی می‌آورند. گاهی هم بعضی بزرگان مثل حتی مرحوم شهید مطهری (ره) این عبارت را توضیح داده‌اند و گفته‌اند که «يَأْتِي بِدِينٍ جَدِيدٍ» معنایش این است که حضرت، تحریف‌هایی را که در طول قرون بر دامن دین نشسته، پاک می‌کنند و این گردوغبارها را می‌زدایند.

ولی طبق آنچه ما تتبع کردیم، این تعبیر اصلاً در روایات نیست. «يَا تَيِّبِ دِينَ جَدِيدٍ» در روایات نداریم. حتی بعضی محققین تعبیر تندی درباره این عبارت کرده‌اند و گفته‌اند: «کسی که برای اولین بار این تعبیر را به کار برده است، بهاء-الله در کتاب «ایقان» است». او در آنجا امامت علی محمد باب را اثبات می‌کند. او کسی است که در اسلام خیلی دست برده و تحریف کرده است. برای اینکه این تحریفات را توجیه کند و بگوید این شخص (علی محمد باب) امام زمان است، این تعبیر را بیان کرده است: «يَا تَيِّبِ دِينَ جَدِيدٍ». چون امام زمان علیه السلام دین جدیدی می‌آورند، پس ایشان امام زمان هستند. این تعبیر، بار معنایی زیادی دارد. بلکه در روایات ما شاید به حدّ متواتر و مکرر آمده است که ایشان همان سیره جدشان، همان دین نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اسلام را اقامه می‌کنند و تحریف‌هایی را که بر دامن اسلام نشسته، رفع می‌کنند. بله، این تعبیر در روایت ما هست ولی بین این دو تعبیر خیلی فاصله است.

عبدالله بن عطا از امام باقر^ع نقل می کند: «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ^ع فَقُلْتُ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ^ع بِأَيِّ سِيرَةٍ يَسِيرُ فِي النَّاسِ؟»؛ امام زمان^ع با کدام سیره در بین مردم عمل می کند؟ سیره چه کسی را اعمال می کند؟ می دانید وقتی مردم به امیرالمؤمنین^ع گفتند: «بر اساس کتاب و سنت و سیره خلفا عمل کنید». حضرت فرمود: «کتاب و سنت، بله؛ اما سیره آنها، نه؛ من به سیره خودم عمل می کنم». «فَقَالَ: يَهْدِمُ مَا قَبْلَهُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ^ص» آنچه در دوره های قبل اتفاق افتاده، آنها را منهدم می کند کما اینکه وجود مقدس رسول خاتم^ع همین کار را کردند؛ بدعتها و انحراف هایی را که بر دامن ادیان توحیدی نشسته بود، همه را برداشتند. «وَيَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً» اسلام را از نو بنا می کند.^۱ این غیر از «يَأْتِي بِدِينٍ جَدِيدٍ» است. همان اسلام را از نو به پا

۱. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ^ع فَقُلْتُ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ^ع بِأَيِّ سِيرَةٍ يَسِيرُ فِي النَّاسِ فَقَالَ يَهْدِمُ مَا قَبْلَهُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ^ص وَ يَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً؛ الغيبة للنعماني، ص ۲۳۲.

می‌کند. نمی‌شود این تعبیر تبدیل شود به «يَأْتِي بَدِينٍ جَدِيدٍ».

شریعت در عصر ظهور

بعد هم بعضی این «يَأْتِي بَدِينٍ جَدِيدٍ» را گرفتند و حولش تیندند و برای آن معانی دیگری گفتند؛ شاهد هم آوردند که وقتی حضرت تشریف می‌آورند اگر بخواهند همه عالم را مسلمان کنند، مسیحی‌ها را که نمی‌شود با زبان اسلام و با نماز و روزه دعوت کرد. آنها هم دور حضرت جمع می‌شوند، دیگران هم می‌آیند و حضرت همه عالم را دعوت می‌کنند. حضرت، اولیاء طاغوت و این ضلال و ظلمت را برمی‌دارند، فطرت‌ها آزاد می‌شود و همه را دعوت می‌کنند. درست هم هست، واقعا همین‌طور است. وقتی حضرت می‌آیند، امام زمان همه هستند و همه عالم را هدایت می‌کنند. همه دور حضرت جمع می‌شوند، همه نورانی می‌شوند، عقول، کامل می‌شود؛^۱ این درست است؛

۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵.



ولی از این استفاده کرده‌اند که پس آن دینی که حضرت می‌آورند، این قدر هم دینِ مبتنی بر شریعت و ایدئولوژیک نیست؛ یک نوع معنویت است، یک دینِ حداقلی با آدابِ حداقلی است! اصلاً این طور نیست. از آن طرف ما روایتِ فراوانی داریم که «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».^۱ همان اسلام را حضرت احیا می‌کنند که در آن، هم توحید است، هم ولایت است و هم شریعت است؛ شریعتِ کامل.

این که چون دعوت حضرت جهانی است، منافاتی با داشتن شریعت ندارد. اگر دعوت، جهانی است به معنای این است که دارای یک شریعت مدون و کامل است؛ نه به معنای اینکه شریعت ندارد و یک معنویت مبهم همگانی است؛ آن معنویتی که در همه جوامع هست! این نیست.

۱. برای نمونه: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَقَالَ حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ وَ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام مَا أَحَدٌ أَبْتَدَعَ بَدْعَةً إِلَّا تَرَكَ بِهَا سُنَّةً»؛ الكافي، ج ۱، ص ۵۸.

امروز هم بعضی دین را به یک معنویت مبهم برمی گردانند؛ یک دین حداقلی. در این تفسیر از دین یک نوع سکولاریزم پنهان هست. این طور نیست که وقتی حضرت می آیند یک دین و یک معنویت حداقلی می آورند. اگر کار حضرت جهانی است منافات ندارد که شریعت داشته باشند. حضرت شریعت اسلام را دقیق به پا می کنند اما با یک روند تدریجی و با طی زمان؛ کما اینکه در دوره ای که خود وجود مقدس رسول الله ﷺ آمدند و اسلام را به پا کردند، شریعتی نبود، حتی توحیدی نبود. از «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»^۱ شروع کردند ولی آرام آرام این حقیقت را به همه ساحت های زندگی بسط

۱. [تعبیر معروفی که منسوب به نبی اکرم ﷺ است و به عنوان اولین شعارهای دعوت حضرت معرفی می شود؛ از جمله علامه مجلسی این گونه نقل می کند: «طَارِقُ الْمُحَارَبِيِّ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي سَوِيْقَةِ ذِي الْمَجَازِ عَلَيْهِ حُلَّةٌ حُمْرَاءُ وَهُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا وَابْوَاهَبِ يَتْبَعُهُ وَيَرْمِيهِ بِالْحِجَارَةِ وَقَدْ أَدْمَى كَعْبَهُ وَ عَرَّقُوْبِيهِ وَهُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تُطِيعُوهُ فَإِنَّهُ كَذَّابٌ»؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲.]



دادند: این طور عبادت کنید، این طور معاشرت کنید، این طور معامله کنید، این طور با دنیا ارتباط برقرار کنید، نسبت تان با کفار چطور باشد، با اهل کتاب چطور باشد، با مسلمانها چطور باشد. این طور نبود که هیچ شریعتی در برنامه حضرت نباشد، شریعت داشتند ولی آرام آرام این شریعت را آوردند. جهانی بودن دعوت امام زمان علیه السلام هم به این معنا نیست که دینِ حضرت، شریعت ندارد و یک دین حداقلی است.

شریعت دشوار

بعضی از این هم جلوتر رفته اند و حول این حدیثی که ما در منابع پیدا نکردیم، تنیده اند و گفته اند: «این روحانیت شیعه بوده که در طول تاریخ، این قدر دین داری را مشکل کرده است. حرف های اینها مثلاً حول یک نماز این قدر بحث کرده اند، دین داری را سخت کرده است». اصلاً این طور نیست. امام صادق علیه السلام این کار را کرده اند. پرسید: «چهل سال است احکام حج را از شما می پرسیم، هنوز تمام نشده است؟»، حضرت فرمود: «خانه ای که قبل از

خلقت آدم، مرجع ملائکه بوده، پیداست احکامش به این زودی تمام نمی‌شود.^۱ یک حج، این قدر احکام دارد. پس این طور نیست که روحانیت تنیده و از خودش این مسائل را درآورده باشد. اتفاقاً اگر یک جا بر حجیت تمرکز شده، در فقه شیعه بوده است. فقهای ما بیش از همه - حتی بیش از کلام و عرفان و فلسفه - بر حجیت تکیه کرده‌اند.

تحریف اسلام

بنابراین اینکه ما یک حدیث را که مجعول است، مبنای نظر درباره آن عصر قرار دهیم، غلط است. ما که این حدیث را پیدا نکردیم، اگر آقایان در کتابی از محامع حدیثی ما پیدا کردند، تسلیم می‌شویم. گرچه عرض کردم این تعبیر هست که «يَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً».^۲ این درست

۱. «عَنْ أَخِيهِ زُرَّارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ أَسْأَلُكَ فِي الْحَجِّ مُنْذُ أَرْبَعِينَ عَامًا فَتَقْتَنِي فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ بَيْتٌ يُحْجُّ قَبْلَ آدَمَ عليه السلام بِالْفَقَى عَامٍ تُرِيدُ أَنْ تَقْنَى مَسَائِلُهُ فِي أَرْبَعِينَ عَامًا؛ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه، ج ۲، ص ۵۱۹.

۲. الغيبة للنعماني، ص ۲۳۲.

است و ما هم قبول داریم؛ به خاطر اینکه معتقدیم اسلام، تحریف شده است. مکرر هم این را عرض کرده‌ایم که به گمان ما اسلام، «توحید، ولایت، شریعت» است؛ لذا کثیراً در روایات اهل بیت علیهم‌السلام وقتی صحبت از دین حق و اسلام است، تفسیر شده به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام.^۱ خدای متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ﴾.^۲ در توضیح این آیه فرمود: «أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لِوَصِيِّهِ» خداوند حضرت علیه‌السلام را مأمور کردند که مردم را به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام هدایت کنند و این کار را هم کردند. بعد فرمودند: «وَالْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ» این ولایت، همان دین

۱. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۵۴، «باب تأویل المؤمنین و الإیمان و المسلمین و الإسلام بهم و بولایتهم علیهم‌السلام و...»؛ ج ۳۵، ص ۳۳۶، «باب أنه علیه‌السلام المؤمن و الإیمان و الدین و الإسلام و السنه و السلام و خیر البریه فی القرآن و...».

۲. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۳.

حق است.^۱ یا در تفسیر آیه ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۲ فرمود: «التَّسْلِيمُ لِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِالْوَلَايَةِ»؛^۳ اسلام همان تسلیم شدن به ولایت علی بن ابی طالب^{علیه السلام} است. این تحریف، در صدر اسلام واقع شد که حلقه اتصال توحید و همه حقایق به جامعه و زندگی ما را برداشتند. می خواستند

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِأَفْوَاهِهِمْ. قُلْتُ: ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ قَالَ: وَاللَّهُ مُتِمُّ الْإِمَامَةِ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ. قُلْتُ: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ﴾ قَالَ: هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيَّهِ وَالْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ. قُلْتُ: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ قَالَ: يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ. يَقُولُ اللَّهُ ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ وَلَايَةُ الْقَائِمِ وَكَوْكَرُهُ الْكَافِرُونَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ؛ // الكافي، ج ۱، ص ۴۳۲.

۲. ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾؛ سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۳. مناقب آل ابیطالب^{علیهم السلام}، ج ۳، ص ۹۵.



رابطه مردم با این بیت النور، دارالحکمه و بیت النبوه را قطع کند و دین بشود توحید و شریعت. وقتی شما این حلقه اتصال را برداشتید، نه شریعت، شریعت است، نه کسی به توحید می‌رسد. اتفاقاً همین اتفاق هم افتاد؛ مسلک‌های فراوانی صحبت از توحید می‌کنند ولی در آنها از خدا خبری نیست.

البته مسلک‌های اسلامی و تعریفی که برای ایمان کرده‌اند، یک بحث پردامنه‌ای است. افراط و تفریط‌های زیادی درباره مرز ایمان پیش آمده است. بعضی ایمان را فقط به فروع تعریف کرده‌اند و معتقد شده‌اند که اگر کسی گناه کبیره کند، کافر است. از آن طرف هم عده‌ای کلا فروع را از دین برداشتند و ایمان را به یک معنویت مبهم تعریف کرده‌اند. همه اینها به‌خاطر این بود که این حلقه اتصال شریعت و توحید که ولایت است برداشته شد. اگر فرموده‌اند: «يَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً»، معنایش این است؛ یعنی اسلام منهای ولایت، اسلام نیست. این را حضرت از نو احیا می‌کنند و این باطن اسلام را که تحریف و حذف شده، این باطن را

دوباره جاری می‌کنند. حقیقت دین، همان ولایت حقّه است که در عالم جاری می‌شود. شریعت، مناسک جریان ولایت در زندگی است. تمسک به شریعت، مناسک تمسک به ولایت حقّه و مناسک توحید و پرستش است؛ لذا به یک معنا «يَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً» رخ می‌دهد و این اسلامی که تحریف شده، از نو حضرت بنا می‌کنند؛ همان اسلامی که حضرت نبی اکرم ﷺ آوردند.

پس باید به این دو نکته در باب ظهور توجه کرد. تحول همه جانبه‌ای در عالم اتفاق می‌افتد که فوق مقیاس‌هایی است که ما تصور می‌کنیم. این تحول فعلاً برای ما قابل تصور هم نیست؛ شبیه بهشت که ما نمی‌توانیم حتی تصور کنیم که در آنجا چه خبر است؛ ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾^۱ هیچ کسی نمی‌داند خدا در بهشت چه چشم‌روشنی‌هایی برای اولیاء خودش مخفی کرده است. حقایقی در عصر غیبت، ظهور می‌کند که الان برای ما مخفی

۱. ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ سوره سجده، آیه ۱۷.

است. لذا اولیا برمی گردند، با سر می آیند تا در رکاب امام زمان ع این حقیقت را درک کنند. ^۱ «لَا بَلَّغَ مِنْ طَاعَتِكَ مُرَادِي وَ أَشْفِي مِنْ أَعْدَائِكَ فُؤَادِي» ^۲ در زیارتی که در اذن دخول سرداب آمده، درخواست می کنیم که اگر از دنیا رفتیم، خدای متعال ما را برگرداند تا به مرادمان در طاعت امام ع برسیم. تا به حال، طاعت واقع نشده؛ تا عصر ظهور و تا رجعت فرا برسد. آن موقع، ولایت و طوع و تبعیت و طاعت، معنا

۱. برای نمونه: «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِذَا قَامَ قَائِمٌ آلَ مُحَمَّدٍ اسْتَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ الْكَعْبَةِ سَبْعَةً وَ عَشْرِينَ رَجُلًا خَمْسَةَ عَشَرَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى الَّذِينَ يَقْضُونَ ﴿بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ﴾ وَ سَبْعَةً مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ وَ يُوشَعَ وَ صِيَّ مُوسَى وَ مُؤَمِّنَ آلِ فِرْعَوْنَ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ أَبَا دُجَانَةَ الْأَنْصَارِيِّ وَ مَالِكَ الْأَشْطَرِّ؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۲.

۲. «مَوْلَايَ فَإِنْ أَدْرَكَنِي الْمَوْتُ قَبْلَ ظُهُورِكَ، فَإِنِّي أَتَوَسَّلُ بِكَ وَ بَابَائِكَ الطَّاهِرِينَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ يَجْعَلَ لِي كَرَّةً فِي ظُهُورِكَ، وَ رَجْعَةً فِي أَيَّامِكَ، لِأَبْلُغَ مِنْ طَاعَتِكَ مُرَادِي، وَ أَشْفِي مِنْ أَعْدَائِكَ فُؤَادِي»؛ المزار الكبير، ص ۵۸۸؛ مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل دهم، اعمال سرداب مطهر.

می‌شود. آن موقع، آثار و برکات این طوع و طاعت، در عالم، ظاهر می‌شود.

محور همه این حقایق هم خود امام علیه السلام هستند. اینکه بعضی روشنفکرها تحریف کرده‌اند و گفته‌اند: «ظهور یعنی همین مسیری که جامعه جهانی دارد می‌رود؛ این زندگی عقلایی، خودش ظهور است؛ خود ما هستیم که ظهور را می‌سازیم»؛ این طور نیست. ظهور را حضرت می‌سازند و ظهور، مسیر جریان تجدد هم نیست. این، بدترین تحریف عصر ظهور است که ما ظهور را به مدرنیته تعریف کنیم و بگوییم: «عقل بشر کامل می‌شود، محتاج می‌شود». آن عقلی که کامل می‌شود، این نیست. با امام علیه السلام عقل، کامل می‌شود. فرمود: «وقتی امام علیه السلام می‌آیند، عقول را کامل می‌کنند».^۱ این مربوط به قبل از ظهور امام علیه السلام که نیست. پس این تحریف‌ها، قطعاً باطل هستند.

۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

۱. انتظار، رویکردی برای همه زندگی (نه عملی در عرض بقیه اعمال)

- تعریف انتظار

اما نکته دیگری که ما در باب ظهور و انتظار باید به آن توجه کنیم و نکته بسیار مهمی است این است که انتظار، یک رویکرد به زندگی است. یک عمل، در عرض بقیه اعمال نیست: این طور نیست که من نماز می خوانم، منتظر هم هستم؛ روزه می گیرم، منتظر هم هستم؛ زندگی می کنم، منتظر هم هستم؛ نه، انتظار یک رویکرد است؛ یعنی زندگی خودمان را باید مبتنی بر انتظار، بنا کنیم؛ معاش مان، معادمان، خانواده مان و همه زندگی مان باید معطوف به عصر ظهور باشد. گویا همه کارها را می کنیم و به گونه ای زندگی را بنا می کنیم که به عصر ظهور ختم شود. این اتفاقی که به شکل معکوس در دوران جدید، در دنیای غرب اتفاق افتاده است. بعد از این تحولی که اسمش را نوزایی و روشنگری می گذارند، اتفاقی که افتاده این است: آرمان شهرها و جامعه های آرمانی بریده از هدایت های آسمانی، بریده از مفاهیم مقدس، بریده از ارزش های

قدسی و بریده از انبیا^{علیهم السلام} تعریف کرده‌اند و برای مردم دنیا یک جامعه آرمانی زمینی سکولار تصویر کرده‌اند. بعد آرام آرام معطوف به آن جامعه، همه زندگی را طراحی می‌کنند، معطوف به آن جامعه، مهندسی اجتماعی می‌کنند و معطوف به آن جامعه، سبک زندگی را مبتنی بر او بنا می‌کنند. همین‌طور که آن جامعه آرمانی آنها، یک رویکرد است و همه زندگی جدید را تحت تأثیر قرار داده و بر حول او تنیده شده، دانش‌های پشتیبان درست شده، تکنولوژی و سخت‌افزار و نرم افزارها درست شده، مهندسی اجتماعی شده و حتی اخلاق انسان، عاطفه انسان و رفتار شخصی انسان را مبتنی بر آن آرمان شهر، از نو بازسازی کرده‌اند، انتظار هم باید این‌طور رویکرد در زندگی ما شود. همه زندگی ما می‌بایست بر اساس انتظار شکل بگیرد؛ یعنی عصر ظهور، افق زندگی ما قرار بگیرد و رفتار شخصی و اجتماعی و حتی تاریخی ما معطوف به عصر ظهور باشد. این، معنای انتظار است.



- انسان منتظر و جامعه منتظر

اینکه در بعضی روایات، منتظر را تعریف می‌کند «حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَيْنَا»^۱ منتظر، آن کسی است که خودش را بر ما حبس کرده و وقف برای ما شده، معنایش همین است. وقتی شما زمینی را برای حسینیه وقف می‌کنید، الی‌الابد حسینیه می‌شود. دیگر نمی‌شود کار دیگری در آن کرد. «منتظر» یعنی کسی که خودش را وقف امام ع می‌کند و همه زندگی‌اش حول امام ع شکل می‌گیرد. «جامعه منتظر» یعنی جامعه‌ای که معطوف به عصر ظهور، همه چیز خودش را می‌سازد و این حتماً باید در همه جا جاری بشود: در زندگی فردی ما، خانوادگی ما، اجتماعی ما،

۱. «عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ لَقَدْ تَرَكْنَا أَسْوَاقَنَا أَنْتَظَرًا لِهَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ ع يَا عَبْدَ الْحَمِيدِ أَتَرَى مَنْ حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجًا بَلَى وَاللَّهِ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجًا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَيْنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا قَالَ قُلْتُ فَإِنْ مِتُّ قَبْلَ أَنْ أُدْرِكَ الْقَائِمَ قَالَ الْقَائِلُ مِنْكُمْ أَنْ لَوْ أُدْرِكْتُ قَائِمَ آلِ مُحَمَّدٍ نَصْرْتُهُ كَانَ كَالْمُقَارِعِ بَيْنَ يَدَيْهِ بَسِيفَةٍ لَا بَلْ كَالشَّهِيدِ مَعَهُ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۴.

روابط صنفی ما و در ارکان جامعه ما. حوزه‌ها باید معطوف به عصر ظهور، خودشان را بازسازی کنند؛ دانشگاه‌ها هم همین‌طور؛ دستگاه‌های اجرایی و حکومتی هم همین‌طور. دستگاه‌های کلان نظام تا زندگی فردی و خصوصی ما، باید همه‌اش معطوف به عصر ظهور باشد.

این رویکرد، یک رویکرد فردی نیست. بعضی‌ها فقط عصر ظهور و انتظار را به معنای یک رویکرد فردی می‌بینند و می‌گویند: «افراد، به صورت جزیره‌های مستقل، باید معطوف به عصر ظهور، با انتظار خودشان را بسازند، تربیت کنند برای عصر ظهور. این فقط این نیست. هم یک رویکرد است، همه زندگی را باید بپوشاند. هم در زندگی فردی، هم در زندگی اجتماعی، هم حتی در زندگی تاریخی جامعه شیعه باید این امر جاری و ساری بشود.

۲. ارکان سه‌گانه انتظار

و نکته دیگری که قابل تأمل است این است که از این رویکرد، در طول دوران انتظار شیعه تفسیرهای مختلفی



شده است. گاهی تفسیر شده به احتراز؛ یعنی انتظار و رویکرد انتظار را احتراز معنا کرده‌اند؛ یعنی شیعه باید خودش را گرفتار این حکومت‌های طاغوتی نکند، خودش را کنار بکشد، زندگی مستقلی برای خودش تعریف کند و از سیاست و مدیریت اجتماعی دامن بکشد و خودش را برای عصر ظهور آماده کند. انتظار را فقط به احتراز یا گاهی مکتب احتراز، حاشیه‌نشینی، کناره‌گیری و خلوت-گزینی تعریف کردند؛ البته روایاتی هم داریم که گاهی این تفسیر را در بعضی زوایا تأکید می‌کند؛ می‌گوید: «فرش خانه‌تان باشید».^۱ درست هم هست، بعضی موقعیت‌ها همین‌طور است. برای نجات از فتنه، لازم است.

بعضی مکتب انتظار و رویکرد انتظار را، رویکرد اعتراض می‌دانند؛ یعنی زیربار نرفتن، معترض شدن، درگیر شدن.

۱. برای نمونه: «عَنْ سَدِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا سَدِيرُ الزَّمِ بَيْتَكَ وَكُنْ حُلَسَاءً مِنْ أَحْلَاسِهِ وَاسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السُّفْيَانِيَّ قَدْ خَرَجَ فَأَرْحَلْ إِلَيْنَا وَ لَوْ عَلَى رِجْلِكَ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۶۴.

انتظار را به معنای درگیری می‌دانند که طرفدارانی هم از روشنفکرها و غیرشان داشته است.

رویکرد دیگر که رویکرد جامعی است، رویکرد سازندگی است. در آن هم احتراز است، هم اعتراض است، هم اقدام مثبت. به این معنا ما حتماً می‌بایست احتراز کنیم، یعنی به سادگی زیر بار تدبیر و مدیریت دشمن نرویم. اگر ما تدبیر و مدیریت دشمن را بر زندگی فردی و اجتماعی خودمان قبول کردیم و پذیرفتیم، دیگر معطوف به عصر ظهور حرکت نمی‌کنیم. آنها جامعه را می‌برند به سمت - و سوی جامعه آرمانی خودشان، می‌برند به سمت توسعه تعریف شده خودشان.

- رکن اول: احتراز

بنابراین به یک معنا ما باید به شدت احتراز کنیم؛ یعنی از پذیرش ولایت اولیاء طاغوت و مدیریت آنها بر عرصه اخلاق، رفتار، تفکر و اندیشه، در مقیاس فرد و جامعه، باید احتراز کنیم. ما که گاهی متهم به افراطی هستیم، معتقدیم باید زیر بار دانش آنها و حتی زیر بار تکنولوژی



آنها هم نرویم. گاهی به ما را می‌گویند: « اینها «تندرو» و «غرب‌ستیز» هستند». نه، ما شیطان‌ستیز هستیم، غرب‌ستیز نیستیم. آنجا که شیطان در فرهنگی نفوذ کرده و یک تمدن ساخته، با حضور شیطان در آن تمدن مخالف هستیم و باید هم مخالف باشیم. با ولایت اولیاء طاغوت مخالف هستیم، قرآن هم مخالف است.

بنابراین قبول داریم که زاویه‌ای از انتظار و رویکرد انتظار، احتراز است. نباید زیر بار طواغیت برویم؛ چه بنی‌امیه و بنی‌عباس باشند، چه مستکبرین کنونی عالم. این، جزئی از ارکان انتظار است. گاهی مبارزه منفی کردن، زیر بار نرفتن، دامن کشیدن و احتراز کردن لازم است. حالا نمی‌خواهم این را به این کیفیت تأیید بکنم؛ اینکه بعضی از بزرگان ما وقتی مظاهر تمدن غرب می‌آمده، به راحتی زیر بار نمی‌رفتند، به راحتی برق را قبول نمی‌کردند - حالا برای بعضی‌ها وقتی این حرف‌ها را می‌زنید، خیال می‌کنند اینهایی که می‌گویید، کفر است. تکنولوژی را انکار کنی، گویا خدا را انکار کرده‌ای - برای چه بوده است؟ چون همین لوازمش

را می دیدند. می دانستند این تلویزیون، این برق و امثال اینها فقط همین چیزی که ما می بینیم نیست. عقبه ای دارد که به - دنبالش می آید. اینها ابتدا در دوره سازندگی وارد زندگی ما می شود و بعد دوران اصلاحات به دنبالش می آید. یادم هست که در دوره اصلاحات، یکی از این تئوریسین های اصلاحات، حرفی را که غربی ها می زدند، راجع به کشور خودمان می زد؛ می گفت: «چطور می گوید اصلاحات در کشور ما آمده است؟! هنوز در کشور ما - العیاذ بالله، العیاذ بالله - خدا نمرده است!! این، حرف غربی ها است که می گفتند در عرصه زندگی اجتماعی باید خدا بمیرد. اگر خدا دخالت کند که دیگر اصلاحات نیست. آن بزرگان می فهمیدند عقبه ای بازسازی و این اقتصاد لیبرالیستی، سیاست و اخلاق لیبرالیستی است. آنها این را خوب می فهمیدند؛ لذا مبارزه منفی می کردند و زیر بارش نمی رفتند.

این، بخشی از انتظار است؛ هر برنامه ای برای ما ریختند، به راحتی قبول نکنیم؛ ولی ما قبول کردیم. الان الگوی

خوراک مان، پوشاک مان، مسکن مان، حتی ازدواج مان، طلاق مان، اشتغال مان و تحصیل مان هم همان الگوی جهانی غرب شده است. کجای این با انتظار می سازد؟! دانش ما، تکنولوژی ما، ساختارهای اجتماعی ما در شکل کلان، به شدت متأثر از جریان تجدیدی است که خودشان با صدای بلند و رسا می گویند: «رکن این تمدن و تجدد، سکولاریزم است»؛ یعنی عرفی کردن زندگی، زمینی کردن زندگی، متکی بودن به عقلانیت خودبنیاد و استغناء از وحی در عرصه مدیریت اجتماعی؛ اینها از ارکان این تمدن است. پس پیداست یک زاویه انتظار، حتما زیر بار نرفتن، احتراز کردن، شانه خالی کردن و نپذیرفتن ولایت اولیاء طاغوت است.

- رکن دوم: اعتراض

زاویه دیگرش این است که انسان باید درگیر شود؛ یعنی نه فقط زیر بار نرود بلکه با یک برنامه ریزی تعریف شده معقولِ سنجیده تاریخی، درگیر هم باشد. درواقع رویکرد انتظار، رویکرد نبرد دائمی همه جانبه، با پرچمداران مادی و با نظام استکبار است؛ چه در شکل بنی امیه ظهور کند،

چه در شکل بنی‌العباس و چه در شکل مدرن؛ فرقی نمی‌کند. علاوه بر زیر بار این استکبار نرفتن، درگیر بودن و ادامه دادنِ نبردِ طراحی شدهٔ معقول و متناسب با شرایط دوران هم یکی از ارکان انتظار است. بی‌تردید در رویکرد انتظار، اعتراض و درگیری و جنگ دائمی و همه‌جانبه ولی به‌شکل معقول و حساب‌شده، این هم یکی از ارکان انتظار است. اصولاً رسیدن به یک صلح پایدار جز از بستر یک جنگ همه‌جانبه حاصل نمی‌شود. یا کفار باید ما را حذف کند تا یک صلح پایدار درست شود یا مومنین باید بساط کفر را در عالم جمع کنند تا صلح پایدار برقرار شود. بین کفر و ایمان، صلح و آشتی معنا ندارد؛ البته با یک منطق عاقلانه و با یک شیوه مدبرانه.

- رکن سوم: سازندگی

ولی همه اینها مقدمه یک سازندگی است. ما باید یک جامعه تاریخی را آرام‌آرام بسازیم. زیر بار آنها نرویم و دائماً هم با آنها درگیر باشیم؛ چون اگر شما درگیری با آنها را تعطیل کنید، آنها با شما درگیر می‌شوند؛ ﴿وَلَنْ تَرْضَى



عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ؛^۱ پیغمبر ما! دشمنان ما از تو راضی نمی‌شوند تا آیین آنها را بپذیری. این یهود و نصاری به‌گونه‌ای هستند که اگر آیین‌شان را قبول کردی و یهودی شدی، از تو راضی می‌شوند. تا یهودی نشوی، از تو راضی نمی‌شوند. این‌طور نیست که اگر ما کوتاه آمدیم، آنها کوتاه بیایند. ما هم کوتاه بیاییم، آنها کوتاه نمی‌آیند. آنها دست از جهان‌گشایی‌شان برنمی‌دارند. امریکا که نماد این استکبار تاریخی است، دست از مدیریت جهانی‌اش برنمی‌دارد. او مدعی مدیریت جهان است. او مدعی است ایدئولوژی او، ایدئولوژی جهانی است. او مدعی است باید حاکمیت جهان در دست او باشد. اگر ما کوتاه بیاییم، آنها کوتاه نمی‌آیند. بنابراین یک درگیری دائم هست. اما این دامن کشیدن، زیر بار نرفتن، کفر بالطاغوت ورزیدن و درگیری با طاغوت و

۱. ﴿وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَ لَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۲۰.

نظام مادی و استکباری داشتن، این، مقدمه سازندگی است. باید در دل این درگیری، یک جامعه را آرام آرام ساخت، بالا آورد، بنا نهاد تا آرام آرام به عصر ظهور نزدیک شویم.

۳. انتظار، رویکرد همیشگی تاریخ تشیع

اتفاقا رویکرد موحدین در طول تاریخ در مقابل فراعنه و رویکرد شیعه در طول تاریخ تشیع تاکنون (در دوره غیبت) و حتی در دوره قبل از غیبت (دوره حضور ائمه علیهم السلام) رویکرد انتظار بوده است. چه آن دوره‌ای که شیعه، یک جمعیت و جامعه پراکنده در دنیای گسترده اسلام آن روز بوده است، چه آن دوره‌ای که امام رضا علیه السلام هجرت کردند و این منطقه را به منطقه و جغرافیای تجمع دوستان و شیعیان‌شان تبدیل کردند، چه آن دوره‌ای که پادشاهی صفوی شکل گرفته و بعد، پادشاهی دوره قاجار و بعد، مشروطه مشروعه و بعد، جمهوری اسلامی، به نظر ما در همه این دوره‌ها رویکرد شیعه، رویکرد انتظار بوده است. تلقی کسی این نباشد که حالا یک چیز جدیدی را کشف



کرده است که رویکرد جامعه شیعه باید انتظار باشد. این، حرف جدیدی نیست. حرف هزار و چند صد ساله جامعه شیعه است و جامعه شیعه بر همین محور هم شکل گرفته است. چه زمانی در تاریخ بوده است که شما رویکرد انتظار را در زندگی شیعه نبینید؟! از آن موقعی که دوره مبارزات پنهانی بوده تا دوره کنونی ما، اگر کسی این خط را ببیند، می بیند در همه این ادوار منتظر بودند. نه زیر بار دولت اموی رفتند، نه زیر بار دولت عباسی رفتند و به یک معنا زیر بار دولت عثمانی هم نرفتند و کار خیلی خوبی هم کردند. این کار، معنایش همان انتظار است. آنها زیر بار اینها نرفتند و جامعه دیگری با ارکان دیگری ساختند. البته پیداست هیچ گاه آن چیزی که در دوره صفویه یا قاجاریه یا امثال اینها می گذشته، یک جامعه دینی که ما می خواهیم نبوده ولی سمت و سوی شیعه به سمت ظهور بوده است. نگاه فلسفه تاریخی داشته باشیم. چطور آن بی انصافها وقتی نگرش فلسفه تاریخی دارند، دوره برده داری را هم یک دوره روبه کمال به حساب می آورند؟! برخی در نگرش

فلسفه تاریخی‌شان به تاریخ خودمان خیال می‌کنند آن جامعه آرمانی عصر ظهور باید همه‌جا باشد تا جامعه به-سمت عصر ظهور رفته باشد و اگر نباشد، دیگر این جامعه، جامعه قابل قبول نیست؛ این طور نیست. شما یک مسیر تاریخی را ببینید. جامعه شیعه در این مسیر تاریخی دارد آرام آرام شکل می‌گیرد. واقعا شیعه، هم احتراز می‌کرده، هم درگیر بوده، هم اعتراض می‌کرده و هم خودش را می‌ساخته است. از همان آغاز (از فردای سقیفه) تا الان، یک حرکت روبه‌پیش و بر مدار معصومین^{علیهم‌السلام} داشته و افقش هم عصر ظهور بوده است؛ یعنی رویکردش رویکرد انتظار بوده و با این رویکرد، زیر بار هیچ‌کس نرفته است. جریان سقیفه را قبول نکرده، جریان بنی‌امیه و بنی‌عباس و دولت عثمانی و نظایر اینها را قبول نکرده و آرام آرام خودش را ساخته است. درعین‌اینکه رویکردش با جامعه اسلامی و با درون دنیای اسلام حتی‌المقدور رویکرد برادری و اخوت بوده است. اینها با هم منافات ندارد. ائمه ما^{علیهم‌السلام} هر دو را به ما تعلیم کرده‌اند. هم گفته‌اند

در نماز جماعت آنها حضور پیدا کنید، نمازتان درست است، اعاده هم نمی‌خواهد^۱ و هم گفته‌اند زیر بار حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس نروید. شیعه به هر دو هم عمل کرده است. هم اعتراض می‌کرده، هم احتراز و اجتناب می‌کرده، هم خودش را می‌ساخته؛ این حرف جدیدی نیست.

- انقلاب اسلامی، امتداد رویکرد انتظار در مقابل فتنه تجدد
مهمترین رویکردی که شیعه در عصر غیبت داشته و با همین رویکرد، از فتنه عبور کرده، فتنه تجدد است. این فتنه تجدد، خیلی فتنه عظیمی است. دین را از زندگی بشر زدودن، آرمان‌شهرهای مادی را پیش‌روی بشر قرار دادن، همه حیات بشر را بر محور آن آرمان‌های مادی ساختن،

۱. برای نمونه: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ لَا تَحْمِلُوا النَّاسَ عَلَى اكْتِفَاكُمْ فَتَدُلُّوا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ ﴿قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ ثُمَّ قَالَ عَوْدُوا مَرْضَاهُمْ وَ أَشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ أَشْهَدُوا لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ وَ صَلُّوا مَعَهُمْ فِي مَسَاجِدِهِمْ وَ أَقْضُوا حَقُّوقَهُمْ»؛ صفات الشیعه، ج ۱، ص ۲۷. رجوع شود به: وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۹۹، «بَابُ اسْتِحْبَابِ حُضُورِ الْجَمَاعَةِ خَلْفَ مَنْ لَا يُقْتَدَى بِهِ لِلتَّقِيَّةِ وَ الْقِيَامِ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ مَعَهُ».

یک تمدن فراگیر همه جانبه مبتنی بر دنیاپرستی که معبدش دنیا است به پا کردن و بعد این را تبدیل کردن به یک سبک جاری در زندگی همه جامعه جهانی، این، بزرگترین فتنه است. شیعه با همین رویکرد انتظار، در مقابل این فتنه مقاومت کرده است: وقتی جریان تجدد در قالب انتقال تکنولوژی و بعد تحول سیاسی در دوره مشروطه در کشور ما آمد، جامعه شیعه زیربار مشروطه نرفت. در نهایت آنچه که آنها دنبال کردند، مشروطه مشروعه بود؛ یعنی سلطنت را اگر قید می‌زنیم، قید به شریعت می‌زنیم. نمی‌گوییم سلطنت فقط مقید بشود به آراء و اهواء ما. سیر از «سلطنت» به «مشروطه» و از «مشروطه» به «جمهوری»، از سکولارهاست. این، برنامه غرب است. اما سیری که در کشور ما در دنیای شیعه واقع شده، از «سلطنت» به «مشروطه مشروعه» و از «مشروطه مشروعه» به «جمهوری اسلامی» است. این، واقعیت سیر است. این همان مکتب انتظار است. انقلاب اسلامی تنها انقلاب در مقابل جریان تجدد و رنسانس در قرن‌های اخیر

است. همه انقلاب‌های دیگر - مثل انقلاب اکتبر، انقلاب کبیر فرانسه - در بستر همان جریان رنسانس - یعنی جریان سکولاریزم - اتفاق افتاده‌اند. تنها یک انقلاب حقیقی در عالم است که در مقابل آن جریان پرچم برداشته و مدعی حضور دین در سرنوشت اجتماعی انسان و تقید سعادت به دین است؛ فقط هم همین یک انقلاب است. این انقلاب هم در دورانی اتفاق افتاده که آنها مدعی بودند ما در حال نزدیک شدن و ورود به دروازه‌های تمدن هستیم؛ یعنی داریم کاملاً مدرن می‌شویم. در این دوره، یک موج عظیم بر محور عاشورا بر علیه این جریان اتفاق افتاد. اگر این موج با رویکرد انتظار نیست، پس چیست؟!

می‌دانید جریان تجدد، جریانی است که می‌گوید دین باید حذف شود. تعبیر صریح‌شان را عرض کردم که می‌گویند: «در دوران مدرن، خدا در عرصه حیات اجتماعی - العیاذ بالله، العیاذ بالله - مرده است»؛ العیاذ بالله! پناه بر خدا! این، ادبیات رسمی آنهاست. این، آن چیزی که مترجمین ما آن ادبیات را ترجمه می‌کنند و همان را به زبان هم می‌آورند؛

این، حرف داخلی‌ها نیست، حرف آن طرفی‌هاست. راست هم می‌گویند، واقعا آنها دنبال این بودند که خدا را حذف کنند. اعتقاد به خدا را یک توهم، یک پندار و مربوط به دوره پندارگرایی می‌دانند. این حرف‌ها را در کتاب‌های رمان‌هایشان نمی‌نویسند! در کتاب‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و کتب علمی‌شان، این حرف‌ها را می‌زنند. برای دین، یک دوران تعریف می‌کنند؛ می‌گویند دوران دین مربوط به قبل از دوران دانش و رشد عقلانیت است و الان دورانش گذشته است. مقابل این جریان، یک انقلاب عظیم در دنیا اتفاق افتاده است. اگر این، انتظار نیست، پس چیست؟!

حالا بعضی خیال می‌کنند تازه الان ما باید رویکرد انتظار داشته باشیم! نه خیر. شیعه، رویکرد انتظار داشته و با همین رویکرد انتظار، در مقابل جریان‌های انحرافی، هم مبارزه منفی، هم مبارزه مثبت، هم بازسازی کرده، هم احتراز، هم اعتراض و هم سازندگی داشته و آرام‌آرام جامعه شیعه را ساخته است. الان ادراکی که در جامعه ما از اسلام و دین و



دینداری هست، با پنجاه سال قبل نمی‌توانید مقایسه کنید؛ یعنی امروز، جامعه ما دینداری را به معنای حضور دین در عرصه اجتماعی می‌داند. اگر اعتراضی به مسئولین می‌کنند برای این است که نمی‌خواهند در جامعه ما این خطاها باشد؛ یعنی ما بیش از این توقع داریم؛ توقع داریم عدالت اسلامی اجرا شود. این به معنای درک وجدان شیعه، ارتقاء وجدان شیعه و رشد در فهم از دین و بندگی و خداپرستی است و همه اینها با رویکرد انتظار است. پس رویکرد انتظار، یک رویکرد تازه‌ای نیست که بعضی خیال کنند آنها تازه آن را کشف کردند و بخواهند این کشف را هم به اسم خودشان ثبت کنند و بعد هم تمام تاریخ شیعه را متهم کنند که رویکرد اینها انتظار نبوده است.

- تقصیر تاریخی شیعیان در عمل به انتظار

البته این را هم عرض کنم که همه شیعیان در طول تاریخ باید این تقصیر را بپذیرند که ما در عملکرد به مکتب

انتظار، کوتاهی کرده‌ایم. وظیفه ما اجتماع قلب^۱ بود (حالا روایاتش را بعداً می‌خوانم)، آنچنان که از ما متوقع بود و امام زمان^ع از ما انتظار داشتند این وظیفه را انجام ندادیم. این محل بحث نیست. همه ما در طول تاریخ در رویکرد به امام^ع کوتاهی کرده‌ایم. اینها را هم عرض خواهم کرد که کجا اتفاق افتاده است. جریان طواغیت تاریخ، حتی شیعه را هم غافل کرده‌اند. ما اضطرار خود را به امام^ع نفهمیدیم. آنچه در عصر ظهور اتفاق می‌افتد این است که وقتی مؤمن عقلش کامل شد، خودش را مضطرب^۲ به ولی‌اش می‌بیند. به او اختیار داده‌اند و می‌تواند با اختیار خودش عمل کند اما هر تصمیمی که می‌خواهد بگیرد، خودش را به ولی‌اش مضطر می‌داند؛ نفس که می‌خواهد بکشد، خودش را مضطر می‌داند. در باب سلمان نقل شده است

۱. برای نمونه در یکی از توقیعات شریف آمده است: «...لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَهُمُ اللَّهَ لَطَاعَتَهُ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمَنُ بِلِقَائِنَا وَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا...»؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۹.



ک وقتی دنبال امیرالمؤمنین^ع می رفت، فقط یک ردپا بیشتر نمی ماند؛ یعنی نگاه می کرد حضرت پایشان را کجا گذاشتند، همان جا می گذاشت؛ این یعنی شیعه. درست مثل کسی که در یک میدانِ پیچیده حرکت می کند، چطور دنبال راهنما راه می رود؟ می گوید مأمون ترین جا جای پای اوست، همان جا جای پایت را بگذار. ما بیش از هر چیز محتاج به امام^ع هستیم، چون می خواهیم به خدا برسیم و خدا هیچ نعمتی مثل امام^ع به ما نداده است. امیرالمؤمنین^ع فرمود: «نعم، ما هستیم»؛ «نَحْنُ النُّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَى عِبَادِهِ». همه فائزین در قیامت، دنبال ما راه رفته اند؛ «وَبِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^۱ انسان مؤمن،

۱. «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^ع مَا بَالُ أَقْوَامٍ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ^ص وَ عَدَّلُوا عَنْ وَصِيِّهِ لَا يَتَخَوَّفُونَ أَنْ يَنْزَلَ بِهِمُ الْعَذَابُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ﴾ ثُمَّ قَالَ نَحْنُ النُّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَى عِبَادِهِ وَ بِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۷. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۱۷، «بَابُ أَنَّ النُّعْمَةَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ الْأَثْمَةُ^ع»؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۴۸، «بَابُ أَنَّهُمْ عَلَيْهِم

انسان منتظر حقیقی، انسانی است که اگر یک نفس زنده بماند، نمی‌داند این نفس را بدون امام علیه السلام چگونه باید بکشد. انسان به یک مرزی از ایمان که می‌رسد، نبضش با امام می‌زند، پلک چشمش با امام می‌زند؛ همین‌طور که امام علیه السلام در عصمت خودش این‌طور است: «مَوْضِعَ مَشِيَّةِ اللَّهِ»،^۱ «لَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»،^۲ ﴿وَمَا يَنْطِقُ

←

السلام نعمه الله و الولاية شكرها و أنهم فضل الله و رحمته و أن النعيم هو الولاية و بيان عظم النعمة على الخلق بهم علیهم السلام».

۱. عبارتی در زیارت امیر مؤمنان علیه السلام: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَافِظَ سِرِّ اللَّهِ، وَ مُمَضِيَ حُكْمِ اللَّهِ، وَ مُجَلِّي إِرَادَةِ اللَّهِ، وَ مَوْضِعَ مَشِيَّةِ اللَّهِ»؛ المزار الكبير، ص ۳۰۴. همچنین در روایت دیگر آمده است: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالثِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مَوْرَدًا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءُوهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تبارک و تعالی ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾»؛

بصائر الدرجات، ص ۵۱۷.

۲. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي ع فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَرَدِّدًا بَوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ فَمَكْتُوَا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا

عَنِ الْهَوَىٰ ﴿۱﴾ جز با وحی حرف نمی‌زند. حتی بعضی گفته‌اند: معنای ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ این است که اگر از این وجود مقدس ایشان، اسمش را هم بپرسی و بگویی: «یا رسول الله! اسم مبارک‌تان چیست؟» ایشان هم بگوید: «محمد»، این هم «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» است. معنای عصمت کلیه، همین است. معنای تحت ولایت بودن، همین است. معنای «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ»^۲ همین

←

إِلَيْهِمْ فَهُمْ يَحِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ وَيَحْرَمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَلَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مِنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقَ وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ. الکافی، ج ۱، ص ۴۴۱.

۱. ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾؛ سوره نجم، آیات ۳ - ۴.

۲. «عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرَصَدَ لِمُحَارَبَتِي وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ

است. مصداق اتم حدیث قرب نوافل، نبی اکرم ﷺ و اهل بیت^{علیهم السلام} هستند؛ اینکه حداقلش است. کسی که خدا، گوش و زبان و دست اوست، هرکاری می‌کند، خدایی است. در هر نفسی که می‌کشد، در هر کلمه‌ای که می‌خواهد بگوید، خودش را مضطر می‌داند که هدایتش کند و هدایتش می‌کند. انسان منتظر، جامعه منتظر باید به یک جایی برسد که هر اقدامی می‌خواهد بکند، خودش را مضطر به هدایت بداند. عصر ظهور هم همین‌طور است؛ لذاست که ولایت امام^{علیه السلام} در سراسر قوای‌شان جاری می‌شود، چون خودشان را مضطر می‌بینند. این اضطرار به امام^{علیه السلام} در همه حیات‌شان جاری می‌شود.

←

بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحَبَّهُ فَإِذَا أَحَبَّيْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطَقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَحَبَّيْتَهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.



من این را قبول دارم، این اعتراض به ما وارد است که ما شیعیان، تحت تأثیر دیگران قرار گرفتیم؛ اگر ائمه علیهم السلام به ما گفتند: «علم، در خانه ماست، جای دیگر نروید»،^۱ ما طبقه مرجع درست کردیم. اینجا اصلاً نمی‌خواهم مرزبندی بکنم! می‌خواهم غفلت‌ها را بگویم. دنبال فیلسوفان یونان رفتیم؛ بدون تعارف. شیعه، مستغنی بود. این بیت‌الحکمه‌ها را شیعه نیاورد. اینها را هارون و مأمون آوردند؛ ولی ما هم در آنجا رفتیم؛ البته در آنها تصرف کردیم، البته با رویکرد به امام

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لِسَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ شَرَفًا وَ غَرَبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹. رجوع شود به: همان، «بَابُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فِي يَدِ النَّاسِ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام وَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِهِمْ فَهُوَ بَاطِلٌ»؛ بصائر الدرجات، ص ۹، «باب ما أمر الناس بأن يطلبوا العلم من معدنه و معدنه آل محمد عليه السلام»؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۱، «باب من يجوز أخذ العلم منه و من لا يجوز و ذم التقليد و النهی عن متابعة غیر المعصوم فی کل ما يقول و وجوب التمسک بعروۃ اتباعهم علیهم السلام و جواز الرجوع إلى رواۃ الأخبار و الفقهاء الصالحین».

زمان^{۱۱} بود، البته تسلیم آنها نشدیم، ولی بالاخره منفعل شدیم و تأثیر گرفتیم. اینها غفلت‌های ماست. حالا اینها بماند. هم بدنه جامعه، هم خواص جامعه حتی حوزه‌های شیعی، هنوز صددرصد به وظیفه خودشان عمل نکرده‌اند. همه قبول داریم کوتاهی کردیم، تقصیر داشتیم و باید هم جبران کنیم اما معنایش این نیست که این رویکرد انتظار، تازه امروز پیدا شده است و یک عده‌ای دارند به اسم خودشان سندش را ثبت می‌کنند و با آن مکتب درست می‌کنند. نه، آقا جان! این بوده است. در طول تاریخ هم ما این‌طور بوده‌ایم. عبورمان از جریان بنی‌امیه و بنی‌عباس و دولت‌های بعدی فاسد و بعد هم از جریان تجدد و تسلیم مدرنیته نشدن و در مقابل این جریان، یک انقلاب عظیم اجتماعی راه انداختن، این با رویکرد انتظار بوده است.

۴. دستگاه فقاقت، محور رویکرد انتظار

نکته دیگری که ان‌شاءالله بعداً عرض می‌کنم این است که همه این تحولات هم بر محور دستگاه فقاقت بوده است.



ما شخصیت‌هایی حقیقی به نام فقها و روحانیون شیعه در طول تاریخ داریم و شخصیت‌هایی حقوقی. بسیاری از شخصیت حقیقی آنها هم ممتاز و فوق‌العاده‌ای بوده‌اند ولی سخن من در باب شخصیت حقوقی دستگاه فقاہت شیعی است، نه شخصیت حقیقی‌اش. همه این تحولاتی که اتفاق افتاده است، از بستر شخصیت حقوقی دستگاه تفقه شیعه بوده است. ما بی‌نیاز از تفقه نیستیم. این‌طور نیست که رویکرد ما اگر رویکرد انتظار شد؛ نیاز به یک عقلانیت مبتنی بر تفقه و مبتنی بر مرجعیت اهل بیت علیهم‌السلام نداشته باشیم و بخواهیم همه چیز را با مشاهدات باطنی و شهود، حل و فصل کنیم! عصر ظهور چه می‌شود؟ آیا آنجا هم این دستگاه تفقه هست یا نه؟ در آن عصر تحولات عظیمی اتفاق می‌افتد که ما هم نمی‌دانیم چه می‌شود. اما تا قبل از عصر ظهور، مسیر، همین است. دست هدایت خود حضرت، جامعه شیعه را در همین مدار قرار داده است. اینکه برخی خیال می‌کنند رویکرد انتظار یعنی عبور از تفقه و فقاہت شیعی، این خطاست. رویکرد انتظار به-

معنای عبور از دستگاه فقاقت و ایجاد یک طبقه مرجع در مقابل دستگاه حقوقی روحانیت شیعه نیست.

گاهی برخی دوستان خطا می‌کنند. تلقی آنها این است که چون رویکرد ما باید انتظار باشد و چون جامعه شیعه و حتی روحانیت شیعه در این زمینه، قصور و تقصیرهایی داشته، پس ما باید برای رویکرد انتظار، از روحانیت شیعه (به معنای یک دستگاه حقوقی‌اش، نه جایگاه شخصی‌اش؛ من اصلاً راجع به شخصیت‌های حقیقی بحث نمی‌کنم؛ آن بحث پردامنه دیگری است.) از این عبور کنیم و یک طبقه مرجع موازی دیگری درست کنیم تا بتوانیم رویکرد انتظار را در جامعه شیعه و جامعه جهانی جاری کنیم. این غلط است، این اشتباه است، این خطاست. حتماً رویکرد ما باید رویکرد انتظار باشد و حتماً محور این رویکرد انتظار هم باید حوزه‌های شیعی باشند که حلقه اتصال جامعه به فرهنگ مذهب و خلافت کلی حضرت بقیت الله ﷺ هستند. حتماً باید تحول عظیمی مبتنی بر رویکرد انتظار اتفاق بیفتد ولی این به معنای این که ما از این طبقه مرجع عبور کنیم و یک طبقه



مرجع جدید و یک دستگاه جدید درست کنیم، نیست. این یک اشتباه بزرگ است. نه می‌شود و نه اگر بشود، جامعه شیعه به مقصد می‌رسد. شدنی نیست، چون این، به دست اشارت خود حضرت است. حضرت، جامعه شیعه را به این سمت برده‌اند و تدبیر خود حضرت بوده است که همیشه جریان فقاقت شیعی و تفقه در دین را رو به کمال پیش می‌برده است؛ با همه قصورها و تقصیرهایی که بوده؛ ولی بالاخره رو به رشد بوده است. اگر بشود هم اتفاق خوبی نخواهد افتاد. وقتی ما یک طبقه مرجع جایگزین کردیم، آن طبقه مرجع چه کار می‌خواهد کند؟ می‌خواهد فقط با مشاهدات باطنی، همه مسائل را حل کند؟!

ان شاء الله اگر خدای متعال توفیق داد، این بخش و بعضی نکات دیگر در باب رویکرد به ظهور و انتظار را محضرتان تقدیم خواهیم کرد.

گفتار ۸

عدالت مهدوی؟

تفسیر انتظار به «اجتماع قلوب» و بررسی آن

شب چهارم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۹۱/۸/۲۶

عرایض ما در زمینه عصر ظهور، تحولات عصر ظهور، انتظارِ جامعهٔ شیعه و مؤمنین و بشریت و طبیعتاً مأموریتی که ما در مقدمه‌سازی و تهیاً برای عصر ظهور داریم - که از آن به انتظار تعبیر می‌شود - و الزامات این مأموریت بود. به‌طور اشاره عرض کردیم که آنچه در دوران ظهور به‌اذن‌الله اتفاق می‌افتد، یک تحول همه‌جانبه و فراگیر از اعماق زندگی بشر تا ظواهر زندگی اوست. این تحول یک واقعیت فراتمدنی است و نمی‌شود او را در قالب ادبیات تمدنی بیان کرد؛ لذا وقتی در کتاب مجید به آن دوران اشاره می‌شود، با ادبیاتی دیگر و با بیاناتی رفیع‌تر، آن حقیقت بیان می‌شود؛ مثلاً می‌-

فرماید: ﴿وَالْفَجْرِ * وَآيَاتِ عَشْرِ﴾^۱ عصر ظهور، سپیده کل تاریخ بشریت است.^۲

۱. عدالت در عصر ظهور

از جمله مطالبی که خوب است همین جا به آن، اشاره کنم این است که عدالتی که در عصر ظهور محقق می‌شود، عدالتی که می‌گوییم: «حضرت می‌آیند و زمین را پر از عدل و داد می‌کنند»^۳ این عدالت، فراتر از یک عدالت

۱. سوره فجر، آیات ۱ - ۲.

۲. «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَالْفَجْرِ﴾ وَالْفَجْرُ هُوَ الْقَائِمُ عليه السلام وَاللَّيَالِي الْعَشْرُ الْأَثَمَةُ عليه السلام مِنَ الْحَسَنِ إِلَى الْحَسَنِ وَالشَّفْعُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ عليها السلام وَالْوَتْرُ هُوَ اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِر﴾ هِيَ دَوْلَةُ حَبْتَرٍ فَهِيَ تَسْرِي إِلَى قِيَامِ الْقَائِمِ عليه السلام؛ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۷۶۶.

۳. برای نمونه: «عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ هُوَ قَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ وَلَدُكَ فَقَالَ لَا قُلْتُ مَنْ هُوَ قَالَ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأَثَمَةِ

اقتصادی و در حوزه معیشت ماست. اگر معیشت انسان‌ها عادلانه می‌شود و روابط اجتماعی آنها عادلانه می‌شود، اینها تحولات سطح ظاهری جامعه مؤمنین است.

امام (ره) در باب عدالت مهدوی تعبیری داشتند که من همان را با زبان خودم مقداری باز می‌کنم: هر تحولی که در بیرون ما انسان‌ها اتفاق می‌افتد، باید ریشه در درون ما داشته باشد؛ یعنی خود ما باید به نقطه عدل برسیم و وجود ما باید وجود معتدل و عادلانه‌ای بشود؛ یعنی همان چیزی که بزرگان علمای اخلاق گاهی آن را هدف علم اخلاق بیان می‌کردند: رسیدن انسان به نقطه اعتدال و عدالت، و تحقق عدالت در وجود انسان. بنابر این، همه قوای انسان - قوای باطنی و ظاهری انسان، فکر و اندیشه انسان - باید به نقطه اعتدال برسد و عدالت، در همه قوای انسان باید محقق شود.

←

كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بُعِثَ ﴿عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ﴾؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۴۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۵، «باب ما ورد من إخبار الله و إخبار النبي ﷺ بالقائم ﷺ من طرق الخاصة و العامة».

- عدالت فردی و عدالت اجتماعی

ولی اینجا باید به دو نکته حتما توجه کرد: یک نکته این است که این عدالت فقط در مقیاس فردی نیست؛ یعنی اگر تحول روحی در اندیشه و فکر یک شخص یا در حوزه حس و رفتار او اتفاق می‌افتد، اینها همه باید عادلانه باشند، ولی این عدالت، فقط در مقیاس فرد نیست. باید عقلانیت جمعی، روح جمعی، رفتار جمعی و همه چیز جامعه، معطوف به عدالت شکل بگیرد و جامعه عدل درست شود. اصل این جامعه عدل، عدالت انسانی است؛ یعنی خود انسان باید عادل شود. پس اگر در عصر ظهور، تحول در روح و فکر و ذهن و همه قوای انسان و هماهنگی میان آنها بر محور عدل و عدالت محقق می‌شود، به صورت جزیره‌ای نیست که انسان‌ها فقط به صورت جزایر مستقل عادل می‌شوند بلکه همه هویت اجتماعی‌شان، عقلانیت اجتماعی‌شان، تمنیات و تمایلات اجتماعی‌شان، نیاز اجتماعی‌شان و رفتار اجتماعی‌شان، معطوف به عدل شکل می‌گیرد و جامعه‌پردازی حول امام عج



اتفاق می افتد و این مهم است؛ یعنی پرستش اجتماعی، بر محور امام علیه السلام شکل می گیرد، نه اینکه انسان ها فقط به صورت فردی، خداپرستی می کنند. همین طور که در تمدن شیطانی و مادی، یک پرستش اجتماعی نسبت به دنیا اتفاق می افتد که مثل این تمدن مدرن، معبدشان دنیاست و به صورت اجتماعی دنیا را می پرستند و در مقابل مطامع دنیایی سجده می کنند، این اتفاق، بر محور توحید و بر محور امام عصر علیه السلام اتفاق می افتد.

- امام، محور عدالت

نکته دوم این است که اگر ما می گوییم: «در انسان، عدالت محقق می شود؛ عدالت اخلاقی، عدالت عرفانی، عدالت در فکر و تعقل و اندیشه، و عدالت در رفتار» عدالت را به این تعریف نمی کنیم که قوای انسان بر محور قوه عاقله خودش حرکت کند. در بحث «اخلاق بر محور ولایت» این نکته را بیان کردیم؛ گرچه یک قطعه از بحث یعنی عرفان بر محور ولایت اهل بیت علیهم السلام، باید از نو تعریف شو و ما به آن نپرداختیم و اگر مجالی بود، در همین مباحث،

مطرح می‌کنیم که عرفان بر محور اهل بیت علیهم‌السلام یعنی چه. وقتی «اخلاق بر محور ولایت» را معنا می‌کردیم، عرض کردیم که متخلّق شدن انسان به این نیست که قوه عاقله او، محور قوایش شود. گاهی در اخلاق می‌گویند: «انسان، قوه شهویه دارد، قوه غضبیه دارد، قوه وهمیه دارد و قوه عاقله دارد. هر کدام از اینها شعبی دارند. عدالت این است که قوه عاقله انسان، محور همه قوایش شود؛ یعنی شهوت و غضب و وهم انسان، بر محور عقل حرکت کند». ما عرض کردیم این، مرتبه نازله تخلق به اخلاق است. اخلاق کامله این است که همه قوا بر محور توحید شکل بگیرد؛ یعنی بر محور الوهیت حضرت حق. حتی خیر و شرّ اخلاقی، بر محور توحید تعریف شوند. تعریف مستقلی از خیر و شرّ داده نشود. حسن و قبح برگردند به پرستش و استکبار. آنچه خوب است، عبادت است. آنچه بد است، استکبار است. هیچ خوب و بد دیگری نداریم. عدل و ظلم، به تبع عبادت و استکبار تعریف شوند.

این نکته را اشاره کردیم و بعد هم عرض کردیم: چون رسیدن به توحید، از وادی ولایت و از وادی تولی و تبری عبور می‌کند، رسیدن به عدالت اخلاقی وقتی محقق می‌شود که انسان به تولی تامّ به معصوم^ع و به تبری تام از دشمنان اهل بیت^ع برسد. به تعبیر دیگر همه کمالات اخلاقی، از فروع بندگی و سجده هستند و حقیقت عبادت و سجده، مخصوص نبی اکرم^ص و اهل بیت^ع است؛ «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ»^۱؛ لذا در حدیث عقل و جهل هم آمده است که

۱. «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَبِنَا وَحَدَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ مُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵؛ بصائر الدرجات، ص ۶۴ (در تحقیق موجود از بصائر، به جای «وحد الله» تعبیر «وعد الله» آمده است؛ البته علامه مجلسی در بحار الانوار (ج ۲۳، ص ۱۰۲) با همان تعبیر «وحد الله» از بصائر نقل می‌کند). این مضمون به شکل‌های دیگر نیز در کافی و بصائر آمده است: «بِعِبَادَتِنَا عِبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳. «الْأَوْصِيَاءُ هُمُ ابْوَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهَا وَ لَوْلَاهُمْ مَا عُرِفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳. «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^ع يَقُولُ نَحْنُ وَلَاءُ أَمْرِ اللَّهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَ عَيْنُهُ وَ حَيِّ اللَّهِ وَ أَهْلُ

وقتی عقل - که وجود مقدس نبی اکرم ﷺ هستند - خضوع و سجده کرد و تبعیت محض کرد، خدای متعال او را به قوا و جنود و لشکریانی امداد کرد که همه آنها قوای اخلاقی هستند.^۱ خدای متعال، صفات کریمه اخلاقی را فقط به ایشان عطا کرده است. این صفات، شعاع و پرتو وجود ایشان است. توکل، یقین، صبر، رضا، زهد، ایمان، شجاعت و امثال اینها نیست مگر در وجود ایشان. بقیه موجودات باید کاری کنند که شعاعی از آن اخلاق کریمه در روحشان جاری و ساری شود. هر کسی به یقین می‌رسد، پرتوی از یقین نبی اکرم ﷺ، شعاعی از یقین امام زمان ﷺ، جلوه‌ای از یقین امیرالمؤمنین ﷺ به او داده می‌شود؛ مثل خورشید که یک خورشید است ولی هر خانه‌ای که روشن می‌شود، شعاعی همین خورشید، آن خانه را روشن می‌کند؛ هر گیاهی که

←

دین الله و عَلَيْنَا نَزَلَ كِتَابُ اللهِ وَ بَنَّا عَبْدَ اللهِ وَ لَوْلَانَا مَا عَرَفَ اللهُ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ نَبِيِّ اللهِ وَ عِترته؛ بصائر الدرجات، ص ۶۱.

بهره‌مند می‌شود، از همین نور بهره‌مند می‌شود؛ خورشید دیگری در درون خودش ندارد؛ همین خورشید قلب و قوای انسان را روشن می‌کند و در وجود او جاری می‌شود.

بنابراین اگر کسی بخواهد به اخلاق کریمه، به عدالت اخلاقی، به تعادل در خُلق، به تعادل در تفکر و تعقل و فهم و به تعادل در رفتار برسد، باید همه قوا و وجودش بر محور امام زمان ع شکل بگیرد، نه بر محور عاقله خودش. چرخش قوا بر محور عاقله ما، «تخلق به اخلاق کریمه» نیست. تخلق به اخلاق کریمه، سرّش سجده تام درمقابل خدای متعال است که اگر این سجده محقق شد، قوای بندگی یعنی اخلاق کریمه، به قلب انسان عطا می‌شود و آن وقت اندیشه‌اش می‌شود اندیشه صالح، رفتارش می‌شود رفتار صالح. اگر وجهه وجودش به‌سوی خدای متعال بود، به عدالت می‌رسد. طریق توجه به حضرت حق این است که انسان به تولی تام و تبری تام برسد.

یک بار دیگر این حدیث فوق‌العاده را که در کتاب «عقل و جهل» کافی است به‌دقت ملاحظه بفرمایید. ذیل حدیث،

حضرت اشاره می‌کند که این قوای عقل - یعنی صفات نورانی، صفات کریمه - فقط در دو دسته از انسان‌ها محقق می‌شود، همه این قوا در آنها ظهور می‌کند؛ آنها هستند که همه صفات کریمه در قلب‌شان هست. یک دسته، انبیاء مرسل و دیگری بندگان و عبادی که خدا آنها را امتحان کرده است.^۱ اهل بیت^{علیهم‌السلام} در روایات مکرر فرموده‌اند که فقط اینها حامل ولایت هستند؛^۲ یعنی وقتی انسان به مقام تحمل ولایت معصوم^{علیه‌السلام} رسید، قوای نورانی معصوم^{علیه‌السلام} در قلبش جاری و ساری می‌شود و نورانی به آن حقیقت و نور می‌شود. اخلاق یعنی این. متخلق شدن یعنی قلب انسان و

۱. «فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيٍّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۳.
۲. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^{علیه‌السلام} قَالَ: خَالَطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَهُ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَيْنَا إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۶، «باب فی أئمة آل محمد^{علیهم‌السلام} أن أمرهم صعب مستصعب».

قوای روحی او بر محور معصوم^ع شکل بگیرد. اگر قلب انسان، طواف حول معصوم^ع کرد و از این طریق، در مقابل خدای متعال سجده کرد، آن وقت شعاع صفات نبی اکرم^ص و معصوم^ع در وجود او تجلی می کند؛ آن وقت می شود انسان اخلاقی. انسان اخلاقی، انسانی است که وجودش بر محور معصوم^ع شکل گرفته است و معصوم^ع محور همه وجود اوست. او قمری است حول معصوم^ع. این می شود انسان اخلاقی. طبیعتاً تفکر او، رفتار او و همه چیز او می شود اخلاقی.

پس اگر گفته می شود: «در دوره امام زمان^ع عدالت محقق می شود» نکته اول این است که این عدالت در وجود انسان ها و در متن هویت اجتماعی آنها ظهور می کند و انسان ها به عدالت می رسند که جامعه شان، روابط شان، تمدن شان و مناسبات زندگی شان می شود عادلانه. نکته دوم این است که عدالت در جامعه انسانی و آحاد انسان ها به این

است که همه وجود آنها قمر وجود معصوم^ع شود.^۱ اگر جامعه بر محور معصوم^ع چرخید، این جامعه می شود جامعه عادلانه. هر کجا انسان تخلف از معصوم^ع کرد، دیگر عادل نیست؛ کما اینکه اگر تخلف از توحید کند، دیگر عادل نیست. اگر ذره ای شرک در باطن انسان، در اخفای انسان شکل بگیرد - حتی آن شرکی که گاهی تشخیصش از تشخیص مورچه سیاه بر سنگ سیاه در شب تاریک دشوارتر است^۲ - این انسان، به همین اندازه از عدالت خارج است. عدالت حقیقی برمی گردد به اینکه انسان به اخلاص برسد، به اخلاص شاکله برسد، همه وجودش برای خدای متعال خالص شود.

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۸۷، «باب أنهم^ع و ولایتهم العدل و المعروف و الإحسان و القسط و المیزان...».
۲. «وَقَالَ [الامام الحسن العسکری] ^ع مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا تُغْفَرُ لِيَتَنِي لَا أُؤَاخِذُ إِلَّا بِهَذَا ثُمَّ قَالَ ^ع الْإِشْرَاقُ فِي النَّاسِ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى الْمَسْحِ الْأَسْوَدِ فِي اللَّيْلَةِ الْمُظْلِمَةِ»؛ تحف العقول، ص ۴۸۷.



پس آنچه در عصر ظهور اتفاق می‌افتد این است که یک تحول فراگیر در همه زوایای زندگی بشر اتفاق می‌افتد؛ همه زوایای زندگی بشر، نورانی می‌شود؛ در همه زوایای زندگی بشر، حیات دمیده می‌شود؛ در همه زوایای زندگی بشر عدالت - آن هم عدالت به این معنا - جاری می‌شود. محور همه این تحولات هم خود معصوم^ع است.^۱

- تحریف عدالت سکولاریستی

یکی از تفسیرهای غلط و تحریف‌هایی که نسبت به دوران ظهور اتفاق افتاده و اتفاقاً از تحریف‌هایی است که سکولاریست‌های مذهبی هم (کسانی که قائل به یک دین حداقلی هستند و می‌گویند: دین در سرنوشت اجتماعی بشر دخالت نکند؛ سرنوشت اجتماعی بشر را باید خود انسان‌ها با عقل خودبنیادِ خودشان و در زمین و به صورت زمینی رقم بزنند.) این کار را کرده‌اند این است که گفته‌اند: آنچه در دین «عصر ظهور و تحقق عدالت» گفته شده، این است که خود انسان‌ها در سیر اجتماعی خودشان، بی‌نیاز

۱. [روایات مربوط به این گزاره‌ها در جلسات قبل گذشت.]

از معصوم^ع و مستقل از او به نقطه‌ای می‌رسند که دیگر می‌فهمند باید عادلانه زندگی کنند. بعد هم سعی کرده‌اند توضیح بدهند که این امر اتفاق افتاده است؛ گرچه آرام-آرام. می‌گویند: «دوره‌ای دوران برده‌داری بوده و الان دوره مدرن؛ شما می‌بینید که حکومت‌های سکولارهای دنیا، حقوق بشر نوشته‌اند و به حقوق بشر احترام می‌گذارند، به آزادی بشر احترام می‌گذارند و خیلی از آن رذایل اخلاقی و ظلم‌هایی که در دوران‌های قبلی بوده، الان در جامعه بشری نیست. پس بشر رو به عدالت رفته و لواینکه زندگی‌اش را هم زمینی کرده است. تمدن غرب که تمدن بر محور انبیا نیست ولی در آن عدالت محقق می‌شود. بنابراین اگر گفته شده «بشر به سمت عدالت حرکت می‌کند»، این یک تحول اجتماعی است که آرام‌آرام در متن زندگی خود بشر، با اتکاء به خودش و بدون نیاز به انبیا و اولیا اتفاق می‌افتد؛ بنابراین عصر ظهور، یک عصر بشری است». این یک تحریف بسیار عظیمی است که در دوره



اصلاحات در بعضی از محافل، این ادبیات، ساری و جاری بود. این یک تحریف بزرگ است.

آنچه اتفاق می افتد این است که امام علیه السلام سرچشمه خیر است و این خیر در همه عالم ظهور می کند؛ «إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ»؛^۱ هر خیری، هم مبدأش امام علیه السلام است و هم منتهایش؛ «الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ»؛^۲ حق، هم همراه امام علیه السلام است. هر کجا حق است، امام علیه السلام هم هست. حق از امام علیه السلام جدا نمی شود؛ کما اینکه امام علیه السلام از حق جدا نمی شود؛ «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ»؛ کما اینکه «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ».^۳ نه حق از امام علیه السلام جدا می شود، نه امام علیه السلام از حق؛ «مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ

۱. تعبیری در زیارت جامعه کبیره.

۲. تعبیری در زیارت جامعه کبیره.

۳. روایت معروفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در منابع متعدد نقل شده است؛ رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۶، «باب فی أنه علیه السلام مع الحق و الحق معه».

مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ». سرچشمهٔ حق امام علیه السلام است و رو به امام هم دارد.

این نکته را هم اینجا عرض کنم که اگر گفته می‌شود «خیر، رو به امام علیه السلام است، حق، رو به امام علیه السلام دارد»، معنایش این نیست که خیر، امری است که از امام علیه السلام جدا شده و مسیری را طی می‌کند و آخر کار، غایتش امام علیه السلام است؛ نه، خیر، همین الان حقیقت متعلّق به امام علیه السلام است. هم از امام علیه السلام است و هم رو به امام علیه السلام است. غایت حق هیچ‌وقت از امام علیه السلام جدا نمی‌شود؛ نه‌اینکه یک سیری دارد، پایان سیرش امام علیه السلام است. اگر روحی در آن حق محقق شد، این روح در تمام لحظاته‌اش رو به امام علیه السلام است؛ نه‌اینکه سیری دارد که آخرش امام علیه السلام است. هویت حق و هویت خیر، هویتی است از امام علیه السلام و رو به امام علیه السلام. این‌طور نیست که ما خیری در عالم باشد که از عالم بالا نیامده باشد. این‌طور نیست که علم و حکمت امام علیه السلام، از متن جامعه بجوشد یا علم امام علیه السلام نقطه ظهور علم اجتماعی باشد. علم امام علیه السلام از عالم بالاست، حکمت امام علیه السلام از عالم بالاست، عدالت امام علیه السلام از عالم بالاست. آن خیر، از عالم بالا

باید در زندگی ما جاری شود تا ما اصلاح شویم. دوران ظهور، دوران تحمل ولایت است. نقش ما، نقش تحمل است. ما باید بتوانیم حامل این ولایت باشیم. حقیقت ولایت، از عالم بالاست. حقیقت توحید، حقیقت ایمان و حقیقت همه خیرات از عالم بالا نازل می‌شود.

بنابراین آنچه در عصر ظهور محقق می‌شود، محورش امام علیه السلام است. امام علیه السلام «کلمه جامعه» و «کلمه تامه» است. همه خیرات به او برمی‌گردد. امام علیه السلام اسم اعظم کلی الهی است. اوست که سرچشمه همه تحولات است.

این را هم اشاره کردیم که اگر می‌گوییم: «امام، مبدأ همه تحولات است»، معنایش این نیست که او تحولی جدای از خودش در بیرون ایجاد می‌کند. حقیقت وجودی خود امام علیه السلام در متن ارواح مؤمنین و جامعه مؤمنین بسط پیدا می‌کند؛ «إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»؛^۱ روح مؤمن، شدت ارتباط و اتصال و پیوندش با روح

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اشْتَكَى شَيْئًا مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ

الهی که امام علیه السلام است، از اتصال شعاع خورشید به خورشید بیشتر است.

پس آنچه که محقق می‌شود، هم سرچشمه‌اش امام علیه السلام است و هم بسط وجودی خود امام علیه السلام و تنزل حقیقت از آستان امام علیه السلام در متن جامعه و حیات و زندگی و قوا و وجود ما انسان‌ها. ما انسان‌ها هستیم که به امام ملحق می‌شویم؛ حقیقتی از عالم بالا در ما ساری و جاری می‌شود و ما نورانی می‌شویم، آن وقت پیوند برقرار می‌کنیم. حالا این پیوند از کجاست؟ مربوط به عالم دنیا هم نیست! از قبل دنیا شروع شده تا اینجا ادامه داشته تا بعد از دنیا و قیامت هم ادامه خواهد داشت.^۱

←

أَرْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَإِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا؛ *الکافی*، ج ۲، ص ۱۶۶.

۱. برای نمونه: «عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ يَا جَابِرُ خُلِقْنَا نَحْنُ وَ مُحَبِّينَا مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ بِيَضَاءِ نَفْيِهِ مِنْ أَعْلَى عَلِيِّينَ فَخُلِقْنَا نَحْنُ مِنْ أَعْلَاهَا وَ خُلِقَ مُحَبُّونَا مِنْ دُونِهَا فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ اتَّفَقَتِ الْعُلْيَا بِالسُّفْلَى وَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ ضَرَبْنَا بِأَيْدِينَا إِلَى



۲. «اعتراض» به عنوان رکن دوم انتظار

اما نکته دیگری که عرض کردیم این بود که این عصر ظهوری که اتفاق می افتد و همه انبیا هم امم خودشان را به این امر دعه داده اند، ائمه هدا^عت معصومین^ع هم امت اسلامی را به انتظار این امر دعوت کردند، این انتظار چیست؟ عرض کردیم این انتظار، یک عمل در عرض بقیه اعمال نیست؛ یک رویکرد در همه اعمال ماست. همه اعمال ما باید با رویکرد انتظار اتفاق بیفتد. به تعبیر دیگر یک عمل شامل است که همه زندگی را باید بپوشاند.



حُجْرَةُ نَبِيَّنَا وَ ضَرَبَ أَشْيَاعَنَا بِأَيْدِيهِمْ إِلَى حُجْرَتِنَا فَإِنَّ تَرَى يُصِيرُ اللَّهُ نَبِيَّهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ وَ آيْنَ تَرَى يُصِيرُ ذُرِّيَّتَهُ مُحِبِّهَا فَضَرَبَ جَابِرٌ يَدَهُ عَلَى يَدِهِ فَقَالَ دَخَلْنَاهَا وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ ثَلَاثًا؛ بصائر الدرجات، ص ۱۵ - ۱۶. «عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ^ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ خَلَقَ اللَّهُ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَوْصِيَاءَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ فِيهِ مِيثَاقَهُمْ وَ قَالَ خَلَقْنَا نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْرُوءَةٍ لَا يَشُدُّ مِنْهَا شَاذٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ همان، ص ۱۷.

توضیح دادیم که این انتظار به عنوان یک رویکرد چیست. انتظاری که یک رویکرد است، باید رویکرد در تمام زندگی مان باشد؛ خوردن مان، خوابیدن مان، پوشیدن مان، جامعه پردازی مان، جنگ مان، صلح مان، تحقیق مان، تفقه مان، تعلم مان، دانش ورزی مان، مدیریت مان، همه باید معطوف به عصر ظهور باشد؛ این می شود انتظار. عرض کردیم در این انتظار، به این معنا، هم احتراز و اجتناب از دستگاه باطل هست، هم درگیری همه جانبه با دستگاه باطل. حرکت جامعه مؤمنین به سمت ظهور، از یک درگیری مستمر با دستگاه طواغیت و شیاطین عبور می کرده است؛ یک جهاد باطنی و ظاهری، هم جهاد اکبر و هم جهاد اصغر.^۱

جهاد اکبر این است که در باطن عالم، نبردی بین نبی اکرم ﷺ و ابلیس و شیاطین هست. ما باید در آن نبرد حضور پیدا کنیم. شیطان می خواهد مملکت وجود ما را،

۱. «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ النَّبِيَّ ص بَعَثَ بِسَرِيَّةٍ فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ»؛ الکافی، ج ۵، ص ۱۲.

جامعه مؤمنین را فتح کند و آنها را مسخر خودش کند؛ یعنی ما را جزئی از قوای خودش کند، ما را به مملکت خودش ملحق کند. نبی اکرم^ص هم مترصدند تا قوای ما و مملکت وجود ما مؤمنین را به خودشان ملحق کنند و به سمت خدا هدایت کنند و رو به خدای متعال ببرند. ایشان با این مأموریت آمده‌اند؛ آمده‌اند ما را موحد کنند. این درگیری، در باطن عالم هست و ما در این مجاهدهٔ اکبر باید تلاش کنیم مملکت وجودمان، حیات اجتماعی و فردی‌مان را مسخر نبی اکرم^ص کنیم. به جای اینکه قوای ما بشود جنود شیطان، و مملکت ما بشود محل تاخت و تاز شیطان، مملکت ما بشود مملکت نبی اکرم^ص. این می‌شود جهاد اکبر.

جهاد اصغر هم این است که در عرصه ظاهر باید یک جنگ همه‌جانبه در همهٔ حوزه‌ها با جنود شیطان داشته باشیم. این جنگ، سیاسی هست، فرهنگی هست، اقتصادی هست؛ شکل‌های مختلفی هم دارد. این جنگ همه‌جانبه، در طول تاریخ هم بوده است. حرکت به سمت ظهور، از یک درگیری و جنگ عبور می‌کند. این جنگ، تعطیل‌شدنی هم

نیست. آنها که می‌گویند «نجنکید»، خودشان جنگ‌افروزترین افراد هستند. الان جنگ‌های دنیا را چه کسانی به پا کرده‌اند؟! شما بفرمایید. جنگ‌های بزرگ جهانی (جنگ اول و دوم جهانی) را چه کسانی به پا کردند؟! آیا موحدین به پا کردند یا همین منادیان صلح و عدالت و آزادی و حقوق بشر؟ همین‌ها به پا کردند. این یک فریب بزرگ است که نباید جنگ باشد، باید صلح باشد. همه، طالب صلح هستیم اما صلح بر محور چه چیزی؟ صلح بر محور توحید یا بر محور کفر؟ دعوا سر همین یک کلمه است. در طول تاریخ هم همه جهاد و مجاهدات، بر سر همین یک کلمه بوده است.

این طرف ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً﴾^۱ این مقاتله ادامه دارد تا آنجا که بساط شیطان جمع می‌شود. بساط شیطان را هم حضرت از عالم جمع می‌کنند. وقتی شیطان از خداوند مهلت خواست، خدای متعال فرمود: ﴿إِلَى يَوْمٍ

۱. ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۹۳.



الْوَقْتُ الْمَعْلُومُ؛^۱ تا وقت معینی به تو مهلت می‌دهم. این «یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» شیطان، عصر ظهور است؛ آنجا مهلتش تمام می‌شود. این شیطان جن (ابلیس) و شیاطین انس که محور هماهنگی شیطنت‌ها در عالم هستند، حضرت این محور را برمی‌دارند و این ظلمت را جمع می‌کنند.^۲

نکته سومی که عرض کردیم این بود که این سازندگی باید طبیعتاً یک سازندگی مستمر باشد. انسان‌ها باید برای عصر ظهور ساخته شوند. در دل این احتراز و جنگ و

۱. ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ؛ سوره ص، آیات ۷۹ - ۸۱.
۲. «عَنْ وَهْبِ بْنِ جُمَيْعٍ مَوْلَى إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ إِبْلِيسَ ﴿رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿قَالَ لَهُ وَهْبٌ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَيُّ يَوْمٍ هُوَ قَالَ يَا وَهْبُ أَتَحْسَبُ أَنَّهُ يَوْمٌ يُبْعَثُ اللَّهُ فِيهِ النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَنْظَرَهُ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُ فِيهِ قَائِمًا فَإِذَا بَعَثَ اللَّهُ قَائِمًا كَانَ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ جَاءَ إِبْلِيسُ حَتَّى يَجْثُو بَيْنَ يَدَيْهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَيَقُولُ يَا وَيْلَهُ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ فَيَأْخُذُ بِنَاصِيَتِهِ فَيَضْرِبُ عُنُقَهُ فَذَلِكَ الْيَوْمُ هُوَ الْوَقْتُ الْمَعْلُومُ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲.

درگیری، باید انسان‌ها ساخته شوند و آرام‌آرام جامعه انسانی ساخته شود تا برای تحمل ظهور آماده شود.

۳. تفسیر «انتظار» به «اجتماع قلوب» و بررسی آن

- تفسیر انتظار به اجتماع قلوب

نکته‌ای را که اینجا باید عرض کنم این است که تفکری در این باره هست که یک تفکر به حق و صوابی است ولی جامع نیست. این اندیشه می‌گوید انتظار یعنی تحول اجتماعی قلوب انسان‌ها. در روایات و توقیع شریف هم هست. من یکی از آن روایاتی که یکی از توقیعات وجود مقدس امام زمان^ع است و مستند خوب و قابل دفاعی برای این حرف هم هست، خدمتان تقدیم می‌کنم.^۱

۱. [عبارات پیش رو مروی بر این فراز شریف است:] «...لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتَهُ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصَدَقَهَا مِنْهُمْ بِنَا فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤَثِّرُهُ مِنْهُمْ» (وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ) وَهُوَ حَسْبُنَا (وَنَعْمَ



حضرت در یکی از توقیعاتشان فرمودند: «وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَقَقَهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ»؛ اگر شیعیان ما - که خدای متعال آنها را به بندگی خودش موفق بدارد - «عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ...» اجتماعِ قلب، بر محور ما می‌داشتند و قلب‌شان حول ما جمع می‌شد...؛ یعنی قلب‌شان، رو به ما می‌آورد و ما را می‌خواستند. نمی‌دانم این را می‌توانم باز کنم! امام رضا^(ع) فرمود: «نعم حقیقی، ولایت ماست». ^۱ هیچ

←

الْوَكِيلُ» وَ صَلَاتُهُ عَلَى سَيِّدِنَا الْبَشِيرِ النَّذِيرِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۹.

۱. «إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبَّاسِ الصَّوْلِيِّ ... قَالَ: كُنَّا يَوْمًا بَيْنَ يَدَيِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى^(ع) فَقَالَ لِي لَيْسَ فِي الدُّنْيَا نَعِيمٌ حَقِيقِي فَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْفُقَهَاءِ مِمَّنْ يَحْضُرُهُ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ (ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) أَمَا هَذَا النَّعِيمُ فِي الدُّنْيَا وَ هُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ فَقَالَ لَهُ الرُّضَا^(ع) وَ عَلَا صَوْتُهُ كَذَا فَسَرْتُمُوهُ أَنْتُمْ وَ جَعَلْتُمُوهُ عَلَى ضُرُوبٍ فَقَالَتْ طَائِفَةٌ هُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ وَ قَالَ غَيْرُهُمْ هُوَ الطَّعَامُ الطَّيِّبُ وَ قَالَ آخَرُونَ هُوَ النَّوْمُ الطَّيِّبُ قَالَ الرُّضَا^(ع) وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ^(ع) أَنَّ أَقْوَالَكُمْ هَذِهِ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى (ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ)

نعمتی جز ولایت ما نیست.^۱ اگر اینها می فهمیدند که این چه نعمتی است، به جای اینکه نعمت های دیگر را بخواهند، این نعمت جامعہ را که همه نعمت ها در آن هست، از خدا می خواستند و قلب شان به امام علیه السلام متمایل می شد؛ آن هم

←

فَغَضِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْأَلُ عِبَادَهُ عَمَّا تَفَضَّلَ عَلَيْهِمْ بِهِ وَلَا يَمْنُ بِذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَالْإِمْتِنَانُ بِالْإِنْعَامِ مُسْتَقْبِحٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ فَكَيْفَ يُضَافُ إِلَى الْخَالِقِ عَزَّ وَجَلَّ مَا لَا يَرْضَى الْمَخْلُوقُ بِهِ وَلَكِنَّ النِّعِمَ حُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَمُؤَلَّاتُنَا يَسْأَلُ اللَّهُ عِبَادَهُ عَنْهُ بَعْدَ التَّوْحِيدِ وَ النَّبُوءَةِ لَأَنَّ الْعَبْدَ إِذَا وَفَى بِذَلِكَ أَدَّاهُ إِلَى نَعِيمِ الْجَنَّةِ الَّذِي لَا يَزُولُ وَلَقَدْ حَدَّثَنِي بِذَلِكَ أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ إِنَّ أَوَّلَ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ بَعْدَ مَوْتِهِ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ أَنَّكَ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ وَ جَعَلْتَهُ لَكَ فَمَنْ أَقْرَبَ بِذَلِكَ وَ كَانَ يَعْتَقِدُهُ صَارَ إِلَى النِّعِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ»؛ عيون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۹.

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۱۷، «بَابُ أَنَّ النُّعْمَةَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ الْأَثْمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۴۸، «بَابُ أَنَّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نِعْمَةُ اللَّهِ وَ الْوَلَايَةُ شُكْرُهَا وَ أَنَّهُمْ فَضِلَ اللَّهُ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ النِّعِيمَ هُوَ الْوَلَايَةُ وَ بَيَانُ عَظَمِ النِّعْمَةِ عَلَى الْخَلْقِ بِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ».



«عَلَى اجْتِمَاعٍ»؛ یعنی قلوب مؤمنین و شیعیان مجتمعاً رو به امام^ع می‌آورد، طالب امام^ع می‌شد، امام^ع را می‌خواست، مطالبه امام^ع می‌کرد، اضطرار خودش را به امام^ع می‌فهمید و می‌فهمید که بدون امام^ع نمی‌شود گام برداشت؛ به تعبیر دیگر اگر یک تحول اجتماعی در قلوب اتفاق می‌افتاد، «لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا» میمنت لقاء ما از آنها به تأخیر نمی‌افتاد و برکت لقاء ما به آنها رومی‌آورد که شاید اشاره به عصر ظهور باشد. «فَمَا يُحْبَسُ عَنْهُمْ مُشَاهَدَتُنَا إِلَّا لِمَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ»؛ اینکه مشاهده ما از آنها به تأخیر می‌افتد و حبس می‌شود، به خاطر این است که چیزهایی از آنها به ما می‌رسد که ما نمی‌پسندیم.

- چستی اجتماع قلوب و شروط تحقق آن

حالا عده‌ای امثال این روایات را می‌آورند و این اجتماع قلب را هم توضیح می‌دهند، می‌گویند: «انسان‌ها باید طالب امام^ع شوند. ما باید کاری کنیم که انسان‌ها امام^ع را بخواهند. طلب و دعای‌شان از خدای متعال، امام^ع شود.

به جای همه چیز، از خدا امام^ع را بخواهند». درست هم می‌گویند.

اصحاب سیدالشهدا هم این‌طور بودند؛ آنها با امام^ع آمدند، پای خون‌شان ایستادند و پیش‌روی امام^ع خون دل‌شان را دادند؛ «بَذَلُوا مَهْجَمَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ».^۱ اصحاب امام حسین^ع شب عاشورا گفتند: «ای کاش هزار بار پیش‌روی شما کشته می‌شدیم!»^۲ وقتی حضرت بعد از ظهر عاشورا آنها را صدا زد،

۱. تعبیری در وصف اصحاب سیدالشهدا^ع که در ذکر سجده زیارت عاشورا آمده است: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ ثَبِّتْ لِي قَدَمَ صَدَقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَذَلُوا مَهْجَمَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام».

۲. برای نمونه درباره جناب زهیر این‌گونه نقل شده است: «وَ قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَالَ وَ اللَّهُ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نَشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أَقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ وَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِكَ وَ عَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ»؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۲. همچنین درباره سعید بن عبدالله نقل شده: «وَ قَامَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ فَقَالَ لَا وَ اللَّهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نُخَلِّيكَ أَبَدًا حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا قَدْ حَفِظْنَا فِيكَ وَصِيَّةَ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ^ص وَ لَوْ عَلِمْتُ



این بدن‌ها نیم‌خیز برخاستند، حضرت فرمود: «آرام بگیرید». واقعا اگر حضرت اجازه می‌دادند، اینها هزار بار زنده می‌شدند و به شهادت می‌رسیدند. اینها کسانی هستند که همه طلب‌شان خود امام ع است.

انسانی که می‌خواهد به همراهی امام برسد - این را مکرر عرض کرده‌ام - قدم اول، بزرگتر شدن از دنیاست. باید مطالباتش بیش از دنیا باشد. کسی که راضی به دنیاست و طلبش در دنیا خلاصه می‌شود، روبه امام ع نمی‌آورد؛ او نمی‌تواند امام ع را اجابت کند. ﴿مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا



أَنْتِي أُقْتَلُ فَيَكُ ثَمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُخْرَجُ حَيًّا ثُمَّ أُذَرَى يُفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ وَ كَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَ إِنَّمَا هِيَ قَتْلُهُ وَاحِدَةً ثُمَّ أَنْالُ الْكَرَامَةَ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا؛ اللّهُوف، ص ۹۲. رجوع شود به: موسوعه الامام الحسين ع، ج ۳، ص ۶۶، مدخل «فقال الحسين ع لأصحابه: إنَّ هؤلاء لا يطلبون منكم غیری».

فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْقِلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ؟^۱؛ مؤمنین! چرا وقتی شما را به طرف خدا دعوت می کنند و به شما می گویند: «رو به خدا کوچ کنید»، سنگین می شوید؟! چرا هر صدای دیگر را سبک بال جواب می دهید؟! چرا سحر وقتی قرار می گذارید، پا می شوید، از جایتان می کنید ولی وقتی منادی خدا دعوت می کند بر نمی خیزید؟! ﴿مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْقِلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ؟﴾؛ وقتی می گویند بیایید کنار امام حسین^ع، چرا آماده نیستید ولی جاهای دیگر زود حرکت می کنید؟! چرا هر صدایی را اجابت می کنید؟! قرآن می فرماید: ﴿أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾؛ راضی به دنیا شده اید؟! اگر کسی راضی به دنیا شد، بیش از دنیا نمی خواست و درهای غیب به رویش باز نشد، نمی تواند اجابت کند، سنگین می شود. سبک بالی، فراغت از دنیا می خواهد. انسان

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْقِلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۸.

تا نفهمد ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾ متاع دنیا کم است، رو به امام^ع نمی آورد.

پس شرط اول این است که انسان بیش از دنیا را بخواهد. ولی کسانی که رو به امام^ع می آورند وقتی بیش از دنیا را می بینند و بیش از دنیا را می خواهند، کم کم وقتی رشد می کنند، می رسند به جایی که همه آن «بیش از دنیا»هایی که می دیدند، جلوه‌ای از خود امام^ع می بینند؛ کما اینکه در سیر انسان در وادی توحید، همین اتفاق می افتد. انسان، ابتدا بهشتِ خدا را می خواهد. اگر رشد کرد، می فهمد بهشت، مخلوق است، چیزی در عرضِ خدای متعال نیست. کم کم به مقام محبت می رسد و خود حضرت حق را می خواهد.^۱

۱. [در روایات متعدد وارد شده که افضل عبادات، عبادت از روی حبّ است و این عبادت برتر از آن است که انسان برای ترس از آتش یا رغبت به بهشت، خدا را عبادت کند؛ برای نمونه:] «عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع قَالَ: إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَ قَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۸۴.

اگر بهشت را می‌خواهد، چون جلوه‌ای از محبت خدای متعال در بهشت است. آنها که با امام ع آمده‌اند، کم‌کم مطالبات‌شان رفعت پیدا می‌کند و خود امام ع را می‌خواهند؛ طلب‌شان می‌شود طلب امام ع.^۱

بنابراین آنچه ما باید برایش کار کنیم تا اتفاق بیفتد و جامعه منتظر ساخته شود، این است: ما باید سعی کنیم قلوب، مجتمع حول‌الامام ع شوند، طلب‌شان بشود امام ع، امام ع را بخواهند، خودشان را مضطرّ به امام ع ببینند، احساس استغنا نکنند، خیال نکنند خودشان می‌توانند مشکلات‌شان را حل کنند. باید به این نقطه برسند؛ درست هم هست. واقعا

۱. برای نمونه در باب حال گریه‌کنان سیدالشهدا ع در قیامت آمده است: «... وَ هُمْ حُدَاثُ الْحُسَيْنِ ع تَحْتَ الْعَرْشِ وَ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ لَا يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ يُقَالُ لَهُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ فَيَأْبُونَ وَ يَخْتَارُونَ مَجْلِسَهُ وَ حَدِيثَهُ وَ إِنَّ الْحُورَ لَتُرْسِلُ إِلَيْهِمْ إِنَّا قَدْ اشْتَقْنَاكُمْ مَعَ الْوُلَدَانِ الْمُخَلَّدِينَ فَمَا يَرْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ إِلَيْهِمْ لَمَّا يَرَوْنَ فِي مَجْلِسِهِمْ مِنَ السُّرُورِ وَ الْكَرَامَةِ...»؛ کامل‌الزیارات، ص ۸۱ - ۸۲.



هم جامعه موحدین، در قرب ظهور، به این نقطه اضطرار می‌رسد. برای این کار باید دعا کرد، محافل دعا و نجوا تشکیل داد؛ همه اینها هم درست است. باید توجه به حضرت را در عالم زنده کرد. در میان مؤمنین کامل، به یک-نحو و در میان درجات پایین‌تر - حتی در میان موحدین و حتی میان غیر موحدین - به‌نحودیگر، باید نام و یاد حضرت را زنده کنیم. با هر کسی با زبان خودش حرف بزنیم که سعادت تو جز در پرتو امام علیه السلام نیست. او باید بیاید تا عالم درست شود. این حرف صحیحی است.

- فرآیند تحقق اجتماع قلوب و نسبت آن با راهبرد انتظار

ولی سوال این است که آیا این، به‌همین راحتی اتفاق می‌افتد؟ این را مکرر تقدیم کرده‌ام که انتظار، ارکانی دارد. انسان باید حضرت را بشناسد، آرمان‌های حضرت را بشناسد، دل به آرمان‌های حضرت ببندد؛ آن آرمان‌ها را بخواهد؛ آن اهدافی که حضرت می‌خواهند، بخواهد؛ این-طور نباشد که از ظن خودش یار امام علیه السلام بشود و دنبال حل مشکلات خودش باشد. ما خیلی وقت‌ها زمانی که با یک

مشکل اجتماعی مواجه می‌شویم - که اتفاقاً این مشکل را هم خدای متعال پیش آورده تا ما را برای عصر ظهور آماده کند - رو به امام ^ع می‌آوریم تا مشکل ما را حل کند.

این آیه قرآن را که همه شنیده‌اید، خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ﴾؛^۱ ما شما را مبتلا می‌کنیم به گرسنگی، به خوف؛ ثمرات تان را می‌گیریم؛ پنجاه سال یک جامعه زحمت کشیده است، همه را از آنها می‌گیریم؛ یک نفر، سی سال زحمت کشیده، زحمتش را از او می‌گیریم. شما را با مال و نفس و ثمراتِ زندگی امتحان می‌کنیم؛ چرا؟ در روایات آمده است چون این امکانات را ما به شما داده بودیم تا به خدا برسید و رو به ولی خدا بیاورید؛ وقتی این امکانات را جای دیگر خرج کردید و مشرک شدید، حالا از شما

۱. ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ سوره بقره، آیات ۱۵۵ - ۱۵۶.

می گیریم تا در این گرفتن، رو به خدا بیاورید؛^۱ لذا می فرماید: ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾؛ به آنها که در این بلاء ما می ایستند، بشارت دهید. صابرین چه کسانی هستند؟ ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ وقتی مصیبت به آنها می رسد، می گویند: «ما از خدا هستیم، به سوی خدا برمی گردیم»؛ یعنی چه؟ یعنی می دانند که این مصیبتی که رسیده، از خداست؛ به تعبیر دیگر اصلاً به خود عنوان مصیبت دقت کنید. مصیبت یعنی چیزی که به انسان

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنِّي جَعَلْتُ الدُّنْيَا بَيْنَ عِبَادِي قَرْضًا فَمَنْ أَقْرَضَنِي مِنْهَا قَرْضًا أُعْطِيَتْهُ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ عَشْرًا إِلَى سَبْعِمِائَةٍ ضَعْفَ وَ مَا شِئْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ مَنْ لَمْ يُقْرِضْنِي مِنْهَا قَرْضًا فَأَخَذْتُ مِنْهُ شَيْئًا قَسْرًا فَصَبَرَ أُعْطِيَتْهُ ثَلَاثَ خَصَالٍ لَوْ أُعْطِيتُ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ مَلَائِكَتِي لَرَضُوا بِهَا مِنِّي قَالَ ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ * فَهَٰذِهِ وَاحِدَةٌ مِنْ ثَلَاثِ خَصَالٍ ﴿وَ رَحْمَةٌ﴾ اِثْنَتَانِ ﴿وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾ ثَلَاثٌ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هَٰذَا لِمَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِنْهُ شَيْئًا قَسْرًا؛ /الكافی، ج ۲،

اصابت کرده است. اصابت، در مفهومش هدف‌گیری وجود دارد؛ یعنی یک دستِ تدبیرِ حکیمانه‌ای هدفمند، من را هدف گرفته که این مصیبت به من اصابت کرده است. می‌فهمد که این بلا، با هدف آمده است. هدف چیست؟ برای چه آمده است؟ چه کسی من را هدف تیر بلا قرار داده است؟ جز خدای متعال؟! ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾، ما این کار را می‌کنیم. حتی قرآن وقتی داستان بنی‌اسرائیل را نقل می‌کند که مبتلاء به فرعون و آن ابتلاء عظیم شدند که پسران‌شان را می‌کشت و دختران‌شان را زنده نگه می‌داشت، قرآن وقتی آن ابتلاء عظیم را ذکر می‌کند، می‌فرماید: ﴿وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾؛^۱ این بلا، عظیم بود و از جانب ربّ‌تان هم بود. مربی‌تان، شما را در یک وادی تربیت قرار داده بود و داشت شما را تربیت می‌کرد. قوم موسی در همین ابتلاء، تربیت شدند. فرمود: «ما، شیعیان را قبل از ظهور گرفتار

۱. ﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾؛ سوره بقره، آیه ۴۹.

می‌کنیم»؛^۱ که چه شود؟ که از این تعلقات آزاد شوند. اگر امام^ع می‌خواهید، با این تعلقات نمی‌شود؛ باید تعلقات‌تان رشد کند؛ لذا نمی‌شود خیال کنیم انسان همین‌طوری به مطالبه امام^ع می‌رسد؛ این‌طور نیست. تا آن بلاهای عظیم الهی نیاید و ما را شستشو ندهد، ما با مطالبات خودمان زندگی می‌کنیم، با مطلوب‌های خودمان زندگی می‌کنیم. آن

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ قُدَّامَ الْقَائِمِ عَلَامَاتٌ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِلْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ وَ مَا هِيَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾ يَعْنِي الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ ع ﴿بَشْيَاءَ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ قَالَ يَبْلُوهُمْ بَشْيَاءَ مِنَ الْخَوْفِ مِنْ مَلُوكِ بَنِي فُلَانٍ فِي آخِرِ سُلْطَانِهِمْ وَالْجُوعِ بَغْلَاءَ أَسْعَارِهِمْ ﴿وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ﴾ قَالَ كَسَادُ التِّجَارَاتِ وَقَلَّةُ الْفَضْلِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَنْفُسِ قَالَ مَوْتُ ذَرِيعٍ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ قَالَ قَلَّةُ رِيعٍ مَا يُزْرَعُ ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ عِنْدَ ذَلِكَ بَتَعْجِيلِ خُرُوجِ الْقَائِمِ ع ثُمَّ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ هَذَا تَأْوِيلُهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾؛ كَمَالُ الدِّينِ، ج ۲، ص ۶۴۹. رجوع شود به روایات ذیل آیه شریفه: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۵۸.

بلاء عظیم می آید؛ که چه شود؟ که ما را آزاد کند. ما در بلا به خدا برسیم، بگوییم: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾. همه این امکانات برای این بود که ما به خدا برسیم؛ حالا هم که گرفته، خودش دارد ما را به سمت خودش می برد؛ الحمدلله! این می شود صابر؛ صابر، این است؛ صابر، آن کسی است که در بلاء الهی، سیر به سمت خدا می کند؛ می داند تیر بلاء الهی به من اصابت کرده و این اصابت هم ربوبیت اوست، می خواهد من را رشد بدهد. می خواهد با من چه کار کند؟ می خواهد من را به خودش برساند. او این را می فهمد و به خدا می رسد. این می شود صابر. صابر، آن کسی است که با پای بلا خدا را می یابد.

این سختی ها و دشواری هایی که الان شما می بینید، هرچه که هست، وقتی نگاه باطنی کنید و حجاب های ظاهری اش را بردارید، ربوبیت خداست؛ اوست که می خواهد جامعه مؤمنین را رشد بدهد؛ با همه این بلاهایی که شما می بینید. این به معنای توجیه ضعف ها نیست! در ورای همه این تدبیرها، اوست که تدبیر می کند و اوست که ما را رشد

می‌دهد. حالا بعضی در همین بلایی که آمده تا ما را از تعلقات مان جدا کند، سفت به تعلقات خودشان می‌چسبند. اگر می‌رود جنسی بخرد، وقتی می‌بیند گران شده، می‌گوید: «ان شاء الله حضرت می‌آید و ارزانی می‌شود!» نمی‌گوییم تورم، چیز خوبی است، نه! عرض کردم بحث من توجیه ضعف‌ها یا بحث از وضعیت اجتماعی نیست که بخواهم اینها را تحلیل کنم؛ اثباتا و نفیا. نکته دیگری عرض می‌کنم. عرضم این است این ابتلا برای این است که «من» را آزاد کند؛ ولی من به‌جای اینکه آزاد شوم، بیشتر به تعلق خودم می‌چسبم و می‌گوییم: «ان شاء الله حضرت می‌آید و من به تعلق خودم می‌رسم». این که انتظار نیست. آیا این، انتظار است؟! به‌جای اینکه رها شوم تا به حضرت برسم، تعلقات خودم را می‌گیرم. کسی به حضرت می‌رسد که از این تعلقات رها شود. حضرت می‌خواهند ما را از مظاهر تمدن مادی که وارد زندگی ما شده و نباید می‌شد، از این معیشت و سبک زندگی که در مقیاس الگوی توسعه وارد زندگی ما شده و همه‌جا را پوشانده، رها کنند تا برای ظهور و آن

تحول عظیم آماده شویم، ولی ما همین را سفت می چسبیم، می گوییم: «ان شاء الله حضرت می آیند همین ها را به ما می دهند». این که نمی شود انتظار.

انتظار این است که حضرت را بشناسیم، هدفش را بشناسیم، دل به آن هدف بدهیم، یک دله بشویم، اهداف دیگر را از دل مان بیرون ببریم، آن هدف دغدغه خاطر ما بشود. امید به تحقق آن اهداف پیدا کنیم. هم بخواهیم، هم امیدوار به آنها باشیم. نقشه راه آن هدف را هم بدست بیاوریم. بعد وارد اقدام شویم. این می شود منتظر. جامعه منتظر، جامعه ای است که مطالباتش از سطح مطالبات کنونی بالاتر می رود، انتظارش انتظار بزرگتری است، دنبال تحقق جامعه مدرن نیست. مگر برداشتن حجاب مدرنیتیه از مطالبات بشر، کار آسانی است؟! حتما محفل دعا و انس و ذکر و شب زنده داری و یاد حضرت و تذکر به حضرت لازم است؛ ولی سوال من این است: واقعا رویکرد انتظار که باید در ما تحول در طلب ایجاد کند، اجتماع قلب ایجاد کند «عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ»، همه باهم حضرت را بخواهیم،

واقعا از خدا حضرت را بخواهیم، آن نعیم حقیقی را بخواهیم و از این نعمت‌های عادی عبور کنیم، آیا این، کار آسانی است؟!

بعضی‌ها خیال می‌کنند فقط با محفل به پا کردن است؛ این نیست. اگر به امام (ره) بگویند: «شما برای تحول قلوب و توجه به حضرت چه کردید؟ چه کردید که این حلقه‌های دعای عرفه پیدا شد؟ _ شما چهل سال قبل یادتان هست؛ مگر دعای عرفه خوانده می‌شد؟! _ چه کردید که جمکران از تجمع پنجاه نفری و صد نفری، شد صد هزار نفر و دویست هزار نفر و یک میلیون؟ آیا حلقه ذکر گرفتید؟»، حتما گرفتند؛ چه کسی می‌گوید این حلقات نباید باشد؟! ولی می‌گوید: «من یک انقلاب کردم، بیش از دویست هزار شهیدِ مثل دسته گل دادم که بعضی از آنها از اولیاء خدا بودند. چند صد هزار مجروح دادم که هنوز روی ویلچرها و در بیمارستان‌ها هستند. من این‌طور به میدان آمدم». آیا شما این را اقدام برای اجتماع قلوب نمی‌دانید؟! مگر تجمع قلوب

بر محور امام علیه السلام و تحول قلبی جامعه، چطور درست می شود؟
چطور انتظارات بشر درست می شود؟

همین جا نکته ای را که مکرر اشاره کرده ام تقدیم کنم و آن اینکه عاشوراست که ارتقاء وجدان درست می کند و انتظارات و مطالبات بشر را فراتر از دستگاه مدیریت مادی می برد. دیگر بشر به دستگاه شیطان، به وعده های شیطان، به تزیین ها و اغواهای شیطان قانع نیست. حضرت دنبال حکومت بودند؛ یعنی تردیدی نیست که انقلاب سیدالشهدا علیه السلام و این نهضت عظیم و بی بدیل سیدالشهدا علیه السلام و این تحول عظیم در همه عوالم خلقت و این عبادت عظیم، معطوف به عصر ظهور، معطوف به قیامت و معطوف به رجعت بوده است. جهتش هم همین بوده است. حضرت دنبال شکستن ساختار اجتماعی سال ۶۱ و ایجاد حکومت در سال ۶۱ نبودند. این میسر نبود و آن موقع هم نشد. بعد از سیدالشهدا علیه السلام هم آنها که قیام کردند، حتی دور امام سجاد علیه السلام هم نیامدند. نمی خواهم این قیام ها را تحلیل کنم. قیام سلیمان صردخزایی و دیگران که رخ داد، دور امام سجاد علیه السلام



نیامدند. حضرت می‌خواهند قلوب را حول امام^ع جمع کنند؛ قلوب را به یک «رفعتِ در طلب» برسانند؛ به جایی برسند که به غیر امام^ع قانع نباشند؛ این، با عاشورا درست می‌شود. شهادت سیدالشهدا^ع است که آرام آرام بصیرت می‌آورد، برائت می‌آورد، موضع‌گیری می‌آورد، ارتقاء وجدان می‌آورد و ما را به انتظار می‌رساند.

انتظار اگر به معنای طلب حضرت است، باید یک تحول جمعی در قلوب پیدا شود، قلوب رفعت پیدا کند، قانع به دنیا نباشد. اگر همه دنیا را هم به او دادند، بگویند: «نه، این چیزِ مطلوب من نیست». فرض کنید این پرچمداران مادی وعده‌هایشان محقق شد که نمی‌شود؛ یعنی شیطان نمی‌تواند وعده‌هایش را در عالم محقق کند. دائما وعده می‌دهد، تخلف می‌کند و بعد وعده جدید می‌دهد؛ تلون است. هم فرد را این‌طور فریب می‌دهد و هم جامعه را. وقتی دعوت به گناه می‌کند، لذتی را در نظر من بزرگ می‌کند، وقتی به طرفش می‌روم و می‌چشم، می‌بینم این خیلی کوچکتر از آن چیزی بود که من را اقناع کند؛ می‌گویند: «درست است،

اشتباه کردی. در این دومی آن لذتی که به دنبالش بودی؛ تلون است؛ لذا می گوید: ﴿وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ﴾؛^۱ من وعده دادم و وعده ام هم دروغ بود. حالا فرض کنید این تمدن مادی وعده هایش محقق شود، آیا شما دیگر انتظارتان برداشته می شود؟ یا روح منتظر، روحی است که همه این وعده ها چنگی به دلش نمی زند؟ این که شما انسان منتظر درست کنید، تحول قلب ایجاد کنید - آن هم تحول جمعی - و طلبی در انسان ها پیدا شود که بیشتر از دنیا را بخواهند، امام^ع را بخواهند، این، روح انتظار است؛ این به راحتی درست نمی شود؛ حلقات اخلاقی و حلقات ذکر می خواهد ولی فقط اینها نیست؛ این، کار می خواهد، گفتگو می خواهد، فهم معارف می خواهد و چیزهای زیادی دیگر.

۱. ﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَاتُّمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنَا بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

بنابراین ما منکر این نیستیم که در رویکرد انتظار حتما توجه به حضرت، تنبه به حضرت، رو به حضرت آوردن، باید وجود داشته باشد. ما باید کاری کنیم که مؤمنین بشوند «عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ». تجمع قلبی مؤمنین بر محور امام علیه السلام شود. این درست است ولی این را در حد تصرفات کوچک تفسیر کردن درست نیست. آیا این تجمع قلبی که با عاشورا درست می شود، فقط با حلقات ذکر درست می شود؟ اشکال کار، همین یک کلمه است؛ وَاَلَا این حتما باید باشد. حتما این مجالس و محافل، ضروری هستند ولی از هر دو طرف اشکال هست. بعضی می گویند: «باید اقدام عملی کرد» و این طرف (حلقات و محافل) را انکار می کنند، بعضی هم فقط منحصر در محافل هستند. هم باید اقدام عملی کرد، برنامه ریزی همه جانبه کرد، در مقابل کفار، طراحی داشت و هم این محافل را داشت.

البته همه اینها مقدمه است. اینها اصلا عصر ظهور درست نمی کند. گیرم شما یک تمدن اسلامی ساختید، این که عصر ظهور نیست. حتی این تمدن را عالم گیر هم کردید، این هم

عصر ظهور نیست. ولی اینها چطور درست می‌شود؟ سخن همین است. بله، حتما باید قلوب را متوجه امام زمان^ع کرد، اما چطور؟ کلام سر چگونگی آن است. چطور می‌شود ارتقاء وجدان ایجاد کرد تا انسان‌ها از همه هوس‌هایشان بگذرند و چیزی جز امام نخواهند؟ در همه تاریخ انبیا و اولیا همین بوده است. همه انبیا و اولیا آمده‌اند این کار را بکنند. مگر انبیا کار دیگری غیر از این می‌خواستند بکنند که انسان به جایی برسد جز خدا را نخواهد، جز ولی خدا را نخواهد، جز خلیفه‌الله را نخواهد، بداند جز خدا هیچ چیز مشککش را حل نمی‌کند، - ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾^۱ - بداند همه بدون خدا هیچ‌اند و خدا احتیاج به هیچ چیزی ندارد؟ همه بحث سر همین یک کلمه بوده است. این را چطور می‌شود درست کرد؟

بنابراین اگر باید توجه به حضرت پیدا شود و باید همه را به حضرت توجه بدهیم (این توجه هم مراتبی دارد، لذا

۱. ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾؛ سوره زمر، آیه ۳۶.

لازم است با هرکس با زبان خودش حرف زد) این چطور واقع می‌شود؟ تحول در قلوب، با حرف و حدیث درست نمی‌شود. اگر با حرف و حدیث درست می‌شد، نیاز به عاشورا نبود، نیاز به شهادت صدیقه طاهره (س) نبود، نیاز به شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام نبود. مگر اینها در مسیر تحقق دولت کریمه اهل بیت علیهم السلام در ظهور و رجعت نیست؟! نیازی به اینها نبود اگر می‌شد با حلقات ذکر حل و فصل شود.

این به معنای انکار حلقات ذکر هم نیست. حتما وقتی توجه به حضرت پیدا می‌شود، وقتی یک حکومتی دینی بود، حتما اینها باید در آن رشد کند. شاخصه رشد حکومت دینی این است که توجه به حضرت در آن رشد می‌کند؛ و آلا دینی نیست. این واضح است. اگر در حکومتی توجه به خدای متعال رشد نکرد، این پیداست دینی نیست. همین‌طور است توجه به خلیفه‌الله. اگر توجه به خلیفه‌الله و طلب حضرت، رو به حضرت رشد نکرد، پیداست جامعه، دینی نشده است؛ چون دینی شدن، به فروع نیست. حتما فروع هم هستند ولی اصل دینی شدن جامعه، به اصولش است. باید توجه به

خدای متعال و توجه به امام علیه السلام غلبه پیدا کند؛ بعد از آن فروع می‌آید. ولی این چطور واقع می‌شود؟ این محل بحث است. بعضی‌ها خیلی ساده، خیال می‌کنند وقتی یک حلقه ذکر می‌گیرند و دعا می‌کنند، اینها عالم را دارند به سمت ظهور می‌برند. طیب الله انفسکم! می‌گویند: «بیایید دور هم جمع بشویم امشب می‌خواهیم ما چهل نفر یک حادثه عظیم و بزرگ را رقم بزنیم». این حرف‌ها نیست. بله، دعا خوب است؛ ذکر، خوب است؛ اثر دارد؛ ولی مقیاس دارد. دعایی را باید امام زمان علیه السلام کنند تا عالم را جابه‌جا کنند. دعایی را هم ما می‌کنیم. اینها هم باید هماهنگ بشود؛ درست است؛ ولی اینکه بعضی‌ها حتی وقتی مثل امام (ره) با این عظمت می‌آیند انقلاب می‌کنند و کار را جلو می‌برند، می‌گویند پشت‌صحنه، ما کار می‌کردیم. طیب الله انفسکم! نمی‌گویم کار شما بی‌اثر است؛ اثر دارد؛ حتما دعا و ذکر موثر است؛ ولی این همه مجاهدت و شهادت و سختی و تلاش و آن شهادایی را که بعضی از آنها واقعا اولیاء خدا هستند، در حاشیه برد و بگوید ما بودیم که پشت‌صحنه کار می‌کردیم.

این چه عجبی است، چه تحلیل غلطی است از رسیدن به عصر ظهور؟!

۴. جایگاه دستگاه فقاقت در راهبری شیعه تا دوران ظهور

سخنی را جلسه قبل تقدیم کردم که لازم است توضیح بدهم. بنده معمولاً اهل بسط دادنِ حرف‌ها نیستم. اما گاهی نگرانم که یک بحث فرهنگی، صبغه سیاسی پیدا کند و برای آن حاشیه سیاسی درست شود؛ لذا بحث را بسط می‌دهم. نکته‌ای را که می‌خواهم بگویم اصلاً بحثِ سیاسی نیست؛ یک بحث فرهنگی در باب عصر ظهور است که ببینیم برای اینکه جامعه به سمت عصر ظهور حرکت کند، چه مأموریتی داریم.

نکته‌ای را که اشاره کردم این بود: آن تحولی که باید اتفاق بیفتد، جامعه مؤمنین آرام آرام به سمت ظهور بروند، مطالبات‌شان بیشتر شود و اجتماع قلب پیدا کنند، این امری است که در طول تاریخ شیعه، آرام آرام اتفاق افتاده و همین انتظار بوده است که جلوی منحل شدن شیعه را در جوامع

دیگر گرفته و نگذاشته که جوامع دیگر با تمام برنامه‌ریزی-
 شان شیعه را منحل کنند. آخرین حجابی که بر ظهور افتاده،
 حجاب مدرنیت است؛ این حجاب شیطانی هم جامعه شیعه
 را فریب نداده است. شاهدش انقلاب اسلامی است. انقلاب
 اسلامی، انقلاب برعلیه مدرنیت و رنسانس است. یک
 انقلاب فراگیر هم هست. هرچه هم می‌خواهند، تلاش کنند.
 «باش تا صبح دولتش بدمد».

نکته دیگر این بود که این تحولات هم به سرانگشت
 اشارت امام زمان علیه السلام بر محور فقاقت اتفاق افتاده است. شما
 در هیچ دوره‌ای تا قبل از ظهور نمی‌توانید دستگاه فقاقت
 شیعی را تعطیل کنید. تعطیل‌شدنی نیست ولی ضعف‌هایش
 باید برطرف شود، باید اصلاح شود، باید تحولات جدی در
 آن اتفاق بیفتد؛ بله، همین طور است. هرچه ما به عصر ظهور
 نزدیک می‌شویم، مأموریت دستگاه تفقه شیعی، شدیدتر،
 دقیق‌تر و انتظاراتی که از سوی حضرت از آن هست، بالاتر
 است؛ اینها همه روشن است ولی این دستگاه قابل حذف
 نیست.



می‌خواستم این نکته را مقداری باز کنم که حضور دستگاه تفقه دینی در پیشبرد جامعه به سمت ظهور چگونه اتفاق می‌افتد؛ هم از بستر تفقه و رابطه تقلید و مرجعیت بوده و هم از بستر ولایت است. بستر جریان خلافت امام زمان علیه السلام فقط بستر کارشناسی و تقلید نیست؛ یعنی رابطه دستگاه تفقه دینی با جامعه، فقط رابطه تخصص با جامعه نیست که آنها فقط متخصص هستند؛ فراتر از این رابطه است. هم رابطه تخصص است که جامعه نیاز به تخصص در فهم دین و فرهنگ مذهب دارد و هم یک دستگاه مدیریتی و ولایتی است؛ یعنی واسطه ولایت حضرت هم هست. در طول تاریخش هم همین‌طور بوده است. من این را مکرر گفته‌ام: حتی همان فقهای که در طول تاریخ، منکر ولایت فقیه بودند، خودشان اعمال ولایت کرده‌اند؛ یعنی در جامعه تصرف کرده‌اند و جامعه شیعه را پیش برده‌اند. فقط یک متخصص نبودند بگویند: «من می‌نشینم نسخه می‌نویسم؛ بقیه‌اش به من مربوط نیست»؛ این‌طوری نبوده است. در چه دوره‌ای دستگاه فقاہت شیعی فقط نسخه

می‌نوشته است؟! آیا این‌طور بوده است؟! حالا این توضیحش بماند که حلقه اتصال جامعه به عصر ظهور، فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام است که از طریق دستگاه فقاہت، هم تبیین می‌شود و هم به نوعی اعمال و اجرا می‌شود و این دو حلقه، هر دو بوده است، یک امر بدیعی هم نیست؛ گرچه رو به رشد بوده است؛ رشدش هم رشد تاریخی است. هم فقاہت به معنای تفقه دینی رشد پیدا کرده و هم فقاہت به معنای بستر مدیریت دینی رشد تاریخی داشته است.

البته ما هنوز سرآغازیم، نیاز به یک رشد بیشتری داریم. این به معنای انکار کاستی‌ها نیست. حتما ما در دستگاه تفقه دینی نسبت به عصر ظهور و آن امر عظیم، کاستی‌های بزرگی داریم و اینها هم باید اصلاح شود. اصلاح، غیر از عبور از این دستگاه و ایجاد یک طبقه مرجع جدید است که بگوییم برای حرکت به سمت ظهور باید یک طبقه مرجع اجتماعی غیر از دستگاه فقاہت درست شود. این محل بحث است که آیا تا قبل از ظهور چنین اتفاقی می‌افتد؟ آنچه ما از ادله و بیانات معصومین علیهم‌السلام می‌فهمیم، این نیست. حالا اگر جایی در

گوش یک نفری یک حرفی زدند، آن حرف‌های درگوشی را ما بلد نیستیم. آن حرف‌هایی که درگوشی نبوده، در کتاب‌های شیعه در طول تاریخ نوشته شده و به دست ما رسیده، اینها نیست. جریان جامعه شیعه قبل از ظهور، از بستر یک تفقه رو به رشد و یک مدیریت دینی رو به رشد عبور می‌کرده است؛ شما مدیریت دینی را در دوره شیخ طوسی (ره) با الان نمی‌توانید مقایسه کنید. درعین‌اینکه حتماً این دستگاه نیاز به تهذیب، اصلاح و ارتقاء ظرفیت دارد ولی این، دستگاه قبل ظهور است؛ حضرت هم این را گذاشته‌اند؛ به راحتی هم نمی‌شود آن را جابجا کرد. بعضی که خیال می‌کنند اینها را راحت می‌شود جابجا کرد، فقط «عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری». این تصرف، اصلاً در مقیاس حضرت است. کوچکتر از حضرت، چه کسی می‌تواند این تصرفات را بکند؟! حلقه اتصال ولایت، فرهنگ و هدایت ایشان با جامعه را چه کسی باید رقم بزند؟! این، کار خود حضرت است؛ دست دیگران نمی‌رسد این را جابجا کنند. خود حضرت هستند که این حلقه را پیش می‌برند، اصلاح

می‌کنند، حذف می‌کنند، جایگزین می‌آورند؛ هرکاری هم حضرت کنند، ما قبول داریم؛ کسی سر این بحث ندارد. هرکاری حضرت بکنند، درست است. بگویند: «این نباشد، آن باشد»، روی سر ماست. مگر ما که دنبال دستگاه فقاقت رفتیم، از سر دل مان رفته‌ایم؟! حضرت فرمودند: «بروید»، ما هم رفتیم. جابجا کنند، ما روی سر می‌گذاریم. ما تابع حضرت هستیم، به چیزی دل نبسته‌ایم. اصلاً مؤمن باید این‌طور باشد. مؤمن که برای امام^ع قید نمی‌زند. امام^ع را به-شرط خصوصیت، قبول نمی‌کند. امام^ع، امام است؛ هرچه گفت، امام است. اگر امامتش اثبات شد، دیگر هرچه او بگوید، حق است؛ «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»؛^۱ دیگر نمی‌شود به امیرالمؤمنین^ع قید زد. معنای تسلیم محض بودن به امام^ع همین است. ما به امام^ع قید نمی‌زنیم. بعضی می‌گویند: «آقا! شما به امام^ع قید می‌زنید؟!»، حضرت می‌توانند. بله، اینکه

۱. «قَالَ النَّبِيُّ: عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ»؛
 الفصول المختارة، ص ۲۱۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۶، «باب فی أنه^ع مع الحق و الحق معه».



حضرت می‌توانند که محل بحث نیست و به قول آقایان نزاع، کبروی که نیست؛ ما همه این کبریات را قبول داریم؛ اینها از مسلمات امام‌شناسی ماست. نزاع، صغروی است؛ آیا حضرت گفته‌اند که این دستگاه تغییر کند یا نگفته‌اند؟ به نظر ما نگفتند. اینکه دوران فقاقت تمام شده و یک دوره جدید فرارسیده است، این، محل بحث است. چه کسی می‌گوید تمام شده است؟! براساس کدام دلیل؟ کدام روایت؟ کدام آیه؟ کدام مطلبی که از اهل‌بیت علیهم‌السلام به ما رسیده است؟ اگر درِگوشی گفته‌اند، ما حرفِ درِگوشی قبول نمی‌کنیم. اگر بنا باشد درِگوشی بگویند، به شیخ انصاری (ره) می‌گویند. اگر حضرت درِگوشی هم در تاریخ حرفی می‌گفته، به امام (ره) می‌گفته است، چرا به شما بگوید؟! کسی بگوید: «درِگوش ما گفته‌اند که این‌طور می‌شود»، این درِگوشی برای خودتان؛ به درد کسی نمی‌خورد. ما معتقدیم همین معارفی که مانده، برای راهبری ما تا عصر ظهور کفایت می‌کند.

گفتار ۹

بسترہائے حرکت جامعہ

بہمت ظہور

شب پنجم محرم در مدرسہ فیضیہ، ۱۳۹۱/۸/۲۷

در جلسات گذشته نکاتی را در باب توجه به عصر ظهور و تحول عظیمی که در آن دوران اتفاق می افتد تقدیم کردیم. به طور اختصار اشاره کردیم آن واقعیت و حقیقتی که در عصر ظهور محقق می شود و ۱۲۴ هزار پیامبر الهی ﷺ و اوصیائشان ﷺ مردم را به آن دعوت کرده اند و برای آن زمینه سازی کرده اند و خدای متعال به انبیا ﷺ و اولیاء خودش ﷺ و به مؤمنین وعده تحقق آن دوران را داده است، یک تحول فراتمدنی است که در آن دوباره مؤمنین کامل را برمی گرداند و آنها از نو در این دنیا زندگی می کنند؛ یعنی این طور نیست که مقیاس، همین تحولاتی باشد که در طول تاریخ اتفاق افتاده است. قرآن با بیانی بسیار نورانی و با ادبیاتی بسیار

عظیم، به این حادثه نگاه می‌کند. آیاتی را در این زمینه تقدیم کردیم.

نکته دیگر این بود که محور اصلی تحقق این ظهور هم خود وجود مقدس حضرت بقیت‌الله علیه السلام هستند؛ یعنی ما نیستیم که آن دوران را می‌سازیم. این دوران به دست خود حضرت، (خلیفه مطلق خدای متعال و اسم اعظم الهی) واقع می‌شود و در واقع آنچه در آن دوران اتفاق می‌افتد، چیزی جز ظهور خود حضرت نیست. حقیقت ولایت حضرت که جامع همه اسماء حسناى الهی است و ما هم به همه این اسما، به علم، به قدرت، به حکمت، به عزت، به حیات و بقیه اسما محتاجیم، همه آنها در عالم محقق می‌شود.

نکته مهمی که در این باره اشاره کردیم این بود که وقتی این حقایق در عالم محقق می‌شوند، ابتدا در عالم انسانی محقق می‌شوند؛ یعنی اگر عدالتی محقق می‌شود، اول در ما انسان‌ها عدالت محقق می‌شود و ما در پرتو ظهور و تجلی حضرت در وجودمان و در سایه توسل ما به حضرت، به نقطه اعتدال و عدالت و کمال می‌رسیم. بعد این عدل و

حیات و علم و نور و همه آن حقایق، در بقیه دامنه حیات، ظهور و تجلی می‌کند.

نکته دیگری که اشاره کردیم این بود که انتظار این دوران که از افضل اعمال امت است، عملی در عرض دیگر اعمال ما نیست. به ما نگفته‌اند: «شما که نماز می‌خوانید و روزه می‌گیرید و جهاد می‌کنید و زندگی می‌کنید، منتظر هم باشید». این طور نیست. انتظار، یک رویکرد به دوره ظهور است که همه زندگی انسان، همه حیات انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ یعنی اگر ما منتظر هستیم، باید نمازمان، روزه‌مان، حج‌مان، جهادمان، زندگی‌مان، دوست‌گرفتن‌مان، دشمنی‌مان، جامعه‌پردازی‌مان، همه و همه معطوف به عصر ظهور باشد.

این انتظارِ معطوف به عصر ظهور، به معنای انزوا و دامن-کشیدن از حکومت‌های فاسد و حکومت اولیاء طاغوت نیست. بله، بخشی از این انتظار، احتراز و پروا و اجتناب و زیربارِ تمدن‌های مادی و ولایت اولیاء طاغوت نرفتن است. کفر به آن ولایت‌ها و اعراض از آن ولایت‌ها، بخش عمده

این امر هست ولی این امر از طریق یک درگیری تمام‌عیار واقع می‌شود؛ یعنی جریان انتظار، یک جریان جنگ تمام‌عیار بین جبهه حق در حوزه سیاست و فرهنگ و اقتصاد است. هم یک جنگ تمام‌عیار اقتصادی است، هم یک جنگ تمام-عیار فرهنگی است، هم یک جنگ تمام‌عیار سیاسی است و باید دستگاه دیگری جایگزین این دستگاه اولیاء طاغوت شود. این جنگ، اجتناب‌ناپذیر هم هست؛ یعنی درگیری بین حق و باطل را شما نمی‌توانید تعطیل کنید. یا باید به غلبه مطلق باطل ختم بشود یا غلبه مطلق حق. آنچه تمدن مادی دنبال می‌کند، غلبه مطلق باطل است؛ یعنی می‌خواهد همه را مادی کند. او همه را به معبد دنیا دعوت می‌کند؛ اگر دعوت به گفتگو و صلح می‌کند، صلح مبتنی بر ایدئولوژی مادی مورد نظرش است، نه صلح بدون ایدئولوژی و عقیده؛ اگر دعوت به تفاهم می‌کند، تفاهم بر محور ایدئولوژی مدرنیته و غرب است. این شدنی نیست که دو جامعه به دو جهت حرکت کنند و هر دو هم دنبال این باشند که یک حیات فراگیر درست کنند، بعد هم هیچ چالش و تعارضی

باهم نداشته باشند. این درگیری، خاصیت عالم دنیاست که خدای متعال در آن حق و باطل را آمیخته، مؤمنین و کفار را با هم مخلوط کرده است. این درگیری، بستر رشد اجتماعی ماست که این از قبل از این دنیا هم شروع شده است. در روایات ما دیدید در آن عالم وقتی خدای متعال گل کفار را، گل مؤمنین را برداشت، اینها را با هم آمیخته کرد؛^۱ این آمیختگی، در این عالم، مبدأ همین امتحان و درگیری و

۱. برای نمونه: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ النَّبِيِّنَ مِنْ طِينَةٍ عَلِيَّيْنَ قُلُوبَهُمْ وَ أَبْدَانَهُمْ وَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ وَ جَعَلَ خَلْقَ أَبْدَانِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ الْكَافِرَ مِنْ طِينَةِ سَجِينٍ قُلُوبَهُمْ وَ أَبْدَانَهُمْ فَخَلَطَ بَيْنَ الطَّيِّتَيْنِ فَمَنْ هَذَا يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرُ وَ يَلِدُ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ وَ مِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنُ السَّيِّئَةَ وَ مِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْكَافِرُ الْحَسَنَةَ فَقُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ تَحْنُ إِلَى مَا خَلَقُوا مِنْهُ وَ قُلُوبُ الْكَافِرِينَ تَحْنُ إِلَى مَا خَلَقُوا مِنْهُ»؛ الكافي، ج ۲، ص ۲. رجوع شود به: همان، «بَابُ طِينَةِ الْمُؤْمِنِ وَ الْكَافِرِ»؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۲۵، «بَابُ الطِّينَةِ وَ الْمِيثَاقِ»؛ ج ۶۴، ص ۷۷، «بَابُ طِينَةِ الْمُؤْمِنِ وَ خُرُوجِهِ مِنَ الْكَافِرِ وَ بِالْعَكْسِ وَ بَعْضُ أَخْبَارِ الْمِيثَاقِ زَائِدًا عَلَى مَا تَقَدَّمَ فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ وَ الْعَدْلِ».

جنگ و تحول هست تا به خلوص برسد و جدا بشود این دو دستگاه از همدیگر. و بر اساس اندیشه انبیاء و اولیاء و ادیان الهی، آن جبهه‌ای که پیروز هم هست، جبهه حق، جبهه انبیاء الهی است، نه جبهه ابلیس. یعنی نبی اکرم هستند که در این نبرد بر شیطان پیروز می‌شوند، عقل هست که بر جهل پیروز می‌شود. این هم یک نکته که از بستر نبرد عبور می‌کند. بنابراین رویکرد ما اگر رویکرد انتظار هست، هم رویکرد پروا و دامن کشیدن و اعراض کردن و زیر بار نرفتن است، هم طراحی یک درگیری همه جانبه و هم یک نوع سازندگی و ایجاد بستر برای تحمل ولایت ولی حق. آنچه مانع ظهور هست این است که ما تحمل نداریم. اگر ما تحمل پیدا بکنیم برای پذیرش حقیقت ولایت حقه، آن حق تجلی می‌کند، تنزل پیدا می‌کند، واقع می‌شود. ما هستیم که باید قابلیت پیدا بکنیم. بنابراین علاوه بر همه اینها نیاز به یک جریان سازندگی مستمر برای اینکه جامعه شیعه را در دل این درگیری مستمر شکل بدهد هست. اتفاقاً این هم عرض کنم یکی از بسترهای مهم این سازندگی، خود این

درگیری و نبرد است. یعنی سازندگی اخلاقی انسان هم در نبرد اتفاق می‌افتد. شما دیدید، این من نمونه عرض می‌کنم ها! ولی حقیقتاً همین طور است. امام (رضوان الله تعالی علیه) در این درگیری‌ای که ایجاد کردند، از آدم‌های به حسب ظاهر معمولی، شهادایی ساختند که بعضی‌هایشان جزء اولیاء خدا بودند، جزء خواص بودند. در همین درگیری است که آدم‌ها ساخته می‌شوند. و لذا خدای متعال در این عالم دنیا، درگیری را قرار داده. خدای متعال در سوره مبارکه آل عمران هست وقتی وقایع جنگ احد را متذکر می‌شود و شکست ظاهری‌ای که متوجه مؤمنین شد و در روحیه آنها اثر گذاشت، می‌فرماید که اینها ابتلائات الهی است. این ابتلاء الهی برای این است ﴿وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۱ آنچه در درون خودتان

۱. ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ

دارید، ما مورد امتحان قرار می‌دهیم و درون شما را، قلب شما را خالص می‌کنیم. ﴿وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾ تمحیص قلب‌ها، خالص شدن و آمادگی قلوب برای پذیرش، یکی از بسترهایی که ازش عبور می‌کند، بستر درگیری است. بنابراین یک بازسازی و سازندگی مستمر جامعه موحدین هم در طول تاریخ وجود داشته و بخصوص در دوره اهل بیت (علیهم السلام) نسبت به جامعه شیعه، این اتفاق افتاده. و لذا ما عرض کردیم واقعا رویکرد جامعه شیعه از آغاز تا کنون، رویکرد انتظار بوده و همیشه هم رو به پیش بوده. اشاره هم به یک ادوار و تحولاتی که در این ادوار اتفاق افتاده، شد. ولی طبیعتا این رویکرد، ما هرچه به سمت عصر ظهور می‌رویم، باید جدی‌تر و فعال‌تر بشویم.



فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ؛ سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

۱. نقش ابتلائات الهی در رشد مؤمنین و زمینه‌سازی ظهور

عناصری که اثر گذار هست بر رویکرد ما به عصر ظهور و توجه به وجود مقدس امام زمان و ما باید از این بسترها استفاده بکنیم، چندین عنصر هستند. یکی ابتلاء الهی است. یعنی اصولاً بلاء الهی است که تعلقات کوچک ما را می‌گیرد و ما را به یک تعلقات بزرگتری می‌رساند.

- بلاء، عامل جدایی مؤمن از تعلقات غیرخدایی

این آیه را دیشب تقدیم کردم، باز هم یک مروری برش داشته باشیم. خدای متعال در سوره مبارکه بقره وقتی صحبت از ابتلائات می‌کند می‌فرماید ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾^۱ این، کار ما است. این، تدبیر ما است. این، ربوبیت ما است. ما داریم شما را تربیت می‌کنیم و قدم به قدم به سمت خودمان می‌بریم. چطوری؟ ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ

۱. ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ﴾؛ سوره بقره، آیات ۱۵۵ - ۱۵۶.

و الْجُوعِ ﴿ با گرسنگی، با ابتلاء، به خوف، ما شما را... فضای ناامن برایتان درست می‌کنیم؛ این ناامنی، مقدمه رسیدن به یک امنیت برتر است ولی شما را ما در ناامنی قرار می‌دهیم تا به ساحل امن برسید. ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ﴾ با گرسنگی. ببینید ما وقتی با تکیه به بت‌ها به امنیت می‌رسیم، این امنیت نمی‌تواند مستقر باشد. یک جایی این امنیت را می‌شکنند، زیر پای ما را خالی می‌کنند، این برای این نیست که ما بترسیم. برای این است که بفهمیم اینجا ساحل نیست، برویم رو به ساحل، برویم تکیه گاه امن برای خودمان درست کنیم. کنار بت‌ها نمی‌شود به امنیت رسید، آنها نمی‌توانند امنیت برای ما ایجاد کنند. وقتی ما تکیه به اسباب می‌کنیم، غافل از حضرت حق می‌شویم، با اینها دل‌خوش می‌شویم، خدای متعال زیر پای ما را خالی می‌کند. مای که روی کشتی نشستیم و خیال‌مان راحت است و از همه چیز فارغ هستیم، خدای متعال یک طوفان می‌آورد، دریا را طولانی می‌کند، کشتی را غرق می‌کند. برای چی؟ برای چی ما را

ناامن می‌کند؟ یک ناامنی شدید در ما ایجاد می‌کند؟ برای اینکه در این ناامنی، در شکستن بت‌ها است؛ این رعبی که از شکستن بت‌ها پیدا می‌شود، مقدمه اتکاء به خدای متعال و رو آوردن به خدای متعال و رسیدن به توحید است. همانی که امام صادق علیه السلام به آن بنده خدا فرمودند. گفت خدا را یک طوری برای من توصیف کن که مبتلا به این تعارض‌های بحث‌های نظری نشوم. خسته شدم از این بحث‌ها. حضرت فرمودند کشتی سوار شدی؟ گفت بله. کشتی شکست؟ گفت بله. خب می‌دانستند دیگر. یادت هست چه اتفاقی افتاد؛ به یک نقطه یأس رسیدی، از همه مأیوس شدی؟ گفت بله. وقتی از همه منقطع شدی، حضور یک قدرتی که می‌تواند تو را حفظ بکند و احاطه به تو دارد، احساس کردی؟ به او تکیه کردی؟ گفت بله. فرمودند او همان خدا است.^۱ اینکه ما را می‌برند در فضای

۱. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام ... قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ عليه السلام يَا أَبَنَ رَسُولِ اللَّهِ دُلَّنِي عَلَى اللَّهِ مَا هُوَ فَقَدْ أَكْثَرَ عَلَيَّ الْمُجَادِلُونَ وَ حَيَّرُونِي! فَقَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ هَلْ رَكِبْتَ سَفِينَةً قَطُّ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ كُسِرَ بِكَ

ناامن، برای این است که ما چرا ناامن می‌شویم؟ من گاهی عرض می‌کردم، می‌گفتم ما چرا از مرگ می‌ترسیم؟ به خاطر اینکه خداهای ما می‌میرند. اگر خود ما می‌مردیم که هیچ مسئله مهمی اتفاق نمی‌افتاد. ما تکیه کردیم به خورشید و ماه و زمین و دوست و رفیق و همسر و پول و زندگی و... خب اینها دارند از ما جدا می‌شوند. اینها آلهه ما هستند. باید بترسیم. آن کسی که خدای خودش را زنده می‌داند ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾^۱ به او تکیه می‌کند، خب این اتفاقی نمی‌افتد، با یک «بِسْمِ اللَّهِ» از این سفره می‌رود سر آن سفره می‌نشیند. او قبل از اینکه این موت اتفاق

←

حَيْثُ لَا سَفِينَةً تُنَجِّيكَ وَلَا سَبَاحَةً تُغْنِيكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ تَعْلَقُ قَلْبَكَ هُنَالِكَ أَنْ شَيْئًا مِنَ الْأَشْيَاءِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُخَلِّصَكَ مِنْ وَرَطَّتِكَ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ الصَّادِقُ ﴿فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنْجَاءِ حَيْثُ لَا مُنْجِيَ وَ عَلَى الْإِعَاثَةِ حَيْثُ لَا مُغِيثَ...﴾؛ التوحید، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

۱. ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾؛ سوره زمر، آیه ۳۶.

بیافتد «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»^۱ او مرده است. احتیاج نیست که او را دوباره بمیرانند. بنابراین اگر خوف را خدای متعال بر ما مسلط می‌کند، این مال این است که ما از تعلق به این اسباب نجات پیدا کنیم.

من الان مثال می‌زنم، ببینید الحمد لله یک چیزی را من در طول این سی سال مکرر رویش دقت کردم، دیدم هیچ وقت در شرایطی که دشمن، مسلط است، مقتدر است، تهدید می‌کند با همه وجود و به حسب ظاهر هم قدرت دارد، جامعه ما نترسیدند. این خیلی نکته مهمی است. نترسیدن، این عامل پیروزی است. می‌دانید چرا نترسیدند؟ چون «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي»^۲ خدای متعال یک

۱. «و قد ورد في الحديث المشهور: مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»؛ الوافی، ج ۴، ص ۴۱۱.

۲. این مضمون با این لفظ و با الفاظ دیگر، به کثرت در منابع متعدد آمده؛ از جمله: «عَلِيُّ بْنُ بَلَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنْ مِيكَائِيلَ عَنْ إِسْرَافِيلَ عَنِ اللُّوحِ عَنِ الْقَلَمِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛ عیون اخبار

جلوه‌ای از آن حقیقت را تنزل داده. من یادم است به یکی از دوستانم می‌رفتیم با هم کربلا، رسیدیم قصر شیرین، گفت من اینجا شب‌ها آن موقع چهارده پانزده سالم بود، شب‌ها گاهی می‌آمدیم در سنگر، دو سه ساعت پاس می‌دادیم، فاصله بین محل استقرار ما با این سنگرها دو کیلومتر بود، باید تنهایی شب می‌آمدم. می‌آمدم تحویل می‌گرفتم پست را برمی‌گشتم. بهش گفتم خب حالا الان کنار همین جاده‌ای که رفت و آمد می‌شود و شلوغ است، شما حاضری پیاده شوی نیم ساعت تنهایی بایستی؟ گفت نه، واقعا می‌ترسم. گفتم آن موقع می‌ترسیدی می‌آمدی؟ دو کیلومتر تنها در جایی که در معرض خطر است، در دل دشمن است تا سنگر مقدم، اصلا نمی‌ترسید. این نترسیدن، همان امنیت الهی است دیگر، چیز دیگری نیست که، تنزل پیدا می‌کند. الان عنایت بکنید من

←

الرضا^{علیه السلام}، ج ۲، ص ۱۳۶. همچنین رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶، «باب حبه و بغضه صلوات الله علیه... و أن ولايته^{علیه السلام} حصن من عذاب الجبار...».

یک چیزی را که یک مقداری نگرانم این است: این محاصره اقتصادی که دشمن کرده، گاهی احساس کردم جامعه به وحشت افتاده، می ترسد، خیال می کند یک اتفاق خیلی مهمی می خواهد بیفتد. الحمد لله در بدنه مؤمنین نیست ولی یک قشری. این خیلی بد است. این همان ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ﴾^۱ است. وقتی ما تکیه کردیم به غرب، وقتی تکیه کردیم به دشمنان اسلام که حاضر نیستند اسلام باشد و با کمک آنها داریم زندگی می کنیم، متکی به آنها داریم زندگی می کنیم؛ خب باید بترساند خدای متعال، ما را. ما را باید در یک شرایط قرار بدهد که از آنها جدا بشویم. خب این رعب دارد، وحشت هم گاهی دارد. ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ﴾ وقتی تعلق پیدا می کنی، خدای متعال ازت می گیرد. ﴿وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ﴾ ثمرات یک جامعه را، ثمرات یک جمع را

۱. ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ﴾؛ سوره بقره، آیات ۱۵۵ - ۱۵۶.

می گیریم. همین طور که گاهی ممکن است یک کسی بیست سال برای خودش آبرو درست کرده، خدای متعال یک دفعه می ریزد. بیست سال زحمت کشیده تلاش علمی کرده، خدای متعال این بیست سال تلاش علمی را یک باره ازش می گیرد در این ابتلاء. یک جامعه ای هم ممکن است سی سال برای خودش رفته، چهل سال، پنجاه سال ساخته، سازندگی کرده، یک دفعه خدای متعال همه این ثمرات را ازش می گیرد ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾. برای جامعه هم ممکن است اتفاق بیافتد. خب این چیست؟ این علتی ندارد جز اینکه ما یک تعلقاتی پیدا کردیم، حجاب ما است، باید از این تعلقات عبور بکنیم. اگر از این تعلقات عبور کردید، راه برایتان باز می شود ولی عبور از این تعلقات چطوری واقع می شود؟ فرمود ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾. صبر را هم خدای متعال معنا می کند. استقامت چطوری واقع می شود؟ آدم چطوری می تواند از تعلقات کوچک خودش عبور کند؟ به تعبیر یک عزیزی چطور می تواند از عشق های کوچک خودش دست بردارد؛ ما می خواهیم اینها را؟ یک راه بیشتر وجود ندارد.

صابرین چه کسانی هستند؟ چه کسی می‌تواند استقامت کند؟ چه کسی می‌تواند در بلاء الهی پایدار بماند؟ ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ﴾ وقتی ما امتحان‌شان کردیم ﴿قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ یعنی تعلق برتری دارند. ﴿إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ یعنی همین دیگر. یعنی تعلق به حضرت حق موجب می‌شود که از این تعلقات کوچک عبور بکند. اصلاً امتحان برای همین است. امتحان برای این است که ما از تعلقات کوچک مان عبور کنیم تا بتوانیم به تعلق به حضرت حق، به محبت او، به توجه به او برسیم و روی به او بیاوریم. قصه عصر ظهور، همین طور است.^۱ روی آوردن به ظهور، یعنی

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ قُدَّامَ الْقَائِمِ عِلَامَاتٌ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِلْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ وَمَا هِيَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾ يَعْنِي الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عليه السلام ﴿بَشْيٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ قَالَ يَبْلُوهُمْ بَشْيٌ مِنَ الْخَوْفِ مِنْ مُلُوكِ بَنِي قُلَانٍ فِي آخِرِ سُلْطَانِهِمْ وَالْجُوعِ بَغْلَاءِ أَسْعَارِهِمْ عليه السلام وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ قَالَ كَسَادُ التَّجَارَاتِ وَقِلَّةُ الْفَضْلِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَنْفُسِ قَالَ مَوْتُ ذَرِيعٍ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ قَالَ قِلَّةُ رَيْعٍ مَا يُزْرَعُ عليه السلام وَ

روی آوردن به ولایت ولی خدا، تحمل ولایت ولی خدا. اینکه جامعه برسد جامعه صالحی بشود که درش تحمل ولایت بشود، بخواهد ظهور را، بخواهد تحقق ولایت را؛ این احتیاج دارد به اینکه از خیلی از تعلقات خودش بگذرد. عبور از این تعلقات، با ابتلاء الهی واقع می‌شود. این ابتلائات عظیم، بستر عبور ما از تعلقات مان است و باید هم عبور کنیم. راه عبور هم این است که ما با تعلق به حضرت حق، با تعلق به ولی خدا - معنای انتظار، این است - از این تعلقات کوچک خودمان بگذریم. بنابراین یکی از ارکانی که ما را عبور می‌دهد، این ابتلائات عظیم است و جامعه را فراهم می‌کند. کلا شیطان کارش همین است. شیطان می‌خواهد فضای جامعه را آلوده کند، تحمل برای ولی حق فراهم نشود. اگر فراهم نشد، ظهور واقع نمی‌شود. و معنای انتظار

←

بَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿عِنْدَ ذَلِكَ نَبْعِجِلْ خُرُوجَ الْقَائِمِ﴾ ۞ ثُمَّ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ هَذَا تَأْوِيلُهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۹.

این است که ما طوری عمل بکنیم که این تحمل پیدا بشود. این هم عرض کردم یک طرفش ابتلائات عظیم الهی است.

- بلاء اولیاء الهی، محور عبور جامعه از تعلقات دنیایی

همین جا من نکته‌ای که همه عزیزان وقوف دارند اشاره بکنم که مهمترین ابتلائی که جامعه بشریت را، تاریخ بشریت را از فتنه و ظلمات تاریخی اولیاء طاغوت عبور می‌دهد و یک معبر آرام و امن برایشان به سمت عصر ظهور درست می‌کند، بلاء اولیاء خدا و محورش عاشورا است. عاشورا، آن بلاء عظیمی است که سیدالشهداء علیه السلام، یعنی وجود مقدس رسول گرامی اسلام و اهل بیت، امیر المؤمنین، فاطمه زهرا، امام مجتبی، این بزرگواران تحمل کردند، ابتلاء نبی اکرم است که حضرت سیدالشهداء بارش را برداشتند دیگر. عرض کردم مثل قصه حضرت ابراهیم خلیل است که امتحان ایشان بود ولی اسماعیل ذبیح الله، ایشان قبول کردند که قربانی این ابتلاء و امتحان بشوند. این امتحان و ابتلاء عظیم نبی اکرم است که عالم را عبور می‌دهد به سمت ظهور. لذا یکی از راه‌های عبور به سمت

ظهور، احیاء حقیقت عاشورا است، توجه به حقیقت عاشورا است.^۱ که این هم من مکرر اشاره کردم که نقطه اصلی ورود به صحنه عاشورا، همین تحول عاطفی است، همین بکاء است، گریه است، تباکی است. اینکه انسان، عاطفه خودش را وارد صحنه عاشورا کند و این عاطفه، پالایش بشود؛ این بستری است که اخلاق انسان را تبدیل می‌کند به یک اخلاق حمیده و بعد در انسان یک بصیرت نسبت به جبهه حق و باطل ایجاد می‌کند، بعد ایجاد صف و قتال می‌کند. یعنی درگیری بین جبهه حق و باطل، از بستر عاشورا تغذیه و تأمین می‌شود. و لذا یکی از

۱. برای نمونه در حدیث مفضل بن عمر، در توصیف کربلاء آمده است: «...وَإِنَّهَا خَيْرٌ بَقَعَهُ عَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْهَا وَقَتَ غَيْبَتِهِ، وَلَيَكُونَنَّ لِشَيْعَتِنَا فِيهَا حَيَاةٌ إِلَى ظُهُورِ قَائِمِنَا...»؛ مختصر البصائر، ص ۴۴۷. در ادامه بیان استاد، به این عبارت از زیارت عاشورا نیز استناد می‌شود: «لَقَدْ عَظُمَ مُصَابِي بَكَ فَاسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِكٍ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ».

مهمترین جریاناتی که احیاء فرمودند ائمه (علیهم السلام) و ما هم باید به شدت او را احیاء کنیم و این کمک می‌کند به حرکت به سمت ظهور، کمک می‌کند به تصفیه اجتماعی، کمک می‌کند به تهذیب اجتماعی و تهذیب روحی تک تک انسان‌ها و آحاد انسان‌ها و فضای جامعه مؤمنین را برای تحقق عصر ظهور فراهم می‌کند، ابتلاء به عاشورا است.^۱ این هم حتماً از عواملی است که ما باید رویش سرمایه‌گذاری بکنیم؛ یعنی سلوک با بلاء ولی خدا، نه با بلاء خودمان. گاهی ما یک بلاء را تحمل می‌کنیم، این ما را مقرب می‌کند.^۲ گاهی بلاء را ولی خدا تحمل کرده، ما باید ورود به آستان آن بلاء بکنیم تا با آن بلاء تطهیر بشویم؛ آن جذوات و جذباتی که، آن حقیقتی که در عاشورا ظهور پیدا کرده، به ما عطا بشود. یعنی ورود به صحنه عاشورا، برای تطهیر با عاشورا. چون می‌دانید

۱. برای نمونه رجوع شود به: کامل الزیارات، ص ۱۰۰، «الباب الثانی و الثلاثون ثواب من یکی علی الحسین بن علی علیه السلام».

۲. رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص ۲۵۲، «بَابُ شِدَّةِ ابْتِلَاءِ الْمُؤْمِنِ».

بلاء سیدالشهداء، محل ظهور و تجلی محبت الهی است. حتی به ابراهیم خلیل (علی نبینا و آله و علیه السلام) وقتی به خدای متعال عرضه می‌دارد اگر من اسماعیل را قربانی می‌کردم به دست خودم و به ثواب اعظم ابتلائات می‌رسیدم، چقدر خوب بود. ای کاش این اتفاق می‌افتاد، دست من را نمی‌بستی. خدای متعال برای ایشان، روضه سیدالشهداء می‌خواند؛ وقتی ایشان وارد آن فضا می‌شوند، می‌فرماید ﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾^۱. ما آن ثوابی را، آن قربی را، آن جذبه الهی‌ای که در اعظم ابتلائات می‌خواستید، در ابتلاء به سیدالشهداء به شما دادیم ﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾. روایت امام رضا^ع است دیگر. مرحوم

۱. ﴿فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ * وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ﴾؛ سوره صافات، آیات ۱۰۱ - ۱۰۸.

صدوق مکرر نقلش کردند در عیون، در خصال که حضرت فرمودند ما آن بلاءِ تو را در قربانی کردن اسماعیل، او را با این ابتلاء عوض کردیم ﴿وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾ و حالا شما می‌توانید به ثواب اعظم ابتلائات برسید.^۱ آن جلوه‌ای از محبت خدا، رحمت خدا که مطهر

۱. «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرُّضَا ع يَقُولُ: لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِبْرَاهِيمَ ع أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ الْكَبْشَ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِ تَمَنَّى إِبْرَاهِيمُ ع أَنْ يَكُونَ يَذْبَحُ ابْنَهُ إِسْمَاعِيلَ ع بِيَدِهِ وَ أَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِذَبْحِ الْكَبْشِ مَكَانَهُ لِيَرْجِعَ إِلَى قَلْبِهِ مَا يَرْجِعُ إِلَى قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِي يَذْبَحُ أَعَزَّ وَلَدَهُ بِيَدِهِ فَيَسْتَحِقَّ بِذَلِكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ أَحَبُّ خَلْقِي إِلَيْكَ: فَقَالَ يَا رَبِّ مَا خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ ص. فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ أَفَهُوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَوْ نَفْسُكَ؟ قَالَ بَلْ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي. قَالَ فَوَلَدُهُ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَوْ وَلَدُكَ؟ قَالَ بَلْ وَلَدُهُ. قَالَ فَذَبْحُ وَلَدِهِ ظُلْمًا عَلَى أَعْدَائِهِ أَوْ جَعُ لِقَلْبِكَ أَوْ ذَبْحُ وَلَدِكَ بِيَدِكَ فِي طَاعَتِي؟ قَالَ يَا رَبِّ بَلْ ذَبْحُهُ عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْ جَعُ لِقَلْبِي. قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ طَائِفَةً تَزْعُمُ أَنَّهَا مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ص سَتَقْتُلُ الْحُسَيْنَ ع ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا كَمَا يَذْبَحُ الْكَبْشُ فَيَسْتَوْجِبُونَ بِذَلِكَ سَخَطِي. فَجَزَعَ إِبْرَاهِيمُ ع لِذَلِكَ وَ تَوَجَّعَ قَلْبُهُ وَ أَقْبَلَ يَبْكِي فَأَوْحَى

انسان هست، انسان را پاک می‌کند، مقرب می‌کند، شستشو می‌دهد انسان را، این را در بلاء سیدالشهداء حتی به ابراهیم خلیل عطا کردند. لذا عنایت بکنید جامعه شیعه با وقوف در عاشورا، با تعمق در عاشورا، با رسوخ عاشورا در جامعه مؤمنین هست که آماده برای عصر ظهور می‌شود. و همه این محافلی که بپا می‌شود، مقدمات عصر ظهور هستند ان شاء الله. و در زیارت عاشورا هست دیگر؛ اصلاً صف امام زمان ع، با عاشورا تأمین می‌شود «لَقَدْ عَظَمَ مُصَابِي بِكَ فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ» انسان، این طوری به خونخواهی می‌رسد و در لشکر امام زمان حضور پیدا می‌کند. اگر مصیبت سیدالشهداء در دلی عظمت پیدا کرد «لَقَدْ عَظَمَ

←

اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ فَدَيْتُ جَزَعَكَ عَلَى ابْنِكَ إِسْمَاعِيلَ لَوْ ذَبَحْتُهُ بِيَدِكَ بِجَزَعِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ ع وَ قَتَلَهُ وَ أَوْجَبْتُ لَكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتٍ أَهْلُ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ. فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ «فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ عیون

مُصَابِي بِكَ»، آن وقت می‌تواند به لشکر امام زمان ملحق بشود. الحاق به لشکر امام زمان متوقف بر این است که این بلاء در جان انسان عظمت پیدا نکند و همه حیات انسان را بپوشاند. معنای عظمت، همین است دیگر. باید وسعتی از بلاء در جان انسان بیاید که همه عرصه‌های حیات انسان را فرا بگیرد. این یکی از جلوه‌های عظمت بلاء است. این هم یک نکته است که در باب رسیدن به عصر ظهور، یکی از نردبان‌های رسیدن به سلوک اجتماعی ما که مهمترینش هم هست، قصه عاشورا است.

۲. دعا و التجاء، معبر جامعه به سمت ظهور

یک نکته دیگر هم اینجا اشاره بکنم. چون دیشب مطلبی را عرض کردم، کمی بد برداشت شده بود، ناچارم تدارک بکنم. حتماً یکی از راه‌های عبور ما، معبر ما که ما را عبور می‌دهد به سمت ظهور، حتماً دعا است - تردید نباید بکنیم - آن چیزی که ما گاهی ازش غفلت می‌کنیم و کمتر بهش می‌پردازیم. حتماً می‌بایست ما دعای برای عصر ظهور بکنیم، دعای برای عبور عالم از این دوران به دوران

ظهور داشته باشیم.^۱ این باید جزء دعا‌های ما باشد، جزء خواسته‌های ما باشد و آن قدر هم دعا کنیم که این تبدیل بشود به حال ما. منتهی دو نکته را اینجا اشاره بکنم در باب دعا.

- ادعیه صادره از معصومین^ع، دستگاه تربیتی مؤمنین

نکته اول این است که دعا باید با زبان معصوم باشد بیشتر. چون دعای معصوم است که یک افق‌های جدیدی را پیش روی ما باز می‌کند و در واقع یک دستگاه عظیم تربیتی است و در ما تحول عظیم ایجاد می‌کند. هیچ چیز به اندازه دعای معصومین، ما را تربیت نمی‌کند، سیر نمی‌دهد.

۱. برای نمونه: «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ سَيُولَدُ لَكَ فَقَالَ لِسَارَةَ فَقَالَتْ أَا أُلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَّهُمَا سَتَلِدُ وَ يُعَذِّبُ أَوْلَادُهَا أَرْبَعَمِائَةِ سَنَةٍ بَرْدَهَا الْكَلَامَ عَلَى قَالَ فَلَمَّا طَالَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ الْعَذَابُ ضَجُّوا وَ بَكَوْا إِلَى اللَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى وَ هَارُونَ يَخْلُصُهُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ فَحَطَّ عَنْهُمْ سَبْعِينَ وَ مِائَةً سَنَةً قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هَكَذَا أَنْتُمْ لَوْ فَعَلْتُمْ لَفَرَجَ اللَّهُ عَنَّا فَمَا إِذَا لَمْ تَكُونُوا فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْتَهِي إِلَى مُنْتَهَاهُ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۴، ص ۱۱۸.

معارف توحیدی و سیر در وادی توحید و عبور دادن انسان از گردنه‌های صعب العبورِ این وادی، با دعا‌های معصومین واقع می‌شود. حالا این را همه اساتید می‌دانند، دیگر فرصت را من زیاد نگیرم. شما دعا‌های معصومین را دیدید، ابوحمزه را دیدید، دیدید انسان را از یک نقطه‌ای پرواز می‌دهد، سیر می‌دهد، در یک نقطه‌ای فرود می‌آورد. همه دعاها این طوری هستند. یک نقطه ورودی دارند، بعد یک تحول عظیم روحی در انسان ایجاد می‌کنند، انسان را سیر می‌دهند، عوالمی را پیش روی انسان باز می‌کنند، پرده‌هایی را کنار می‌زنند، حجاب‌هایی را برمی‌دارند، مقاماتی از رحمت الهی و اسماء حسناى الهی و افتقار ما به آن اسماء حسنی را نشان می‌دهند که وقتی ما از این دعا فارغ می‌شویم، در ما یک نوع تعلق، نیاز، فقر و احساس نیاز عظیم به خدای متعال و دستگاه عظیم الهی، به رحمتش، به مغفرتش، به علمش، به حکمتش، به قدرتش، به نعمت‌های او، به رحمت رحیمیه او و به عنایات خاص او در ما پیدا می‌شود. این، خاصیت دعا است. شما دعای

ابوحمزه را مقایسه کنید با بهترین دعا‌هایی که بهترین علما انشاء کردند. من گاهی این کار را کردم. علمای بزرگی ما داریم مثل سید بن طاووس، انصافا انصافا آدم بزرگی است، همه هم برایش احترام قائل‌اند در طول تاریخ برای مقامات معنوی و ادبش و امثال اینها. این انسان گاهی در کتاب اقبال الاعمالش یک دعا‌هایی را انشاء می‌کند، می‌گوید خوب است انسان این دعاها را بخواند. اشکالی هم ندارد، آدم با زبان خودش هم می‌تواند دعا انشاء کند و تصریح هم می‌کنند که انشاء خودشان است. یعنی این، اشتباه نشود که بیان معصوم است. نه، این طوری نیست. ولی شما این دعا را بگذارید کنار ابوحمزه، معلوم می‌شود این، دو تا دهان است. عوالمی که ابوحمزه پیش روی انسان باز می‌کند و سیری که انسان را می‌دهد، چطوری فراز و فرود در روح ایجاد می‌کند و در این فراز و فرودها، نقطه ضعف‌های انسان را به انسان نشان می‌دهد و معبر می‌زند؛ این مال دعای معصوم است، غیر معصوم این کار ازش نمی‌آید.

- نقش سازنده ادعیه دوران غیبت در ایجاد ظرفیت برای تحقق ظهور

عین این مطلب، در دعای برای امام زمان هست. اینکه وادی‌هایی که پیش روی جبهه حق است و چه وادی‌هایی را باید از اش عبور بکنند و چگونه باید از این وادی‌ها عبور بکنند و آنچه در دوران حضرت محقق می‌شود چیست؛ اینکه انسان به این خواسته‌های عظیم برسد، بشود خواست انسان، طلب انسان، اجتماع قلبی مؤمنین پیدا بکنند بر مطالبه ظهور، به این است که این دعاها بشود دعای جمعی مؤمنین. روزی نباید بیاید برود که ما این دعاها را نخوانیم. ببینید یک دعاهایی از معصومین برای امام زمان نقل شده، مکرر هم هست، مرحوم محدث قمی هم در مفاتیح الجنان بسیاری از اینها را آوردند، دیدید. در روز جمعه چندین دعا ذکر کردند، در غیر روز جمعه ذکر کردند. دعاهایی که از امام رضا علیه السلام نقل می‌کنند قبل از جامعه کبیره، دعای بسیار فوق العاده‌ای است، بسیار فوق

العاده است این دعا^۱ اینها باید جزء دعاهاى مستمر ما باشد. معنى ندارد ما روزى بيايد، اين دعاها را نخوانيم. به هر قيمتى شده، در بهترين احوال مان بايد اين دعاها را بخوانيم تا آرام آرام آلا آن خواسته هاى عظيم را بشناسيم كه طلب ظهور چيست. وقتى انسان اين دعاها را مى خواند، مى فهمد طلب ظهور چيست. وقتى انسان با دعائى ندبه مانوس مى شود، مى فهمد كه طلب ظهور چيست و اين ظهور چگونه واقع مى شود؛ سبرى كه در دعائى ندبه هست. سبرى كه در اين ادعیه هست، در روح انسان اگر محقق شد، انسان به فهم عصر ظهور مى رسد. و الا آن دركى كه ما از عصر ظهور داريم، با واقعيت، بسيار فاصله دارد. اگر انسان اهل اين ادعیه شد، يك نکته اى هم در باب همه ادعیه هست، اختصاص به اين دعا ندارد؛

۱. «رَوَى يُوسُفُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ الرُّضَا عليه السلام كَانَ يَأْمُرُ بِالِدُعَاءِ لِصَاحِبِ الْأَمْرِ بِهَذَا- اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنِّي وَلِيِّكَ وَ خَلِيفَتِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَ لِسَانِكَ الْمُعَبِّرِ عَنْكَ النَّاطِقِ بِحُكْمِكَ...»؛ مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۴۰۹؛ مفاتيح الجنان، باب سوم.

همه ادعیه، ظاهری دارد و باطنی دیگر، سرّی. ما وقتی دعا می‌کنیم، مثل بقیه عبادات، مثل نماز، یک ظاهری دارد، یک باطن و سرّی دارد. حقیقت و باطن دعا، آن تحول روحی‌ای است که در اعماق وجود انسان پیدا می‌شود، مطالبات جدید است، انتظارات جدید است، فقر جدید به آستان خدای متعال هست؛ این فقرهایی که در ما هست، باید رفعت پیدا کند. و به همین اندازه، ما مورد توجه قرار می‌گیریم، سالک می‌شویم. این است که «الدَّعَاءُ مَخُ الْعِبَادَةِ»^۱ به خاطر اینکه سلوک انسان، به خاطر فقرش است ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ﴾^۲ انسان به اندازه‌ای که فقیر است، دریافت می‌کند. به اندازه‌ای که احساس اضطرار می‌کند، به همان اندازه اجابت می‌شود و بهش عطاء می‌کنند. این حقیقت اضطراری که در دعا در

۱. «قَالَ الدَّعَاءُ مَخُ الْعِبَادَةِ وَلَا يَهْلِكُ مَعَ الدَّعَاءِ [أَحَدٌ]؛ الدعوات (لرأوندی)، ص ۱۸.

۲. ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾؛ سوره فرقان، آیه ۷۷.

انسان پیدا می‌شود، حقیقت طلبی که در انسان پیدا می‌شود؛ این، روح دعا است. و این روح دعا، از عالم بالا می‌آید. یعنی روح دعا را از مقامات ملکوتی و فوق ملکوت تنزل می‌دهند به قلب انسان. به تعبیر دیگر قلب انسان، وارد عالم ملکوت می‌شود. درهای ملکوت دعا به روی انسان باز می‌شود؛ این، سرّ دعا است. این، حقیقت دعا است. و این در وجود مقدس امام است. یعنی هر خیری که از عالم بالا می‌آید، از عالم امام نازل می‌شود. لذا آن دعایی را که امام به ما دستور می‌دهند بخوانید؛ ما با اذن امام، با اجازه امام، با زبان امام اگر وارد این وادی شدیم، خود امام ضامن هستند، آن حال را از عالم خودشان به قلب ما نازل می‌کنند. اگر کسی دعای امام رضا (ارواحنا فداه) را - توصیه می‌کنم به این دعا، چون دعای فوق العاده‌ای است - مداومت کند برای امام زمان (علیه اسلام)؛ آنچه پشتیبان انسان می‌شود، حال روحی امام رضا است. حضرت از عالم خودش، آن حقیقت را بر قلب انسان تنزل می‌دهند و آفاق این دعا را به سوی جان انسان

باز می‌کنند. یعنی جان انسان با این دعا مأنوس می‌شود، آفاق جدیدی بر انسان گشوده می‌شود. بنابراین این هم یکی از آن اموری است که حتماً باید تحقق پیدا کند. حالا خود این دعاها برای امام زمان هم که از ائمه نقل شده، من گمانم این است خیلی دعاهای عجیبی است و معارف بسیار بلندی درش است.

- تبلور «توحید فعلی» در تعبیر مربوط به اقدامات امام* در ادعیه عصر غیبت

حالا من به عنوان نمونه، اینجا یک نکته را اشاره می‌کنم ها! ببینید یک نکته بسیار عظیم و توحیدی‌ای که در این دعاها هست این است. شما می‌دانید ما قائل به توحید افعالی هستیم دیگر. یعنی معتقدیم هر خیری که در عالم جاری می‌شود، این، فعل الهی است. یعنی او است که دارد کار می‌کند «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». در نهایت، آن دست توانایی که همه عالم را اداره می‌کند و همه تحولات عالم در دست او است، خدای متعال است. کسی که به مرحله توحید افعالی رسید؛ هر کجا حول و قوه‌ای می‌بیند،

می‌بیند از او است. هر فعلی می‌بیند، می‌بیند سرچشمهٔ این فعل، او است و او است دارد انجام می‌دهد. و در عرض خدای متعال، هیچ فعلی نمی‌بیند. آن وقت اگر انسان به مرحله توحید افعالی رسید؛ گاهی اوقات فعل خدا را که به وسیله قوای طبیعی انجام می‌شود، به آدم نشان می‌دهند. به آدم نشان می‌دهند آقا! این رویش گل، کار خدای متعال است. وقتی وارد گلستان می‌شوی، مشرکانه نگاه نمی‌کنی؛ می‌بینی عجب خدای متعال، زیبا این گل را تربیت می‌کند. گاهی انسان ارتقاء پیدا می‌کند؛ وقتی نگاه می‌کند، می‌تواند ربوبیت خدای متعال، صنع خدای متعال را در باب اشرف مخلوقاتش ببیند «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَائِكَ».^۱ چطور انسان توحید افعالی را می‌تواند در پرورش یک گل ببیند، این را می‌تواند در پرورش نبی اکرم و دستگاه نبی اکرم ببیند. در باب آنچه در عالم اتفاق می‌افتد، مهمترین فعل، آن فعلی است که به دست خلیفهٔ الله در عالم اتفاق می‌افتد. یعنی گاهی اوقات انسان، عالم

ملک را می بیند و در عالم ملک، به توحید افعالی می رسد. گاهی عالم ملکوت را می بیند، عالم ملائکه را؛ در عالم ملائکه، به توحید افعالی می رسد. ملائکه برایش حجاب نیستند. می بیند آن کسی که دارد کار می کند، تدبیر می کند عالم ملکوت را، خدای متعال است. یک موقع انسان از این فراتر می رود؛ صنع خدای متعال را در فوق عالم ملکوت می بیند، توحید افعالی را در آنجا می بیند. حالا اگر خوب عنایت بکنید ما در باب معصومین، این طوری قائل هستیم دیگر. بخصوص در باب معصوم تلقی ما این است ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۱. اگر یک نفر باشد که به مقام قرب الهی رسیده باشد و مقام محبویت پیدا کرده، حبیب شده باشد؛ آنچه در حدیث قرب نوافل هست

۱. ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ سوره انفال، آیه ۱۷.

«فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتَ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ» اگر محبت الهی در یک جایی ظهور پیدا کرد، خدا دوست داشت کسی را، دیگر گوش و چشم و زبان او می شود. انسان محبوب، دیگر گوشش مال خودش نیست. چشمش مال خودش نیست. نه به معنای اینکه خدای متعال در او حلول می کند. انسانی که اول به مقام محبت می رسد، بعد حبيب می شود و محبوب می شود؛ در این مقام، وقتی به این مقام قرب رسید، کارش به جایی می رسد که همه افعالش الهی می شود. طریق رسیدن به این مقام هم یک چیز بیشتر نیست ها! انسان باید به آنچه خدا دوست می دارد، عمل

۱. عبارات پیش رو مروری بر این روایت شریف است: «عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْضَدَ لِمُحَارَبَتِي وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُجِبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

بکند تا کم کم خودش محبوب بشود. «وَمَا تَقْرَبُ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ» هیچ بنده‌ای به من نزدیک نمی‌شود به چیزی که من او را دوست دارم، بیش از واجبات. یعنی طریق قرب، افعال محبوب است. آنچه خدا دوست دارد، ما را به خدا نزدیک می‌کند. محبوب‌ترینش فرائض هستند. وقتی قرب فرائض واقع شد، انسان این افعال محبوب را انجام داد، مقرب می‌شود؛ به دنبالش قرب نوافل است «وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ» تا جایی که «حَتَّىٰ أَحِبَّهُ» این قدر این اعمال محبوب من را انجام می‌دهد، خودش می‌شود محبوب. یک موقعی عمل انسان، محبوب است. یک موقع خودش محبوب است. یک موقع انسان عملش صالح است، ﴿عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۱ است. یک موقعی خودش می‌شود صالح،

۱. [تعبیری که در آیات متعدد قرآنی به همراه ایمان ذکر شده است؛ برای نمونه:] ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۸۲.

می شود ﴿مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۱. یک موقع انسان عمل محبوب انجام می دهد؛ اگر این عمل محبوب را ادامه داد «حَتَّىٰ أَحِبَّهُ» خودش می شود محبوب. وقتی انسان خودش شد محبوب «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ» خودش می شود سمع، خودش می شود بصر، خودش می شود چشم و زبان. یعنی چی؟ یعنی العیاذ بالله خدای متعال، جسم دارد؟! این، معنایش نیست. یعنی قوای الهی در وجود او کار می کند، مشیت الهی در وجود او کار می کند «وَلَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»^۲. می شود به جایی که ﴿وَمَا

۱. [تعبیری که در آیات متعدد قرآنی ذکر شده که غالب آنها در شأن انبیای الهی است، برای نمونه:] ﴿وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۸۵.

۲. «عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ سَنَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي ۖ فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ فَمَكَّنُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَأَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ وَيَحْرُمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَلَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مِنْ تَقَدَّمَهَا

رَمِيتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى ﴿۱﴾ این مال مقام محبت است. معصومین، در این مقام هستند. لذا همه افعالی که انجام می دهند، فعل خدای متعال است. ^۲ آنگاه دعاهاى امام زمان علیه السلام را ببینید؛ هم در جمع کردن بساط باطل، هم در بسط بساط حق، هر دو به دست امام زمان است و هر دو هم فعل خدا است. «وَأَقْصِمُ» خدایا! تو این کار را بکن. «وَأَقْصِمُ» تو سرکوب کن **بِهِ جَبَابِرَةُ الْكُفْرِ** تو جبابره را با او سرکوب کن. فعل خدا است اما این صنع، از مصدر امام زمان علیه السلام ظاهر می شود. «وَأَقْصِمُ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ أَقْتُلُ

←

مَرَقَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ». الکافی، ج ۱، ص ۴۴۱.

۱. ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ سوره انفال، آیه ۱۷.

۲. «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالثِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مَوْرِدًا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءُوهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾؛ بصائر الدرجات، ص ۵۱۷.

بِهِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ^۱ خدایا! تو به دست او... تعبیر «ید» هم ندارد. «به» خود او. خود او، وسیله فعل خدا است. «وَ اقْتُلْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ عُمَدَهُ وَ دَعَائِمَهُ وَ اقْصِمْ بِهِ رُءُوسَ الضَّلَالَةِ وَ شَارِعَةَ الْبِدْعِ وَ مُمِيتَةَ السَّنَةِ وَ مَقْوِيَةَ الْبَاطِلِ»^۲ خدایا! تو این کار را بکن. پس هم در جمع کردن بساط باطل، صنع خدا است که به دست خلیفه انجام می شود. هم از آن طرف، گسترانیدن حق «وَ اَمْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا» خدایا! تو زمین را پر از عدل می کنی. عدل، فعل تو است، صنع تو است. ظهور عدل، ظهور فعل خدا است. انسان اگر به نقطه عدالت می رسد، فعل الهی در قلبش و در وجودش و در قوایش ظهور پیدا می کند. جامعه اگر جامعه عادلانه می شود، ظهور فعل الهی است اما

۱. «وَ اقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ اقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا وَ آيْنَ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ اَمْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ اَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ»؛ مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۴۰۶.

۲. مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۴۱۰.

این فعل الهی به وسیله خلیفه خدا واقع می‌شود. «وَأَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ أَظْهَرَ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ» این دینی که خدای متعال به پیغمبر دادند - که حالا بحثش مفصل شده - این دین، ظاهر می‌شود. اصلاً عصر ظهور یعنی ظهور دین دیگر ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۱ که این دین هم حقیقت ولایت است دیگر. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ قَالَهُ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيَّهِ وَ الْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ»^۲ این دین حق که حقیقت ولایت حقه است،

۱. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۳.

۲. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِأَفْوَاهِهِمْ. قُلْتُ: ﴿وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ قَالَ: وَ اللَّهُ مُتِمُّ الْإِمَامَةِ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ. قُلْتُ: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ﴾ قَالَ: هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيَّهِ وَ الْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ. قُلْتُ: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ قَالَ: يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ

این، خدای متعال او را اظهار می‌کند. «أُظْهِرْ» اما «بِهِ» امام، واسطه است. این فعل الهی، از مصدر جلال امام و جمال امام واقع می‌شود. حالا غرضم این بود ببینید این، زبان معصوم هست.

بنابراین یکی از کارهایی هم که حتما ما باید بکنیم و نیاز جامعه شیعه است: باید اجتماع قلب^۱ پیدا بکنیم بر این حقایق، بخواهیم این حقایق را. این هم با دعای مستمر، با التجاء مستمر، با استمرار، این کار واقع می‌شود. اینها همه، حقایقی هستند که ما را کمک می‌کنند و نزدیک می‌کنند به عصر ظهور اما فقط اینها نیستند. اینها کفایت نمی‌کنند. این یک نکته که مفصل دیگر اشاره کردیم، تکرار نمی‌کنم.

←

الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ. يَقُولُ اللَّهُ ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ وَلَا يَهُ الْقَائِمِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ بَوْلَايَهُ عَلَيَّ؛ // الكافي، ج ۱، ص ۴۳۲.

۱. [اشاره به تعبیری در توقیع شریف حضرت ولی عصر علیه السلام: «...لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتَهُ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا...»؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۹.



۳. نقش دستگاه فقاهاست در حرکت به سمت عصر ظهور

و نکته دوم این است که حالا شما می‌خواهید این جامعه را عبور بدهید از دوران غیبت تا عصر ظهور؛ این جامعه می‌خواهد عبور کند، چطوری این جامعه عبور می‌کند؟ چطوری می‌شود این جامعه را عبور داد؟

- محوریت امام زمان* در عصر غیبت

حتماً محور عبور دادن جامعه شیعه به سمت ظهور، خود امام هستند. یعنی امام علیه السلام است که در دوران غیبت، با تدبیر خودش، جامعه را عبور می‌دهد. این طور نیست که العیاذ بالله امام، در دوران غیبت، مستعفی از امامت هستند. این همانی است که در روایات مکرر فرمودند، فرمودند امام در دوره غیبت، مثل خورشید پشت ابر است.^۱ یک حجابی

۱. برای نمونه: «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ الْأَعْمَشِيِّ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: نَحْنُ أئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ سَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَادَةُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ مَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ وَ نَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ

آمده، حجاب خورشید شده. این حجاب غیبت امام که در قرآن هم بحث شده دیگر،^۱ این همان حجاب سقیفه و

←

أَمَّا لِلْأَهْلِ السَّمَاءِ وَنَحْنُ الَّذِينَ بَنَّا يُمَسِكُ اللَّهُ ﴿السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ وَبَنَّا يُمَسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَبَنَّا يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَتُنْشَرُ الرَّحْمَةُ وَتَخْرُجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ وَلَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا ثُمَّ قَالَ وَلَمْ تَخُلْ الْأَرْضُ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مَسْتُورٌ وَلَا تَخْلُو إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ قَالَ سَلِيمَانُ فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ ﴿كَيْفَ يَتَفَعُّ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ الْمَسْتُورِ قَالَ كَمَا يَتَفَعُّونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ﴾؛ كمال الدين، ج ۱، ص ۲۰۷.

۱. اشاره به آیات اول و دوم سوره مبارکه لیل که در تفسیر آن آمده است: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ قَالَ: اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَلَمَّا غَشَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَصْبِرُ فِي دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَنْقَضِيَ، قَالَ: ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى﴾ قَالَ: النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ عليه السلام مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتُهُ الْبَاطِلَ؛ وَالْقُرْآنُ ضُرِبَ فِيهِ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ وَخَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِهِ وَنَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۵.

اولیاء طاغوت و ظلمات است دیگر، همانی که در آیه ظلمات^۱ آمده.^۲ این حجاب ظلمانی، مانع کار کردن امام نیست. امام، در وراء این حجاب دارد کار می‌کند. هم جهان را، هم جامعه شیعه را با دست تدبیر خودش جلو می‌برد. این یک نکته. محور هدایت تاریخی جامعه مؤمنین در دوره غیبت، خود حضرت بقیت الله هستند. ایشان هستند که جهان را و جامعه مؤمنین را آرام آرام به سمت ظهور هدایت می‌کنند.

و این، ابتلاء امام عصر^{علیه السلام} است. غیبت، اصلش ابتلاء امام زمان^{علیه السلام} است. اینکه در روایات دیدید، این حدیث معروف که

۱. ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾؛ سوره نور، آیه ۴۰.

۲. اشاره به روایت صالح بن سهل از امام صادق^{علیه السلام} در تفسیر آیه شریفه: «قُلْتُ ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ﴾ قَالَ الْأَوَّلُ وَ صَاحِبُهُ ﴿يَغْشَاهُ مَوْجٌ﴾ الثَّالِثُ ﴿مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ﴾ ظُلُمَاتُ الثَّانِي ﴿بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ مُعَاوِيَةُ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ فِتْنُ بَنِي أُمَيَّةَ ﴿إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ﴾ الْمُؤْمِنُ فِي ظُلْمَةٍ فَتَنَّهُمْ ﴿لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا﴾؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۵.

سدير نقل می کند می گوید وارد شدیم بر امام صادق علیه السلام دیدیم لباس مخصوص خشنی به بر دارند و گریه می کنند، کاسه چشم شان پر از اشک است، حال حضرت متحول است به طوری که نگران شدیم و این تعابیر بلند را می فرمایند «سَيِّدِي غَيْبَتُكَ نَفْتُ رُقَادِي وَ ضَيَّقْتُ عَلَيَّ مِهَادِي وَ ابْتَزْتُ مِنِّي رَاحَةَ فُقَادِي» غیبت تو راحتی من را سلب کرده، خواب من را از من گرفته. و یک جملات لطیف و سنگین. عرض کردیم آقا چیست؟ فرمودند من کتاب جفر و جامعه را می خواندم، بعضی از وقایع عصر غیبت امام علیه السلام را دیدم، من را متحول کرد. آن وقت حضرت بعضی از آن ابتلائات امام زمان (علیه اسلام) در دوره غیبت را توضیح می دهند در آن حدیث طولانی.^۱ که پیدا است اصل ابتلاء، مال وجود مقدس

۱. «عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرِفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام فَرَأَيْنَاهُ جَالِسًا عَلَى التُّرَابِ وَ عَلَيْهِ مَسْحُ خَيْبَرِيٍّ مُطَوَّقٌ بِلَا جَيْبٍ مُقَصَّرُ الْكُمَيْنِ وَ هُوَ يَبْكِي بُكَاءَ الْوَالِهِ الثَّكَلَى ذَاتِ الْكَبَدِ الْحَرَّى قَدْ نَالَ الْحُزْنَ مِنْ وَجْتِيهِ وَ شَاعَ التَّغْيِيرُ فِي عَارِضِيهِ وَ أَبْلَى الدَّمُوعُ مَحْجَرِيهِ وَ هُوَ يَقُولُ سَيِّدِي غَيْبَتُكَ

حضرت است و حضرت با بلاء خودشان، جامعه را

←

نَفْتُ رُقَادِي وَ ضَيَّقْتُ عَلَى مِهَادِي وَ ابْتَزْتُ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي سَيِّدِي
غَيْبُكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ وَ فَقَدْ الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ يُفْنِي
الْجَمْعَ وَ الْعَدَدَ فَمَا أَحْسُ بِدَمْعِهِ تَرَقَّى مِنْ عَيْنِي وَ أَنْيَنَ يَفْتَرُّ مِنْ
صَدْرِي عَنْ دَوَارِجِ الرِّزَايَا وَ سَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مُثْلَ بَعِينِي عَنْ غَوَابِرِ
أَعْظَمِهَا وَ أَفْضَعِهَا وَ بَوَاقِي أَشَدِّهَا وَ أَنْكَرِهَا وَ نَوَائِبَ مَخْلُوطَةٍ بِغَضَبِكَ
وَ نَوَازِلَ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ. قَالَ سَدِيرٌ فَاسْتَطَارَتْ عَقُولُنَا وَلَهْأَ وَ
تَصَدَّعَتْ قُلُوبُنَا جَزَعًا مِنْ ذَلِكَ الْخَطْبِ الْهَائِلِ وَ الْحَادِثِ الْغَائِلِ وَ ظَنَّنَا
أَنَّهُ سَمَتَ لِمَكْرُوهِهِ قَارِعَهُ أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنَ الدَّهْرِ بَاقِيَةٌ فَقُلْنَا لَا أَبْكِي
اللَّهُ يَا ابْنَ خَيْرِ الْوَرَى عَيْنِيكَ مِنْ آيَةٍ حَادِثَةٍ تَسْتَنْزِفُ دَمْعَكَ وَ
تَسْتَمْطِرُ عَبْرَتَكَ وَ آيَةُ حَالِهِ حَتَمَتْ عَلَيْكَ هَذَا الْمَاتَمَ قَالَ فَزَفَرَ
الصَّادِقُ عليه السلام زَفْرَةً انْتَفَخَ مِنْهَا جَوْفُهُ وَ اشْتَدَّ عَنْهَا خَوْفُهُ وَ قَالَ وَيَلَكُمْ
نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَ هُوَ الْكِتَابُ الْمُشْتَمِلُ عَلَى
عِلْمِ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الرِّزَايَا وَ عِلْمِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
الَّذِي خَصَّ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ عليهم السلام وَ تَأَمَّلْتُ مِنْهُ مَوْلِدَ قَائِمِنَا
وَ غَيْبَتَهُ وَ إِبْطَاءَهُ وَ طُولَ عُمُرِهِ وَ بَلَوَى الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ
تَوَلَّدَ الشُّكُوكُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ وَ ارْتِدَادَ أَكْثَرِهِمْ عَنْ
دِينِهِمْ...»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۳ - ۳۵۷.

می‌رسانند به ظهور. معبر ما به سمت ظهور، بلاء ولی خدا است. خود حضرت، عالم را آماده می‌کنند و ماها را آماده می‌کنند برای عصر ظهور. این تردیدی نیست.

این هم که در همه دوران‌ها، حضرت یک رجال الغیبی داشتند و دارند و با آن رجال الغیب کار می‌کنند، این هم محل بحث نیست. این هم حرف جدیدی نیست. این جزء معارف ما است. حضرت، رجال الغیب دارند، در ادعیه ما آمده، در روایات آمده. دعای ام داود را دیدید. در اعمال ام داود، آن دعا را ملاحظه فرمودید.^۱ از آن رجال الغیب، مفصل بحث شده که حضرت رجال الغیبی دارند، کار می‌کنند، عالم را اداره می‌کنند. این طور نیست که حضرت کار نکنند و یا یک دستگاه نداشته باشند. یک دستگاهی دارند، دستگاه پنهانی هم هست، در دسترس و دید ما نیست. حضرت با رجال الغیب هم کار می‌کنند.

۱. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَبْدَالِ وَالْأَوْتَادِ وَالسِّيَّاحِ وَالْعُبَّادِ وَالْمُخْلِصِينَ وَ الزُّهَّادِ وَأَهْلِ الْجِدِّ وَالْإِجْتِهَادِ»؛ مصباح المتعجب، ج ۲، ص ۸۰۹؛ مفاتیح الجنان، باب دوم، اعمال روز نیمه رجب.

- معارف اهل بیت* و دستگاه تفقه در معارف، بستر سرپرستی امام* به سمت ظهور

اما آنچه که حضرت در متن جامعه شیعه قرار دادند برای عبور شیعه، این است که یک معارفی به ما رسیده، ما باید از دل همین معارف به حسب ظاهر، تکلیف خودمان را اعم از تکالیف خرد و تکالیف بزرگ، تکالیف فردی و اجتماعی و حتی برنامه ریزی تاریخی خودمان را از دل این معارف بدست بیاوریم. در ورای این، عرض کردم تصرف خود حضرت است. یعنی شما اصلاً دست تصرف حضرت را همه جا اگر دنبال کنید، به خوبی می‌توانید مشاهده کنید. ولی آنچه بستر تصرف حضرت و مجرای تصرف حضرت در عالم ما شیعیان هست، عالم ظاهری، معارف‌شان و دستگاه تفقه در این معارف است.

گرچه این نکته را اینجا اشاره بکنم. سقیفه یکی از کارهایی که کرد این بود که واقعا ما را محروم کرد از وجود مقدس ائمه و نگذاشت مردم به امام روی بیاورند. و بعد هم روایات‌شان را حذف کرد، تا توانست تلاش کرد. و بعد هم برنامه ریزی‌ای کرد که طبقات مرجع در مقابل ائمه درست

بکند. و متأسفانه این تدبیر در بین ما شیعیان هم یک مقداری کارگر افتاد. من عرض کردم نمی‌خواهم نقد بکنم، اصلاً غرضم این نیست. می‌خواهم یک رویکرد اثباتی را بیان بکنم. ببینید بیت الحکمه‌ها را ائمه نیاوردند. بیت الحکمه‌ها را مأمون و هارون‌ها آوردند. نهضت ترجمه، کار ائمه نبود و ما شیعیان نباید تن می‌دادیم. وقتی امام صادق در بین ما هست، امام باقر (ارواحنا فداه) هست که می‌فرماید «لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِيمَانَ وَ الدِّينَ وَ الشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ»^۱ اگر یک نفر پیدا می‌کردم که بار علم من را بکشد، من همه حقایق ایمان و توحید و معارف و شرایع را از کلمه «صمد» برای او استخراج می‌کردم، همین یک کلمه را باز می‌کردم؛

۱. قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهَبٍ الْقُرَشِيُّ سَمِعْتُ الصَّادِقَ عليه السلام يَقُولُ... لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِيمَانَ وَ الدِّينَ وَ الشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ وَ كَيْفَ لِي بِذَلِكَ وَ لَمْ يَجِدْ جَدِّي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حَمَلَةً لِعِلْمِهِ حَتَّى كَانَ يَنْتَفِسُ الصُّعْدَاءُ وَ يَقُولُ عَلَى الْمَنْبَرِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي...؛ التوحید، ص ۹۲.



خب ما چه احتیاجی به دیگران داشتیم؟! چه نیازی بود؟! در همه حوزه‌ها عرض می‌کنم. غرضم به هیچ وجه نقد نیست. چون در محضر اساتید هستم، عرض می‌کنم. هم در حوزه تفقه، در اخلاق و عرفان، ما این طوری رویکردمان نبوده. ما خودمان را مستغنی از غیر نمی‌دیدیم با وجود معصوم. کانه می‌خواستیم از دیگران هم استضاء کنیم. چه ضرورتی؟! هم در حوزه اخلاق و عرفان، هم در حوزه حکمت و کلام و فلسفه، هم در حوزه فقه. در حوزه فقه که قوی‌ترین حوزه استنادی ما است واقعاً، به بهترین وجه حجیت وجود دارد، آنجا هم واقعاً با حجاب امضاء، ما گاهی کیلویی امضاء کردیم. الان هم با این اندیشه که آقا! امضاء کرده اسلام، روش‌های عقلایی را؛ به سرعت تمدن مادی را داریم امضاء می‌کنیم. اینها آفات ما است. اینها آفات نخبگان ما است. ما با وجود معصومین، احتیاجی به این حرف‌ها نداشتیم. چه باید کرد، سخن بعد است ها! واقعاً ما احتیاج نداشتیم، الان هم نداریم. اگر رویکرد ما صحیح بشود به اهل بیت^{علیهم‌السلام}، اگر شما امام را حاضر و زنده و ناظر و مشرف

می‌دانید، واقعا ما نیاز نداریم.^۱ دستگاه تفقه ما اگر خوب عمل بکند، ما مستغنی هستیم. الان ما مستغنی نیستیم. علت هم دارد که مستغنی نیستیم. به خاطر اینکه جریان حجاب سقیفه، این کار را کرده متأسفانه. و ما تا برنگردیم دوباره به این وادی، تهیاً پیدا نمی‌کنیم برای اینکه بتوانیم به سمت

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لِسَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ شَرْقًا وَ غَرْبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹. رجوع شود به: همان، «بَابُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فِي يَدِ النَّاسِ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام وَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِهِمْ فَهُوَ بَاطِلٌ»؛ بصائر الدرجات، ص ۹، «باب ما أمر الناس بأن يطلبوا العلم من معدنه و معدنه آل محمد عليهم السلام»؛ ص ۵۱۸، «باب فی أئمة آل محمد عليهم السلام أن المستحق الذي فی أیدی الناس من العلوم هو الذي خرج من عندهم و ما كان من الرأى و القیاس من الباطل فمن عند أنفسهم»؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۱، «باب من يجوز أخذ العلم منه و من لا يجوز و ذم التقليد و النهی عن متابعه غیر المعصوم فی کل ما یقول و وجوب التمسک بعروء اتباعهم علیهم السلام و جواز الرجوع إلى رواة الأخبار و الفقهاء الصالحین».

ظهور حرکت بکنیم. حالا من این وادی را ازش عبور می‌کنم. چون یک وادی سنگین و پیچیده‌ای است، نیاز به یک بحث‌های فنی‌تری دارد، این محفل برای او مساعد نیست. در هر صورت این قصه‌ای که اتفاق افتاده، این امر باید مرتفع بشود.

۴. حجاب مدرنیته، مهمترین حجاب ظهور در دوران ما

حالا یک نکته‌ای که مقدمه باشد، بعد ان شاء الله اشاره می‌کنم این است یکی از مهمترین حجاب‌هایی که از همین معبر افتاد... یعنی با حذف امیر المؤمنین علیه السلام، اسلام تبدیل شد به امپراطوری بنی امیه. امپراطوری بنی امیه، در اروپا در دوره بعد رنسانس، بازسازی شد. من رنسانس را تکامل یافته امپراطوری بنی امیه می‌دانم. ذهنم این طوری است، حالا شاید هم اشتباه می‌کنم. این طوری می‌فهمم که تکامل یافته امپراطوری بنی امیه است و این امپراطوری، بزرگترین حجاب ظهور است. این حجاب باید برداشته بشود. یعنی این جریان تبدیل شد - جریان مقابل اهل بیت - به جریان امپراطوری بنی امیه و بنی عباس. این

امپراطوری بازسازی شد و بازتولید شد، بعد تبدیل شد به جریان جهانی. این جریان جهانی که شما می بینید، همان امپراطوری است، با همان قرائت، با یک قرائت حداقلی از دین و... حالا این تفصیل می خواهد. این حجاب باید برداشته بشود و تلقی حقیر این است آن تعبیری که شده «بَعْدَ مَا مِلَّتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»^۱ این امتلاء ظلم و جور که این امتلاء حتی وارد حوزه اندیشه و تفکر و گاهی حالات ما موحدین هم شده و حالات ما را هم درگیر کرده؛ این

۱. «بِهِ يَمْلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مِلَّتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»؛ تعبیری در وصف حضرت ولی عصر علیه السلام که در روایات متعدد و در ادعیه و زیارات مربوط به آن حضرت آمده است؛ از جمله کلینی نقل می کند: «عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ هُوَ قَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ وَ لَدَكَ فَقَالَ لَا قُلْتُ مَنْ هُوَ قَالَ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلَّتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأَثَمَةِ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بُعِثَ ﴿عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ﴾؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۵، «باب ما ورد من إخبار الله و إخبار النبی صلی الله علیه و آله بالقائم علیه السلام من طرق الخاصة و العامة».

امتلاء، جریان همان ولایت باطل از طریق این امپراطوری بزرگ در همه زوایای زندگی ما است. و اتفاقاً یکی از مهمترین درگیری‌های آخر الزمانی، درگیری با همین است. ما باید یک معبری از این حجاب بزنیم. به قول بعضی‌ها این حجاب مدرنیته را باید برداریم؛ این، حجاب شده. ما نمی‌توانیم اصلاً دوران ظهور و امامت و خلافت را با این حجاب، فهم کنیم. این، حجاب فهم عصر ظهور، حجاب فهم امامت است. حالا این را ان شاء الله اگر خدای متعال توفیق داد، تقدیم می‌کنم. عذر خواهی می‌کنم از همه عزیزان و اساتید بزرگواری که فرصت‌شان را گرفتم.

گفتار ۱۰

مدریته؛ بزرگترین حجاب ظهور

در دوران ما

شب ششم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۹۱/۸/۲۸

در جلسات گذشته اشاره کردیم که عصر ظهور حضرت، عصر ویژه‌ای است که تمام تلاش انبیا و اوصیاء آنها و اولیاء الهی، معطوف به آن عصر بوده است. آنچه در آن عصر محقق می‌شود، ظهور حقیقی کلمه توحید و ولایت حق است که همه خیرات هم بر مدار آن است؛ لذا اشاره کردیم که محور تحقق آن دوران هم وجود مقدس حضرت بقیت‌الله ع، خلیفه تامّ خداست. ایشان محور وقوع آن حادثه عظیم هستند. ما همه مهمان این سفره هستیم. درواقع تحقق ظهور، فعل الهی است؛ یعنی آنچه در دوران ظهور اتفاق می‌افتد، فعل خدای متعال است، چه در محو باطل و چه در تحقق حق و بسط حقیقت. این فعل الهی از مصدر وجود مقدس امام عصر ع واقع می‌شود؛ ایشان، «یدالله» است و آن اتفاقات

عظیم، به وسیله ایشان واقع می شود. پس فعل، فعل خدای متعال است ولی به دست امام زمان ع محقق می شود.

چند نکته هم اشاره کردیم: یکی این بود که ما می بایست منتظر تحقق آن دوران باشیم. این انتظار [هم] یک عمل در عرض بقیه اعمال ما نیست؛ انتظار، یک رویکرد جاری در همه زندگی است و باید همه زندگی ما را بپوشاند، نه اینکه فقط بخشی از زندگی ما باشد.

۱. اصالت رویکرد توحیدی و ولایی به انتظار

نکته ای که اینجا اضافه می کنم این است: انتظاری که ما باید دنبال کنیم، انتظاری صرفاً با رویکرد فقهی نیست. گاهی بعضی دین را در فقه و احکام خلاصه می کنند؛ می گویند اگر حکومتی دینی باشد، باید به احکام عمل شود. بله، این [عمل به احکام]، حتماً در حکومت دینی هست؛ در حکومت دینی باید به احکام عمل شود، باید فروع اقامه شود، ﴿إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ

آتُوا الزَّكَاةَ^۱، حتماً این طور است. ولی این کافی نیست؛ دین در فروع و احکام و شریعت خلاصه نمی شود. بلکه باطن دین، ولایت حقه است که وقتی محقق شد، همه خیرات ساری و جاری می شوند، اخلاق اخلاق کریمه می شود، جامعه جامعه زنده به حیات طیبه می شود و همه روابط تغییر می کند. فقط این نیست که احکام جاری می شود؛ بله، احکام هم جاری می شود و بالاتر از آن، حقیقت توحید محقق می شود.

مأموریت اصلی حکومت دینی، اقامه توحید است و بعد هم اقامه ولایت است که اقامه ولایت، طریق تحقق ادامه توحید است و بعد، این جریان می رسد به جریان شریعت؛ لذا اول چیزی که ما باید مردم را به آن دعوت کنیم، دعوت به اصل توحید است. انبیا هم همین طور بوده اند؛ وقتی می آمدند، آغاز دعوتشان به شریعت نبود؛ دعوتشان را با

۱. ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾؛ سوره حج، آیه ۴۱.

«قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»^۱ شروع می‌کردند، گرچه بعداً همین توحید، تفصیل داده می‌شد. این شرایع هم چیزی جز توحید نیست؛ یعنی نماز و روزه و حج و زکات، انجام محرمات و ترک واجبات، چیزی جز مناسک بندگی و مناسک توحید نیست، ولی آنچه مهم است این است که این مناسک، اصل نیستند.

لذا رویکرد ما به دوره ظهور، نباید صرفاً یک رویکرد فقهی باشد؛ رویکرد ما به حکومت دینی، نباید صرفاً یک رویکرد فقهی باشد. به‌همین خاطر وقتی ما می‌خواهیم یک حکومت دینی را ارزیابی کنیم که آیا توفیق داشته یا نه، نباید

۱. [تعبیر معروفی که منسوب به نبی اکرم ﷺ است و به عنوان اولین شعارهای دعوت حضرت معرفی می‌شود؛ از جمله علامه مجلسی این‌گونه نقل می‌کند: «طَارِقُ الْمُحَارَبِيِّ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي سَوِيْقَةِ ذِي الْمَجَازِ عَلَيْهِ حُلَّةٌ حُمْرَاءُ وَهُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا وَابْوَاهَبِ يَتْبَعُهُ وَيَرْمِيهِ بِالْحِجَارَةِ وَقَدْ أَدْمَى كَعْبَهُ وَعَرَّقُوْبِيهِ وَهُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تُطِيعُوهُ فَإِنَّهُ كَذَّابٌ»؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲.]

اول از تحقق فروع ارزیابی کنیم. باید دید که این حکومت دینی، چقدر موازنه قدرت را به نفع اسلام تغییر داده، چقدر پرچم اسلام را در عالم برافراشته، چقدر یاد خدای متعال زنده کرده، چقدر مکتب اهل بیت^{علیهم السلام} را احیا کرده و در سایه آن چقدر توجه به این مکتب پیدا شده است. این، نسبت به فروع، اصل است. البته حتماً اگر حکومتی دینی باشد، باید آرام آرام مجاری تحقق احکام را هم فراهم کند. رویکرد ما هم نسبت به عصر ظهور - یعنی رویکرد انتظار - انتظار یک جامعه فقهی که در آن فقط به فروع اسلام عمل می شود نیست، بلکه تحقق یک جامعه دینی است که در آن ابتدا اصول محقق می شود و بعد فروع اجرا می شود. از آن طرف هم بعضی هستند که خیال می کنند جامعه دینی، جامعه ای است که فقط به اصول و معنویت اتکا دارد؛ شریعت را نمی بینند. این هم تمام نیست؛ جامعه دینی حتماً جامع اینهاست؛ یعنی باید در آن هم توحید محقق شود و هم ولایت حقه جاری شود و هم به دقت به شریعت عمل شود؛ ولی این [شریعت] فرع است و آنها اصول. رویکرد ما به

دوران حضرت هم باید بیش از رویکرد فقهی، رویکرد معنوی و توحیدی و ولایی باشد.

۲. رویکرد اجتماعی و تاریخی به انتظار و لوازم آن

نکته دیگر این است که قطعاً رویکرد ما نباید فقط یک رویکرد فردی باشد. هر طور که ظهور و انتظار را معنا می‌کنیم، باید یک رویکرد جمعی و تاریخی باشد؛ یعنی باید بر ظهور و مطالبه ظهور، اجتماع قلوب واقع شود، نه اینکه افراد به صورت جزایر مستقل بخواهند منتظر باشند. ما «جامعه» منتظر می‌خواهیم. باید حقیقت جمعی ما، یک حقیقت منتظر باشد. این رویکرد است که به وقوع اجتماعی ظهور کمک می‌کند. بلکه از این بالاتر، انتظار ما باید یک انتظار تاریخی باشد؛ یعنی انتظار، یک پرستش و عبادت تاریخی است که همه ما باید در آن نقش ایفا کنیم.

- عبادت اجتماعی

یک دست از عبادات، عبادات اجتماعی هستند. وقتی جامعه‌ای با هم یک عبادت اجتماعی را انجام می‌دهند،

همه در عبادت همدیگر شریک هستند. اگر شما با همدیگر تلاش کردید که مراسم عزاداری سیدالشهدا^ع را به پا کنید، همه شما در ثواب عزاداری شریک هستید و همه در ثواب همدیگر هم شریک هستید. هر کسی که هر اقدامی می کند، در ثواب مابقی هم شریک است. یک لشکر که در جبهه حق باهم می جنگند، همه در فعل هم شریک هستند؛ گویا همه دارند با زبان همدیگر، با فعل همدیگر، خدا را پرستش می کنند. این همان توفیر نیت است؛^۱ یعنی همه همدل هستند، همه می خواهند این کار بزرگ، موفق شود (من دوست دارم شما موفق شوید، شما هم دوست دارید من موفق شوم).

کار شیطان، به عکس است: شیطان، ایجاد حسادت می کند؛ وقتی دو نفر با هم همکاری می کنند، به آنها وسوسه می کند که بگذار همه کارها به اسم تو تمام شود. به همین - خاطر وقتی کنار هم هستیم و داریم کار اجتماعی می کنیم،

۱. تعبیری در دعای امام سجاد^ع: «اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِطُفِكَ نِيَّتِي»؛ صحیفه سجادیه، دعای بیستم.

اگر ببینم دیگری که کنار ماست موفق شده است، نگران می‌شویم، چون آن کار به نام ما تمام نمی‌شود؛ این همان حسادت شیطان است. در جبهه حق، این‌طور نیست. در جبهه حق اگر ما با هم در سنگری مشارکت می‌کنیم، من از توفیق شما خوشحال می‌شوم، شما هم از توفیق من خوشحال می‌شوید. مثلاً اگر شما روز عرفه به زیارت نرفتید، خوشحال‌اید که من به زیارت رفته‌ام؛ می‌گویید: «حرم امام حسین^ع شلوغ بود؛ الحمدلله امام حسین^ع دست خیلی‌ها را گرفته، خیلی‌ها وارد محیط رحمت شده‌اند، خیلی‌ها رو به امام^ع آورده‌اند». همین که شما این را دوست دارید، شریک در عمل می‌شوید. همین، شرکت در عبادت از طریق نیت است. اینکه فرموده‌اند: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»،^۱ یک معنایش همین است. خیلی از عبادات،

۱. برای نمونه: «عَنْ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ^ص نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَنِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَكُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ عَلَى نِيَّتِهِ؛ الكافي، ج ۲، ص ۸۴. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۶۷،

اجتماعی هستند. وقتی یک لشکر باهم کار می‌کنند، همه خوشحال‌اند که همه موفق هستند؛ هیچ کسی از موفقیت دیگران رنج نمی‌برد؛ همه دوست دارند همه توفیق پیدا کنند؛ لذا ولو خودشان هم در آن سنگر نمی‌جنگند ولی در ثواب آن سنگر هم شریک‌اند؛ گویا در آن سنگر حضور دارند؛ همه در ثواب یکدیگر شریک می‌شوند. این است که عبادت، بسیار عظیم می‌شود، پر برکت می‌شود. مثل نماز جماعت که من در ثواب شما شریکم و شما هم در ثواب من.

- عبادت تاریخی

از این بالاتر، یک عبادت تاریخی دارید؛ یعنی یک جامعه در طول تاریخ، هم‌افزایی می‌کند. این بنا، بنایی نیست که یک نسل بتواند آن را اقامه کند. نسل‌ها می‌آیند، هر کدام یک سنگ بنایی می‌گذارند تا نتیجه معماری نسل‌های مختلف،



این بنای عظیم می‌شود. معماری دوران ظهور، این‌طور است؛ همه انبیا علیهم‌السلام آمده‌اند و یکی‌یکی سنگ‌هایی را گذاشته‌اند تا اینکه این بنا در عصر ظهور به وسیله امام زمان علیه‌السلام تام و تمام می‌شود. ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾؛^۱ این نور در عالم آمده است و در دوران حضرت، به تماشش می‌رسد. همه انبیا علیهم‌السلام، همه معصومین علیهم‌السلام و بلکه همه آحاد جامعه موحدین، در این عبادت عظیم شریک‌اند. انتظار یعنی رویکرد همه این است: همه می‌خواهند به اندازه خودشان کاری کنند که آن دولت اقامه شود. [مثل] یک کندوی بزرگ زنبور عسل که هر کدام کار خود را می‌کنند تا یک ظرف عسل درست شود. البته پیدا است سهم اصلی، مخصوص امام علیه‌السلام است؛ امام علیه‌السلام [است که] کار را تمام می‌کند. ولی به اندازه‌ای که به ما مشارکت داده‌اند، ما هم می‌توانیم در این بنای رفیع کاخ عصر ظهور،

۱. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره صف، آیه ۸. ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۲.

حضور داشته باشیم. حضورمان چقدر است؟ هر چقدر که هست.

همه شنیده‌اید وقتی حضرت ابراهیم خلیل (ع) را در آتش انداختند، زنبور عسل بالش را تر کرده بود تا آتش را خاموش کند. این آتش که با این آب خاموش نمی‌شود! خاموشی این آتش، فرمان خدا را می‌خواهد؛ ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾.^۱ ولی بالأخره این زنبور عسل هم عبادت خودش را می‌کند و به فوز خودش می‌رسد.

این بنای عظیم عصر ظهور که یک کاخ رفیع عبادت است و توحید و بندگی خدا در آن محقق می‌شود، بنایی است که همه تاریخ در آن مشارکت دارند. منتظر، آن انسانی است که سهم خودش را در بنای تاریخی عصر ظهور ایفا می‌کند، هر کجای عالم که ایستاده باشد. فرقی نمی‌کند که کجاست؛ یک قرن قبل از ظهور است، ده قرن قبل از ظهور است، حتی زمان حضرت موسی^ع است، زمان حضرت آدم^ع است. آن نقشی که باید در ساختن این بنای تاریخی ایفا

کند، انجام می‌دهد. همه کسانی را هم که در تاریخ کار می‌کنند تا بنای عصر ظهور معماری شود، همه را - خودشان و فعلشان را - دوست دارد، از امام گرفته که محور است تا بقیه. این می‌شود عبادت مشاع تاریخی. انسان در ثواب همه کسانی که برای تحقق ظهور یک اقدام کرده‌اند یا حتی نفس کشیده‌اند، شریک است؛ چون همه آنها را دوست دارد. وقتی در تاریخ به پشت‌سر نگاه می‌کند و آنهایی که در جمل کنار امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شده‌اند را می‌بیند، از کار و فداکاری‌شان لذت می‌برد؛ آنها که در صفین شهید شده‌اند، همین‌طور. به - عکس، نسبت به کسانی که در صفین کنار معاویه بودند نفرت دارد و آنها را لعن و طرد می‌کند؛ کسانی که در کربلا کنار ابن‌زیاد و یزید بودند، از [خود آنها و از] فعل آنها متنفر است. این همان همدلی با یک جبهه عظیم تاریخی است و هم‌افزایی این جبهه عظیم تاریخی به عصر ظهور منتهی می‌شود.

پس رویکرد ما به عصر ظهور نباید رویکرد فردی باشد؛ این‌طور نیست که دنبال آن باشم که «من» بشوم سنگ بنای

اصلی عصر ظهور. رویکرد ما باید تاریخی باشد؛ [باید] بخواهیم یک مشارکت تاریخی کنیم؛ [باید] همه مؤمنین دست به دست هم بدهند تا مقدمه شود برای ظهور حضرت و تحقق آن دولت کریمه به دست وجود مقدس حضرت بقیت الله علیه السلام. بنابراین باید تاریخی هم عمل کنیم؛ کما اینکه پرچمداران تاریخ، این طور عمل می کردند.

- مشارکت جمعی مؤمنین در زمینه سازی ظهور، راه شریک شدن آنان در عبادت معصوم

این را هم اینجا اشاره کنم: این تاریخ عظیمی که به سمت ظهور حرکت می کند، پرچمدارانی دارد؛ این پرچمداران، تاریخی هستند، یعنی مخصوص یک دوران نیستند. مثل انبیاء اولوالعزم علیهم السلام؛ انبیاء اولوالعزم علیهم السلام یک دوران تاریخی را به سمت ظهور معماری می کنند. مثل ائمه هدا و معصومین علیهم السلام؛ تصرفی که امیرالمؤمنین علیه السلام می کند، یک تصرف ماندگار تاریخی است؛ تصرف سیدالشهدا علیه السلام یک تصرف ماندگار تاریخی است. افعالی که معطوف به عصر ظهور انجام می گیرد، همه یکسان نیستند. سلسله اشخاصی هستند

که ائمه تاریخی‌اند، تاریخ‌سازند و تاریخ را معماری می‌کنند. یک دوران تاریخی به‌وسیله ابراهیم خلیل علیه السلام بنا می‌شود و بعد، سنت ایشان در تاریخ می‌ماند. یک عده هم فقط رهبران اجتماعی‌اند و یک جامعه را رهبری می‌کنند. این هم یک سهم از مدیریت و ولایت حق است. عده‌ای هم هستند که سهم‌شان در حد مشارکت یک انسان عادی است که به‌اندازه خودش در این کار شریک می‌شود. اینها همه، در این عبادت تاریخی شریک‌اند.

آنچه لطیف است این است که انسان با این مشارکت، در عبادت معصوم شریک می‌شود. یکی از بزرگان می‌فرمود: «آن چیزی که اصحاب سیدالشهدا علیهم السلام را خیلی ممتاز کرده این است که آنها در این فعل عظیم امام حسین علیه السلام شریک شده‌اند». این خیلی مهم است؛ بالاخره خونهاشان طوری ریخته شد که شریک امام حسین علیه السلام شده‌اند. در زیارت‌نامه اصحاب همین را می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَیْکُمْ يَا أَنْصَارَ أَبِي عَبْدِ

اللّٰه». ^۱ اینها در این کار عظیمی که امام حسین علیه السلام انجام می دادند، ناصر حضرت شدند؛ این است که خیلی مهم است. در دعای عهد و دیگر دعاها مکرر سفارش شده است که این طور دعا کنید: «اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ»؛ چه عصر ظهور باشیم و چه نباشیم. ما می توانیم کاری کنیم که در بنای دوران عصر ظهور ناصر حضرت شویم؛ [می توانیم] در این کار عظیم و این عبادت عظیم که محورش حضرت هستند، ما هم سهمی پیدا کنیم. این می شود انتظار؛ انتظار یعنی نصرت حضرت در اقامه عصر ظهور، هر کسی به اندازه خودش. این یک بنای عظیم تاریخی است که به وسیله تاریخ عبادت و بندگی خدای

۱. برای نمونه: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَلِيِّ النَّاصِحِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي طَبْتُمْ وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ وَ فُرْتُمْ فَوْزًا عَظِيمًا فَيَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ مَعَكُمْ»؛ مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۷۲۳.

متعال بنا شده است. همه انبیاء^{علیهم السلام} سنگ‌های این بنا را گذاشته-
اند تا اینکه بنای بزرگ به دست حضرت تمام می‌شود، ﴿وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ﴾؛^۱ این نور با امام زمان^{علیه السلام} به مرحله تمام خودش
که ظهور حقیقت در عالم است، می‌رسد. ظهور نور توحید
در عالم، با حضرت، به مرحله کمال می‌رسد؛ ما هم
می‌توانیم مشارکت کنیم.

این را هم بدانید که همه مؤمنین به اندازه خودشان
مشارکت می‌کنند، اگرچه درجات دارد. ایمان^۲ درجات
دارد، مؤمنین هم درجات دارند. این مشارکت موجب یک
همدلی وسیع بین مؤمنین می‌شود. مبادا ما کسی را که
ضعیف‌تر است، طردش کنیم؛ او هم در همین جبهه است.
روایات را دیده‌اید؛ فرموده‌اند: مؤمنین درجات دارند؛ ایمان
بالا تر را به آنها تحمیل نکنید؛ همدیگر را دوست داشته
باشید ولو اینکه آن شخص، درجه ایمانش از شما پایین‌تر
باشد. [مرحوم کلینی] کافی شریف نقل می‌کند که شخصی
گفت: امام صادق^{علیه السلام} در حیره بودند و به ما مأموریت دادند که

به منطقه‌ای برویم و کاری انجام بدهیم و برگردیم. رفتیم، مأموریت را انجام دادیم و برگشتیم. حضرت فرمودند: «دوستان ما را دیدید؟ احوالشان چطور بود؟» عرض کردم: «آقا! اینها هم عقیده ما نیستند». پیداست این شخص، کنار حضرت بوده و بیشتر دستش به حضرت می‌رسیده و طبیعتاً معرفتش هم بیشتر بوده است. حضرت فرمودند: «عجب! پس ما هم باید شما را طرد کنیم؛ چون بسیاری از حرف‌هایی را که ما می‌زنیم، شما نمی‌فهمید و همراه ما نیستید».^۱ همین‌طور که امام علیه السلام مراتب مادون را تحمل می‌کند،

۱. «عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا سَرَّاجٍ وَ كَانَ خَادِمًا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَاجَةٍ وَ هُوَ بِالْحِيرَةِ أَنَا وَ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ قَالَ فَانْطَلَقْنَا فِيهَا ثُمَّ رَجَعْنَا مُغْتَمِينَ قَالَ وَ كَانَ فَرَّاشِي فِي الْحَائِرِ الَّذِي كُنَّا فِيهِ نُزُولًا فَجِئْتُ وَ أَنَا بِحَالٍ فَرَمَيْتُ بِنَفْسِي فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ إِذَا أَنَا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَدْ أَقْبَلَ قَالَ فَقَالَ قَدْ أَتَيْتَاكَ أَوْ قَالَ جِئْنَاكَ فَاسْتَوَيْتُ جَالِسًا وَ جَلَسَ عَلَيَّ صَدْرُ فَرَّاشِي فَسَأَلَنِي عَمَّا بَعَثَنِي لَهُ فَأَخْبَرْتُهُ فَحَمَدَ اللَّهُ ثُمَّ جَرَى ذِكْرُ قَوْمٍ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نَبْرَأُ مِنْهُمْ إِنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ مَا نَقُولُ قَالَ فَقَالَ يَتَوَلَّوْنَا وَ لَا يَقُولُونَ مَا نَقُولُونَ تَبْرَأُونَ مِنْهُمْ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَهُوَ ذَا عِنْدَنَا مَا لَيْسَ عِنْدَكُمْ فَيَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَبْرَأَ مِنْكُمْ قَالَ قُلْتُ

همه مراتب جامعه مؤمنین هم باید همدیگر را تحمل کنند و یک همدلی و همفکری و همکاری مشاع داشته باشند تا این عبادت عظیم تاریخی - که عصر ظهور است - محقق شود.^۱

←

لَا جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ وَهُوَ ذَا عِنْدَ اللَّهِ مَا لَيْسَ عِنْدَنَا أَفْتَرَاهُ أَطْرَحَنَا قَالَ قُلْتُ لَا وَاللَّهِ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا نَفْعَلُ قَالَ فَتَوَلَّوْهُمْ وَ لَا تَبَرَّءُوا مِنْهُمْ إِنَّ مِنْ الْمُسْلِمِينَ مَنْ لَهُ سَهْمٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمَانِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ أَرْبَعَةُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ خَمْسَةُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سِتَّةُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَبْعَةُ أَسْهُمٍ فَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ يُحْمَلَ صَاحِبُ السَّهْمِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ وَ لَا صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الثَّلَاثَةِ وَ لَا صَاحِبُ الثَّلَاثَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الْأَرْبَعَةِ وَ لَا صَاحِبُ الْأَرْبَعَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الْخَمْسَةِ وَ لَا صَاحِبُ الْخَمْسَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّتَّةِ وَ لَا صَاحِبُ السَّتَّةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّبْعَةِ...»؛ الکافی ج ۲، ص ۴۲-۴۴.

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص ۴۲، «بَابُ دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ»؛ بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۵۴، «بَابُ دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ وَ حَقَائِقِهِ».

۳. موانع و حجاب‌های ظهور

- وسعت و پیچیدگی موانع ظهور

نکته مهمی که در این بحث مانده این است که تحقق عصر ظهور، موانعی دارد. همین‌طور که خود عصر ظهور، یک بنای تاریخی رفیع است، مانعش هم یک بنای تاریخی است. مانع آن، یک نفر و دو نفر و ده نفر نیستند. در طرف حق، پرچمدارانی تاریخی هستند و یک محور دارند. محور کل اقامه عصر ظهور، نبی اکرم ﷺ [و بعد، اهل بیت ایشان علیهم‌السلام] هستند. بعد از ایشان، انبیاء اولوالعزم علیهم‌السلام هستند که از آنها عهد این دولت و میثاق همراهی با امام زمان علیه‌السلام گرفته شد،^۱ آنها هم استقامت کردند و بار این دولت را به دوش کشیدند، ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾.^۲

-
۱. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۷۰، «باب ما خص الله به الأئمة من آل محمد علیهم‌السلام من ولاية أولى العزم لهم في الميثاق وغيره».
 ۲. ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ فَبَلَّغْ فَهَلْ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛ سوره احقاف، آیه ۳۵.

[در رتبه] بعد، اولیاء و آحاد جامعه مؤمنین در این جبهه مشارکت دارند. آن طرف هم همین طور است؛ یعنی حجاب عصر ظهور، یک حجاب ساده نیست. قرآن همان طور که اصل ظهور را با شکوه و عظمت بیان می کند - ﴿وَالْفَجْرِ * وَ لَيَالٍ عَشْرٍ﴾^۱، ﴿وَالشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾^۲ - آن طرف را هم یک

۱. ﴿وَالْفَجْرِ * وَ لَيَالٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ﴾؛
سوره فجر، آیات ۱-۴. «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالْفَجْرِ﴾ وَ الْفَجْرُ هُوَ الْقَائِمُ ع وَ اللَّيَالِي الْعَشْرُ الْأَثَمَةُ ع مِنَ الْحَسَنِ إِلَى الْحَسَنِ وَ الشَّفْعُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ ع وَ الْوَتْرُ هُوَ اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ع ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ﴾ هِيَ دَوْلَةُ حَبْتَرٍ فَهِيَ تَسْرِي إِلَى قِيَامِ الْقَائِمِ ع»؛ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۷۶۶. رجوع شود به روایات ذیل آیات شریفه در: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۵۰.

۲. ﴿وَالشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾؛ سوره شمس، آیات ۱-۴. «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ ع بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ

دستگاه وسیع و یک تفرعن پیچیده می‌داند. حجاب ظهور و حجاب ولایت، چیز ساده‌ای نیست.

می‌فرماید: پیغمبر ما! ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾؛^۱ ما برای هر پیغمبری دشمنانی از شیاطین انس و جن گذاشته‌ایم. در روایت ذیل این آیه،

←

قُلْتُ ﴿الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿تَلَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ نَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أُمَّةُ الْجَوْرِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ ﷺ وَ جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ فَغَشَّوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ فَحَكَى اللَّهُ فِعْلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَّةِ فَاطِمَةَ ؑ يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيُجَلِّيه لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛ الكافي، ج ۸، ص ۵۰.

۱. ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۱۲.

شیاطین انسی پیامبران را نام می برد تا می رسد به نبی اکرم^ص؛^۱ حضرت هم شیاطین انسی و جنی داشتند که حضرت را رصد می کردند؛ این خیلی مهم است. محورشان خود ابلیس است؛ طبق حدیث عقل و جهل،^۲ او خود نبی اکرم^ص را رصد می کند، گرچه دستش نمی رسد. [وجود مقدس حضرت، آن] کسی [است] که در عالمی عبادت می کند که [این طور از آن تعبیر شده:] «إِنَّ لَاهُجَّ اللَّهُ خَالَاتٍ»؛^۳ حالاتی بین ما و خدا هست که

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ص قَالَ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَفِي أُمَّتِهِ شَيْطَانَانِ يُؤْذِيَانِهِ وَيُضِلُّانِ النَّاسَ بَعْدَهُ. فَأَمَّا صَاحِبَا نُوحٍ فَقَنْطِفُوصُ وَخَرَامُ، وَأَمَّا صَاحِبَا إِبْرَاهِيمَ فَمَكْتَلُ وَرِزَامُ، وَأَمَّا صَاحِبَا مُوسَى فَالْسَّامِرِيُّ وَ مَرْعَقِيَا وَأَمَّا صَاحِبَا عِيسَى فَبُولَسُ وَ مَرِيتُونُ وَأَمَّا صَاحِبَا مُحَمَّدٍ^ص فَحَبْرَتُ وَ زُرَيْقٌ»؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. «عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ص وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرُ الْعَقْلِ وَالْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ^ص اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَالْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱.

۳. [این روایت در منابع دست اول نیامده، اما در کتب علمی متعدد به آن اشاره شده؛ امام خمینی (ره) می نویسد:] «نقل عن المتحقق بالبرزخیة الكبرى و الفقير الكلّ علی المولی و المرتقی ب ﴿قَابَ

آنجا انبیاء مرسل هم حضور ندارند. [آن] کسی [است] که به جایی می‌رسد که جبرئیل با همه عظمتش ایشان را در سفر معراج رها می‌کند؛ وقتی حضرت می‌پرسند که چرا من را تنها گذاشتی، عرض می‌کند: شما به بساطی قدم می‌گذارید که هیچ‌کس قبل از شما نرفته و مخصوص شماست و اگر به اندازه سر انگشتی جلوتر بیایم، کارم تمام است، چون شأن من نیست.^۱ کسی که این چنین است، پیداست شیطان نمی‌تواند رصدش کند؛ ولی شیطان در خیال خودش، رصدش را این قرار داده است. اصلاً معنای آیه ﴿لَا قُودُنَّ

←

قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾، المصطفی المرتضی المجتبی، بلسان أحد الأئمة: لنا مع الله حالات هو هو، و نحن نحن؛ و هو نحن، و نحن هو؛ مصباح الهدایه إلى الخلافة و الولاية، ص ۶۷.

۱. «...قَالَ لِي جَبْرَائِيلُ تَقَدَّمَ يَا مُحَمَّدٌ وَ تَخَلَّفَ عَنِّي فَقُلْتُ يَا جَبْرَائِيلُ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ تُفَارِقُنِي فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ انْتِهَاءَ حَدِّي الَّذِي وَضَعَنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ إِلَى هَذَا الْمَكَانِ فَإِنْ تَجَاوَزْتُهُ احْتَرَقْتُ أَجْنِحَتِي بِتَعَدِّي حُدُودِ رَبِّي جَلَّ جَلَّالُهُ...»؛ عیون أخبار الرضا^ع، ج ۱، ص ۲۶۳-۲۶۴.

لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ^۱ همین است؛ می‌خواهد بگوید: «من امیرالمؤمنین^ع را رصد می‌کنم، با دیگران کاری ندارم؛ من حضرت را رصد می‌کنم و نمی‌گذارم مردم دور و بر ایشان جمع شوند. نگاه می‌کنم حضرت چه کاری می‌کنند، من هم همان را خنثی کنم؛ با دیگران کار ندارم. می‌بینم امیرالمؤمنین^ع چه دستی در عالم می‌برند، هر کاری کنند، من ضدش را انجام می‌دهم». معنای ﴿لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ همین است؛ یعنی نمی‌گذارم مردم، در صراط مستقیم بروند و گرد ولیّ حق بگردند.^۲

۱. ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۶.

۲. برای نمونه: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ * ثُمَّ لَاتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾؟ قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ^ع: يَا زُرَّارَةُ إِنَّهُ إِنَّمَا صَمَدَ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ فَأَمَّا الْآخَرُونَ فَقَدْ فَرَّغَ مِنْهُمْ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۴۵. همچنین در روایت مفصلی از امام باقر^ع در ماجرای شیعه شدن یکی از مخالفین آمده است که حضرت به او فرمود: «أَمَّا إِنَّ عِبَادَتَكَ يَوْمَئِذٍ كَانَتْ أَخَفَّ عَلَيْكَ مِنْ عِبَادَتِكَ

پس ما دستگاه باطل و حجاب عصر ظهور را یک حجاب ساده نبینیم. این جریان همان جریانی است که در قرآن [از آن] به ظلمات تعبیر می‌شود. این طرف، آیه نور است و آن طرف، آیه ظلمات.^۱ قرآن این دستگاه را وسیع و



الْيَوْمَ لَأَنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ وَالشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِشِيعَتِنَا لَأَنَّ سَائِرَ النَّاسِ قَدْ كَفَوْهُ أَنْفُسَهُمْ»؛ الکافی، ج ۳، ص ۱۶۲.

۱. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ * لِيَجْزِيََهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ * أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ

گسترده معرفی می‌کند و دوران‌ش را هم تاریخی‌تر و طولانی‌تر از دوران این دنیا بیان می‌کند، چون قبل از خلقت ظاهری آدم و تنزلش به عالم دنیا، ابلیس بوده و شش هزار سال مشغول عبادت بوده است.^۱ قصه درگیری، از آنجا شروع می‌شود؛ از قصه عقل و جهل شروع می‌شود؛ از زمانی که خدای متعال آنها را آفرید، این درگیری شروع می‌شود؛

←

يَدُهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ؛ سوره نور، آیات ۳۵-۴۰.

۱. «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمْ مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعَةِ وَاحِدَةٍ؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِيَّةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ إِبْلِيسَ عَبَدَ اللَّهَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فِي رَكْعَتَيْنِ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ كَانَ مِنْ إِنْظَارِ اللَّهِ إِيَّاهُ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ بِمَا سَبَقَ مِنْ تِلْكَ الْعِبَادَةِ؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۱.

جهل، بنای درگیری و دشمنی را در عالم گذاشت.^۱ [این درگیری و دشمنی،] هم جغرافیایش گسترده‌تر و هم تاریخش وسیع‌تر از این عالم است؛ عوالمی درگیرند؛ تاریخ گسترده‌ای دارد. اگر قرآن از آیه نور صحبت می‌کند، از آیه ظلمات هم صحبت می‌کند.

- حقارت و ضعف موانع ظهور در مقابل اهل بیت

البته درعین حال که قرآن این جبهه را با این همه گستردگی مطرح می‌کند، ولی جبهه باطل را در مقابل جبهه حق، خیلی کوچک می‌داند. در مجموع، با همه وسعت، گستردگی، شیطنت و مَلَعَتی که دارد، به تعبیر قرآن کف

۱. «ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعِدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ قَوَّيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطَنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أُعْطِيْتُهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَ جُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ جُنْدًا...»؛

روی آب است، ﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً﴾؛^۱ نهر عظیمی به -
 راه افتاده، روی آن زبدی هم هست. گاهی تعبیر قرآن این
 است: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ»؛^۲ می خواهند با
 بازدم شان خورشید را خاموش کنند؛ می خواهند خورشید را
 فوت کنند. نور نبی اکرم ﷺ می شود خورشید، همه تلاش
 شیطان می شود یک بازدم. [باز در جای دیگر می فرماید:] ﴿وَقُلْ
 جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾؛^۳ اصلاً از
 همان ابتدا، جبهه باطل در مقابل جبهه حق از بین رفته بود،
 ﴿كَانَ زَهُوقًا﴾؛ از همان ابتدا خدای متعال و اولیاء خدای

۱. ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾؛ سوره رعد، آیه ۱۷.

۲. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره صف، آیه ۸. ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۲.

۳. ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۲.

متعال غالب و پیروز بوده‌اند. معنای این تعبیر قرآن این است که غلبه با نبی اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ است، غلبه با شیاطین نیست.

البته [قرآن] این هشدار را به ما می‌دهد که دستگاه باطل خیلی عظیم است. این، هشدار مهمی است. درست است که شیطان، دستگاهش شکست می‌خورد، ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾^۱ اما در مقابل چه کسی؟ در مقابل ما؟! درست است که دستگاه فراعنه در تاریخ، خیلی کوچک است، اما در مقابل ما؟! یک موج آنها، همه ما را غرق می‌کند؛ ولی در مقابل اولیاء حق، در مقابل امیرالمؤمنین، در مقابل عاشورا، همه شیطنت‌های شیطان هیچ است. واقعاً در برابر عاشورا است که ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾. وقتی می‌بینید سیدالشهدا ﷺ چطور در میدان آمده، می‌فهمید ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾. این همان تعبیر امیرالمؤمنین ﷺ

۱. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾؛
سوره نساء، آیه ۷۶.

است که فرمود: وقتی نبی اکرم^ﷺ در غار حرا به رسالت مبعوث شدند، من هم آنجا بودم و صدای ناله شیطان را شنیدم؛ «وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ». در روایات آمده که شیطان چند بار ناله کرده است؛^۱ یکی از آنها اینجا بوده است؛ [حضرت فرمودند:] «وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ»؛ فریادش بلند شد؛ عرض کردم: یا رسول الله! صدای

۱. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^ﷺ قَالَ: لَمَّا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ^ﷺ بِيَدِ عَلِيٍّ^ﷺ يَوْمَ الْغَدِيرِ صَرَخَ إِبْلِيسُ فِي جُنُودِهِ صَرْخَةً فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ إِلَّا أَتَاهُ فَقَالُوا: يَا سَيِّدَهُمْ وَمَوْلَاهُمْ مَاذَا دَهَاكَ فَمَا سَمِعْنَا لَكَ صَرْخَةً أَوْ حَسَّ مِنْ صَرْخَتِكَ هَذِهِ؟ فَقَالَ لَهُمْ: فَعَلَ هَذَا النَّبِيُّ فِعْلًا إِنَّ تَمَّ لَمْ يُعْصَ اللَّهُ أَبَدًا...»؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۴۴-۳۴۵. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ﷺ قَالَ: إِذَا وُلِدَ وَلِيٌّ لِلَّهِ صَرَخَ إِبْلِيسُ صَرْخَةً يَفْزَعُ لَهَا شَيَاطِينُهُ! فَقَالَتْ لَهُ: يَا سَيِّدَنَا مَا لَكَ صَرْخْتَ هَذِهِ الصَّرْخَةَ؟ فَقَالَ: وُلِدَ وَلِيٌّ لِلَّهِ! فَقَالُوا: مَا عَلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: إِنَّهُ إِنْ عَاشَ حَتَّى يَبْلُغَ الرَّجَالِ هَدَى اللَّهُ بِهِ قَوْمًا كَثِيرًا. فَقَالُوا لَهُ: أَوْ لَا تَأْذُنُ لَنَا فَنَقْتُلُهُ؟ قَالَ: لَا! فَيَقُولُونَ لَهُ: وَلَمْ وَ أَنْتَ تَكْرَهُهُ؟ قَالَ: لَأَنْ بَقَاءَنَا بِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ وَلِيٌّ قَامَتِ الْقِيَامَةُ فَصَرْنَا إِلَى النَّارِ فَمَا بَالُنَا نَتَعَجَّلُ إِلَى النَّارِ؟»؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۷۷.

چیست؟ فرمودند: ناله شیطان است؛ وقتی من مبعوث شدم، دیگر مأیوس شد که پرستش شود.^۱ تا من نیامده بودم هنوز امیدوار بود؛ ولی من که آمدم، فهمید که کیدش تمام شده است. تا من نیامده بودم، هنوز امیدوار بود؛ وقتی من آمدم، کار تمام شد.

قرآن درباره روز غدیر می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾؛^۲ این ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ که مأیوس شدند چه کسانی هستند؟ کفار عادی؟ کفار عادی که اصلاً متوجه

۱. «وَلَقَدْ سَمِعْتُ رِئَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّئَّةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَلَكِنَّكَ لَوَزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، «فضل الوحي».

۲. ﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛ سوره مائده، آیه ۳. [این آیه، در روایات متعدد شیعه و عامه به مسئله ابلاغ وصایت معنا شده است؛ رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۰۸، «باب أخبار الغدير و ما صدر فی ذلك اليوم من النص الجلی علی إمامته ﷺ و تفسیر بعض الآیات النازلة فی تلك الواقعة»].

نیستند. این ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾، همان‌هایی هستند که رصد می‌کنند؛ ابلیس است و عُمَد نَار.^۱ امیرالمؤمنین علیه السلام که آمد، دیگر مأیوس شدند؛ فهمیدند که دیگر دولت ماندگار ندارند. به همین خاطر است که حضرت فرمود: «دولت، برای ماست، اینها فقط یک جولانی می‌دهند». وقتی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام مأمور می‌شوند، [وقتی] خدای متعال درهای ولایت ایشان را باز می‌کند، [وقتی] ﴿الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾، [آن وقت است که کفار ناامید می‌شوند]. همه انبیاء علیهم السلام آمدند، نعمت تمام نشده است. قبل از غدیر هنوز دینِ مرضی خدا نیامده است؛ ۱۲۴ هزار پیغمبر آمدند، ولی دینِ مرضی خدا اسلام است؛ ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

۱. روایت امام باقر علیه السلام درباره ابلیس پیشتر گذشت؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۴۴-۳۴۵. همچنین ابن شهر آشوب نقل می‌کند: «فِي الْخَبَرِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُخْبِرُ عَنْ وَفَاتِهِ بِمُدَّةٍ وَيَقُولُ قَدْ حَانَ مِنِّي خُفُوقٌ مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِكُمْ وَكَانَتْ الْمُنَافِقُونَ يَقُولُونَ لَئِنْ مَاتَ مُحَمَّدٌ لَيُخْرَبُ دِينُهُ فَلَمَّا كَانَ مَوْفِقُ الْغَدِيرِ قَالُوا بَطَلْ كَيْدُنَا فَنَزَلَتْ ﴿الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ الْآيَةَ؛ مناقب آلِ أبي طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۴۰.

دیناً❁. وقتی حضرت باذن الله - تبارک و تعالی - باب ولایت امیرالمؤمنین❁ را در غدیر باز می کنند، [وقتی] ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ و با ایشان این در گشوده می شود ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً﴾، آن وقت ﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾.

بنابراین باید توجه داشته باشیم که اگر دشمن، ضعیف است - ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً﴾ - در مقابل ما ضعیف نیست؛ اگر ﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً﴾، ما نیستیم که این زبد و کف روی آب را از بین می بریم؛ آن حقیقت جاری ولایت و آن حقیقت توحید است که این زبد را محو می کند؛ ﴿جَاءَ الْحَقُّ﴾ است که باعث ﴿زَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ می - شود؛ وجود مقدس حضرت بقیت الله❁ هستند که وقتی می آیند، باطل رفتنی است.^۱

۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ... فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ قَالَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ❁ ذَهَبَتْ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۸۷.

لذا اگر ما بخواهیم مصون باشیم، باید همه تلاشمان این باشد که از این دستگاه عظیم باطل پناه بگیریم. یک پناهگاه هم بیشتر نیست: «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛^۱ هر کسی هم وارد نشد، کارش تمام است، کوچک و بزرگ هم ندارد. این موج آن-قدر سنگین است که هر کسی وارد کشتی نجات نشده [باشد]، حتماً غرق شده است؛ «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةٍ

۱. این مضمون، با این لفظ و با الفاظ دیگر، به کثرت در منابع متعدد آمده؛ برای نمونه: «عَلِيُّ بْنُ بَلَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع عَنِ النَّبِيِّ ص عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنْ مِيكَائِيلَ عَنْ إِسْرَافِيلَ عَنِ اللُّوحِ عَنِ الْقَلَمِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛ عیون اخبار الرضا ع، ج ۲، ص ۱۳۶. همچنین رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶، «باب حبه و بغضه صلوات الله علیه و أن حبه إيمان و بغضه كفر و نفاق و أن ولايته ولاية الله و رسوله و أن عداوته عداوة الله و رسوله و أن ولايته ص حصن من عذاب الجبار و أنه لو اجتمع الناس على حبه ما خلق الله النار».

نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^۱ هیچ پناهگاهی نیست. می‌دانید وقتی باران شروع شد، جناب نوح علیه السلام به فرزندش فرمود: سوار شو! گفت: نه، ﴿سَاوِي إِلَى جَبَلٍ﴾؛ این همه کوه! به کوه‌ها تکیه می‌کنم. ﴿يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ﴾؛ به کوه‌ها پناه می‌برم، من را حفاظت می‌کنند؛ هرچه باران می‌خواهد ببارد! حضرت فرمود: ﴿لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾؛ این، امر الهی است؛ پناهگاه دیگری وجود ندارد.^۲ در مقابل این فتنه‌های عظیم، یک پناهگاه بیشتر نیست: «إِنْ

۱. روایت معروفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در منابع مختلف عامه و خاصه وارد شده است؛ برای نمونه، رجوع شود به: عمده عیون صحاح الأخبار، ص ۳۵۸، «قوله علیه السلام مثل أهل بيتي كسفينة نوح؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۰۴، «باب فضائل أهل البيت علیهم السلام و النص علیهم جملة من خبر الثقلين و السفينة و باب حطه و غيرها».

۲. ﴿وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ * وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ * قَالَ سَاوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَ حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمَغْرِقِينَ﴾؛ سوره هود، آیات ۴۱-۴۳.

الْحُسَيْنَ ... مِصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةُ نَجَاةٍ^۱. در این دریای مواج طوفانی ظلمانی، فقط با این کشتی و با این نور، راه نجات هست.

۴. سبک زندگی مدرن، بزرگترین حجاب ظهور در عصر ما

بنابراین حجاب عصر ظهور یک حجاب وسیع است که یک سیر تاریخی داشته است. در این سیر تاریخی، پیچیده‌تر هم شده است، چون اولیاء طاغوت هم‌افزایی کرده‌اند؛ شما می‌توانید همه گذشته تاریخی تفرعن را در تفرعن امروزی ببینید. این، هم‌افزایی تاریخی است. شیطان همه تلاش گذشته و تجارب گذشته خودش را تجمیع کرده است. به همین خاطر است که ظهور، «بَعْدَ مَا مِلَّتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» واقع می‌شود، یعنی [وقتی که] جبهه باطل

۱. روایت معروف رسول خدا ﷺ در وصف سیدالشهداء ﷺ: «وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةُ نَجَاةٍ»؛ عیون اخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۶۰.

یک فضای فراگیر ظلمانی ایجاد کرده است. لذا عرض کردیم بزرگترین حجابِ لااقل معاصر ما - اگر نگوییم بزرگترین حجاب تاریخی - نسبت به حقیقت ولایت حقه، حجابِ مدرنیته است.

تجمع شیطنت‌ها و ملعنت‌های تاریخی، به این جریان تبدیل شده است، جریانی که با صراحت از مُردن خدا و نفی خدا و زندگی بی‌خدا صحبت می‌کند، تمدنی که بین زندگی و بندگی تفکیک کرده و می‌گوید: «بندگی، چیزی است؛ زندگی، چیزی دیگر است». این حرف، غیر از آن است که در پایان می‌گوید: «بندگی خدا، جزو اوهام است، جزو خیالات است، جزو عاطفه‌های نابالغ است». [اول] می‌گوید: «اگر هم می‌خواهید خدا را بندگی کنید، بندگی، غیر از زندگی است». بعد برای زندگی مردم - که کم‌کم همه بندگی‌شان را پوشانده و محو کرده - از روزی که متولد می‌شوند تا روزی که می‌میرند برنامه تعریف می‌کند، بلکه از قبل تولدشان تا بعد مرگشان! [می‌دانید] برای بعد مرگشان هم برنامه‌ریزی کرده است؛ حالا من نمی‌خواهم اصل این

کار را انکار کنم، ولی در شرایطی، برنامه می‌دهد که چطور اعضایتان را بفروشید؛ تا بعد مرگ هم فکرهايش را کرده است. از قبل تولد تا بعد مرگ، این هفتاد سال را پر کرده است. می‌بینید که چطور پر کرده است؛ آرام‌آرام برای هر گوشه از آن زندگی‌های ساده، مدل‌های پیچیده‌ای طراحی کرده و همه‌جانبه برنامه‌ریزی کرده است.

مثلاً انسان به تغذیه نیاز دارد، در طول تاریخ هم تغذیه می‌کرده است، حتی برای آن تلاش هم می‌کرده و دانش‌ها و مهارت‌هایی هم داشته، فنون و صنعتی هم ایجاد کرده بوده؛ ولی آن‌قدر این تغذیه را پیچیده کرده‌اند که ده‌ها صنعت بزرگ و دانش‌های پیچیده پشתיان، از روان‌شناسی تا زیست‌شناسی تا جامعه‌شناسی تا هنر و علوم صنعتی - که باید حمایت صنعتی کنند - این تغذیه را ایجاد می‌کنند. خاصیتش چیست؟ مثلاً دویست نوع ماست درست می‌کند! الحمدلله کم‌کم در کشور خود ما هم دارد می‌آید؛ با طعم‌های مختلف، میزان چربی مختلف، اسانس‌های مختلف، رنگ‌های مختلف! آیا واقعاً تغذیه یعنی این؟! هنر را هم در

الگوی تغذیه ضرب کرده‌اند و جاذبه‌های متنوعی درست کرده‌اند که انحاء تحریک به دنیا و تحریک شهوانی را ایجاد می‌کنند. این مثال را من برای تغذیه می‌زنم که به لحاظ ایجاد اشتها در ما است؛ [این،] هنرِ ایجاد اشتهاست، [هنرِ این است که] چطور میل ایجاد کنند، چطور تحریک شهوت کنند.

دوست عزیزی داریم که اهل مازندران هستند؛ ایشان می‌گفت: به فلان استاد - که یکی از اولیاء است - گفتم: «آقا! چند روزی پیش ما بیایید، این جنگل‌های شمال بد نیست». خدا رحمتش کند! ناراحت شد و گفت: *نفسِ من به دنیا تحریک شده است، آقا جان! بیش از این، من را تحریک نکن! من به اندازه کافی به دنیا تحریک شده‌ام؛ دیگر این قدر من را به جلوه‌های دنیا دعوت نکن!*

این نگاه را بگذارید کنار نگاه کسانی که [انگار] اعتکافِ شهربازی درست می‌کنند؛ از این در که وارد می‌شوی تا از آن در بیرون بیایی، سه روز طول می‌کشد! همین الآن در اروپا چنین شهربازی‌هایی هست. نمونه آنها را هم در

شهرهای مذهبی ما مثل مشهد دارند می سازند. من نمی دانم پیوست فرهنگی اینها کجاست؟! پدیده‌ای که دارند می سازند، انواع دعوت به دنیاست؛ یعنی در کنار زیارت و سیر و سفر مذهبی، یک سیاحت درست می کنند! در همین قم، می خواهند شهر فرودگاهی درست کنند. طیب الله انفاکم! پیوست فرهنگی اش چیست؟! لابد به این هدف که وقتی مردم اینجا می آیند، روحشان خسته می شود از این همه قبرستان و زیارتگاه؛ بروند کیف کنند. این، تفسیر فارسی از آن است؛ من ادبیات سبکش را عرض کردم؛ آنها با ادبیات پیچیده تخصصی، این حرف را می زنند.

پس آن اتفاقی که در دنیای مدرن افتاده، این است که شیطان، تجربه‌های تاریخی خودش را هم افزایی کرده، تحریک شهوات را وسعت داده و آنها را به تخصص‌های متنوع تبدیل کرده است. شما دیگر بدون تخصص، اصلاً نمی توانید راجع به آنها حرف بزنید. یک نمونه اش «مطالعات اجتماعی برای تغذیه» است: می خواهند یک رستوران یا مجموعه بین راهی بزنند، چقدر مطالعات متنوع می کنند؛ از

مطالعه نسبت به شبکه ارتباطی کشور و میزان رفت و آمدها و مهاجرت ها و سیرها تا مطالعه نسبت به اینکه مثلاً کسانی که قم می آیند چه روحیاتی دارند و چقدر اهل بازدید از این مجموعه یا رفتن به این فروشگاه هستند. این قدر مطالعه اجتماعی، برای ساخت یک مجموعه ساحتی! شما وقتی وارد این فروشگاه های زنجیره ای می شوید، چند نوع مواد غذایی می بینید؟! این یعنی ضرب الگوی تغذیه در هنر. بعد از آن هم، ایجاد شبکه های اجتماعی، مطالعات اجتماعی و بقیه اش. مگر این الگوی تغذیه، ربطی به تفریح ندارد؟ چرا اتفاقاً؛ تناسب بین تفریح و تغذیه را هم می بینند و در کنار تفریح، مدلی از تغذیه را هم طراحی می کنند. تناسب بین اشتغال و تغذیه هم همین طور است: در شهری که همه افرادش تک شغلی هستند و بیشتر خانم ها هم خانه دارند، هیچ وقت فست فودها رشد نمی کنند؛ ولی وقتی همه، چندشغله هستند و خانم ها همه سر کارند، پیداست چنین الگویی برای تغذیه شکل بگیرد.

این طور است که یک موضوع ساده به نام تغذیه را تبدیل می کنند به یک موضوع بسیار پیچیده با عرصه های مختلف؛ بعد هم دانش های پشتیبان متنوع، برای آن درست می کنند و به هزارویک دلیل اثبات می کنند که مثلاً دویست نوع پنیر، خیلی هم خوب است. اول دکمه را پیدا کرده، بعد برایش کت می دوزد. نه اینکه خیال کنید واقعاً دویست نوع پنیر، یک کار علمی است، نه! تحریک شهوت است، توسعه اقتصادی است، توسعه اقتصاد محور است. بعداً برایش توجیه علمی هم درست می کند. ابتدا علم تغذیه را می آورد، پشت سرش هزار توجیه می آورد که «بدن این قدر ویتامین می خواهد» و این ویتامین ها را هم متنوع می کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «من دو نوع خورشت سر سفره ام نگذاشته ام»؛^۱ [اینها] پنجاه

۱. «قَالَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ بِنْتُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ تِسْعِ عَشْرَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ قَدِمَتْ إِلَيْهِ عِنْدَ إِفْطَارِهِ طَبَقًا فِيهِ قُرْصَانِ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ وَقَصْعَةً فِيهَا لَبَنٌ وَمِلْحٌ جَرِيشٌ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ أَقْبَلَ عَلَى فُطُورِهِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ وَتَأَمَّلَهُ حَرَّكَ رَأْسَهُ وَبَكَى بُكَاءً شَدِيدًا عَالِيًا وَقَالَ يَا بَنِيَّ مَا ظَنَنْتُ أَنْ بِنْتًا تَسُوءُ أَبَاهَا كَمَا قَدْ أَسَاتِ أَنْتِ إِلَيَّ

رقم چیز را در یک غذا مخلوط می‌کنند تا انواع تحریک‌های ذائقه را در یک غذا جمع کنند؛ بعد هم اثبات علمی می‌کند که اینها مواد و ویتامین‌های مختلفی است که بدن نیاز دارد و این‌طور جذب می‌شود. نه آقا جان! این، توجیه علمی یک هوس‌بازی است. دانش، دانشِ پشтіیانِ شهوت‌رانی است، دانشِ پشтіیانِ هوس است.

- دنیاپرستی پیچیده و نظام‌مند تحت عنوان «الگوی توسعه»

پس کاری که اینها کرده‌اند این است که آرام‌آرام یک زندگی ساده را به یک زندگی پیچیده تبدیل کرده‌اند. هر گوشه آن را که دست می‌گذارید، می‌بینید این آداب ساده



قَالَتْ وَمَاذَا يَا أَبَاهُ قَالَ يَا بُنَيَّةُ أَتُقَدِّمِينَ إِلَى أَبِيكَ إِدَامِينَ فِي فَرْدٍ طَبَقٍ وَاحِدٍ أَمْ تُرِيدِينَ أَنْ يَطُولَ وَقُوفِي غَدًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَتَّبِعَ أَخِي وَابْنَ عَمِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا قُدِّمَ إِلَيْهِ إِدَامَانٌ فِي طَبَقٍ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ قَبَضَهُ اللَّهُ يَا بُنَيَّةُ مَا مِنْ رَجُلٍ طَابَ مَطْعَمُهُ وَ مَشْرَبُهُ وَ مَلْبَسُهُ إِلَّا طَالَ وَقُوفُهُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا بُنَيَّةُ إِنَّ الدُّنْيَا فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ...»؛ بحار الأنوار،

و سبک زندگی ساده و معیشت ساده را تبدیل کرده‌اند به یک الگوی پیچیده همه‌جانبه، با دانش و تکنولوژی پشتیبان. مسافرت را هم به صنعت توریسم تبدیل کرده‌اند، با آن‌همه بساط و فنون پشتیبان و دانش‌ها و مهارت‌های پشتیبان که خودتان می‌دانید. همه‌جا همین‌طور است؛ الگوی پوشاک همین است، الگوی تغذیه همین است، الگوی خوراک همین است، الگوی مسکن همین است، الگوی شهرسازی همین است، الگوی تفریح همین است، الگوی اشتغال همین است، الگوی تحصیل همین است؛ همه را پیچیده کرده‌اند و همه این مجموعه‌های پیچیده را درون یک مجموعه بزرگتر و پیچیده‌تر هم‌افزا و هماهنگ کرده‌اند که الگوی توسعه درست شده است. این الگوی پیچیده توسعه، جای همه سبک‌ها و سنن و آداب قدیمی را گرفته و همه را در خودش منحل کرده؛ دیگر این غذا خوردن، آن غذا خوردن نیست. بعد هم اگر نقدی بکنی، می‌گویند: «آقا! چه اشکال دارد؟! من و شما در تغذیه، با کفار مشترک هستیم؛ الگوی تغذیه که یکی است». آیا

الگوی تغذیه ما و آنها یکی است؟! یعنی تغذیه، این همه دانش‌های پشتیبان می‌خواهد؟! بعد جالب این است که پشت سر این تغذیه، بیماری‌های فراوان روانی و جسمی پیدا می‌شود؛ بعد دانش‌های روان‌شناسی پشتیبان، پزشکی پشتیبان، بهداشت پشتیبان درست می‌شود تا همین تغذیه را کنترل کنند! آیا واقعاً تغذیه این قدر دانش پشتیبان می‌خواهد؟ بعد [هم] این قدر آن را گسترده کنید که بیماری روانی و جسمی بلکه بیماری اجتماعی ایجاد کند؟ این هم یک بحثی است: گاهی انحراف در تغذیه، تبدیل می‌شود به بحران اجتماعی! حالا باید ببینیم دانش جامعه‌شناسی چگونه بحران را حل می‌کند. سنگی را در چاه می‌اندازند، هزار عاقل باید بیاید که آن بیرون بیاورد.

[بعد] به این مجموعه می‌گویند «الگوی توسعه» و اسمش را هم «الگوی پیشرفت» می‌گذارند. از اول، یک مفهوم ارزشی در آن تعبیه می‌کنند و همه در مقابلش تسلیم می‌شوند. بعد هم کشورها را به پیشرفته و نیمه‌پیشرفته، توسعه‌یافته و در حال توسعه تقسیم می‌کنند. طیب الله

انفاسکم! شما که پیشرفته هستید، کجا می‌خواهید بروید؟! ما که عقب‌افتاده هستیم کجا باید برویم؟! یک تحقیرِ عظیم! تحقیر و تجلیل هم پشت‌سرش می‌گذارند و همه ملت‌ها را دنبال خودشان راه می‌اندازند و قبله ملت‌ها می‌شوند. قبله همه شهرها مثلاً رو به نیویورک است؛ رو به آنجا ساخته می‌شوند! وقتی می‌گویم «رو به آنجا ساخته می‌شوند»، معنایش این نیست که مثلاً پنجره ساختمان‌ها به آن طرف باز می‌شوند؛ منظور، این است که وقتی در این شهر وارد می‌شوید، می‌بینید مدلش آنجاست، رو به آنجا دارد، تعلق به آنجا دارد، از آنجا الگو برداشته است.

یک جامعه جهانی [ساخته‌اند] که معبدش دنیاست، دنیاپرستی می‌کند و یک سلسله ادبیات و فرهنگ و دانش تولید می‌کند؛ بعد متناسب با آن، ساختارهای اجتماعی را تولید می‌کند؛ بعد هم الگوهای مصرفی را متناسب با آن دانش و این ساختارهای اجتماعی ایجاد می‌کند و مسیر نیاز و ارضاء اجتماعی را - که جامعه چه نیازهایی را احساس کند و چگونه به سمت ارضاء نیاز حرکت کند - سامان

می‌دهد. این فقط در تغذیه نیست، در نیازهای دیگر مثل نیاز غریزه هم همین‌طور است. آیا واقعاً غریزه انسان، این‌قدر تنوع در ارضاء می‌خواهد که اینها درست کرده‌اند؟! من دیگر شرم می‌کنم آنها را بگویم. آیا واقعاً محیط جامعه باید محیط تحریک به شهوت باشد؟!

[سؤال اساسی این است]: آیا در روابط اجتماعی، جامعه باید بستر تحریک به شهوت باشد؟ [اگر] همین یک اصل را پذیرفتید، اگر گفتید «بله، چه اشکال دارد؟!»، آن‌وقت باید تحریک کنید، بعد هم ارضا کنید؛ در این فرایند تحریک و ارضا، ثروت هم تولید می‌شود، رشد اقتصادی هم پیدا می‌شود. شما تحریک به شهوت کنید، این تبدیل می‌شود به حرکت؛ این [حرکت] را هدایت کنید، از آن پول و ثروت درمی‌آید و رشد اقتصادی پیدا می‌شود؛ حتی صنعت جدیدی به نام توریسم پیدا می‌شود. این خدمات شهوانی، اسمش «تولید خدمت» می‌شود و مالیات بر درآمد هم از آن می‌گیرند. می‌گویند «درآمدِ فلان کشور از توریسم، چند میلیارد دلار در سال است»، ولی نمی‌گویند چه کار دارند

می‌کنند! اسم چه چیزی را توریست می‌گذارید؟! بعد هم که ما انتقاد می‌کنیم، می‌گویند: «شماها متحجریده!»؛ اشکال ندارد. آیا واقعاً این حدّ از تنوع در ارضاء غریزه، لازمهٔ زندگی بشر است؟! آیا بشر نیاز دارد؟! یا نه، دانش ایجاد می‌کنند، ساختار اجتماعی هم ایجاد می‌کنند، فرایند نیاز و ارضا را مدیریت می‌کنند تا نیازها را توسعه دهند. آیا این توسعه نیاز، نیاز به قرب است؟ نیاز به بندگی است؟ نه، آنها که اصلاً بندگی و زندگی را از اول، جدا کرده‌اند.

- سکولاریزم، خروج از بندگی خدا و ورود به بندگی نفس و طاغوت

سکولاریزم یعنی همین، یعنی تفکیک بندگی و زندگی. حالا اگر زندگی برای بندگی خدا نیست، برای چیست؟ آیا بندگی، تعطیل‌شدنی است؟ نه، تعطیل‌شدنی نیست. ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾؛ 'انسان [اگر خدا را نپرستد]، نفسِ خودش را می‌پرستد؛ پرستش که تعطیل نمی‌شود.

۱. ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأُنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا﴾؛ سوره فرقان، آیه ۴۳.

وقتی شما زندگی را از بندگی خدا جدا کردید، مردم می‌شوند «عبید النار»^۱ می‌شوند برده دنیا، می‌شوند بنده شیطان، می‌شوند ﴿عَبَدَ الطَّاغُوتِ﴾^۲ می‌شوند شیطان پرست ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾^۳ می‌شوند نفس پرست ﴿مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾. معبدشان کجا است؟ دنیا. چه کسی را می‌پرستند؟ نفس، شیطان، اولیاء طاغوت.

۱. «عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ قَوْلُهُ ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾؟ فَقَالَ: مَنْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِوَلَايَتِنَا فَقَدْ جَازَ الْعَقَبَةَ وَنَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ الَّتِي مِنْ اقْتِحَمَهَا نَجَا. قَالَ: فَسَكَتَ فَقَالَ لِي: فَهَلَّا أَفِيدُكَ حَرْفًا خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا؟ قُلْتُ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ. قَالَ: قَوْلُهُ ﴿فَكَ رَقَبَهُ﴾! ثُمَّ قَالَ: النَّاسُ كُلُّهُمْ عِبِيدُ النَّارِ غَيْرَكَ وَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ اللَّهَ فَكَ رِقَابَكُمْ مِنَ النَّارِ بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۳۰.

۲. ﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾؛ سوره مائده، آیه ۶۰.

۳. ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾؛ سوره یس، آیه ۶۰.

وقتی شما باب امیرالمؤمنین^ع را بستید، نتیجه‌اش همین می‌شود؛ ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ اُنْدَاداً لِّيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ﴾. اتفاقاً این آیه بعد از این آیات آمده: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً وَ أَلْحُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ﴾.^۱ خدای متعال در سوره ابراهیم^ع به نبی اکرم^ص می‌فرماید: ندیدی اینها چه کار کردند؟! ما نعمت را در اختیارشان قرار دادیم، اما آنها این را تبدیل به کفر کردند و قومشان را در «دار البوار» و دار هلاکت، حلول دادند. «دار البوار» کجاست؟ ﴿جَهَنَّمَ﴾. آنها یکبار این قوم را به جهنم حلول دادند و یکبار دیگر هم در قیامت نتیجه‌اش را می‌بینند: ﴿يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ﴾؛ آنجا، قرارگاه خوبی نیست که برای قومشان درست کرده‌اند. [ذیل این آیات، حضرت] فرمود: «نَحْنُ النُّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَى عِبَادِهِ وَ

۱. ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً وَ أَلْحُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ * وَ جَعَلُوا لِلَّهِ اُنْدَاداً لِّيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ﴾؛ سوره ابراهیم، آیات ۲۸-۳۰.

بِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛^۱ ما آن نعمتی هستیم که خدای متعال به بندگانیش عنایت کرده است، ولی آنها این نعمت را به کفر تبدیل کردند.^۲ وقتی امیرالمؤمنین^ع را کنار گذاشتید، برای خدا شریک درست می شود؛ ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ﴾. وقتی دنبال امیرالمؤمنین^ع نرفتید، [وقتی] دنبال امام زمان^ع نرفتید، بت پرستی به پا می شود. کسانی که ﴿بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً﴾، همان کسانی هستند که ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً﴾. این تمدن، تمدنی است که بت پرستی در آن رواج

۱. «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^ع: مَا بَالُ أَقْوَامٍ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ^ص وَ عَدَّلُوا عَنْ وَصِيَّهِ لَا يَتَخَوَّفُونَ أَنْ يَنْزَلَ بِهِمُ الْعَذَابُ؟! ثُمَّ تَلَا^ع هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ﴾، ثُمَّ قَالَ^ع: نَحْنُ النُّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَى عِبَادِهِ وَ بِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۱۷، «بَابُ أَنَّ النُّعْمَةَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ الْأَثَمَةُ (عَهِم)»؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۴۸، «بَابُ أَنَّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نِعْمَةُ اللَّهِ وَ الْوَلَايَةُ شُكْرُهَا وَ أَنَّهُمْ فَضِلَ اللَّهُ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ النِّعِيمَ هُوَ الْوَلَايَةُ وَ بَيَانُ عَظَمِ النُّعْمَةِ عَلَى الْخَلْقِ بِهِمْ (عَهِم)».

پیدا می‌کند. حالا دیگر مجال نیست من [بحث را بیش از این] باز کنم.

نکته‌ای که لازم است اینجا اشاره کنم این است که وقتی آنها هجوم کلان می‌آورند، شما هیچ‌وقت نباید از موضع خُرد با آنها بجنگید. آنها طراحی سبک زندگی را در مقیاس الگوی توسعه، فراگیر می‌کنند؛ اولاً سبک‌های ساده، ادبیات‌های ساده و آیین‌های ساده را به یک آیین پیچیده تبدیل می‌کنند، بعد [هم] این آیین پیچیده را تبدیل می‌کنند به الگوهای به‌هم‌پیوسته و [آنها را] در یک شبکه هم‌افزا قرار می‌دهند. پشتیبانش چیست؟ ایدئولوژی مادی. معبدش کجاست؟ دنیا. برایش چه درست می‌کنند؟ دانش پشتیبان، تکنولوژی پشتیبان، فلسفه پشتیبان (فلسفه توجیه و تحلیل). به‌نظر شما این تمدن مادی را چه کسانی پشتیبانی می‌کنند؟ فیلسوفان اجتماعی. فیلسوفان اجتماعی، جای انبیاء را گرفته‌اند؛ چون توجیه می‌کنند؛ اخلاقش را توجیه می‌کنند، سیاستش را هم توجیه می‌کنند؛ بعد متناسب با آن ایدئولوژی و فلسفه، دانش درست می‌شود؛ متناسب با آن فرهنگ و

فلسفه، دانش پشтіیان درست می‌شود، تکنولوژی پشتیان درست می‌شود و بالاخره تمدن درست می‌شود. این، پیچیده‌ترین لایه حجابی است که تولید شده است.

- سکولاریست‌های مسلمان، پرچمداران مدرنیته در درون جامعه اسلامی

لذا به گمان من اگر شما بخواهید یک طبقه منحرف را در درون دنیای اسلام نام ببرید که حقیقتاً منحرف‌اند و انحراف از اسلام و انحراف از عصر ظهور ایجاد می‌کنند، سکولاریست‌های مسلمان هستند، [همان] کسانی که می‌گویند: «دین، در زندگی بشر دخالت نکند». برایش ادبیات‌سازی هم می‌کنند؛ [می‌گویند:] «آقا! دین، مقدس است؛ سیاست، نامقدس!» طیب الله انفاسکم! [می‌گویند:] «اگر دین را به سیاست آمیختید، دین متهم می‌شود». اینها شیطنت است. دیدید چه ادبیاتی در دوره اصلاحات و در دوره بازسازی تولید کردند! این سکولاریست‌های مسلمان، منحرف‌ترین فرقه دنیای اسلام هستند. چرا؟ چون از اول برای خدا شریک درست می‌کنند؛ می‌گویند

زندگی، غیر از بندگی است؛ یعنی خدا را از محیط زندگی بیرون می‌برند. یکی از این کارشناس‌های دوره اصلاحات، این تعبیر زشت را کرده بود که آدم جرأت نمی‌کند به دهان بیاورد؛ العیاذ بالله! گفته بود: «چطور می‌گویید اصلاحات در این کشور واقع شده است؟! هنوز خدا نمرده است». اینها واقعاً می‌گویند باید خدا در زندگی اجتماعی حذف شود. اینها منحرف‌ترین آدم‌ها هستند. وقتی می‌خواهند خدا را حذف کنند، آیا معطوف به عصر ظهور حرکت می‌کنند؟! اینها بزرگترین حجاب عصر ظهور هستند. عصر ظهور را تحریف هم می‌کنند و می‌گویند: «عصر ظهور، همین است که در دوره مدرنیته دارد اتفاق می‌افتد؛ مگر امام زمان ع می‌خواهد چه کار کند؟!» طیب الله انفسکم! لابد مُصلِحش هم جناب آقای اوباما هستند!

سخنرانی‌اش در جلسه اخیر سازمان ملل را به‌دقت بخوانید. حرف‌های شیطنت‌آمیز و ملعنت‌آمیزی در سازمان ملل زده است. همه حرفش این بود که می‌خواست بگوید: «آقا! ما اجازه می‌دهیم به پیغمبر خدا اهانت کنند، ولو به

ضرر منافع ما هم باشد؛ چون ما به آزادی ملتزم هستیم؛ یعنی می‌خواهد بت آزادی را مقابل توحید قرار بدهد. چه کسی با آزادی مخالف است؟! آیا شما واقعاً طرفدار آزادی هستید؟! این برده‌داری پیچیده مدرن را چه کسی برپا کرده است؟! کسی جز شما؟! این برده‌داری مدرن و نرم‌افزاری را شما شیاطین تولید کرده‌اید. این پیغمبر خداست که ﴿يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾^۱. اتفاقاً شما که اجازه می‌دهید به او اهانت کنند، به‌خاطر این است که ﴿يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ﴾. اگر شعار این پیغمبر زنده شد، شما باید بساطتان را جمع کنید؛ چون [آن حضرت] می‌خواهد بردگی را از بین ببرد. شما [بید که] پرچم‌داران بردگی در عالم هستید.

۱. ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

این بت پرست، خجالت نمی کشد که بگوید «مردم آزادند که به انبیا^{علیهم السلام} و حتی بالاتر از آنها، به خدای متعال هم اهانت کنند»، چون برای آنها آزادی، محترم تر از توحید است. ایدئولوژی مدرنیته یعنی همین! مهم ترین شعار لیبرال-دموکراسی همین لیبرالیسم است. همین ها [کسانی هستند که] جنگ خاورمیانه را به راه می اندازند و می گویند: چون ما باید ایدئولوژی امریکایی را بر جهان مسلط کنیم و اینها نمی پذیرند، پس اگر بتوانیم با سلاح های غیر متعارف هم آنها را حذف کنیم، این کار را می کنیم. همین ها می گویند «ایران، مرکز شرارت است»، چون ایران ایدئولوژی آنها را قبول نمی کند. اگر کسی ایدئولوژی آنها را قبول نکرد، حق دارید او را با سلاح های اتمی نابود کنید، ولی اگر کسی خدا را قبول نکرد، آزاد است، هر چه می خواهد بگوید! آنچه آنها را برآشفته کرده، یک خطی است که امام نوشت: «سلمان رشدی، مرتد است؛ هر که او را بکشد، شهید است ان شاء الله». برآشفته گی آنها به خاطر این است که امام با ایدئولوژی

آنها می‌جنگید. می‌فرمود: مگر این دموکراسی چه به بشر داده که می‌خواهد توحید و انبیا^{علیهم‌السلام} را از آنها بگیرد؟! بگذریم.

این، پچیده‌ترین، شیطنت‌آمیزترین و منافقانه‌ترین حجاب اسلام و توحید است. لذا بخش عمده‌ای از روایاتی که راجع به آخرالزمان است، ناظر به یک واژگونی اخلاقی و فرهنگی است که پیداست کاملاً هماهنگ و هم‌افزا و مدیریت شده هم هست.^۱ مجموعه‌ای که الآن می‌بینیم - یعنی

۱. برای نمونه، در روایت محمد بن مسلم از امام باقر^{علیه‌السلام} آمده: «قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَتَى يَخْرُجُ قَائِمُكُمْ قَالَ إِذَا تَشَبَّهَ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ وَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ وَ اكْتَفَى الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ وَ رَكَبَ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ السُّرُوجَ وَ قُبِلَتْ شَهَادَاتُ الزُّوْرِ وَ رُدَّتْ شَهَادَاتُ الْعُدُولِ وَ اسْتَخَفَّ النَّاسُ بِالْذِمَّةِ وَ ارْتَكَبَ الزِّنَاءَ وَ أَكَلَ الرِّبَا وَ اتَّقَى الْأَشْرَارَ مَخَافَةَ أَلَسْتِهِمْ...»؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۱. همچنین در «حَدِيثُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^{علیه‌السلام} مَعَ الْمَنْصُورِ فِي مَوْكِبِهِ» (الکافی، ج ۸، ص ۳۶) و در خطبه مفصلی از امیرمؤمنان^{علیه‌السلام} (کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۵-۵۲۶)، تعداد زیادی از این علائم بیان شده است. علامه مجلسی (ره) بخش قابل توجهی از این دست روایات را به صورت پراکنده (در کنار سایر علائم قبل از ظهور) در این باب جمع کرده است: بحار الأنوار،

همین تجدد - همین طور است؛ مردان به مردان اکتفا می‌کنند، زنان به زنان، طلاق زیاد می‌شود و بشمرید. اینها را یک کلمه نگیرید! اینها بیان یک مناسبات پیچیده شیطانی مدیریت شده است. از این منظر، به این روایات نگاه کنید؛ روایاتی که فساد اخلاقی آخرالزمان را بیان می‌کند، یک واژگونگی همه‌جانبه در حوزه اخلاق و معنویت و فرهنگ است. عجیب این است که حضرت می‌گویند: «از همه بدتر این است که منکر، معروف می‌شود و معروف، منکر»؛^۱ [این]

←

ج ۵۲، ص ۱۸۱، «باب علامات ظهوره صلوات الله علیه من السفیانی و الدجال و غیر ذلک و فیه ذکر بعض اُشراط الساعة».

۱. برای نمونه: «عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله كَيْفَ بَكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَقِيلَ لَهُ وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بَكُمْ إِذَا أُمِرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بَكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا؛ الكافی، ج ۵، ص ۵۹. همچنین در روایت معروف حضرت سلمان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله

یعنی همین کاری که تمدن غرب کرده است، یعنی تغییر زیباشناسی اجتماعی؛ یعنی دفاع از عاطفه، دفاع از اخلاق، دفاع از حجاب و پوشش و روابط پاک بین اقشار، تبدیل می‌شود به یک امر ضد آزادی، ضد کرامت انسان، ضد شرافت. چه کسی این کار را می‌کند؟ چه کسی معروف را منکر کرده است؟ شما [امروز] این واژگونی را می‌بینید، آن هم نه در قالب کوچک [بلکه] در قالب جامعه جهانی، آن هم نه فقط در یک حوزه [بلکه] در همه حوزه‌ها. [مثلاً] ربا اساس اقتصاد سرمایه‌داری می‌شود؛ محال است شما بتوانید ربا - چیزی که اعلان جنگ با خدای متعال است^۱ - را از

←

درباره آخرالزمان آمده: «يَا سَلْمَانُ إِنَّ عِنْدَهَا يَكُونُ الْمُنْكَرُ مَعْرُوفًا وَ الْمَعْرُوفُ مُنْكَرًا وَ يُؤْتَمَنُ الْخَائِنُ وَ يُخَوَّنُ الْأَمِينُ وَ يُصَدَّقُ الْكَاذِبُ وَ يُكَذَّبُ الصَّادِقُ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِن تَبْتَغُوا فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ﴾؛ سوره بقره، آیات ۲۷۸-۲۷۹.

سرمایه‌داری جدا کنید؛ این همان چیزی است که در روایات می‌فرماید: «ربا، گسترش پیدا می‌کند».^۱ [مثال دیگرش این است که] نظریه «اکتفا» تبدیل می‌شود به یک نظریه کاملاً اخلاقی! مقابله با آن، مقابله با یک نیاز طبیعی انسانی می‌شود، مقابله با آزادی و حقوق بشر می‌شود. قرآن [وقتی] از اقوامی مثل قوم لوط - که اهل این فجایع بودند - صحبت می‌کند، نمی‌گوید آنها سرشان را بالا می‌گرفتند؛ دیگر نمی‌گفتند: «شما خلاف آزادی حرف می‌زنید؛ شما خلاف حقوق بشر نظر می‌دهید». این [حرف‌ها]، ملعنت جدید شیطان است که برای خودش ادبیات سیاسی درست کرده و برای دفاع از شیطنتش فرهنگ‌سازی کرده است. هیچ دوره‌ای این‌طور نبوده که این‌قدر ادبیاتِ پشتیبان، آن‌هم ادبیات تخصصی، در هنر ضرب شود و هنر پشتیبان، دانش پشتیبان و فناوری پشتیبان داشته باشد. ببینید شبکه ارتباطی و خبرسازی پشتیبانی آنها چطور معروف را منکر و منکر را

۱. برای نمونه: «فَإِنَّ عِلْمَ ذَلِكَ إِذَا مَاتَ النَّاسُ الصَّلَاةُ وَ أَضَاعُوا الْأَمَانَةَ وَ اسْتَحَلُّوا الْكَذِبَ وَ أَكَلُوا الرَّبَّ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۵.

معروف می‌کنند! حمله می‌کنند و می‌کشند، آن وقت آن که کشته می‌شود، تروریست است! این خیلی جالب است.

الآن صف‌آرایی مجموعه یهود و نواصب - که این تمدن بر دوش آنهاست و از صدر اسلام و در طول تاریخ هم همین جریان‌ها بوده‌اند - را ببینید؛ اینها جبهه‌ای علیه حق و اهل‌بیت^{علیهم‌السلام} در دنیای اسلام درست کرده‌اند که یک طرفش وهابیت است - حالا نمی‌خواهم بگویم قصه سفیانی است یا نه، ولی از یک طرف تجمع کرده‌اند - و طرف دیگرش سکولاریست‌های مسلمان هستند. خیلی جالب است که مرتجع‌ترین جبهه (وهابیت) و خودباخته‌ترین جبهه (سکولاریست‌های دنیای اسلام) [با هم] یک جبهه درست کرده‌اند! کسانی مثل اردوغان و دیگرانی که اسم نمی‌برم، این مسلمان‌های قلابی، به صراحت می‌گویند: «دین، در قوانین ما دخالت ندارد؛ در کشور ما گناه، خلاف قانون نیست؛ نه خلاف قانون اساسی، خلاف قانون عادی هم نیست». بعد هم می‌گوید: «الگوی همه کشورهای اسلامی باید همین باشد، یعنی جداکردن زندگی از بندگی، یعنی وارد کردن شرک و

بت پرستی به زندگی». این بت پرست‌های مدرن که خودشان را روشن فکرترین طبقه می‌دانند و سایه ما را با تیر می‌زنند، با وهابی‌ها همدست می‌شوند و جبهه‌شان یکی می‌شود! درواقع با یهودی‌ها همدست می‌شوند. علیه چه؟ به‌قول خودشان علیه هلال شیعی.

این همان جریان حجاب مدرنیته است؛ این همان حجاب شیطنت‌آمیز و ملعنت‌آمیز است که مقابل اسلام حق، صف‌آرایی کرده‌اند. نباید از این غفلت شود؛ نسبت به عصر ظهور، هیچ انحرافی در دنیای اسلام نیست بدتر از اشاعه جریان تجدد و بدتر از بازسازی و اصلاحات بر محور تجدد که فرهنگ و اخلاق کشور ما و دنیای اسلام را در اخلاق دنیاپرستی غرب منحل می‌کند؛ به‌همین خاطر، محور درگیری ما در حرکت به سمت ظهور، اینجاست.